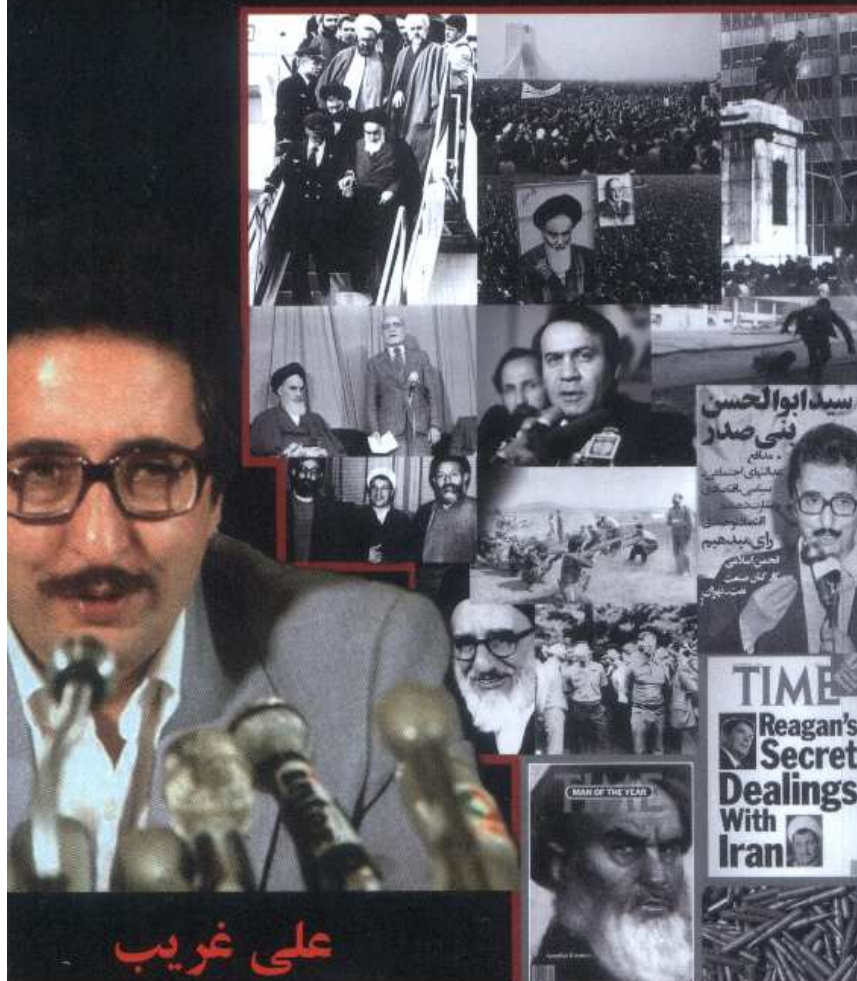


مبارزان راه استقلال و آزادی - 1

ایستاده بر آرمان

روایت فروپاشی یک انقلاب



علی غریب

مبارزان راه استقلال و آزادی - ۱

ایستاده بر آرمان روایت فروپاشی یک انقلاب

نویسنده : علی غریب

تماس با نویسنده : Ali.Gharib.Book@Gmail.com

تاریخ انتشار : دی ۱۳۸۵

انتشارات : انقلاب اسلامی

آدرس انتشارات انقلاب اسلامی

Engelab Eslami Zeitung

Postfach 11 11 18

D - 60046 Frankfurt

GERMANY

شماره حساب انتشارات انقلاب اسلامی

Fraspa - Germany

Konto no . 12 30 26

BLZ . 500 502 01

ارتباط از طریق اینترنت

E Mail . : EEZ5760GOF @ AOL.com

"جهت کامل تر شدن مطالب و مستندات کتاب در چاپ های بعدی، پیشاپیش پذیرای هرگونه پیشنهاد، انتقاد، سند، عکس و مدرک پیرامون حوادث و جریانات انقلاب اسلامی بوده و به دیده منت خواهیم گذارد."

فهرست

۴	مقدمه
۶	آغاز
۱۱	از نخست‌وزیری بازرگان تا انتخابات ریاست جمهوری
۱۴	ولایت فقیه؛ رخ به رخ با آیت‌الله
۱۸	انتخاب یک رئیس‌جمهور
۲۱	بازگشت مصدق
۲۴	تنفیذ
۲۵	انتخابات مجلس
۲۶	نوار آیت
۲۸	مردم
۳۰	آزادی
۳۴	استقلال
۳۵	زنان
۳۶	رجایی و دولت او
۴۱	بستن دانشگاه و فاجعه فرهنگی
۴۵	شکنجه، زندان و اعدام‌ها
۴۸	بحران گروگان‌گیری
۵۵	جنگ و ارتش
۷۸	رادیو و تلویزیون
۷۹	انحصارطلبی
۸۴	چماق و ۱۴ اسفند
۸۹	ملت؛ تنها راه عبور از مدار بسته
۹۳	غوغای خرداد؛ تلاقی در نقطه اوج
۹۴	وکودتا بر ثمر می‌نشیند
۱۰۰	آیت‌الله خمینی؛ یک نقاب و دو چهره
۱۰۹	بر سر دوراهی
۱۱۲	گسست از مجاهدین
۱۱۹	یک انتخاب؛ یک تحلیل
۱۲۰	۴۲ سال در تبعید
۱۲۴	در پیشگاه تاریخ
۱۲۵	ضمیمه ۱: مقدمه پیش نویس قانون اساسی
۱۳۱	ضمیمه ۲: متن کامل پیش نویس قانون اساسی، ۱۳۵۸
۱۵۰	ضمیمه ۳: میثاق شورای مقاومت ملی
۱۵۴	منابع و مآخذ
۱۹۹	روزنامه‌ها و مجلات
۲۰۱	کتابنامه

مقدمه:

بنام آنکه آزادی را آفرید

۷۲ سال پس از انقلاب مشروطه و ۲۸ سال بعد از جنبش ملی شدن صنعت نفت، مردمان این سرزمین در یورش دیگری به آرمان‌های سه‌گانه استقلال، آزادی و جمهوری، در زمستان ۱۳۵۷ انقلابی را پایه گذارند که اینک پس از سه دهه، لقب بزرگترین جنبش مردمی قرن اخیر را از آن خود ساخته است. انقلاب ۱۹۷۹، با برهم زدن تمامی معادلات روی کاغذ، نقطه عطفی را رقم زد و به یکباره ایران را به کانون تحولات خاورمیانه و دنیا بدل کرد. سه انقلاب در عرض کمتر از صد سال، نشان از آن داشت که مردم ایران دستیابی به آرمان‌های سه‌گانه را در دستور کار خود قرار داده بودند و در عطفش رشد و ترقی می‌سوختند و می‌گذاختند. انقلاب اسلامی، جنبشی سراسر شور و شوق و حرکتی همه جوش و خروش که آخرین فریاد بلند مردم ایران در طلب استقلال، آزادی و جمهوری بود، اما، فرجامی تلخ داشت. تمامی امیدها و آرزوها یک شبه بر باد رفت و حسرتی عمیق و البته تجربه‌ای ارزشمند بر جای ماند. اما چگونه آن انقلاب شکوهمند از اوج عزت تا حضيض ذلت فروغلتید و از هم گسست؟

حداصل سال‌های ۵۷ تا ۶۷ نقطه کور تاریخ معاصر ایران است. حوادث این سال‌ها چنان در هاله‌ای از ابهام فرورفته است که کار را بر هر مورخی سخت می‌کند و عرصه را بر هر محققى تنگ می‌سازد. هر آن قدر که سخن گفتن از روح‌الله خمینی، اکبر هاشمی رفسنجانی، علی خامنه‌ای، محمدحسین بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، محسن رضایی، محمد علی رجائی و محمدجواد باهنر برای خواننده نسل جوان آشنا است، دم زدن از ابوالحسن بنی‌صدر، مهدی بازرگان، صادق قطب زاده، حسن لاهوتی، علی گلزاده غفوری، سیدمرتضی پسنده، محمد جعفری، شهاب‌الدین اشراقی، احمد سلامتیان، سیدحسین خمینی، علی حجتی کرمانی، ولی‌الله فلاحی، قاسم‌علی ظهیرنژاد، جواد فکوری، کاظم شریعتمداری، حسینعلی منتظری، علی‌تهرانی، حسین نواب‌صفوی و علی‌اکبر معین‌فر ناآشنا و نامأنوس می‌نماید. در این میان چه جای دارد که نسل جوان ایران را به این خاطر سرزنش کرد و مورد بازخواست قرار داد؟ مگر نه این است که تحمیق مردم و عدم اعطای حق آگاهی از آنچه بر نسل‌های پیشین رفته است^۱، هدف هر حکومت استبدادی است؟ حاکم، چه شاه باشد و چه شیخ، آن‌گاه که ادعای ولایت مطلقه بر جان و مال ملت می‌کند، چگونه می‌تواند حکومت خویش را دوام بخشد؟ جز به شکنجه و تهدید و ارباب و قتل مخالفان و منتقدان و تحریف تاریخ و تقدیس آنان که لایق تکفیر نیز نیستند؟ آن هنگام که ستون پایه‌های استبداد مستقرگشتند و لایه‌های حجاب و سانسور بر دل و جان و فکر مردمان کشیده شدند، آن زمان که آزادی رخت بریست، استقلال نابود شد و تابوت جمهوری بر دوش‌ها روانه گشت؛ از کجا و از کدامین سو نسیم آگاهی بوزد و دل‌ها را به دم مسیحائی‌اش زنده گرداند؟

اکنون پس از گذشت ۲۸ سال از پیروزی انقلاب اسلامی به نظر می‌رسد زمان آن فرارسیده است تا با بازخوانی آنچه رخ داد، درس تجربه را محکی دوباره زنیم. تحقیق پیرامون تاریخ انقلاب اسلامی ایران و همچنین، چهره درخشان مبارزان راه استقلال و آزادی، نیازمند کنکاش چندباره میان منابع دست‌اول و مراجع کم‌یاب و گاه نایاب بود. صدها کتاب و مجله و روزنامه و هزاران صفحه اوراق مجاز و غیرمجاز به این امید خواننده شدند تا پرتوی از حقیقت یافت شود. تاییدن گیرد و جعل و تحریف و دروغ را به کناری زند. کتاب پیش رو، ماحصل بیش از یک‌سال تلاش، ثمره صدها ساعت کار شبانه روزی و نتیجه زیور و کردن ده‌ها منبع و ماخذ پیرامون حوادث سال‌های اول انقلاب اسلامی ایران، از پشت دیوار بلند سانسور

^۱ - و اکنون نیز بر این نسل می‌رود.

است. قدمی است کوچک در راهی بزرگ. کوششی است اندک که اگر جامع نیست، سعی کرده است تا صادقانه باشد و تلاشی است تا بگوید یک ملت، هیچ‌گاه به آرمانش خیانت نمی‌کند. روایتی است پراز درد و رنج و ملامت از مبارزه‌ها و ایستادن‌ها. آن‌که با حوادث درگیر می‌شود و پا به پای روزها، جریانات را تعقیب می‌کند و پیش می‌آید، شاهد لحظه به لحظه فروپاشی یک انقلاب است. می‌بیند که چگونه آرمان‌های انقلاب ایران یکی پس از دیگری درو می‌شوند و رنگ خاطره به خود می‌گیرند.

تاریخ معاصر ایران مملو از فداکاری‌ها، از خودگذشتگی‌ها و ایستادن‌هاست. در گوشه گوشه این تاریخ مبارزان راه استقلال و آزادی به میادین نبرد آمدند، ایستادند و دلیرانه از خواست ملت دفاع کردند. داستان این مبارزه‌هاست که تاریخ یک ملت را می‌سازد و قطعاً اگر شور روایت این جنگیدن‌ها نبود، تاریخ از خود تهی می‌گشت. بازخوانی انقلاب ایران، در حقیقت بازگویی حدیث یک مقاومت است. داستان نبردی است که در یک طرف استقلال و آزادی و اسلام قرار دارند و در طرف دیگر هر آنچه این واژگان را به بند می‌کشد.

این کتاب، روایت مبارزه‌ها و جدال‌ها است. حکایت آن‌که ایستاد و آن‌که شانه خالی کرد. آن‌که به آرمانش وفادار ماند و آن‌که به امید یک ملت خیانت کرد. آن‌که منادی اسلام آزادی‌خواه بود و آن‌که اسلام فیضیه را فریاد زد. آن‌که ولایت را از آن جمهور مردم می‌دید و آن‌که ولایت را از آن فقیه. آن‌که دم از استقلال و آزادی زد و آن‌که سخن از سرکوب به میان آورد. آن‌که خدمت کرد و آن‌که خیانت پیشه ساخت. آن‌که ماند و آن‌که رفت...

"ایستاده بر آرمان"، به زندگی و احوال یک شخص نمی‌پردازد، اگرچه در آن محوریت از آن بنی‌صدر است. هدف، آن‌چنانکه در جای‌جای کتاب آمده است، پرداختن به زندگی یک شخص و فرد نیست، چه که انسان‌ها حتی اگر در بالاترین مدارج گام بردارند، هیچ‌گاه از اشتباه و خطا مصون نیستند. در حقیقت اصل، راه است و بس. شخصیت‌ها نیز در امتداد آن مطرح می‌شوند و نقش تاریخی خود را ایفا می‌کنند. دلدادگان راه استقلال و آزادی هر کدام برگی درخشان بر دفتر تاریخ این ملت افزودند و آخرین آن‌ها همچون شهابی در شب تاریخی ایران درخشیدن گرفت و افسوس که چه زود خاموش گشت. دوست دارم در اینجا یادای کنم از آنان که تا آخرین لحظه به راه استقلال و آزادی وفادار ماندند و نه فشار، نه شکنجه، نه زندان و نه مرگ؛ هیچ‌کدام، نتوانست آنان را از راهی که انتخاب کرده بودند رویگردان کند. از هزاران گمنامی که بی‌هیچ چشم‌داشتی پای در راه استقلال و آزادی وطن نهادند و تمام زحمات و سختی‌ها را به جان خریدند. این تحقیق را به روان پاک آنان تقدیم می‌کنم.

علی غریب

رمضان ۱۴۲۷ / مهر ۱۳۸۵

آغاز

سید ابوالحسن بنی صدر در ۲ فروردین ۱۳۱۲ در روستای باغچه از توابع همدان بدنیا آمد. پسر نصرالله بنی صدر، آیت الله مشهور و خوشنام همدان، از همان ابتدا در جوی آزاداندیش رشد کرد. پدرش از روحانیون روشنفکر و از حامیان نهضت ملی و دکتر مصدق بود و آنچنان که پسر تعریف می کند ورد زبانش این بود: "آمان از آخوند بی دین!"^۱ آیت الله بنی صدر مخالف شدید سیاست های رضاخان بود و همین علت منجر به بازداشت وی نیز شد. بنی صدر نقل می کند:

"آن سال ها به چشم درد مبتلا شده بودیم و آمدیم به تهران برای معالجه. یکی از روزها که می خواستیم با اتوبوس به مطب پزشک در خیابان برلن برویم، وقتی اتوبوس از میدان بهارستان رد شد تا چشمم به مجسمه [رضاخان] افتاد شروع کردم به فحش دادن. رنگ پدرم سیاه شد و حالت سکوت و وحشت داخل اتوبوس. من ماتم برده بود. وقتی از اتوبوس پیاده شدیم پدرم به من گفت این چه کاری بود که کردی؟ نزدیک بود همه مان را به باد بدی، به کشتن بدی. گفتم: چه کار داشتیم به کشتن شما؟ مگر شما نگفتید این بده؟ پدرم گفت: من گفتم. اما نگفتم که بیای توی میدان داد بزنی!"^۲

زمانی که آیت الله بنی صدر درگذشت، آیت الله خمینی که برای مرگ هیچ کدام از روحانیون نجف هم پیام نمی داد، برای تشییع آمد و در مجلس ختم نیز شرکت کرد. جرقه آشنایی آیت الله خمینی با ابوالحسن بنی صدر از همین جا زده می شود. بنی صدر تحصیلاتش را با مدرک دانشگاه تهران در رشته حقوق اسلامی و اقتصاد تکمیل کرد و بعلاوه در موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران نیز مشغول به کار بود. ابوالحسن بنی صدر در ۷ شهریور ۱۳۴۰ با عذرا حسینی ازدواج نمود و حاصل این ازدواج، دو دختر و یک پسر است. دکتر فیروزه بنی صدر، زهرا بنی صدر و مهندس علی بنی صدر فرزندان او را تشکیل می دهند.^۳ عضویت او در جبهه ملی دوم و فعالیت علیه دولت کودتا در دوران دانشجویی باعث شد تا دو بار بازداشت شود، اما هیچ گاه تهدید و تطمیع حکومت باعث نشد تا او از راهی که پای در آن گذاشته بود، بیرون رود. بنی صدر نقل می کند:

"دکتر امینی بهم گفت تو بیا عضویت در جبهه ملی و کمیته آن را در دانشگاه کنار بگذار، ما پست معاون شهردار در تهران وبعد از آن شهرداری را به تو می دهیم."^۴

پس از افزایش سرکوبها در ۱ آذر ۱۳۴۲ با استفاده از بورس تحصیلی به فرانسه رفت و تحصیلات و مطالعات خود را در آنجا ادامه داد. پس از خروج از کشور دولت حقوق بنی صدر را به بهانه فعالیت او بر ضد رژیم قطع کرد.^۵ او که با آشنایی با مصدق شیفته استقلال و آزادی شده بود، انتشارات مصدق و انتشارات مدرس را در فرانسه بنیان نهاد.^۶ از جمله کارهای این انتشارات جمع آوری کلیه نطقها و مکتوبات دکتر مصدق بود و جالب این جاست که قسمتی از هزینه چاپ این کتابها را آقای خمینی تقبل می کرد.^۷

خبرنامه جبهه ملی نیز توسط بنی صدر و همفکرانش منتشر می شد و از جناح روشنفکران مذهبی علیه رژیم شاه فعالیت می کرد. در مجله مکتب مبارز که توسط اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان اروپا اداره می شد، مقالاتی از محمد مجتهد شبستری، علی حجتی کرمانی، ابوالحسن بنی صدر، ابراهیم یزدی، علی شریعتی و دیگر مبارزان نواندیش چاپ می شد. عضویت در جبهه ملی دوم، انتخاب به عنوان دبیر کنفداسیون جهانی دانشجویان^۸، تشکیل کمیته دفاع به رهبری فیلسوف آزادی، ژان پل سارتر، با همکاری تنی چند از مبارزان و مبارزه بر ضد رژیم شاه بخشی از تاریخ مبارزات سیاسی او قبل از انقلاب است. نوشتن کتابهایی چون اقتصاد توحیدی، کیش شخصیت، تضاد و توحید، نفت و سلطه، موقعیت ایران و نقش مدرس، موازنه ها، روش شناخت بر پایه توحید، تعمیم امامت و مبارزه با سانسور، رابطه مادیت و معنویت، اصول راهنما و ضابطه های حکومت اسلامی، بعثت دائمی و بعثت فرهنگی، زور علیه عقیده، زن در شاهنامه، نفت و قهر به اتفاق قطب زاده ویل وی، جامعه شناس فرانسوی، چه انقلابی برای ایران (به زبان فرانسه)، مردان آسیا (فصل مربوط به مصدق به اتفاق پل وی)، ترجمه کتاب مکانیسم هایی از رشد ماندگی، ترجمه کتاب دوزخیان روی زمین اثر فرانتس فانون و مقاله هایی در مجله های علمی فرانسه، بخشی از فعالیت های او به عنوان روشنفکر دیندار در این دوره از زندگی است.

بنی صدر از دیدارش با شریعتی می گوید:

"وقتی من خواستم به اروپا بیایم من را به او [شریعتی] و او را به من معرفی کردند. با شریعتی طی چند جلسه گفتگو آشنا شدیم و با هم انس گرفتیم. قبل از اینکه او از اروپا به ایران بازگردد، جلسه تشکیل دادیم که رسیدگی کنیم به اینکه چه باید بکنیم. نشستیم و بالاخره قرار شد دکتر شریعتی انتقاد از اسلام را بر عهده بگیرد و پیشنهاد اسلام دیگری و اگر راه حلی باشد برای ایران و دنیای امروز، این را هم من بر عهده بگیرم. تا آنجا که توانستیم کاری کنیم و اگر نتوانستیم آیندگان خواهند کرد."^۹

راهی که شریعتی و بنی صدر انتخاب کردند قرین موفقیت شد. راهی سخت و دشوار که برای پیروزی محتاج فداکاری و ازجان گذشتگی بود. کاری که این دو اثبات کردند در انجامش، ثابت قدم و استوار هستند چه بر سر راه استقلال و آزادی، آن یکی جان اش را گذاشت و این یکی زندگی اش را.

به هر رو ارتباط میان بنی صدر و آیت الله خمینی جسته و گریخته ادامه داشت تا روزی که آقای خمینی تصمیم گرفت به پاریس سفر کند. سیداحمد خمینی با بنی صدر تماس گرفت تا خانه‌ای در پاریس برای او مهیا کند و بنی صدر از احمد غضنفرپور، یکی از دوستانش خواست تا خانه خود را تخلیه کند و آن را در اختیار آقای خمینی قرار دهد.^{۱۰} بنی صدر البته مخالف آمدن آقای خمینی به پاریس بود:

"من مخالف آمدن آقای خمینی به پاریس بودم. چون پاریس چهارراه اطلاعات و افکار بود. در این چهارراه اگر کم و زیاد بکنی رفتی. اگر یک حرف نابجایی بزنی و یک صحبتی بکنی که بشود آن را مایه کرد، این‌ها برد را باخت می‌کند. بعدها که اسناد سفارت آمریکا و کتاب سولیوان منتشر شد دیدیم شریف امامی اسباب تبعید خمینی را از نجف به پاریس فراهم آورد."^{۱۱} آنها معادل همان نگرانی من، به آمدن او به پاریس امید بسته بودند. معلوم شد بیرون کردن آقای خمینی از عراق پیشنهاد شریف امامی بوده است. به این امید که وقتی او می‌آید پاریس چند تا خزعبلات می‌گوید و چند مصاحبه می‌کند. در آنجا سوال‌های کذایی را از او می‌پرسند و او هم جواب‌هایی را که آنها دلشان می‌خواست می‌دهد بدین ترتیب کار ایشان تمام می‌شود و مردم دوروبر او را رها می‌کنند و موج می‌خوابد."^{۱۲}

"نشستم ۱۹ سوال و جواب که به اصطلاح سؤال‌های اصلی راجع به انقلاب ایران بود طرح کردم و بردم پیش خمینی. گفتم می‌خواهم دو به دو حرف بزنی. گفت کسی توی اطاق نیاید. گفتم اینجا جایی است که وقتی می‌گن یک خبرنگار زبده و زرنگ است، کسی است که می‌گن نقش شیطان رو بازی می‌کنه. آن‌ها یک سوال‌هایی را مطرح می‌کنند که شما را بیچونند و از شما جوابی را که می‌خواهند درمی‌آورند و بعد آن را می‌گذارند توی بوق و بیچاره‌تان می‌کنند. این سوالات اینجاست و این هم جوابهایش. مصاحبه لازمه انقلاب است. اگر نمی‌تونید یک ترتیب دیگر بدهید. پیروزی یا شکست انقلاب در گرو موضعی است که شما در این روزهای تعیین کننده اتخاذ می‌کنید. اگر می‌خواهید انقلاب شکست بخورد و شما به جمع تبعیدی‌های فرنگ بیبوندید، مختارید و گرنه باید در این ۱۹ مسئله جواب‌ها کاملاً روشن باشند، طوریکه مردم با هر نوع علم و اطلاع و باور و عقیده و مذهبی، بطور روشن بدانند وضعیتشان در رژیم اسلامی چگونه خواهد بود. و چون مردم شما را مرجع تقلید می‌دانند و سیاستمدار نمی‌دانند، قول شما را فتوای دینی و نظری می‌دانند که بطور قطع به اجرا در می‌آید، با روشن شدن جواب‌ها همه با جان و دل و تا پیروزی انقلاب، می‌ایستند و رژیم شاه بطور قطع سقوط می‌کند. یکی دو روز بعد گفت من آنها را مطالعه کردم و درست است همین طور عمل می‌کنیم."^{۱۳}

این سوال و جواب‌ها در همان زمان در کتاب "اصول راهنما و ضابطه‌های حکومت اسلامی"^{۱۴} منتشر گشت.

با اولین مصاحبه‌ها انقلاب وارد فاز جدیدی شد. سیل روزنامه‌نگاران و خبرنگارها به سمت نوفل‌لوشاتو سرازیر شدند و سوالات خود را با رهبر انقلاب ایران در میان می‌گذاشتند. بنی صدر بعنوان مغز متفکر اکیپ انقلابیون پرکار و پرتلاش ایفای نقش می‌کرد:

"کمیسیونی تشکیل شده بود که سؤال‌ها را می‌گرفت و جواب‌ها را تهیه می‌کرد و آقای خمینی آنها را می‌خواند. همانطور که آقای اشراقی بارها گفتند همواره آقای خمینی می‌پرسیده که آیا این جوابها را بنی صدر موافقت کرده است یا

نه؟ یعنی در بیان آن جواب‌ها به ما اعتماد می‌کرد. در کارهای عملی اما نه، آن کارها را با آقای دکتر یزدی و دیگران انجام می‌داد مثلاً درباره کمیسیون نفت و غیره.^{۱۵}

نتیجه کار بنی‌صدر و یارانش استثنایی بود. آیت‌الله خمینی که تا دیروز مردم را "ناقص" و نیازمند "حاکم قییم" می‌خواند^{۱۶} و ورود زنان را به ادارات موجب "فلج شدن آن اداره" می‌شمرد^{۱۷}، به یکباره گویی استحاله پیدا کرده بود. حرف‌های بنی‌صدر اینک از دهان آیت‌الله بیرون می‌آمد. گرچه این تأثیرات یک سال بیشتر دوام نیاورد و بار دیگر آقای خمینی به افکار گذشته رجعت کرد، اما یک موفقیت بزرگ به شمار می‌رفت. بنی‌صدر در این باره می‌گوید:

"ما یک چیزی را موفق شدیم که تا آن زمان کسی موفق نشده بود و آن اینکه همین بیان از اسلام را از زبان یک مرجع تقلید گفتیم. بیان اسلام دین آزادی است و اسلام بیان آزادی است را از زبان او گفتیم. تا اینجا موفق بودیم و خیلی هم شاد و سرحال برای اینکه فکر می‌کردیم مرجع دروغ نمی‌گوید و می‌داند دین یعنی تعهد و این تعهد غیر از آزادی نیست. ما باور داشتیم که مرجع تقلید خالی از هوی است و کشش به قدرت ندارد. غافل بودیم از اینکه فلسفه‌ای که اینان می‌آموزند، همین فلسفه قدرت بر مبنای ثنویت تک محوری افلاطونی است.^{۱۸}

پاره‌ای از صحبت‌های آقای خمینی در پاریس و در عرض این چندماه چنین است:

"بشر در اظهار نظر خودش آزاد است."^{۱۹}

"اولین چیزی که برای انسان هست آزادی بیان است."^{۲۰}

"مطبوعات در نشر همه‌ی حقایق و واقعیات آزادند."^{۲۱}

"در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند."^{۲۲}

"یکی از بنیان‌های اسلام آزادی است... بنیاد دیگر اسلام اصل استقلال ملی است."^{۲۳}

"برنامه ما تحصیل استقلال و آزادی است."^{۲۴}

"حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است"^{۲۵}

"دولت اسلامی یک دولت دمکراتیک به معنای واقعی است. و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم و به همین نحو که

الآن هستم، وقتی دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم."^{۲۶}

"اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است."^{۲۷}

"نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی است."^{۲۸}

"اما شکل حکومت ما جمهوری است، جمهوری به معنای اینکه متکی به آرای اکثریت است."^{۲۹}

"حکومت جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و مبتنی بر دموکراسی و پیشرفته و

باهمه مظاهر تمدن موافق."^{۳۰}

"شکل حکومت جمهوری است. جمهوری به همان معنا که در همه جا جمهوری است. جمهوری اسلامی، جمهوری است

مثل همه جمهوری‌ها."^{۳۱}

"ولایت با جمهور مردم است."

"در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد."^{۳۲}

"عزل مقامات جمهوری اسلامی به دست مردم است. برخلاف نظام سلطنتی مقامات مادام‌العمر نیست، طول مسئولیت هر

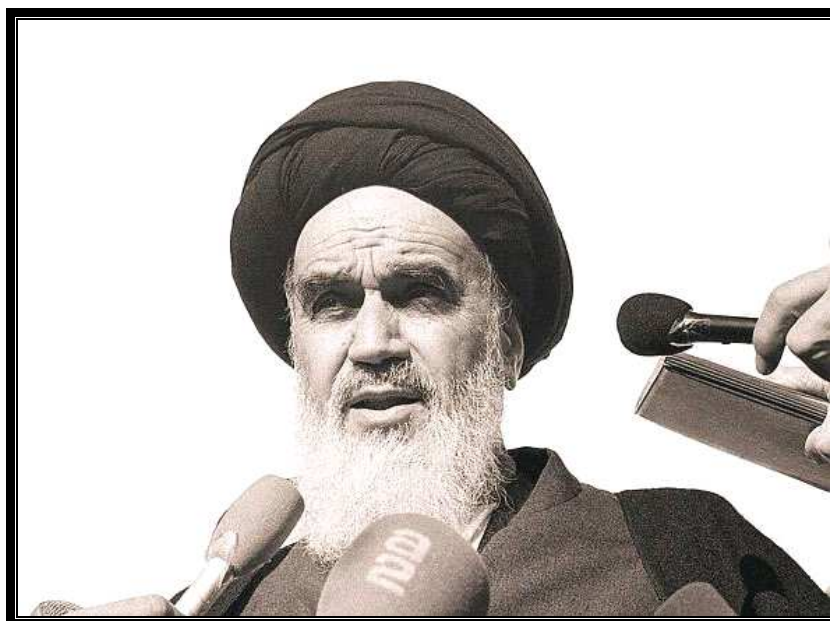
یک از مقامات محدود و موقت است. یعنی مقامات ادواری است، هر چند سال عوض می‌شود. اگر هم هر مقامی یکی از

شرایطش را از دست داد، ساقط می‌شود."^{۳۳}

"رژیم ایران به یک نظام دمکراسی‌ای تبدیل خواهد شد که موجب ثبات منطقه می‌گردد."^{۳۴}

"اختیارات شاه را نخواهم داشت."^{۳۵}

"من هیچ سمت دولتی را نخواهم پذیرفت."^{۳۶}



"من در آینده [پس از پیروزی انقلاب] همین نقشی که الان دارم خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد اعلام می‌کنم... لکن من در خود دولت نقشی ندارم"^{۳۷}

"ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود، ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی‌رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند، ولی من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایت عمل می‌کنم."^{۳۸}

"علما خود حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند. این حکومت در همه مراتب خود متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود."^{۳۹}

"من نمی‌خواهم ریاست دولت را داشته باشم. طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت."^{۴۰}
"مردم هستند که باید افراد کاردان و قابل اعتماد خود را انتخاب کنند ولیکن من شخصاً نمی‌توانم در این تشکیلات مسئولیت خاصی را بپذیرم و در عین حال همیشه در کنار مردم ناظر بر اوضاع هستم و وظیفه ارشادی خود را انجام می‌دهم."^{۴۱}

"من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگری است."^{۴۲}
"من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم، وظیفه روحانیون ارشاد دولت‌ها است. من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم."^{۴۳}

"حکومت اسلامی ما اساس کار خود را بر بحث و مبارزه با هر نوع سانسور می‌گذارد."^{۴۴}
"قانون این است. عقل این است. حقوق بشر این است که سرنوشت هر آدمی باید به دست خودش باشد."^{۴۵}
"باید اختیارات دست مردم باشد، این یک مسئله عقلی است. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کس باید دست خودش باشد."^{۴۶}

"حکومت اسلامی بر حقوق بشر و ملاحظه‌ی آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه‌ی اسلام ملاحظه‌ی حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است، شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور."^{۴۷}

"اسلام، هم حقوق بشر را محترم می‌شمارد و هم عمل می‌کند. حقی را از هیچ کس نمی‌گیرد. حق آزادی را از هیچ کس نمی‌گیرد. اجازه نمی‌دهد که کسانی بر او سلطه پیدا کنند که حق آزادی را به اسم آزادی از آنها سلب کند."^{۴۸}
"باید اختیارات دست مردم باشد. هر آدم عاقلی این را قبول دارد که مقدرات هر کس باید در دست خودش باشد."^{۴۹}

"ما که می‌گوییم حکومت اسلامی می‌خواهیم جلوی این هرزه‌ها گرفته شود، نه اینکه برگردیم به ۱۴۰۰ سال پیش. ما می‌خواهیم به عدالت ۱۴۰۰ سال پیشش برگردیم. همه‌ی مظاهر تمدن را هم با آغوش باز قبول داریم."^{۵۰}

"ما وقتی از اسلام صحبت می‌کنیم به معنی پشت کردن به ترقی و پیشرفت نیست. ما قبل از هر چیز فکر می‌کنیم که فشار و اختناق وسیله‌ی پیشرفت نیست."^{۵۱}

"دولت استبدادی را نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود."^{۵۲}

"در حکومت اسلامی اگر کسی از شخص اول مملکت شکایتی داشته باشد، پیش قاضی می‌رود و قاضی او را احضار می‌کند و او هم حاضر می‌شود."^{۵۳}

"ما حکومتی را می‌خواهیم که برای اینکه یک‌دسته می‌گویند مرگ بر فلان کس، آنها را نکشند."^{۵۴}

"حکومتی که ما می‌خواهیم مصداقش یکی حکومت پیغمبر است که حاکم بود. یکی علی و یکی هم عمر"^{۵۵}

"حکومت اسلامی، حکومت ملی است. حکومت مستند به قانون الهی و به آراء ملت است. این طور نیست که با قلدری آمده باشد که بخواهد حفظ کند خودش را، با آراء ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روز هم که برخلاف آراء ملت عمل بکند قهرماً ساقط است."^{۵۶}

"تمام اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی می‌توانند به کلیه فرائض مذهبی خود آزادانه عمل نمایند و حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنها به بهترین وجه دفاع کند."^{۵۷}

"اقلیت‌های مذهبی به بهترین وجه از تمام حقوق خود برخوردار خواهند بود."^{۵۸}

"تمام اقلیت‌های مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند."^{۵۹}

"از یهودیانی که به اسرائیل رفته اند دعوت می‌کنیم به وطن خود بازگردند. با آنها کمال خوشرفتاری خواهد شد."^{۶۰}

"اسلام جواب همه عقاید را بعهده دارد و دولت اسلامی تمام منطبق‌ها را با منطق جواب خواهد داد."^{۶۱}

"در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در بیان هرگونه عقیده‌ای هستند."^{۶۲}

"جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت."^{۶۳}

"ما یک حاکمی می‌خواهیم که توی مسجد وقتی آمد نشست بیایند دورش بنشینند و با او صحبت کنند و اشکال‌هایشان را بگویند. نه اینکه از سایه او هم بترسند."^{۶۴}

"این که می‌گویند اگر اسلام پیدا شد زنان باید توی خانه بنشینند و قفلی بر آن زده دیگر بیرون نیایند تبلیغات است. زن و مرد همه آزادند که به دانشگاه بروند. رای بدهند. رای بگیرند. ما با ملعبه بودن زن و به قول شاه "زن خوب است زیبا باشد" مخالفیم."^{۶۵}

"اسلام با آزادی زن نه تنها موافق است بلکه خود پایه گذار آزادی زن در تمام ابعاد وجودی زن است."^{۶۶}

"زنان در انتخاب، فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازین اسلامی آزادند."^{۶۷}

"زن‌ها در حکومت اسلامی آزادند حقوق آنان مثل حقوق مردها. اسلام زن را از اسارت مردها بیرون آورد و آنها را هم ردیف مردها قرار داده است، تبلیغاتی که علیه ما می‌شود برای انحراف مردم است. اسلام همه‌ی حقوق و امور بشر را تضمین کرده است."^{۶۸}

در کمال حیرت صحبت‌هایی از دهان آقای خمینی بیرون آمد که تا به آن سال نه از ایشان شنیده شده بود و نه پس از آن از ایشان به گوش رسید. بنی‌صدر معجزه کرده بود.

اینکه تا چه حد آقای خمینی به این صحبت‌ها پایبند ماند، در ادامه خواهیم دید اما این حرف‌ها به تاریخ پیوسته بود و دیگر کسی نمی‌توانست منکر آن شود. همین حرف‌ها بعدها برای کسانی که قدرت را قبضه کردند تبدیل به معضل شد. هاشمی رفسنجانی در خاطراتش در لفافه به دست‌وپاگیر بودن این صحبت‌ها و دیدارش با حبیبی در همین مورد اشاره می‌کند.^{۶۹}

به هر حال مسئله مهم اینجا بود که انقلاب ایران با کادر فرماندهی زنده خویش روز به روز به پیروزی نزدیک‌تر می‌شد اما هیچ‌کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند که انقلاب به پیروزی می‌رسد. نه تنها مهندس بازرگان که سید احمد خمینی نیز



فرود هلیکوپتر آیت‌الله خمینی در بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

نمی‌توانست باور کند. شاهی که ۲۵ سال حکومت استبدادی برقرار کرده بود چگونه می‌توانست از قدرت برکنار شود؟ بنی‌صدر درباره واکنش احمد خمینی می‌گوید:

"در پاریس هر روز احمد آقا پیش من می‌آمد و می‌گفت آیا تحلیل شما، شما را واقعا به این نتیجه رسانده است که شاه می‌رود؟ نکند در پاریس زمین‌گیر شویم؟"^{۷۰}

اما سرانجام هواپیمای حامل روح‌الله خمینی و اطرافیانش به مقصد تهران به پرواز درآمد. رهبر انقلاب ایران در میان استقبال پرشور مردم از پلکان هواپیما پایین آمد و در سیل جمعیت گم شد. بنی‌صدر این صحنه سمبلیک را اینگونه توصیف می‌کند:

"وقتی از هواپیما خواستیم بیرون بیاییم مثل اینکه برادر او بود و آقای مطهری ایشان را گرفتند در وسط خود و بردند مثل اینکه وظیفه روشن‌فکرها تمام شد و تا پای پلکان هواپیما بود. مثل اینکه از همانجا یک جریان پایان یافت و جریان دیگر شروع شد."^{۷۱}

در ۲۲ بهمن آخرین پایگاه‌های رژیم شاه سقوط کرد و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. مردم ایران یک‌صدا در جشن و پایکوبی ناشی از شکست رژیم سلطنتی بودند و سرخوش و سرمست تنها به پیروزی فکر می‌کردند، بی‌خبر و بی‌اطلاع از نقشه‌هایی که پشت درب‌های بسته برای نابودی انقلابشان کشیده می‌شد.

از نخست‌وزیری بازرگان تا انتخابات ریاست جمهوری

زمانی که آقای خمینی و همراهانش به ایران رسیدند و در مدرسه رفاه مستقر شدند، هویدا به همراه چند نفر دیگر از سران رژیم شاه، بازداشت، و به مدرسه رفاه منتقل شدند. بنی‌صدر نقل می‌کند:

"احمد آقا از قول آقای خمینی گفت که این سران دولت شاه مثل هویدا را آوردند در مدرسه رفاه و با آنها بدرفتاری کردند شما بروید با آنها صحبت کنید دلداریشان بدهید. رفتم باهاشان صحبت کردم که اسلام دین عدل است، عواطف است. با هویدا هم که داشت کتاب ژان شارون را می‌خواند حرف زدم و گفت که تقصیر سیستم بود و تقصیر من نبود. فردای آن روز چهار نفر از آنها را اعدام کردند!^{۷۲} اصلا ماتم برده بود. شب رفتم مدرسه رفاه به خمینی گفتم شما مرا فرستاده بودید که نبات دهان گوسفندها بگذارم [مثل این قضیه که به دهان گوسفند نبات می‌گذارند یا آب می‌دهند بعد سرش را می‌برند] این چه کاری بود؟ گفت این‌ها مجرم بودند. گفتم کجا ثابت شده که مجرم بودند؟ در کدام

دادگاه؟ گفت دادگاه لازم نداشت آقا! خیانت کردند. گفتم پس این حرفتان در پاریس که معلوم نیست شاه را بشود کشت، حرف مفت بود؟ حالا اینطور عمل می‌کنید؟ بارها گفتم من با این اعدام‌ها مخالف هستم. برای اینکه اینها با بدترین‌ها شروع می‌کنند و به بهترین‌ها ختم می‌کنند.^{۷۳}

بنی‌صدر با ورود به ایران تدریس در مسجد سپهسالار و دانشگاه شریف را عهده‌دار شد. خود می‌گوید:

"روزهای اول انقلاب با کسانی که می‌خواستند بحث آزاد کنند، خمینی من را معرفی می‌کرد. بعد هم روحانیونی از تهران، یعنی امام جماعت‌ها را جمع کرد که من برای آنها تدریس کنم و هر روز می‌رفتم مسجد سپهسالار تدریس می‌کردم.^{۷۴}

آقای خمینی نیز در مصاحبه با اوریانا فالاجی، خبرنگار ایتالیایی،^{۷۵} به فرستادن بنی‌صدر برای بحث آزاد با کمونیست‌ها و دیگران اشاره می‌کند.

جلسات بنی‌صدر در دانشگاه شریف درباره حکومت اسلامی حتی مطهری را به وجد آورده بود:

"روزی در حضور آقای خمینی، مطهری گفت: آقا بیا بید ببینید چه انقلابی کرده بنی‌صدر در دانشگاه. ۵۰ هزار نفر پای منبر این آقا می‌نشینند، دانشجو، استاد،... بی‌نظیر است.^{۷۶}

او همچنین در روزنامه انقلاب اسلامی (که به صاحب امتیازی او و مدیرمسئولی محمد جعفری منتشر می‌شد) به قلم زدن پرداخت. کتاب‌های او با تیراژ نجومی به فروش می‌رفتند. بنی‌صدر در این فاصله بدون پذیرفتن پست اجرایی (گرچه در شورای انقلاب عضو بود) سعی کرد تا به عنوان یک منتقد سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت موقت باقی بماند. درباره دولت موقت و تصدی گام به گام صندلی‌های قدرت توسط روحانیون می‌گوید:

"بازرگان آمد ۴ نفر از روحانیون را معاون وزارتخانه‌ها کرد. خامنه‌ای در وزارت دفاع، باهنر در آموزش و پرورش و رفسنجانی در وزارت کشور. چهارمی بهشتی برای وزارت دادگستری که قبول نکرد. من خیلی مخالفت کردم. چقدر به بازرگان گفتم آقا اینها را نبرید با وزارت آشنا کنید. اینها با این چیزها خو نکرده‌اند شما اینها را می‌برید مزه وزارت را بهشون می‌چشانی و دیگر نمی‌شود آنها را از آنجا کند. محال است اگر کسی قدرت را چشید ول کند. خیلی عارف می‌خواهد که به قدرت بگوید نه.^{۷۷}

"به بازرگان و دولت موقت گفتم تمام این نهاد‌هایی که شما می‌سازید مثل سپاه پاسداران و کمیته انقلاب، تمام ستون‌های استبداد جدید را دارید می‌سازید. ممکن نیست ما سپاه پاسداران بسازیم که از انقلاب پاسداری کند. انقلاب معنایش این است که زور را بردارد و این را نمی‌شود شما نقض کنید. شما با ایجاد یک نیروی مسلح می‌خواهید انقلاب را حفظ کنید؟^{۷۸}

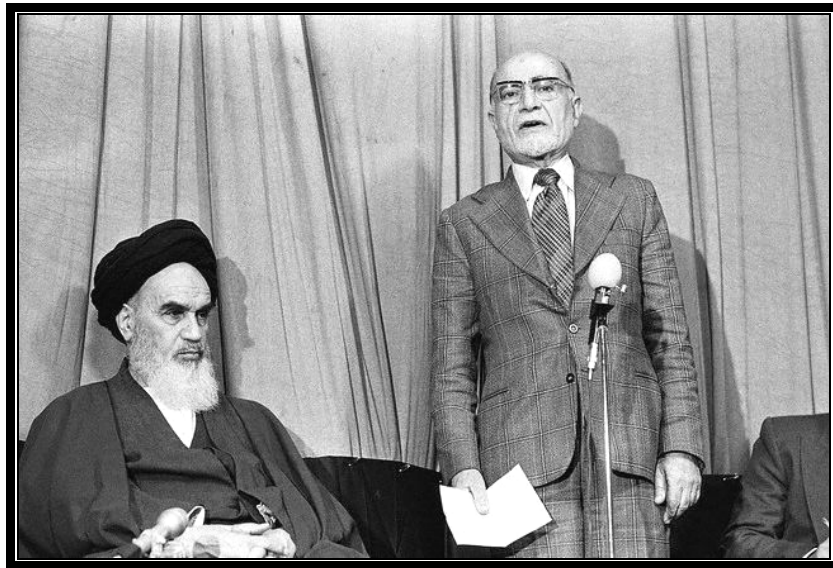
"وقتی جهاد سازندگی را ایجاد کرده بودند، یک روز آقای بنی‌اسدی داماد آقای بازرگان گفت: "به این یکی دیگر شما نمی‌توانید ایراد بگیرید." چون به تشکیل همه آن نهادها ایراد می‌گرفتم و می‌گفتم تمام این‌ها که شما دارید می‌سازید، تمام ستون‌های استبداد جدید را دارید می‌سازید. به داماد آقای بازرگان گفتم: جهاد سازندگی یعنی چه؟ گفت: به جای اینکه جوان‌ها توی شهرها بازی راه بیاندازند و به قول شما بشوند بازوی استبداد، آن‌ها را بفرستیم توی روستاها سازندگی کنند. به او گفتم: آقا! مگر دیوانه‌ای؟ گفت: چطور؟ این را هم ایراد داری؟ گفتم: بله که ایراد دارم. شما به اسم شهر و روستا می‌خواهید همه جا را به کنترل آقایان دریاورید؟ این‌ها را شما به عنوان سازندگی رها می‌کنید و بعد این‌ها می‌شوند ابزار. هر که اختیار این ابزار را در دست گرفت، اینان را وسیله کار خودش خواهد کرد. شما سازمان برنامه دارید، وزارت کشاورزی دارید، این سازمان‌ها را دموکراتیزه کنید و اشخاص را مسئول کنید و اختیار بدهید. بهتر از این نهادها عمل می‌کنند.^{۷۹}

بازرگان بعدها به حرف بنی‌صدر رسید و در کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت" نوشت:

"جهاد سازندگی که با ابتکار وزیر مشاور اجرایی و دولت موقت به وجود آمد، مدتی از عمرش نگذشته تبدیل به شعبه عمرانی و اجرایی و تبلیغاتی حزب جمهوری در روستاها گردید.^{۸۰}

بنی‌صدر درباره نهاد‌های انقلاب و استعفای دولت بازرگان گفت:

"نهادهای انقلاب ستونهای توتالیتریسم دینی شدند. به نام دین و در واقع ضد دین، خب اگر ما اینها را نمی شکستیم و بقول آقایان قداستشان را از بین نمی بردیم، امکان اینکه روزی ایران بتواند از این استبداد رها شود ضعیف تر می شد. حالا چقدر طولانی می شد خدا می داند."^{۸۱}



"با دولت بازرگان مخالف بودم اما با استعفایش نه. چرا که استعفای دولت موقت زیر فشار دانشجویان خط امام سنگ پایه رژیم جدید را کج گذاشته بود."^{۸۲}

پس از سقوط دولت موقت سرپرستی وزارت دارایی و پس از آن وزارت امور خارجه به بنی صدر واگذار شد. در وزارت دارایی بنی صدر دست به تحولات زیربنایی زد. بانکها را احیا و ملی کرد و با طرح وام بدون بهره و ربا، با دادن وامهای ۴۰۰ هزار تومانی و دریافت تنها ۴ درصد که به عنوان هزینه بانکی لحاظ می شد "^{۸۳} بسیاری از مردم صاحب خانه شدند. "خانه های بنی صدری" از آن دوران به یادگار مانده است. هدفی که در این دوران و همچنین دوران پس از آن، ریاست جمهوری، از سوی بنی صدر و همفکرانش دنبال می شد، بر این اصل استوار بود که:

"اگر در جایی می بینید عده ای فقیرند حتی به نان شب محتاج اند، آن رژیم اسلامی نیست بلکه ضد اسلام است."^{۸۴} بنی صدر پس از آن سرپرستی وزارت امور خارجه را قبول کرد. از مهم ترین اتفاقات این دوران رفتن بنی صدر به شورای امنیت برای حل مسئله گروگان ها و شاه با تصویب شورای انقلاب و آقای خمینی بود. اما درست روزی که بنی صدر و همراهانش می خواستند به سمت نیویورک پرواز کنند، ساعت ۲ بعد از ظهر رادیو اعلامیه آقای خمینی را خواند که در آن گفته بود هیچ کس از جانب ایران در شورا شرکت نخواهد کرد. بنی صدر نقل می کند:

"قرار بود به عنوان وزیر خارجه به شورای امنیت برویم، یکدفعه ظهر بدون اطلاع قبلی دفتر امام اطلاعیه داد که هیچ کس از ایران در شورای امنیت شرکت نخواهد کرد. رفتم پیش آقای خمینی با عصبانیت و تند گفتم: شما خودتان می گوئید و موافقت می گیرید و مصاحبه می کنید. شما این کشور را مسخره گرفته اید؟ این چه رفتاری است شما می کنید؟ شما قبلا نمی توانستید بگوئید آیا مصلحت هست یا نیست؟ و اعلام می کنید در رادیو؟ مگر وزیر خارجه پیش خدمت در خونه شماست؟ با پیش خدمت هم اینطوری رفتار نمی کنند. خمینی گفت: من برای حفظ حیثیت شما بود که این کار را کردم. گفتم این حفظ حیثیت من می شد؟ شما حیثیت کشور را بردید که حفظ حیثیت من را بکنید؟ ما خودمان پیشنهاد دادیم شورای امنیت تشکیل بشه، حالا که همه چیز درست شده ورمی دارید اطلاعیه می دهید؟ گفت اگر قطعنامه علیه ایران تصویب می شد چی؟ گفتم آقا توافق شده بود حالا بر فرض هم قطعنامه صادر می شد، این همه قطعنامه ضد اسرائیل تصویب شده کدام را اجرا کرده و کجای دنیا زیر و رو شده؟ فرضا هم که تصویب می کردند، مخالفت می کردیم و می گفتیم قبول نمی کنیم، فاجعه که نبود. فاجعه این است که شما کردید."^{۸۵}

بنی صدر در واکنش به این دخالت‌ها سرانجام از وزارت امور خارجه استعفا کرد. نخستین انتخاباتی که بنی صدر در آن کاندیدا شد، انتخابات مجلس خبرگان بود. در این انتخابات ابوالحسن بنی صدر، با (۱۷۶۳۱۲۶) یک میلیون و هفتصد و شصت و سه هزار و صد و بیست و شش رای پس از آیت‌الله طالقانی که با (۲۰۱۶۸۵۱) دو میلیون و شانزده هزار و هشتصد و پنجاه و یک رای نفر اول انتخابات شده بود، به مجلس خبرگان راه یافت.^{۸۶}

ولایت فقیه؛ رخ به رخ با آیت‌الله

گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بر اساس نظریه دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ آقای خمینی، یکی دیگر از قدم‌های انحصارطلبان در منحرف کردن انقلاب بود که در مجلس خبرگان قانون اساسی انجام شد. برای نخستین بار، ملا احمد نراقی در کتاب عواید الایام و در قرن سیزدهم این نظریه را بیان کرد.^{۸۷} بعدها این نظریه به عنوان تز اساسی آقای خمینی شرح و بسط پیدا کرد و سرانجام در حدود ۱۰ سال پیش از انقلاب مکتوب گشت. آقای خمینی در این کتاب، که ماحصل درس‌های ایشان در نجف تحت عنوان ولایت فقیه است، در اثری همسنگ شهریار، اثر ماکیاول، قدرت را نه در ید ملت که در قبضه ولی فقیه و قیم مردم می‌بیند و حکومتی را تبیین می‌کند که انتظار ندارد بدین زودی‌ها برقرار شود. او در قسمتی از این کتاب می‌گوید:

"هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما به زودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. این هدفی است که احتیاج به زمان دارد."^{۸۸}

و حال آن‌که به فاصله ۶،۷ سال حکومت اسلامی جامه عمل پوشید. تزی که بعدها در مقام رهبری جمهوری اسلامی دنبال شد و طرفداران و مدافعان خاصی یافت، در تمامی این سال‌ها توسط شخص آقای خمینی و همراهانش شرح و بسط ویژه‌ای پیدا کرد:

خمینی: "مردم ناقص‌اند و نیازمند کمال‌اند و ناکامل‌اند، پس به حاکمی که قیم امین صالح باشد محتاجند."^{۸۹} جنتی: "ملت به عنوان ایتم محسوب می‌شوند و عالمان در حکم قیم و والیان امر هستند که کار رسیدگی به تمام امور مردم را دارا هستند."^{۹۰} مصباح یزدی: "اعتبار ولایت فقیه به مردم نیست."^{۹۱} خمینی: "ولایت فقیه واقعیتی جز قرار دادن و تعیین قیم برای صغار ندارد."^{۹۲} بهشتی: "اگر جامعه ما بخواهد به راستی اسلامی بماند و اسلام اصیل بر آن حکومت کند، باید فقیه در جامعه، هم رهبری فقهاتی کند و هم رهبری ولایتی؛ یعنی باید نبض حکومت در دست فقیه باشد."^{۹۳} خامنه‌ای: "اگر مسئله ولایت مطلقه فقیه که مبنا و قاعده این نظام است، ذره‌ای خدشه‌دار شود، ما گره کور خواهیم داشت."^{۹۴} خمینی: "اگر فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد طاعوت است. یا خدا است یا طاغوت. اگر رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد طاعوت است."^{۹۵} مصباح یزدی: "ولایت فقیه، مترقی‌ترین اصل قوانین کشور است."^{۹۶} خمینی: "ولایت فقیه برای شما یک هدیه الهی است."^{۹۷} قره باغی: "ولایت فقیه ستون خیمه جامعه است."^{۹۸} خمینی: "ملت ولایت فقیه را می‌خواهد."^{۹۹} هاشمی رفسنجانی: "نظام مبتنی بر ولایت فقیه مترقی و دموکراتیک است."^{۱۰۰} خمینی: "فقه‌های جامع شرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی، سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبیر موقوف به آنان است."^{۱۰۱} خزعلی: "این چه حرفی است که می‌گویند اگر مردم خواستند مردم چه کاره‌اند؟ مردم احکام خدا را اجرا می‌کنند. مردم محترم و عزیزند اما برای اجرای احکام خدا، نه برای بر هم زدن احکام خدا."^{۱۰۲} غروی‌ان: "مردم خوب می‌دانند که حکومت مال مردم نیست بلکه حکومت متعلق به خداست. در انتخابات و فرآیندها مردم برای بیعت با ولایت فقیه می‌روند نه برای تعیین حکم خدا."^{۱۰۳} خمینی: "مخالفت با ولایت فقیه، مخالفت با اسلام است."^{۱۰۴} مشکینی: "ما معتقدیم که بلا اشکال، فقیه ولایت مطلقه دارد."^{۱۰۵} خمینی: "مفهوم رهبری دینی، رهبری علمای مذهبی است در همه شئون جامعه."^{۱۰۶} خمینی: "ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد... اینکه امروز به «ولایت فقیه» چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه‌های علمی خصوصاً می‌باشد."^{۱۰۷} خامنه‌ای: "ولایت فقیه جزء

واضحات فقه اسلام است.^{۱۰۸} "رفسنجانی: "ولایت فقیه محکم ترین مبنای حرکت جمهوری اسلامی ایران است... ولایت فقیه محور حکومت شیعی است اگر ولایت را از شیعه بگیرند شیعه چیزی ندارد."^{۱۰۹} خمینی: "نهاد حکومت آن قدر اهمیت دارد که نه تنها در اسلام حکومت وجود دارد بلکه اسلام چیزی جز حکومت نیست."^{۱۱۰} خمینی: "اگر فقیه عالم و عادل بپاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که پیامبر در امر اداره‌ی جامعه داشت دارا می‌باشد، و بر همه‌ی مردم لازم است که از او اطاعت کنند."^{۱۱۱} جنتی: "ولی فقیه نسبت به جان و مال و ناموس مردم اختیار دارد. همان اختیاری که پیغمبر اکرم (ص) داشت. فقیه این مقام و ولایت را به منظور حفظ مصلحت امت دارد."^{۱۱۲} خمینی: "این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است."^{۱۱۳} مکارم شیرازی: "خدا به ولی فقیه از طریق امام زمان (عج) اجازه داده که حکومت کند."^{۱۱۴} جعفر سبحانی: "ولایت فقیه پرتویی از ولایت امام زمان است."^{۱۱۵} مصباح یزدی: "عناصر مزدور شیطانی را شناسایی کنید. هر جا آهنگ مخالفت با ولایت فقیه یا ولی فقیه ساز شده آن را خاموش کنید، اگر از روی نادانی است برایش توضیح دهید و شبهه اش را رفع کنید، اگر از روی غرض ورزی است، او را خفه کنید."^{۱۱۶} خمینی: "استعمارگران فرهنگ اجنبی را میان مسلمانان رواج دادند و مردم را غرب زده کردند. این‌ها همه برای این بود که ما قیم و رئیس نداشتیم."^{۱۱۷} آذری قمی: "ولی فقیه تنها نیست که صاحب اختیار بلامعارض در تصرف در اموال و نفوس مردم می‌باشد، بلکه اراده او حتی در توحید و شرک ذات باری تعالی نیز موثر است و اگر بخواهد می‌تواند حکم تعطیل توحید را صادر نماید و یگانگی پروردگار را در ذات و یا در پرستش محکوم به تعطیل اعلام دارد."^{۱۱۸} خمینی: "حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام نماز و روزه و حج."^{۱۱۹} مصباح یزدی: "انقلاب اسلامی ثمره اعتقاد مردم به ولایت فقیه است."^{۱۲۰} مهدوی کنی: "ولایت فقیه محور اساسی انقلاب است. می‌گویید مشروعیت ولایت فقیه از سوی مردم است؟ این حرفها چیست؟ از خودتان در آورده‌اید؟"^{۱۲۱} خمینی: "اسلام ولایت فقیه را واجب کرده است."^{۱۲۲} خامنه‌ای: ولایت فقیه بر خلاف برخی برداشتها، امری تشریفاتی نیست. بدیهی است که دشمنان ملت از ولایت فقیه ناخرسند باشند و همواره و در هر فرصتی مساله ولایت فقیه را مورد حمله قرار دهند."^{۱۲۳} بهشتی: "چرا جامعه عصر امام صادق جامعه صحیح و سالم اسلامی نبود؟ چون ولایت فقیه نداشت."^{۱۲۴} خزعلی: "اطاعت از شاه با زور و سر نیزه باطل است اما اطاعت از ولی فقیه واجب است."^{۱۲۵} مشکینی: "رهبر یا ولی فقیه را خدا منصوب می‌کند. ولی چون مردم قدرت تشخیص ندارند نمی‌توانند او را پیدا کنند."^{۱۲۶} نمازی: "ولایت فقیه ادامه ولایت فرزند امیرالمؤمنین است و به همین علت همه دشمنان از آن ناراحت‌اند، چرا که ولی فقیه عادل، منصوب ذات اقدس الاهی است."^{۱۲۷} جنتی: "بعد از آل محمد امت حالت یتیمی را دارد که پدر ندارد و سفارش کرده‌اند که علما به جای امامان از آنها کفایت کنند و هدایت امت را بر عهده بگیرند مانند قیمی که بعد از پدر متکفل اداره امور ایتم است."^{۱۲۸} مصباح یزدی: "ولی فقیه در حکومت اسلامی مشروعیت خود را از خدا می‌گیرد."^{۱۲۹} خمینی: "ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان درست کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله است."^{۱۳۰} نمازی: "ولایت فقیه از عنایات عرش الاهی است."^{۱۳۱} خمینی: "من یک نفر آدمی هستم که از طرف شارع مقدس ولایت دارم."^{۱۳۲} خزعلی: "قانون اساسی می‌گوید قوای ثلاثه زیر نظر ولایت فقیه است. شما وقتی ولایت فقیه را قبول نداشته باشید ۲۰ میلیون که هیچ ۳۰ میلیون هم رای بیاورید تا این رای به تایید مقام ولایت نرسد معتبر نیست."^{۱۳۳} خمینی: "حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد."^{۱۳۴} خمینی: "اینها اینطور نیست که شما خیال بکنید که ما اسلام را می‌خواهیم اما ملا نمی‌خواهیم، مگر می‌شود اسلام بی ملا، مگر شما می‌توانید بدون ملا کار را انجام بدهید، باز این ملاها هستند که جلو می‌افتند کار انجام می‌دهند، اینها هستند که جانشان را می‌دهند. نگویید که ما اسلام می‌خواهیم ملا نمی‌خواهیم. این خلاف عقل است، این خلاف سیاست است. بعضی از اینها بگویند که ما اسلام می‌خواهیم منهای آخوند، نمی‌شود آقا این. اسلام بی آخوند اصلا نمی‌شود."^{۱۳۵} خمینی: "شکست روحانیت، شکست اسلام است. اسلام بدون روحانیت محال است که به حرکت خودش

ادامه دهد.^{۱۳۶} مصباح یزدی: "مخالفت با ولی فقیه، مخالفت با امامان و در حقیقت شرک به خدا است."^{۱۳۷} خمینی: "مخالفت با ولایت فقیه، تکذیب ائمه و اسلام است."^{۱۳۸}

در همان زمان نیز این طرح آقای خمینی با واکنش شدید مراجع روبرو شده بود. بنی صدر نقل می‌کند: "کسی تعریف می‌کرد که به آقای خویی گفته بودند آقای خمینی در نجف ولایت فقیه تدریس کردند او در جواب گفته بود: اسلام ولایت فقیه ندارد. ایشان مجتهد نیست چه کار دارد به این کارها؟"^{۱۳۹}

آیت‌الله خویی همچنین در کتاب خود می‌نویسد اصل ولایت فقیه را به زیر سوال برده و می‌گوید: "ولایت در زمان غیبت با هیچ دلیلی برای فقیهان اثبات نمی‌شود. ولایت تنها اختصاص به پیامبر وائمه دارد. فقها نه تنها در امور عامه ولایت ندارند، بلکه در امور حسبیه هم ولایت شرعی ندارند."^{۱۴۰}

ولایت فقیه بدعتی در اسلام به شمار می‌رفت که تا قرن ۱۳ هجری هیچ‌یک از فقیهان حرفی از آن به میان نیاورده بودند. پس از مطرح شدن این طرح در قرن اخیر، بسیاری از علما و فقها به مخالفت با آن برخاستند. از آن جمله آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله حسن قمی، آیت‌الله خوئی، آیت‌الله محمد شیرازی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله محمد روحانی، آیت‌الله کاظم شریعتمداری، آیت‌الله کمپانی، آیت‌الله صادق روحانی، آیت‌الله سیدرضا صدر، آیت‌الله اراکی و مطهری بودند که مخالفتشان با این اصل را ابراز داشتند. مطهری درباره ولایت فقیه می‌گوید: "تصور مردم از ولایت فقیه این نبوده و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را بدست گیرند... این مفهوم اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه هیچ‌گاه چنین مفهومی وجود نداشته است."^{۱۴۱} مطهری همچنین اضافه می‌کند: "روحانیت نه باید به طور مجموعه و دستگاه روحانیت وابسته به دولت شود و نه افرادی از روحانیون بیایند پست‌های دولتی را به جای دیگران اشغال کنند، بلکه روحانیت باید همان پست خودش را که ارشاد و هدایت و نظارت و مبارزه با انحرافات حکومت‌ها و دولت‌ها است حفظ کند."^{۱۴۲} آیت‌الله اراکی در این باره می‌گوید: "شان فقیه جامع‌الشرایط اجرای حدود و قضاوت و ولایت بر قاصران است. این کجا و تصدی حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز فاسقان و رفع سلطه کافران از ایشان کجا؟"^{۱۴۳}

درابتدا قرار نبود مجلس خبرگان تشکیل شود و قرار بر این شده بود که تکلیف قانون اساسی با فراندوم مشخص شود، اما پس از صحبت‌های فراوان تصمیم بر این شد که این قانون در مجلسی با نام موسسان (و یا خبرگان) طرح و پس از بررسی تصویب شود. شاید اگر همان قانون اساسی اول به فراندوم گذاشته می‌شد دیگر این بحث‌ها پیش نمی‌آمد اما مجلس خبرگان قانون اساسی همه چیز را به هم ریخت. بنی صدر بعدها گفت:

"کاش فراندوم کرده بودیم و مجلس موسسان تشکیل نمی‌دادیم. اگر همین فراندوم را قبول کرده بودیم شاید وضع بهتر می‌شد."^{۱۴۴}

آقای خمینی در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و گفتگوهایش در پاریس حتی یک‌بار نیز سخن از ولایت فقیه به میان نیاورد و تنها بر ولایت جمهور مردم تاکید می‌کرد، اما با ورود به ایران و مطرح شدن اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی به یک‌باره گفتمان آیت‌الله تغییر کرد و بار دیگر سخن از ولایت فقیه، به جای ولایت جمهور مردم به میان آمد. در پیش‌نویس اصلی قانون اساسی خبری از ولایت فقیه نبود چرا که، مطابق عهده‌ی که آقای خمینی در پاریس با ملت بسته بود، اصل بر ولایت جمهور مردم قرار داده شده بود. اما ناگهان در مجلس خبرگان قانون اساسی، این طرح مطرح شد و سرو صدای بسیاری به پا کرد. مخالفان و موافقان این طرح چه کسانی بودند؟ از زبان منتظری می‌شنویم:

"در رابطه با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی من و آقای بهشتی و ربانی شیرازی و حسن آیت اصرار داشتیم. البته بعضی‌ها هم مخالف بودند. مثل آقای طالقانی و بنی‌صدر."^{۱۴۵}

با وارد شدن این اصل در قانون اساسی و دادن اختیارات به رهبر عملاً رئیس‌جمهور هیچ‌کاره می‌شد و تمامی اختیارات در دست رهبر قرار می‌گرفت.^{۱۴۶} طرح این اصل حاکمیت ملت و رای مردم را مخدوش می‌کرد و با سلب اختیارات رئیس‌جمهور و مصادره آن به نفع رهبر، میزان را، تشخیص ولی فقیه قرار می‌داد. اما قانون اساسی پیش‌نویس داشت و به راحتی نمی‌شد در آن دست برد. آقای خمینی اما آب پاکی را روی دست همگان ریخت و راه را برای دخل و تصرف بی‌محدودیت قانون اساسی در مجلس خبرگان باز گذاشت:

"پیش نویس هیچ چیزی نیست، باید رأی بدهید، باید نظر بدهید." ۱۴۷

بنی صدر به همراه دیگر آزادی خواهان بارها به وارد شدن این اصل در قانون اساسی اعتراض کردند و هشدار دادند: آیت الله شریعتمداری به اصل ولایت فقیه در قانون اساسی اعتراض کرد و خواستار اصلاح و حل آن شد. ۱۴۸ شریعتمداری پس از تصویب اصل ولایت فقیه آن را با اسلام مخالف خواند و گفت: "روشنتر بگویم وقتی نظر اکثریت ملت را بی اعتبار کردیم، بدان توجهی نمودیم، یعنی به جمهوری اسلامی بی توجهی کرده ایم و این جمهور و اکثریت را نپذیرفته ایم. لذا وقتی که جمهوری اسلامی بی اعتبار شد، مسلماً قانونی که در دست تصویب است [قانون اساسی] تماماً بی اعتبار می شود. یعنی از اعتبار عمومی و حاکمیت ملی برخوردار نیست ... نباید رأی ملت را بی اعتبار کنند و بگویند خیر ملت کسی نیست و هر چه هست فقیه است و او باید کار کند و او همه کاره است. این طرز تفکر و این طرز قانونگذاری و این طرز عمل به نظر ما درست نیست و به اساس لطمه می زند و همه چیز را بی اعتبار می سازد و مسلماً نتیجه خوبی هم در آینده نخواهد داشت" ۱۴۹ بنی صدر: "شما می گوید بنای کار بر این است که ما یک بی اعتمادی مطلق به مردم و نمایندگان آنها داریم. این کار صحیح نیست... اگر فقط کسانی حق دارند در انتخابات شرکت نکنند که رهبر معرفی می کند، معنای این یعنی انتخابات بی انتخابات. وقتی من بگویم ای مردم شما آزادید آن کسی را که من معرفی می کنم انتخاب کنید، این امر اسمش نه آزادی است و نه جمهوری" ۱۵۰ "بازرگان: "به مجلس خبرگان وصیت می کنم در بعضی موارد تغییراتی بدهند تا حکومت انحصاری نباشد." ۱۵۱ بنی صدر: "آنطوری که ما این اصول را می نویسیم قدم به قدم یک نوع استبداد را در قانون اساسی پیش می بریم." ۱۵۲ آیت الله طالقانی پس از دادن رای منفی به اصل ۵ که متضمن اصل ولایت فقیه بود " ۱۵۳: "می ترسم با این وضع سطح قانون اساسی جدید از قانون اساسی ۷۰ سال پیش به مراتب پایین تر باشد." ۱۵۴ مقدم مراغه ای در مجلس خبرگان پس از طرح اصل ولایت فقیه: "نباید یک طبقه خاص اسلام را در انحصار خود بگیرد." ۱۵۵ مکارم شیرازی در روز رای گیری درباره اصل ولایت فقیه: "امروز، روز سیاه تاریخ ایران است." ۱۵۶ مکارم شیرازی: "اینکه رئیس جمهور هم منتخب مردم باشد و هم مورد قبول فقیه و رهبر باشد باز هم کار دست او نباشد، معنی ندارد. این اصل اصلاً قابل اجرا نیست... درست فکر کنید دشمن در داخل و خارج ما را متهم به استبداد میکند و ما را مخالف حاکمیت ملی معرفی میکنند... این ماده از قانون میگوید همه سر نخ ها بدست ما است ... شما را بخدا اینکار را نکنید. بخدا بصلاح اسلام نیست، ما حاکمیت ملت را در اصول گذشته تصویب کرده ایم کاری نکنیم که حاکمیت مردم یک شیر بی دم و سر و اشکم شود ... ملت ایران به جمهوری اسلامی نود و هشت در صد رای داده و براساس آن رئیس جمهور انتخاب خواهد کرد و با اکثریت به او رای خواهد داد اما معلوم نیست این رئیس جمهور با توجه به این اصل که نوشته شده است، چکاره است؟ ... این درست نیست که فقها بخواهند دیگری را به ریاست جمهوری برگزینند و هم خود همه اختیارات را داشته باشند" ۱۵۷ "بازرگان: "تا آن جا که مربوط به دولت و شخص بنده می شود ما طرحی تهیه کردیم و سپردیم دست آقایان. حالا آنها چه بلایی سرش بیاورند حواله شان به خدا و حضرت عباس" ۱۵۸ بنی صدر: "این ولایت فقیه نیست، خدایی فقیه است." ۱۵۹

از این میان مکارم شیرازی بعدها تغییر عقیده داد و به عنوان یکی از جدی ترین مدافعان نظریه ولایت فقیه مطرح شد.

نمایندگان آزادی خواه مجلس خبرگان جز مخالفت چه می توانستند بکنند؟ استعفا؟ بنی صدر نقل می کند:

"بعد از اینکه خواستند در مجلس خبرگان ولایت فقیه را تصویب کنند ما جلسه کردیم که استعفا کنیم ولی آقای طالقانی گفت اگر استعفا کنیم با پتک خمینی می زنند توی سرمان و این ولایت مطلقه را با ۱۶ اختیار تصویب می کنند." ۱۶۰

"در یکی از این روزها رفتم اطاق آقای منتظری که اطاق رئیس مجلس سابق سنا را به ایشان داده بودند. داشت خربزه می خورد. تعارف کرد. یک کم با هم شوخی کردیم. گفتم: آقا شما اینجا چه کاره اید؟ گفت: من. رئیس مجلس خبرگان. گفتم: کی این مجلس را اداره می کنه؟ گفت: آقای بهشتی داره اداره می کنه. گفتم شما فرض کنید که این ولایت فقیه، با این اختیارات که آقای آیت امضا کرده و با ۱۶ اختیار. حالا شما با این اختیارات شدی ولی فقیه. شما ببینید الان توی این مجلس شما رئیس هستید و کس دیگری دارد آن را اداره می کند. شما ببینید بعد، ولایت فقیه شما را در این کشور کی

اعمال می کند؟ فکر این را کرده‌اید؟ در هر ده کوره ایران هر ژاندارمی و هر پاسداری یک مطلقه می شود. هر روضه خوانی یک مطلقه می شود. اینها دمار از روزگار مردم درخواهند آورد. پدر شما را هم درخواهند آورد. گفت پدر مرا دیگر چرا در می آورند؟ گفتم همین جور مثل این مجلس می شه شما رهبر بشو نیستی. نق هم می زنی و این چماق ولایت می یاد روی کله ات.^{۱۶۱}

بعدها منتظری به همان سرنوشتی دچار شد که بنی صدر پیش بینی آن را کرده بود:
"یک کسی [مرحوم خوانی^{۱۶۲}] خدا رحمتش کنه پارسال آمده بود اینجا می گفت به قم رفته بود و از کسی اسم برد که عضو شورای فتوای منتظری است. از قول او می گفت: آقای منتظری دائم می نشیند و می گوید این بنی صدر می گفت که این بلاها سر ما میاد. افسوس که نشنیدیم.^{۱۶۳}"
در جلسات بررسی اصل ولایت فقیه بنی صدر به شدت با این طرح مخالفت کرد و ضمن برشمردن ۹ دلیل در مخالفت با ولایت فقیه گفت:

"شیخ بهایی گفته است مجتهد باید ۱۶۵ علم داشته باشد. شما چند تا از اینها را بلدید؟ هیچ کدام از شما مجتهد نیستید اما من هستم و می گویم ولایت فقیه باطل است.^{۱۶۴}"

بنی صدر از آن سو سعی می کرد مخالفان را به حرف زدن و گفتن دلایل خود در رد ولایت فقیه وادارد:
"در مجلس خبرگان پسر شیخ عبدالکریم حائری یزدی (بانی حوزه علمیه قم) مخالف ولایت فقیه بود. به او امرتضی حائری یزدی [گفتم پاشو و مخالفتت را بگو. اگر او بلند می شد و مخالفتش را می گفت، به احتمال زیاد رای نمی آورد. ولی او گفت: قلبم ضعیف است و تحمل این برخوردها را ندارم.^{۱۶۵}"

به هر حال پس از کش و قوس فراوان سرانجام در روز چهارشنبه، ۲۱ شهریور ۱۳۵۸، به فاصله دو روز از مرگ طالقانی که یکی از سرسخت ترین مخالفان ولایت فقیه به شمار می آمد، این اصل به تصویب مجلس خبرگان رسید. از این پس مخالفان می توانستند به کارهای خلاف قانون خود با اصل مبهم و همه جانبه ولایت فقیه مشروعیت قانونی دهند. شاید این حرف هاشمی رفسنجانی به خوبی چشم انداز دو جریان موافق و مخالف با این اصل را مشخص کند:
"مسئله سر اسلام فقهانی است. آنها (بنی صدر و نهضت آزادی و...) فقه را قبول ندارند و ما راهی در حکومت اسلام جز با اجرای همین فقه نمی بینیم.^{۱۶۶}"

آقای خمینی نیز طی یک سخنرانی حق روحانیت را بیشتر از اینها دانست و گفت:
"این که در قانون اساسی یک مطلبی [ولایت فقیه] بود، ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیش تر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای این که خوب دیگر خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقداری کوتاه آمدند. این که در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه هست، نه همه شئون ولایت فقیه.^{۱۶۷}"
آقای خمینی همچنین در مصاحبه با حامد الگار تاکید کرد:

"بهترین اصل در قانون اساسی همین اصل ولایت فقیه است.^{۱۶۸}"
اگر چه بنی صدر و همفکرانش مانع از آن شدند تا اختیارات اجرایی ولی فقیه تصویب شود، اما در سال ۶۸ این اختیارات هم تصویب شد و حکومت مادام العمر سلطنتی ولی فقیه، قانونی هم گشت تا مشکلی از آن لحاظ برای رهبری پیش نیاید.

انتخاب یک رئیس جمهور

بنی صدر را در ایران چه کسی می شناخت؟ سانسور شدید حاکم بر جامعه قبل از انقلاب باعث شده بود تا مردم عادی از او هیچ ندانند. با شکسته شدن جو اختناق و سانسور بنی صدر به یکباره در جامعه ایرانی مطرح شد. طراح نظریه اقتصاد توحیدی و نویسنده کتاب استثنایی کیش شخصیت بیش از پیش شناخته شد و مردم با حرفها و نظرات او چه بوسیله کتابها و چه با سخنرانیهایش آشنا شدند. تیراژ کتابهایی نظیر اقتصاد توحیدی او از مرز یک میلیون گذشت^{۱۶۹}، روزنامه انقلاب اسلامی او بلندگوی حرفهایی بود که مردم می خواستند و تیراژش به مرز ۲۰۰ هزار رسیده بود. مدت کوتاه

تصدی‌اش در وزارت دارایی خاطره خوشی را از او در اذهان مردم به جا گذارده بود. احیای بانک‌ها، حذف ربا و دادن وام‌های با بهره ۴ درصد در آن زمان کوتاه باعث شده بود تا بسیاری از مردم صاحب‌خانه شوند. "خانه‌های بنی‌صدری" هنوز از ذهن و یاد مردم نرفته است.

با اعلام کاندیداتوری بنی‌صدر، او شبانه‌روز به کار و تلاش مشغول شد. از این شهر به آن شهر. صبح یکجا، ظهر جای دیگر و عصر جایی دیگر. سخنرانی‌های زیاد باعث شد تا او بتواند نظرش و فکرش را به مردم عرضه کند و مردم او را کامل و دقیق بشناسند. رمز موفقیت او در این نکته نهفته بود. کسی که تا ۶ ماه پیش کسی او را نمی‌شناخت، بی‌اتکای به کسی و تنها متکی به خود و اندیشه‌هایش، آمد و در نظرسنجی‌ها گوی سبقت را از تمامی ۱۲۷ کاندیدای دیگر ربود. افراد بسیاری از او حمایت کردند:

محمد تقی شریعتی: به بنی‌صدر رای خواهم داد.^{۱۷۰} شیخ علی تهرانی: به بنی‌صدر رای می‌دهم.^{۱۷۱} آیت‌الله پسندیده: به بنی‌صدر رای خواهم داد.^{۱۷۲} طاهری: تنها بنی‌صدر شایسته ریاست جمهوری است.^{۱۷۳} خسروشاهی: من شخصا به برادر سید ابوالحسن بنی‌صدر رای خواهم داد.^{۱۷۴} سید حسین خمینی: به بنی‌صدر رای می‌دهم.^{۱۷۵} مکارم شیرازی: آقای بنی‌صدر را از نظر قدرت تفکر، ایمان مذهبی، اصالت انقلابی و تعهد مکتبی و ریشه خانوادگی بر سایر کاندیداها ترجیح می‌دهم.^{۱۷۶} از میان کسانی که نام برده شد محمد تقی شریعتی^{۱۷۷}، شیخ علی تهرانی، آیت‌الله پسندیده و سید حسین خمینی تا آخرین لحظه به او وفادار ماندند اما جلال‌الدین طاهری، مکارم شیرازی و آیت‌الله خسروشاهی یار نیمه راه شدند و از حمایت از بنی‌صدر دست کشیدند. دلیلی که بعدها آیت‌الله طاهری در روگرداندن از بنی‌صدر آورد از جهاتی جالب بود: "۴ ماه بعد از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری به دفتر ایشان رفتم و عکسی از مصدق در دفتر کارشان دیدم، ولی هر چه گشتم عکسی از امام ندیدم. همان موقع به اصفهان برگشتم و گفتم من اشتباه کردم که به بنی‌صدر رای دادم و بیجا رای دادم."^{۱۷۸}

به هر حال این تنها یک‌سوی قضیه بود. از آن سو، از کستر هجومه و ماشین تبلیغات منفی علیه بنی‌صدر به رهبری حزب جمهوری به راه افتاده بود تا با توسل به هر شیوه‌ای محبوبیت او را خدشه‌دار کند. روزنامه‌ها) و بخصوص کیهان و جمهوری اسلامی) از اشاعه هر شایعه و توهینی علیه وی خودداری نمی‌کردند. صداوسیما در بست متعلق به رقیب بود و بنی‌صدر یک‌تنه به جنگ تمام دستگاه‌های تبلیغاتی آمده بود. بعد از حذف جلال‌الدین فارسی و جایگزین شدن حسن حبیبی فشار افتراها و توهین‌ها علیه بنی‌صدر اوج گرفته بود. مدام علیه بنی‌صدر تبلیغ می‌شد و در این میان سر پیکان حمله‌ها به دو سو متوجه بود. اول اینکه آقای خمینی به بنی‌صدر رای نمی‌دهد چرا که آیت‌الله بیشتر متمایل به روحانیون حزب جمهوری است تا بنی‌صدر و اینکه دختر او به نامزد حزب جمهوری رای می‌دهد^{۱۷۹} و از سوی دیگر اینکه بنی‌صدر با ولایت فقیه مخالف است پس آقای خمینی را قبول ندارد. تکیه مدام بنی‌صدر بر حقوق مردم معنای مخالفی دارد و آن نفی ولایت فقیه است. این ظن‌ها از سویی تشدید می‌شد که بر خلاف دیگر کاندیداها که عکس‌شان را در کنار رهبر انقلاب در تیراژ بالا منتشر می‌کردند^{۱۸۰}، هیچ تراکتی از بنی‌صدر نبود که او را در کنار آیت‌الله نشان دهد و این حرف‌ها و شعارهای او بود که بر تبلیغات خودنمایی می‌کرد. تبلیغاتی که تمام و کمال بوسیله مردم و از جیب مردم برای بنی‌صدر هزینه شده بود. حتی دریادار مدنی که مقام دوم را در انتخابات کسب کرد شعار اصلی خویش را "مدنی کارگزار و یار جان برکف امام" انتخاب نمود.^{۱۸۱} در آن جو طرفدار خمینی آن قدر حرف‌های بنی‌صدر بوی استقلال و تازگی می‌داد که توسط مخالفانش این شایعه علیه او به بازار آمد که "چون بنی‌صدر از خود خط دارد نمی‌تواند خط امام را بپذیرد."^{۱۸۲} از آن سو نامزد حزب جمهوری با استفاده از امکانات دولتی و غیردولتی برتری محسوس تبلیغات را به همراه داشت و با نزدیک نشان دادن خود به آیت‌الله سعی می‌کرد کفه ترازو را به نفع خود سنگین کند. بنی‌صدر در مقاله‌ای به همین نکته اشاره کرد و گفت: "در هیچ کجا دیده نشده که حزب، کسی را نامزد ریاست جمهوری کند و برای ایجاد شخصیت برای وی راست و دروغ اموری را به او نسبت دهد و او را به یک شخصیت محبوب بچسباند و سعی کند با استفاده از امکانات دولتی و غیر دولتی نامزد های دیگر را از سر راه بردارد."^{۱۸۳}

صحبت‌های بنی‌صدر در مجلس خبرگان علیه اصل ولایت‌فقیه که آقای خمینی طراح آن بود، از سویی سبب‌کدورت آیت‌الله گشته بود و مخالفان بنی‌صدر با آن که می‌دانستند آب اندیشه او با خمینی در یک جوی نخواهد رفت و سرانجام به تقابل و جدایی خواهد کشید اما نمی‌توانستند آتوبی علیه بنی‌صدر در دست بگیرند. محسن سازگارا در یک مصاحبه رادیویی سعی کرد تا از بنی‌صدر بر علیه اصل ولایت‌فقیه حرفی بکشد تا او را به استناد به اینکه مخالف یک اصل قانون اساسی است از دور خارج کند.^{۱۸۴} این فکری بود که کماکان از سوی آیت‌الله بهشتی، زیرک‌ترین و سیاست‌ترین چهره پس از مظفر بقایی در تاریخ معاصر ایران، دنبال می‌شد.^{۱۸۵} علی‌خامنه‌ای و اکبر هاشمی رفسنجانی نیز پس از آنکه در جلب نظر آیت‌الله خمینی برای کاندیدا شدن روحانیون توفیق نیافته بودند^{۱۸۶}، با سخنرانی‌ها و صحبت‌های خود، حمله به بنی‌صدر را پیشه ساختند.

با این احوالات، بیشتر مردم با آن که نمی‌دانستند نظر آقای خمینی به کدام سو می‌چرخد، به شعور اجتماعی و وجدان عمومی خود اعتماد کردند و آرای خود را به سمت بنی‌صدر روانه ساختند. شعار "بنی‌صدر؛ صد در صد" بر زبان و دل همه جاری بود. یک اجماع باورنکردنی میان مردم بوجود آمده بود.

گزارش اریک رولو، خبرنگار لوموند که روز قبل از انتخابات برای روزنامه متبوعش در مقاله‌ای با عنوان "ایران بدنبال یک رئیس‌جمهور" اوضاع ایران را شرح داده است، می‌تواند بهترین مرجع برای ارائه یک تصویر پرسپکتیو از اوضاع و احوال آن روزها باشد:

"در محافل عموماً مطلع، گفته می‌شود که رهبر انقلاب از موضعگیری‌های آقای بنی‌صدر، که زمانی فرزند معنوی او بشمار می‌رفت، ناراضی است. با اینحال بنظر میرسد برادر، نوه و داماد رهبر انقلاب از آقای بنی‌صدر حمایت میکنند، اما دختر امام از زنان دعوت کرد که به آقای حبیبی رای دهند. ایرانیان بدون آنکه بدرستی بدانند کدامیک از کاندیداها از پیشتیبانی امام خمینی برخوردار است، با اینکه این اطلاع برای بسیاری از آنها ضرور است، به سوی صندوق‌های رای خواهند رفت. مگر اینکه دانشجویان خط امام بین دو دور انتخابات، که از سوی بسیاری از ناظران بسیار محتمل فرض می‌شود، به بازی خود در بی‌اعتبار کردن کاندیداها ادامه دهند و بدین ترتیب اولین رئیس‌جمهوری را از قبل معین کنند.^{۱۸۷}"

نظرسنجی روزنامه انقلاب اسلامی نشان می‌داد که با حمایت ۱۸۰۰ سازمان و گروه از ریاست‌جمهوری بنی‌صدر و همچنین توده جامعه، متجاوز از ۷۰ درصد به او رای خواهند داد.^{۱۸۸} بنی‌صدر ضمن یادآوری خواست ملت، با بی‌اهمیت خواندن تهمت‌ها و ناسزاها رای بالای خود را پیش‌بینی کرد و گفت:

"این رئیس‌جمهوری، مسئولیتی است که اگر مردم پذیرفتند من انجام خواهم داد.^{۱۸۹}" امروز در سراسر ایران یک صداست. همه یک حرف می‌زنند و در سراسر کشور می‌زنند. هر اندازه تیرهای تهمت و افترا بیشتر از ترکش‌ها رها شوند، مردم روشن‌تر می‌گردند.^{۱۹۰}"

بنی‌صدر با ابراز نگرانی از تقلب در انتخابات آخرین توصیه‌ها را در انقلاب اسلامی نوشت:

"این انتخابات باید تحت نظارت عمومی انجام گیرد. تا از هر گونه تقلبی مصون باشد. هم رای بی‌سوادها را عوضی نویسند و هم رای اضافی در صندوق‌ها نریزند و هم رای‌ها را با نام دیگری نخوانند.^{۱۹۱}"

همچنین او بعدها درباره آخرین تماس‌های پیش از انتخابات گفت:

"روز پیش از رأی‌گیری، هاشمی رفسنجانی وارد جلسه شورای انقلاب شد و گفت: احمد آقا تلفن کرد و گفت مدرسین قم می‌گویند بنی‌صدر بسود حبیبی کنار برود و بعد نخست‌وزیر بشود. گفتم: خوب می‌دانم که ریاست‌جمهوری در کار نیست، بلکه انتخابات فردا، تعیین راست و دروغ دو ادعا است: شما آقایان که حزب جمهوری اسلامی را تشکیل داده‌اید مدعی هستید که مردم به اطاعت از روحانیان انقلاب کرده‌اند. ادعای من این است که مردم برای تحقق اصولی انقلاب کردند که در طول قرن، دو انقلاب دیگر برای متحقق کردنشان بعمل آورده‌اند.^{۱۹۲}"

اسلام و استبداد؛ رو درروی هم. ملت کدام را انتخاب می‌کرد؟ همه چیز آماده بود تا جهان اقتدار ایران در ۵ بهمن را به نظاره بنشیند. فردا روز دیگری بود.

بازگشت مصدق

اولین شمارش‌ها حاکی از برتری مطلق ابوالحسن بنی‌صدر در نخستین انتخابات ریاست جمهوری ایران است. ایران یک صدای بنی‌صدر را فریاد کشیده بود. جشن بود و پیروزی بود و شادمانی. ۱۱ میلیون رای به حساب اولین رئیس‌جمهور بنی‌صدر در مقاله‌ای تحت عنوان "پیروزی خلق" نوشت:

"برای مردم شعور و برای ملت وجدان جمعی نمی‌شناختند. گمان می‌کردند ملت ما صغیر است و مسئله تعیین رئیس‌جمهور را نصب قییم تلقی می‌کردند و می‌خواستند در بین خود مساله را حل کنند و داوطلب‌ها را سبک و سنگین می‌کردند. به ذهن اینان نمی‌رسید که مردمی که بدون اجازه‌شان انقلاب کردند را نیز، حقی است و باید تمایل مردم را در نظر گرفت. با روشهای تخریبی و اخلاق فاشیستی می‌پنداشتند مردم ما گوسفندانند و آن‌ها را از هر سو برانند از همان سو می‌روند... مردم نشان دادند که در رای‌شان مستقل هستند... همه سعی‌شان را برای متزلزل کردن مردم در باورشان بکار بردند. حتی در روزهای گریز از مصاحبه و خواندن ناسزا نامه خودداری نکردند. روزنامه‌ها یا سکوت می‌کردند یا ناسزا می‌نوشتند. گمان آنها این بود که فرمان عقل و عمل مردم در دست آنهاست. هیچ نمی‌توانستند باور کنند که مردم ایران فرهنگ استقلال دارند و با این فرهنگ انقلاب کردند." ۱۹۳

بنی‌صدر که در سال ۳۲ گفته بود "اولین رئیس‌جمهور ایران خواهیم شد" ۱۹۴ اکنون پس از ۲۶ سال گفته خود را تحقق یافته می‌دید. گزارش خبرنگار لوموند پس از پیروزی بنی‌صدر در مقاله‌ای تحت عنوان "پیروزی حتمی بنی‌صدر در دور اول"، به خوبی بیانگر نظر مردم و تصویری روشن از آن روزهای به یادماندنی است:

"درود بر بنی‌صدر!

صدای فریادها از دیوارهای ساختمان آهنی و فولادی ۲۱۲ خیابان آپادانا که ستاد انتخابات کسی که دیگر می‌داند اولین رئیس‌جمهوری ایران خواهد شد به گوش می‌رسد. شور و شوق بیش از حدی است: دست دادن، روبوسیهای طولانی، به شانه یکدیگر زدن. موج انسانی آقای بنی‌صدر را هول می‌دهد، می‌بلعد و می‌برد... جوانهایی که دور او هستند، شعاری که با الفاظ بازی می‌کند "بنی‌صدر؛ صد در صد" و در طول مبارزات انتخاباتی از استقبال زیادی برخوردار بود، سر می‌دهند... رای مخفی بود اما شماری از رای دهندگان دلایل رای خود را با ما در میان گذاشتند. چرا آقای بنی‌صدر؟ جواب‌ها محله با محله متفاوت بود گرچه بیشتر می‌گفتند که او را از طریق نوشته‌ها و سخنرانی‌های بی‌شمارش «خوب می‌شناسند». معلمی می‌گوید: «بنی‌صدر یک اقتصاددان قابلی است که می‌تواند مشکلاتمان را حل کند». یک کاسب بازار می‌گوید: «بهره بانکی را از ۱۴ درصد به ۴ درصد کاهش داده». یک سرپرست ساختمانی می‌گوید: «او با اسلام و کارگران مساعد خواهد بود». یک بیکار (در حلبی‌آباد جنوب شهر) می‌گوید: «به ما قول کار و خانه داده و در ضمن ضد آمریکایی‌ها است». او همچنین قول داده که «زمین مال کسی است که کار می‌کند» و به این دلیل ۹۶ درصد آرا، در احمدآباد، دهی نزدیک تهران، به او داده شده است... آقای بنی‌صدر می‌گوید: «این یک انتخاب نیست یک انقلاب است، برغم عدم بیطرفی فضاحت بار رادیو و تلویزیون، تبلیغات فریبنده مطبوعات بزرگ، مخالفت روحانیون بلندپایه و مبارزه ای که حزب جمهوری اسلامی علیه من پیش برد، در واقع یک مشت روحانی فاشیست که خود را به دروغ مقلد امام اعلام می‌کنند و نیز برغم تهمت‌باران‌های خیلی کثیف، ملت مرا انتخاب کرد» برخوردارها در طول مبارزات انتخاباتی پرشمار بودند. اعلامیه‌های امضا نشده و یا به امضای سازمانهای ناشناخته به نوبت آقای بنی‌صدر را به مهره فرانسه یا اسرائیل متهم کردند. طبق یکی از این نوشته‌ها، حتی آقای بنی‌صدر مخفیانه به بیت المقدس رفته و گلدامیر، نخست‌وزیر وقت، او را به حضور پذیرفته. طبق یک فحشنامه دیگر، پدر او که از قرار آیت‌الله محترمی است، همکار ژنرال زاهدی بوده، همان کسی که در سال ۱۹۵۳ با همکاری سیا، شاه را به سلطنت دوباره نشانده...

بنی صدر می گوید: "تصمیم گرفتم به هیچکدام از فحشها جواب ندهم و ملت این روش را پسندیده است. می خواهم انقلاب را از کسانی که سعی دارند آنرا قبضه کنند، خلاص کنم". از محاکمات فوری، اعدام‌های بدون محاکمه مسئولان ساواک، ارتش، دولت شاهنشاهی، بدون آنکه به آنها امکان افشاگری داده شود، متعجب است.^{۱۹۵}

نتایج انتخابات به طرز عجیب و حیرت‌آوری نشان از شعور بالای مردم داشت. بنی صدر برنامه خود را بر محور استقلال و آزادی و رشد ارائه داد و با اقبال میلیونی مردم مواجه شد. در اولین و تنها انتخابات آزاد جمهوری اسلامی ۹۶ درصد مردم به حزب جمهوری، حکومت روحانیون و ولایت فقیه نه گفتند. نامزد حزب جمهوری که معرف اندیشه‌های حزب بود تنها ۴ درصد آرا را بدست آورد و ۹۶ درصد بین بنی‌صدر، مدنی، سامی، فروهر، قطب‌زاده، و طباطبایی تقسیم گشت. از میان این



صادق قطب‌زاده، سرپرست وزارت امور خارجه در کنفرانس مطبوعاتی، ۸ دی ۱۳۵۸

افراد؛ اولی و دومی ناچار به هجرت شدند، سومی و چهارمی بوسیله عوامل وزارت اطلاعات ایران در پرونده‌ای موسوم به "قتل‌های زنجیره‌ای" کشته شدند، پنجمی اعدام گشت و ششمی خود و حیثیت خود را فروخت تا برای حکومت دلال اسلحه شود و با قاچاق تریاک در آلمان رسوایی به بار آورد.

بنی‌صدر پس از کودتای ۶۰ به فرانسه هجرت کرد، در یادار احمد مدنی که نماینده نخستین مجلس شورای اسلامی پس از انقلاب از کرمان بود در پی تعارض دیدگاه‌هایش با مسئولین جمهوری اسلامی در اولین سالهای پس از انقلاب مجبور به ترک ایران شد و به همراه همسر و فرزندانش ۲۶ سال را در غربت گذراند. دکتر احمد مدنی، که از فعالان جبهه ملی برون‌مرزی بود، سرانجام در هفته دوم فوریه ۲۰۰۶، در سن ۷۷ سالگی در شهر دنور در ایالت کلورادو آمریکا در اثر بیماری سرطان لوزالمعده درگذشت. کاظم سامی دبیرکل جاما، در ۳۰ آبان ۱۳۶۸ در مطبش مورد حمله قرار گرفت و در مقابل چشمان حیرت‌زده همسرش با ضربات چاقو تکه تکه شد. داریوش فروهر، دبیرکل حزب ملت ایران در ۳۰ آبان ۱۳۷۷ با ۲۵ ضربه کاردی که به بدنش وارد گشت به شهادت رسید.^{۱۹۶} صادق قطب‌زاده یار آیت‌الله خمینی، سرانجام پس از خدمت‌های بسیاری که به او چه در پاریس و قبل از انقلاب و چه پس از انقلاب در تهران کرد پس از سرکوب آزادی‌خواهان و کودتای ۶۰ به اتهام توطئه، کودتا و انفجار جماران دستگیر شد. با فریب آقای خمینی اعتراف کرد و در ۲۴ شهریور ۱۳۶۱ در زندان اوین اعدام شد. قطب‌زاده دردادگاه پرسیده بود: "روشنفکران و روحانیانی که بنیادگذار انقلاب بودند کجا هستند؟ آیا حتی یک تن از آنها در کاری هست؟ اینها که امروز بر کارند در جریان انقلاب چه می کردند؟"^{۱۹۷}

آیت‌الله منتظری درباره اعدام صادق قطب‌زاده می‌گوید: "بعدا شنیدم آقای حاج احمد آقا در زندان سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصلحتاً این مطالب را بگویید و اقرار کنید و بعد امام شمارا عفو می‌کنند، ولی او را اعدام

کردند. بعدها از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام بکلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است،^{۱۹۸} "صادق طباطبایی اما سرنوشتی دیگر یافت. او که برای تجارت و دلالتی اسلحه به آلمان رفته بود، در سال ۱۹۸۳ با استفاده از موقعیت دیپلماتیک خود، اقدام به قاچاق ۳,۷۵ پوند تریاک کرد اما توسط پلیس آلمان دستگیر و در دادگاه دوسلدورف به ۳ سال زندان محکوم شد. سرانجام با پادرمیانی وزیر امور خارجه آلمان و مصونیت سیاسی، به عنوان "عنصر نامطلوب" از خاک آلمان شد.^{۱۹۹} درباره نقش صادق طباطبایی در خرید اسلحه و مصالحه با نمایندگان کارتر و ریگان به کرات بحث و صحبت شده است.^{۲۰۰}

رای آقای خمینی در اولین انتخابات جمهوری اسلامی اینک نیز، پس از ۲۵ سال همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. سه نقل قول در این باره موجود است. یکی نقل قول بنی‌صدر از فضل‌الله محلاتی، دیگری نقل قول احمد خمینی و گفته خود آقای خمینی پس از کودتای ۶۰. بنی‌صدر نقل می‌کند:

[فضل‌الله محلاتی به من گفت آقای خمینی به شما رای داده بود. بعد کسی را فرستاد و رای خود را از صندوق (پس از قرائت) گرفت.^{۲۰۱}

اگر گفته محلاتی راست باشد، چرا آقای خمینی پروژه زمین‌زدن گام به گام بنی‌صدر را پیش برد؟ چرا طبق گفته رفسنجانی و محلاتی راه تقلب را در دست گرفتن مجلس پیش روی سران حزب جمهوری باز گزارد؟ چرا در سال ۶۸ آقای خمینی گفت که به بنی‌صدر رای نداده است؟ چرا همان زمان پس از کودتا رایش به حبیبی را اعلام نکرد؟ آیا بیم آن را داشت که مردم بفهمند هم‌رای‌های او به ۴ درصد مردم نیز نمی‌رسند؟

در حقیقت طبق شواهد و قرائن موجود می‌توان به این نتیجه رسید که به استناد گفته محلاتی، تا بهار ۶۰ آقای خمینی به بنی‌صدر رای داده بود، بعد از کودتای ۶۰ به استناد گفته خود او و احمد خمینی به حبیبی رای دادا. ماجرا زمانی پیچیده‌تر می‌شود که طبق گفته آیت‌الله منتظری تشکیک در نامه ۶۸/۱/۶، که حاوی سخنان آقای خمینی درباره رای‌اش در اولین انتخابات بود، را محتمل بدانیم.^{۲۰۲} بهر رو سال‌ها بعد آقای خمینی در نامه‌ای نوشت:

"والله قسم من رای به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.^{۲۰۳} اما چرا آقای خمینی با بنی‌صدر مخالف بود؟ بنی‌صدر درباره علت مخالفت آقای خمینی با او می‌گوید:

"خمینی با رئیس‌جمهوری من به سه دلیل مخالف بود و به من هم گفت. یکی اینکه مخالف ولایت فقیه هستم، دوم اینکه مخالف مالکیت خصوصی هستم و سوم اینکه اگر رئیس‌جمهور شوم دست و پای آخوندها را از ادارات جمع می‌کنم.^{۲۰۴} او ماجرای ملاقات خود را با آقای خمینی اینگونه تعریف می‌کند:

"خمینی گفت اگر تو بیایی دست و پای روحانیون را جمع می‌کنی و از ادارات می‌ریزی بیرون. گفتم اینهایی که شما بکار گرفتید یک مشت بی‌سواد، بی‌مایه و بی‌لیاقت هستند. به عمامه و غیر عمامه نیست. هر کس لایق است بیاید کار کند ولی این آقایون می‌خواهند به زور خودشان را بچسبانند منهای لیاقت و این نمی‌شود.^{۲۰۵}

انحصارطلبان و قدرت‌مداران با وجود شکست سختی که در انتخابات خوردند، از پای ننشستند و شایعه دیگری علیه رئیس‌جمهور ایجاد کردند به این صورت که "خمینی از بنی‌صدر طرفداری کرد و مردم به خاطر خمینی به بنی‌صدر رای دادند!" گرچه از آقای خمینی در طول انتخابات کلمه‌ای در رد و یا تایید و یا حتی اظهار نظر عادی درباره هیچ‌کدام از کاندیداها در دسترس نیست^{۲۰۶}، اما واقعیت آن است که این نگاه قیام‌آبانه و سلطه‌گر، در تاریخ معاصر ایران تازگی چندانی ندارد. نگاهی که سعی می‌کند مردم را دنباله‌رو، محتاج قیام، طفل صغیر و محتاج آقا بالاسر معرفی کند و هر آنچه وجدان عمومی و عقل جمعی مردم آن‌را انجام می‌دهد به پای دیگری می‌گذارد. این توهین زشت به شعور مردم و این حرف که "شما از خودتان اراده نداشتید و همچون گله گوسفندان تا کسی حرف زد به دنبالش راه افتادید و سر تکان دادید و به فلانی رای دادید"، پایین‌تر و پست‌تر از آن است که نیازمند پاسخ باشد چه درک و فهم این مردم بسیار بالاتر و فراتر از این حرف‌هاست. اگر این نظریه درست باشد سوالی ایجاد می‌شود که آیا در انتخابات مجلس خبرگان نیز

که بنی صدر رای دوم پس از طالقانی را در تهران آورد، آقای خمینی از او حمایت کرده بود؟ هر زمان که به این مردم آزادی و یا کمی آزادی داده شد و بندها از دست و پایشان برداشته شد، نشان دادند که به بیراهه نمی‌روند. پاسخ مردم به این حرف‌ها در هر انتخابات آزاد یک "نه بزرگ" بود و چه نمونه‌ای بهتر از دو انتخابات آزاد ۵ بهمن ۵۸ که در آن خبری از استصواب و صلاحیت نامزدها نبود، و انتخابات نیمه آزاد ۲ خرداد ۷۶. اولی با ۷۶ درصد به سید ابوالحسن بنی‌صدر و دومی با ۷۰ درصد به سید محمد خاتمی.^{۲۰۷}

در ۵ بهمن گرچه بنی‌صدر در انتخابات به پیروزی رسید اما او تنها پیروز انتخابات نبود، در حقیقت نهضتی که بزرگمرد در سال ۱۳۲۸ به راه انداخته بود به ثمر نشسته بود. روح مصدق پس از ۱۳ سال بار دیگر بازگشته بود و این بار در کالبد مردی از سلاله پاکان؛ سید ابوالحسن بنی‌صدر.

داخل کشور				تاریخ برگزاری: ۵۸/۱۱/۵
درصد	رای نامزد	نام نامزد	کل آراء مأخوذه	جمعیت واجد شرایط
۷۶/۰۳	۱۰۷۰۹۳۳	ابوالحسن بنی‌صدر	۱۴۰۸۵۲۴۳	۲۰۹۹۳۶۴۳
۱۵/۸۰	۲۲۲۲۵۵۲	احمد مدنی		
۰/۶۳	۸۹۲۸۰	کاظم سامی کرمانی		
۰/۸۱	۱۱۴۷۷۶	صادق طباطبایی		
۰/۹۵	۱۳۳۴۷۸	داریوش فروهر		
۰/۳۲	۴۸۵۴۷	صادق قطب زاده		
۴/۷۹	۶۷۴۸۵۹	حسن حبیبی		
۰/۰۱	۲۱۱۰	سایر نامزدها		

تنفیذ

"مردم رئیس جمهور را انتخاب نکردند که یک عنوان داشته باشد، رئیس جمهور را انتخاب کردند که بیان خواست آنها باشد و بایستد."^{۲۰۸}

رئیس جمهور ۱۱ میلیونی، مستظهر به رای ملت، آمده بود تا بر سر خواست و آرای ملت بایستد. مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری در بیمارستان قلب تهران برگزار شد و آقای خمینی حکمی را بصورت زیر صادر کرد:

"بر اساس آن که ملت ایران با اکثریت قاطع جناب آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر را به ریاست جمهوری برگزیده‌اند و بر حسب آن که مشروعیت آن باید به نصب فقیه جامع شرایط باشد، اینجانب به موجب این حکم رای ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب کردم."^{۲۰۹}

بنی‌صدر خود ماجرای تنفیذ حکمش را اینگونه نقل می‌کند:

"وقتی خمینی را با آن وضع دیدم (او را روی یک صندلی چرخدار می آوردند) یک حالت رقت به من دست داد. حالت غمگین داشت. به قدری حالت عاطفی به من دست داد که دستش را بوسیدم و خیلی باعاطفه. بعد از گرفتن حکم شروع کردم به صحبت از شعور مردم حرف زدن و از اینکه ولایت مردم دارد مستقر می شود و تکیه بر رای مردم و این حرفها به طبع آقا خوش نیامده بود. ایشان ولی فقیه بود و من ایستاده بودم و بر عکس فکر او حرف می زدم. همین صحبت های من باعث شد که برنامه تنفیذ را سانسور کردند و در تلویزیون نشان ندادند. بعدها خمینی به من گفت که این حرفها را به رخ او می کشیدم. البته من قصد نداشتم به رخ او بکشم و همین طور عادی داشتم حرف می زدم."^{۲۱۰}

"تیمسار فلاحی جانشین رئیس ستاد ارتش روزی به من در ستاد ارتش گفت: آن حکم تنفیذی که امام به شما داد چی شد؟ گفتم: نمی دانم توی ذهنم هست که آن را گذاشتم روی میز. گفت ما آن را برداشتیم. گفتم چطور؟ گفت: دیدیم با این بی اعتمادی که شما کردید و با آن نگاه غضبناک امام که ما نگاه کردیم و با این حرفهایی که شما زدید، اگر آنها برمی داشتند، می بردند یک قالی برای شما چاق می کردند و می گفتند او به حکم هیچ اعتنایی ندارد. ما آن را برداشتیم و در ستاد ارتش نگه داشتیم. گفتم نگهش دارید!"^{۲۱۱}

مراسم تنفیذ انجام شد و اینک سید ابوالحسن بنی صدر مانده بود و کوهی از مشکلات. آیا او می توانست بر آنها فائق آید؟ آیا حزب جمهوری بیکار می نشست و از قدرت صرف نظر می کرد؟ تاریخ به این سوالات پاسخی تلخ داد.

انتخابات مجلس

پس از انتخابات ریاست جمهوری، این بار نوبت به انتخابات مجلس بود تا به صحنه رزم آراییی موافقان و مخالفان رئیس جمهور بدل شود. حزب جمهوری که در انتخابات ریاست جمهوری به سختی شکست خورده بود سعی می کرد تا با استفاده از تمامی ابزارهای قانونی و غیرقانونی اکثریت مجلس را بدست گیرد. بنی صدر قبل از برگزاری انتخابات هشدار داد:

"مراقب باشید جز آنچه رای داده اید از صندوقها بیرون نیاید."^{۲۱۲}

آنچه همه از آن می ترسیدند اتفاق افتاد و انتخابات مجلس در ۲۴ اسفند ۵۸ و با تقلب گسترده انجام شد. به محض پایان انتخابات کریم سنجابی و شیخ علی تهرانی، اعتراض خود را به برگزاری انتخابات تسلیم رئیس جمهور کردند.^{۲۱۳} ستاد رئیس جمهور نیز گفت: "این که هیچ تقلبی صورت نگرفته الان نمی توان گفت."^{۲۱۴}

اوضاع طوری بود که برای مثال در شهر رئیس جمهور، همدان، که ۹۰ درصد به بنی صدر رای داده بودند، علی آقا محمدی، دشمن درجه یک رئیس جمهور انتخاب شد. انتخابات مخدوش و به نحو بحث برانگیزی مشکوک بود. بنی صدر از دیدارش با آقای خمینی درباره انتخابات می گوید:

"رفتم با آقای خمینی صحبت کردم و گفتم: آقا گزارشات مربوط به انتخابات این است: در همین شهر رفسنجان یعنی شهری که در واقع آقای رفسنجانی آنجا را کرده تیول، نامزد دیگری هم در این شهر برای انتخابات مجلس بود. شبانه رفته اند و هفت تیر گذاشته اند روی شقیقه اش گفته اند، یا همین الان شهر را ترک کن و یا اینکه گلوله ای توی سرت خالی می کنیم! این نامزد انتخابات را از شهر بیرون کرده اند. انواع تقلب های دیگری مثل پرکردن صندوقها یا بردن صندوقها به خانه ها. از این کارها فراوان انجام شده است. او گفت: حالا وضعیت بحرانی است، حالا اگر بخواهیم بگوییم در انتخابات تقلب شده و آن را باطل کنیم اصلا دیگر آبرویی برای جمهوری اسلامی نمی ماند و بعد می گویند که روحانیون در انتخابات تقلب کردند."^{۲۱۵}

پس از این بنی صدر در نامه ای به آقای خمینی نوشت:

"عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود. فرمودید صحیح است. اما بدون اینکه صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند. نتیجه اینکه بیش از ۶ میلیون نفر شرکت نکردند. با

توجه به اینکه ۱۹۰ نماینده در دور دوم معین می شوند و آنهم با اکثریت نسبی، این مجلس معرف یک هفتم مردم ایران بیشتر نمی شود. این مجلس ضعیف است یا قوی؟ اگر مقصود قدرت طلبی بود، از این مجلس بهتر نمی شد. این مجلس اگر بخواهد اسباب دست افرادی بشود که می خواهند بهر قیمت قدرت را قبضه کنند، حتماً وسیله تشدید بحران می شود و قطعاً سرنوشت انقلاب و ایران را بخطر می اندازد^{۲۱۶}

بنی صدر پس از انتخابات و روشن شدن تکلیف نمایندگان که اکثر قریب به اتفاق آن ها از حزب جمهوری بودند (حزبی که در انتخابات ریاست جمهوری تنها ۴ درصد آرا را از آن خود کرد) طی مقاله ای نوشت:

"در انتخابات مجلس ۵/۱۰ میلیون نفر شرکت کرده اند. اگر فرض کنیم انتخابات مجلس بدون غش هم بوده باشد، مجلس منتخب ۳/۵ میلیون نفر از مردم کشور می شود یعنی نماینده ۲۶ تا ۲۷ در صد رای دهندگان. این مجلس نصف آرایبی را پشت سر دارد که رئیس جمهور بدست آورده است و نماینده یک چهارم رای دهندگان بیشتر نیست. اگر این مجلس با رئیس جمهوری هماهنگی نکند بی ثباتی سیاسی و اقتصادی و ناامنی ها را توسعه می بخشد و جریان سقوط را تسریع می کند."^{۲۱۷}

و جالب اینجا که اکثر نمایندگان در انتخابات دور دوم که در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ برگزار شد، انتخاب شدند. در جریان انتخابات دور دوم که ۱۳۷ نماینده انتخاب شدند، تنها ۶/۵ میلیون نفر شرکت کردند.

علاوه بر نمایندگانی که با تقلب به مجلس راه یافته بودند، تعدادی از نمایندگان با روش های خاصی وارد مجلس شدند. آنها که مخالف بنی صدر بودند، در زمان کاندیداتوری به نفع او موضع گیری کردند و همین که پا به مجلس گذاشتند، به نظر اولیه بازگشتند و بنای مخالفت با رئیس جمهور گذاشتند. در یکی از روزها خبرنگاری از بنی صدر پرسید: "نظرتان درباره آقای موسوی خوئینی ها که در جلسه روز ۵ شنبه مخالفتشان را با شما ابراز کردند چیست؟ بنی صدر پاسخ داد: "هر کس آزاد است با دیگری موافق یا مخالف باشد. اما حق این بود که آقای خوئینی ها وقتی که داوطلب نمایندگی مجلس می شدند، این حرف و نظر را با مردم در میان می گذاشتند تا مردم از روی آگاهی رای می دادند!"^{۲۱۸}

شاید اگر بنی صدر در مقابل آن مجلس فرمایشی می ایستاد، کارها به طریق دیگری پیش می رفت. بعدها بنی صدر، پذیرفتن آن مجلس را کاری اشتباه نامید و گفت:

"کاش ایستاده بودیم. کاری که بعد کردیم، کاش زودتر کرده بودیم."^{۲۱۹}

"اشتباه کردم که آن مجلس را پذیرفتم."^{۲۲۰}

بنی صدر مجلسی را پذیرفت که تنها و تنها یک هدف را دنبال می کرد:

"حذف رئیس جمهور."^{۲۲۱}

نوار آیت

چند ماهی از انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری نگذشته بود که خبر پخش یک نوار از یکی از اعضای بلندمرتبه حزب جمهوری بمب خبری را منفجر کرد. در این نوار گفتگوی حسن آیت با یک مخاطب نامعلوم ضبط شده بود. این گفتگو دقیقاً و صریحاً توطئه ساقط کردن بنی صدر را از مقام ریاست جمهوری تشریح کرده بود. برنامه ای را که آیت در نوار گفته بود، چنانکه خواهیم دید، بعدها مو به مو و قدم به قدم اجرا شد. گوشه هایی از این نوار اینچنین است:

"دانشجویا، به خصوص دبیرستان را شما باید شروع کنید به کنترل کردن. برید اینجاها... اگر آن پیش نویس اولیه قانون اساسی تصویب شده بود، اصلاً انقلاب از بین رفته بود. ما توی این قانون آمدم فرمانده کل قوا را قرار دادیم رهبر. اگر او بیاید کسی را نماینده خودش بکند، این اصیل نیست. هر وقت خواست می تواند ازش بگیرد. اختیارات کامل را هم که دادیم به مجلس. رئیس جمهور فقط می تواند مدال بدهد و مدال بگیرد و سفرا را به حضور بپذیرد. والسلام. هیچ اختیاری نداره... مجلس که بیاد این مسئله فرماندهی کل قوای رئیس جمهور تمام است... مجلس که باز بشود گفتیم، دست ما خیلی باز تر میشود، مسئله فعلاً ماندنش اینه که مجلس نیست. فردا مجلس که بیاد، مقابل رئیس جمهور خواهد ایستاد... من

فکر می‌کنم که با مجلس هم خواه ناخواه درگیری خواهد داشت، ما توی مجلس هم برنامه داریم... بگذارید تا ۱۴ خرداد همه چیز روشن می‌شه. البته شاید زودتر آن را روشن کنیم. یعنی زودتر از این برنامه، به هر حال خواهد بود. تبلیغ کنید که مجاهدین و بنی‌صدر با هم هستند. تا حدی که می‌شه اعتراض مردم را برانگیزید... بعد از ۱۴ خرداد مطلقاً نه امتحانی خواهد شد نه دانشگاهی باز می‌شود. دانشگاه تعطیل می‌شود... یک هجوم خیلی شدیدتری... خیلی شدیدتر آغاز می‌شود که بنی‌صدر را به کلی فلج می‌کند... برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند. این دفعه مثل دفعه قبل نمی‌تواند مقاومت کند... به بچه‌ها بگویید قرص و محکم باشند. به زودی موج عوض می‌شود. بعد از ۱۴ خرداد برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند روی این برنامه کار کند... باید از کانال‌های موجود اقدام کرد... بنی‌صدر یک خطر برای این انقلاب و این خطر را باید یک‌جوری خنثی کرد... تنها ما نیستیم، امام هم هست...^{۲۲۲}

انتشار نوار، با واکنش گسترده مردم، احزاب و گروه‌ها مواجه شد. آیت‌الله لاهوتی خواستار محاکمه آیت شد.^{۲۲۳} حزب جمهوری که در ۳۰ بهمن ۵۷ تاسیس شده بود، اما پس از انتشار این نوار سراسیمه مسئولیت آن را با حسن آیت دانست، گرچه بعدها دقیقاً همین استراتژی از سوی حزب دنبال شد.

سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی، روز پس از افشا شدن نوار اینگونه آغاز می‌گشت:

"خنجر تیز توطئه بوسیله دوستان ناآگاه و دشمنان آگاه انقلاب بلند شده است و می‌رود تا سینه انقلاب را از هم بشکافد. کسانی که اسیر هوس‌های خود هستند، می‌روند تا برای انقلاب تابوتی از فتنه بسازند. خام‌اندیش‌ها، هوسناکان، از خدابیخبران، خودفریفتگان، در هوای دل خود هریک به نحوی بازیگر این نمایش خونین‌اند... گوینده سخنان نوار که در نوار خودش را منادی حزب معرفی کرده است، کسی است که به هیچ‌روی نظریاتش با نظریات حزب نیست.^{۲۲۴}

آیت در مصاحبه مطبوعاتی گفت: "روزنامه انقلاب اسلامی و سایر ضدانقلابیون علیه من دست به سمپاشی زده‌اند، چون من باعث به تصویب رسیدن اصل ولایت فقیه هستم می‌خواهند از من انتقام بگیرند. این نوار سند افتخار من است. اگر توطئه است، من به این توطئه افتخار می‌کنم."^{۲۲۵}

آن‌طور که شایع شد نوار را فردی به اسم عزت‌الله کفایتی، از اعضای سازمان مجاهدین بیرون داد که بعد از سال ۱۳۶۰ خانه‌اش را با بلدوزر صاف کردند. حسن آیت که تحصیلات حوزوی داشت^{۲۲۶} و از هواداران مظفر بقایی، عضو حزب زحمتکشان و از مخالفان سرسخت دکتر مصدق به شمار می‌رفت، برای اولین بار وارد شدن اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی پیشنهاد کرد و تا آخرین لحظه به فعالیت علیه رئیس‌جمهور ادامه داد. او پس از آن که در کتاب "چهره حقیقی مصدق السلطنه"^{۲۲۷}، زبان به توهین و تهمت علیه دکتر مصدق گشود و در فحاشی گوی سبقت را از مظفر بقایی و ارتشبد زاهدی و حتی محمدرضا پهلوی نیز ربود، اصل ولایت فقیه را در مجلس خبرگان قانون اساسی مطرح کرد و پیرامون این اصل گفت:

"مفهوم آرای مردم، این نیست که آرای مردم بتواند هر کاری را انجام بدهد."^{۲۲۸}

سرانجام این عضو شورای مرکزی حزب جمهوری در ۱۴ مرداد ۶۰ در مقابل خانه‌اش ترور شد و به قتل رسید. پس از کشته شدن او، هاشمی رفسنجانی ضمن تمجید از او در مصاحبه‌ای گفت: "ولایت فقیه، فرماندهی کل قوا، حکومت خط خالص اسلامی و گنج‌انیدن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در قانون اساسی، رسوا کردن ملی‌گرائی در مقابل اسلام و شکستن بت بنی‌صدر، از جمله اقدامات شهید آیت است."^{۲۲۹}

آقای خامنه‌ای هم دست حسن آیت، حزب زحمتکشان و بهشتی را در وارد کردن اصل ولایت فقیه "دست ملکوتی" نامید و گفت: "آن دست ملکوتی و الهی که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گذاشت، او فهمید که چه می‌کند. کنترل کردن بنای مستحکم نظام اسلامی مادامی که اصل نورانی ولایت فقیه در قانون اساسی وجود دارد غیر ممکن است."^{۲۳۰}

جناح مقابل به خوبی می‌دانست چه کرده است. رئیس‌جمهور ۱۱ میلیونی کار دشواری پیش‌روی خود داشت.

مردم

رابطه مردم با بنی‌صدر، رابطه‌ای دو سویه بود. از سویی مردم رای خود را مخلصانه به پای او ریخته بودند و وظیفه دفاع از حقوقشان را به او محول کرده بودند و از سوی دیگر بنی‌صدر به اتکای آرا مردم رفته بود تا حافظ منافع آنان باشد و از مردم می‌خواست تا با حضورشان در صحنه او را در این امر خطیر یاری کنند. بنی‌صدر هیچ‌گاه نخواست عوام را بفریبد، هیچ‌گاه نخواست تا بر دوش آنان سوار شود و مقاصد خود را دنبال کند. هیچ‌گاه خود را به قدرت نفروخت و مردم را از یاد نبرد. دموکرات‌ترین رئیس‌جمهور تاریخ ایران از ابتدای قبول پست ریاست جمهوری، هر روز در کارنامه‌ای که در روزنامه انقلاب اسلامی با عنوان "روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟"، خاطرات روز قبل اعم از دیدارها، گفتگوها و هر آنچه بر او گذشته بود را می‌نوشت و به اطلاع مردم می‌رسانید.^{۲۳۱} نوشتن کارنامه روزانه با واکنش شدید حزب مقابل همراه شد چنانچه مجلس، چندین بار به چاپ شدن خاطرات رئیس‌جمهور اعتراض کرد و آن را فاش کردن اسرار مملکتی نامید.^{۲۳۲} اگر تنها یک شخص دیگر را بتوانیم در تاریخ یکصدساله ایران هم‌تراز و همگام او نام ببریم، آن شخص بی‌گمان دکتر محمد مصدق است:

"قدرت باید به توده باز گردانده شود."^{۲۳۳}

"امور باید به دست منتخبان مردم باشد."^{۲۳۴}

"مردم ما با شعور و آگاه هستند."^{۲۳۵}

"ملت انقلاب کرد که سرنوشت خودش را بدست بگیرد، خود رای بدهد و منتخب های او حکومت کنند، انقلاب نکرد تا ترکیبی از نیروهای مسلح حکومت کند. ما باید نقش مردم را اساسی بدانیم."^{۲۳۶}

"در حال حاضر مردم هیچگونه وسیله اعمال نظارتی بر اعمال دستگاههای اداری ندارند چه رسد به اعمال حق حاکمیت. حتی مسجد شده جایی که کمیته ها بر مردم حکومت می‌کنند."^{۲۳۷}

"رای، رای مردم است و هر مقامی در این جمهوری منتخب ملت است و باید مجری رای و خواست ملت باشد."^{۲۳۸}

"مردم حق دارند. کشور مال مردم است. میزان هم رای مردم است."^{۲۳۹}

"ریاست جمهوری به چه کار می‌آید اگر به خدمت مردم در نیاید؟"^{۲۴۰}

"من قیم مردم نیستم. مردم هستند که باید خودشان را در صحنه نگه دارند."^{۲۴۱}

"بیا بید بجای اینکه قیم مردم شویم و هر کار که می‌خواهیم با مردم بکنیم، به راه آگاهی دادن و آگاهی گرفتن برویم."^{۲۴۲}

"ما خود را قیم مردم نمی‌دانیم که وقتی به نام آنها تصمیم می‌گیریم، تصمیم را به اطلاع نرسانیم. نماینده مردم باید طبق تمایل و خواست مردم رای بدهد پس هر آنچه را شده است به اطلاع عمومی خواهیم رساند."^{۲۴۳}

"مردم گوسفند نیستند که هر کس، هر طوری خواست آنها را بچرانند. آنها که این اشتباه را کرده‌اند، جاده صاف کن استبدادها شده‌اند."^{۲۴۴}

"یک گروهی به خود حق می‌دهند که قیم مردم شوند و خود را همه کاره مردم بدانند و می‌گویند که مردم احساسات دارند اما شعور و آگاهی ندارند."^{۲۴۵}

"گروههای زور مدار و سلطه‌جو خود را قیم مردم تصور می‌کنند و گمان می‌کنند که ملت نادان‌اند و نمی‌فهمند و آنها باید به زور این ملت نادان را به راه ترقی به ترتیبی که آنان فکر می‌کنند و این روزها به راه مکتب! ببرند. ولی چنین نیست. اگر این شیوه درست بود خود خدا این کار را می‌کرد!"^{۲۴۶}

"در نظام فکری کسانی که توده‌های مردم را گوسفندان بی‌شعور می‌دانند که باید چوپانی‌شان کرد و با رفتاری قیم مآبانه تنها رابطه‌ای که بین خود و مردم می‌داند، رابطه آقا و برده است؛ اعتقاد به وجدان و شعور عمومی گناهی نابخشودنی است."^{۲۴۷}

"ای مردم. در برابر هر نارسایی صدا به اعتراض بلند کنید تا ما مسئولان بدانیم شما بیدارید."^{۲۴۸}

"اگر قرار بود حق را به حق‌دار بدهند، در آنصورت قایبل، هابیل را نمی‌کشت و همه ما در بهشت بودیم! حق‌گرفتنی است." ۲۴۹

"اگر مردم این زورهای غیر قانونی، قدرت طلبانه و زورگویانه را ببینند و دم نزنند این خطر هست که ماهیت رژیم سابق را پیدا کنیم. مردم باید گوش به زنگ باشند، قرار نبود این دادگاهها تا ابد بمانند و بصورت یک کابوس در آیند و زندگی آرام را از شما بگیرند و کسی نتواند حرف بزند. مردم باید مقاومت کنند. اگر مردم لاقید بمانند این زورگویی‌ها استقرار پیدا میکند و به روش حکومت تبدیل می‌شود. آدم‌های مستبد و استبدادطلب به قدرت می‌رسند و ما از نو به رژیم سابق برمی‌گردیم. عده زیادی از مردم حرف می‌زنند، اما برای مردم نقشی جز کف زدن یا الله اکبر تایید آمیز گفتن قائل نیستند." ۲۵۰

"بدترین چیز آن است که مردم از واقعیت امور کشور خویش اطلاع نداشته باشند." ۲۵۱
 "من هیچگاه در کار سیاسی موافق روش‌های مخفیانه، زیر زیرکی و سری نبوده‌ام. من کسی نیستم که به مردم و میهنم جفاکنم و آنها را بازیچه قدرت و بازیچه بازی‌های قدرت‌های داخلی و خارجی قرار دهم." ۲۵۲



"حکومت اسلامی وقتی کاملاً اسلامی است که در آن سر نباشد و مردم از همه چیز آگاه باشند، تکرار می‌کنم استقلال، بدون آزادی و آگاهی میسر نیست." ۲۵۳

"باید حقیقت را به مردم گفت." ۲۵۴

"بارها گفته‌ام، بدون بیان واقعیت‌ها به مردم نمی‌توانیم از چنبره مشکلات بگریزیم." ۲۵۵

"مسائل را با مردم در میان می‌گذاریم و با قاطعیت عمل می‌کنیم." ۲۵۶

"مردم ما آگاه و هوشیارند. گمان نمی‌کنم امروز روزی باشد که بتوان به این مردم چیزی را که نمی‌خواهند تحمیل کرد." ۲۵۷

"این نسل توانایی آن را دارد که همه بندها را بگسلد و زور و ستم را ریشه کن نماید." ۲۵۸

"مردم ما مردمی رشید، باشعور و مصمم هستند." ۲۵۹

"ای مردم اگر من بخواهم به راه علی بروم و در برابر آنها که می‌خواهند به نام مکتب قدرت را به انحصار درآورند با قاطعیت تمام بایستم، هیچ راهی جز قاطعیت و هیچ مدد و حامی جز شما مردم ندارم." ۲۶۰

"هیچ لحظه، چه پیش، چه در دوران انقلاب و چه پس از آن از بیان حقیقت باز نایستادم و تا آنجا که توانسته‌ام و می‌توانم کوشیده‌ام و می‌کوشم تا مردم ما حقیقت را بدانند و به تلاش برخیزند. پیش از آنکه کار از کار بگذرد و دیگر کاری از ما ساخته نباشد." ۲۶۱

مردم نیز با اخلاص تمام از رئیس‌جمهور محبوبشان حمایت می‌کردند. زمانی که بنی‌صدر برای کمک به جنگ‌زدگان از مردم تقاضای کمک کرد، موج کمک‌های نقدی و غیرنقدی به راه افتاد. تنها به حساب ۸۸۸ ریاست جمهوری از طرف مردم ۱۱۰ میلیون تومان واریز شد.^{۲۶۲} تیراژ روزنامه انقلاب اسلامی او به رکورد ۳۲۰ هزار رسیده بود.^{۲۶۳} هر کجا که بنی‌صدر برای سخنرانی می‌رفت سیل صدها هزار نفری مردم به سوی محل سخنرانی او روانه می‌شد. دفتر رئیس‌جمهور از ۱۲۰ هزار نامه مردمی پر شده بود.^{۲۶۴} به مدد و یاری این مردم بود که بنی‌صدر به مقاومت ادامه می‌داد:

"با تمام وجود می‌ایستیم و می‌جنگیم و داوری را به خود مردم وا می‌گذاریم که وجدان پاکشان بهترین قاضی و بهترین یاور و کمک مادر این تلاش بزرگ است."^{۲۶۵}

و این بود ملتی که وجدان عمومی و شعور اجتماعی‌اش، حق را می‌دید و به سمت حقیقت چرخش می‌کرد. ملتی که همه یک حنجره شده بود و از آن‌ها تنها یک‌صدا خارج می‌گشت: "درود بر بنی‌صدر".

آزادی

آزادی برای بنی‌صدر مفهومی فراتر از تعریف رایج داشت. پافشاری او بر آزادی دادن به مردم و نگاهبانی از این ارزش تمام هم و غم او بود. رئیس‌جمهور آزادی‌خواه همواره تلاش می‌کرد تا آزادی مردم فدای منافع و مصالح شخصی افراد نشود و ملت جسته از دست استبداد بار دیگر اسیر اختناق نگردد. این حس آزادی‌خواهی در تمام گفته‌ها و نوشته‌های او به چشم می‌خورد:

"گریز از آزادی، گریز از خداست."^{۲۶۶}

"هر اندازه آزادی ضرر داشته باشد یک هزارم استبداد ضرر ندارد. بدون آزادی استقلال بدست نمی‌آید و بدون این دو اسلام بی‌محتوی است."^{۲۶۷}

"آزادی تنها وسیله دفاع از استقلال ایران است."^{۲۶۸}

"آزادی برای کارگران، دهقانان و محرومان جامعه از نان شب هم واجب‌تر است."^{۲۶۹}

"انقلاب اسلامی نیازمند گسترش آزادی‌هاست"^{۲۷۰}

"انقلاب ما از آزادی بیان و آزادی تظاهرات هیچ‌زبانی نمی‌برد."^{۲۷۱}

"قید زدن‌های زیاده از حد به آزادی‌ها یعنی آزادی احزاب، اجتماعات، آزادی مطبوعات و آزادی تظاهرات پیش و بیش از همه به زیان قطعی خود ما تمام می‌شود."^{۲۷۲}

"امروز برای برق و روشنایی قانون وضع می‌کنند، فردا ممکن است برای زبان و اندازه‌درازی آن هم قانون وضع شود!"^{۲۷۳}

"دفاع من از آزادی دفاع من از استقلال کشور و اسلام است. اگر قرار است به نام اسلام استبداد بیشتر شود، از اسلام چه مانده است؟ اگر من دنبال عقاید نبودم و پای بند به آنها نبودم، چه کسی بهتر و بیشتر از من فرصت داشت که خود را با حاکمیت زور و استبداد موافق کند و بر این جریان سوار شود؟ اما می‌دانم که این جریان به ما وفا نخواهد کرد، به مردم وفا نخواهد کرد و کشور را به سوی همان رژیم‌ها خواهد برد که پیش از این در کشورهای دیگر آزموده‌اند."^{۲۷۴}

"اگر مردم آزادی نداشته باشند، آگاهی هم بدست نمی‌آورند، مردم باور نکنند که آزادی برای شما بد است. اگر چند نفر هم با استفاده از آزادی بعضی حرف‌ها را بزنند خطرش بسیار ناچیز است. ما نه تنها نخواستیم بگیر و ببند راه بیان‌دازیم، نه تنها خفقان به وجود نیآوردیم بلکه با تمام توانایی کوشیده‌ام و می‌کوشم که آزادی‌ها را بنام جنگ یا به هر نام دیگری محدود نکنند. چون می‌دانم وقتی آزادی محدود شد و از بین رفت بعد از پیروزی رژیم‌ها خواهیم داشت نزدیک به همان رژیم‌ها که علیه او قیام کردیم."^{۲۷۵}

"ای مردم در تاریخ این ملت نخستین بار است که رئیس دولتی جانبدار آزادی شماست. هیچ چیز نخواهید آزادی بخواهید. بخواهید که رادیو و تلویزیون و روزنامه ها مطالب را از طریق بحث آزاد به شما عرضه کنند، بخواهید که اجتماع ها آزاد باشد. اگر آزادی داشته باشید می توانید مانع انحطاط خودتان، دولتتان و کشورتان شوید. آنچه بر سر شما آمده از نبود آزادی است."^{۲۷۶}

"دعوا بر سر آزادی است، شما حاکمیت مطلق می خواهید و با آزادی مردم مخالفید. می خواهید درباره کارهایتان کسی جرات چون و چرا نکرده، پرس وجو نکند و رئیس جمهور موافق این آزادی هاست و به مردم هشدار می دهد؛ اگر آزادی را از دست دادید رشد را از دست داده اید."^{۲۷۷}

"ای مردم، با کمال استقامت از آزادی دفاع کنید."^{۲۷۸}

"راجع به محدود شدن آزادی بیان هشدار می دهم. مهار کردن آزادی با چوب و چماق کار صحیحی نیست."^{۲۷۹}

"تجاوز از حدود را نمی توان بهانه حذف اصل آزادی قرار داد."^{۲۸۰}

"شما قادر نیستید به جوانان آزادی اندیشه و عمل بدهید، به دستشان ز ۳ می دهید و آنها را به جان هم می اندازید."^{۲۸۱}
"بیهوده گمان مبرید که من تسلیم این شانتاژها و بازی ها می شوم و به حکم زورمداران گردن می نهم. از آزادی های مردم با تمام توان حمایت خواهم کرد و در برابر هر توطئه ای که در پی تمرکز قدرت باشد و بخواهد استبداد را به هر شکل تجدید کند می ایستم."^{۲۸۲}

"می گوید چرا من گفته ام مردم باید آزاد باشند و تحدید آزادی ها خطرناک است؟ ای کسانی که ناسزا می گوید، اگر برای این آزادی تلاش نمی کردم آیا شما بودید که این ناسزاها را بگویید؟"^{۲۸۳}

"گفته اند که بنی صدر می خواهد کودتا کند. اگر من می خواهم کودتا کنم چرا دیگران زندان ها را در دست دارند و می گیرند و به بند می کشند و هر چه می خواهند می کنند؟ چرا من جانبدار آزادی بیان، بحث آزاد، آزادی قلم هستم و آنها که از کودتا می ترسند مخالف اینها هستند و عملاً این آزادی ها را به حداقل رسانده اند؟ گمان من این است که اینها می خواهند به عنوان ترس از کودتا، کودتای بر ضد آزادی های مصوب در قانون اساسی بر ما تحمیل کنند بطوریکه دیگر کسی را یارای دم زدن نباشد. به هر حال روش من معلوم است ملتی که قرن ها در استبداد زیسته است، به آزادی به معنای واقعی احتیاج دارد."^{۲۸۴}

بنی صدر در نامه ای به آقای خمینی با اشاره به ضرورت حفظ آزادی ها گفت:

"در تاریخ ایران از باستان تا امروز چند نوبت حکومت بدست مذهب افتاده و از دست رفته است. خدا می داند که تمامی کوشش من و فریادم اینست که این بار چون گذشته نشود."^{۲۸۵}

از آن سو قدرت طلبان و انحصارگرایان تمام تلاش خود را به کار گرفته بودند تا به بهانه اینکه "جنگ است و اوضاع بحرانی است" آزادی های عمومی را سلب کنند. بنی صدر یک تنه در مقابل هجوم ایستاده بود تا آزادی های مردم به یغما نرود:

"در تاریخ ایران هیچگاه سابقه نداشته است که رئیس جمهور دولتی هنگام جنگ، بیش از آنکه نگران جنگ و حمله دشمن باشد، نگران حمله گرگهای آزادی خوار به آزادی های اساسی مردم باشد و با تمام تلاش و توانایی بکوشد تا گرگها این آزادی را ندرند و از بین نبرند. شما بیهوده می خواهید مردم را بفریبید. من فرزند علی و حسین هستم و بیشتر دوست دارم که پاسدار آزادی های واقعی مردم باشم و شما از همین امر نگرانید."^{۲۸۶}

"یکی از نگرانی های من در این جنگ این است که نکند بنام جنگ، آزادی های مردم از آنچه هست کمتر شود. مردم ما صمیمانه خواستار آزادی هایشان هستند. اگر هم نبودند وظیفه ماست که پاسدار این آزادی ها باشیم و نترسیم و نترسانیم."^{۲۸۷}

"به نام جنگ نمی شود آزادی را از بین برد. اگر تجاوزی به آزادی ها شد و خواستی بگویی چرا تجاوز شد و بگویند که جنگ فرعی است. نخیر جنگ اصلی است. اگر عده ای بخواهند این جنگ را وسیله دستیابی با اهداف گروهی خود بگردانند این فرعی کردن جنگ است."^{۲۸۸}

"ما انقلاب کردیم که آزادی بدست آوریم و مردم آزاد باشند اما آقایان اوضاعی بوجود می آورند که به بهانه آن می گویند آزادی نباید باشد. می گویند اگر شما آزاد باشید فلان حرف را بزنید و فلان مطلب را بنویسید روحیه نظامی ها در جنگ پایین می آید، پس ننویسید، در نتیجه سانسور حاکم می شود و شعار استقلال، آزادی ما می رود دنبال کارش و می ماند جمهوری اسلامی."^{۲۸۹}

"تمام کوشش ما در دوران جنگ این بوده و هنوز این است که آزادی را به بهانه جنگ قربانی نکنیم. روزنامه ها باید باشند، حتی همه آنها بی هم که به من ناسزا می نویسند، مردم هشیار و عاقل و بالغ هستند."^{۲۹۰}

"حفظ آزادی های مردم نه تنها صدمه ای به جنگ نمی زند، که به آن کمک هم می کند."^{۲۹۱}

"اگر خدمتی در این جنگ کرده ام و ناممکن، ممکن شد و نیروهای مسلح ما توانستند دشمن را سد کنند و مانع از انجام توطئه شوند، به گمان خودم در برابر خدمتی که برای حفظ آزادی های شما کرده ام ناچیز است. ارزش این جنگ و این رهبری در این است که با کوشش برای دفاع از آزادی های شما توأم شد."^{۲۹۲}

"من در روش خود تغییر نخواهم داد، استقامت خواهیم کرد تا آزادی بازگردد."^{۲۹۳}

"بارها گفتم، بن بست اقتصادی را با فشار و خفقان سیاسی نمی توان حل کرد."^{۲۹۴}

مطبوعات، رکن اساسی آزادی اند. در هر جامعه ای اگر مطبوعات آزاد نباشند، استبداد و اختناق حرف اول و آخر را می زند. رئیس جمهور آزادی خواه همواره مدافع آزادی مطبوعات بود و تا آخرین نفس در این راه کوشید:

"خفقان مطبوعات مقدمه استقرار استبداد است."^{۲۹۵}

"اگر قرار باشد ما مطبوعاتی داشته باشیم که حقیقت را نویسند و علاج را نگویند فایده ندارد. این روزنامه می شود فحش نامه و اگر فحش قدغن شود می شود مدح نامه."^{۲۹۶}

"وظیفه سنگین مطبوعات این است که انتقاد کنند."^{۲۹۷}

"انتقاد توطئه نیست، بلکه لازمه جلوگیری از توطئه است."^{۲۹۸}

"اسلام دین انتقاد و اعتراض است."^{۲۹۹}

"انسان اگر چون و چرا نکند مثل آب راکد می گندد."^{۳۰۰}

"انقلاب می باید به زبان سرخ ما امکان دهد که سر سبز ما را افراشته نگه دارد."^{۳۰۱}

"روزنامه نباید در حقیقت و واقعیت دخل و تصرف کند. روزنامه باید افشاگری کند اما افشاگری غیر از بازی با منزلت و حیثیت اشخاص است. روزنامه باید بداند که پاسدار موجودیت ایران وجدان و آگاهی عمومی کشور است باید بحث آزاد برانگیزد."^{۳۰۲}

و در مقابل روزنامه هایی که بر ضد او می نوشتند گفت:

"به شما روزنامه ها می گویم: دروغ، فحش، ناسزا و تخریب چیزی عاید شما نمی کند، بس کنید اینهمه ناسزا را. مگر نمی توانید آنچه عیب است را بگویید و راه حل بدهید؟"^{۳۰۳}

"از راه تحریک و تخطئه و ناسزا نمی توان انقلابی شد."^{۳۰۴}

"اگر حرف حساب دارید این میکروفن و رادیو تلویزیون و مطبوعات. بجای اینکه بروید دروغ و تهمت بنویسید و برچسب بزنید و اسلحه بگیرید و توطئه کنید اگر راست می گوئید بیاید بحث کنیم."^{۳۰۵}

روحانیون نواندیش نیز به سلب آزادی ها هشدار دادند. محمد مجتهد شبستری در واکنش به تهدید روزنامه ها به قلع و قمع: "آزادی مطبوعات یعنی اینکه مطبوعات در مخالف نویسی آزاد هستند. موافق نویسی که آزادی نمی خواهد."^{۳۰۶} علی حجتی کرمانی: "در یک جامعه دموکرات اسلامی هیچ مانعی نباید جلوی آزادی قلم و بیان و ابراز عقیده را بگیرد."^{۳۰۷} آیت الله طباطبایی قمی: "این چه سانسوری است که در رادیو و در روزنامه ها جاری شده است؟"^{۳۰۸}

آیت الله شریعتمداری: "اعمال فشار به روزنامه ها و مجلات و تهدید و ارباب آن ها از نظر اسلام محکوم است."^{۳۰۹}

رئیس‌جمهور و مخالفان آزادی‌های سیاسی به شدت با هم درگیر شدند. از آن سو انحصارطلبان و در راس آن‌ها آیت‌الله بهشتی، خامنه‌ای و رفسنجانی می‌خواستند با بستن مطبوعات آزادی‌ها را سلب کنند و از سویی دیگر بنی‌صدر مقاومت می‌کرد تا این حداقل آزادی نیز از بین نرود:

"۵ نفر از روحانیون آمدند و گفتند روزنامه‌هایی که بد و بیراه می‌نویسند تعطیل شوند تا مردم راحت شوند. استدلال کردم که با تعطیل کردن مردم راحت نمی‌شوند بلکه خطر برای جمهوری افزایش پیدا می‌کند."^{۳۱۰}

"بلافاصله نامه ای به هیئت حل اختلاف نوشتم که اگر روزنامه ای حتی به من فحش داد، بابت این کار، شما نه روزنامه ای را محکوم کنید و نه آن را ببندید. حواسم جمع بود که آنان می‌خواستند به بهانه حمله به من روزنامه‌ها را ببندند و در ازای آن چند روزنامه را هم که صدای آزادی را تا حدودی به گوش مردم می‌رساندند تعطیل کنند."^{۳۱۱}

تحت فشار شدید بالاخره روزنامه میزان، ارگان مطبوعاتی نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان بسته شد. رئیس‌جمهور با تمام قوا علیه این تعطیلی موضع گرفت:

"دفاع از روزنامه میزان دفاع از یک گروه سیاسی نیست گرچه این دفاع نیز مقدس است و وظیفه رئیس‌جمهور است، بلکه دفاع از خود انقلاب است."^{۳۱۲}

"کسی که امروز بعنوان لیبرال به روزنامه او می‌ریزند اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی است. وقتی یک انقلابی بدانجا رسید و کوشید تسویه حساب‌های سیاسی و رقابتها بر سر قدرت را پیش برد، این انقلاب به جاهلیت بازگشته و جاهلیت است. به طرف خلافت اموی می‌رود."^{۳۱۳}

"تا به حال به مردم نگفته‌اید و مشخص نکرده‌اید که مستند این کار شما [توقیف روزنامه و مدیر آن] چه بوده است؟"^{۳۱۴}

"چگونه ناسزا گفتن به رئیس‌جمهور و حمله نقابداران به روزنامه میزان تشویق دارد؟"^{۳۱۵}

"همانطور که دشنام دهندگان به رئیس‌جمهور را نمی‌گیرید، بلکه جایزه هم می‌دهید، آنهایی را هم که می‌گویند چرا دشنام می‌دهید، نگیرید."^{۳۱۶}

بنی‌صدر همچنین در نامه‌ای بلندبالا خطاب به موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، او را مورد عتاب قرار داد و گفت:

"روزنامه میزان توقیف می‌شود و مدیر آن زندانی می‌شود و پرونده آنرا به هیات نمی‌فرستید؟ با کمال تاسف و تاسف بسیار اعتماد مردم به دستگاه قضائی بحداقل رسیده است... دستگاه قضائی که بحکم قانون اساسی باید دامنه آزادی‌ها را توسعه بدهد، بر خلاف قانون دستور توقیف مدیر روزنامه و خود روزنامه را می‌دهد و کیست که نداند این مقدمه سازی‌ها برای از بین بردن روزنامه انقلاب اسلامی و قطع آخرین رشته ارتباط رئیس‌جمهوری با جامعه است؟ آیا گمان می‌رود مردم تا بدین حد نادانند؟"^{۳۱۷}

در زیر فشار سنگین رئیس‌جمهور قاضی ناچار شد تا حکم بر آزادی مدیرمسئول میزان و رفع توقیف آن دهد. اما بلافاصله آیت‌الله بهشتی اعمال نفوذ کرد و قاضی‌ای را که این حکم را صادر کرده بود از کار برکنار کرد."^{۳۱۸}

آزادی و استبداد به سختی با یکدیگر برخورد کرده بودند. بنی‌صدر با مخالفان اتمام حجت کرد و گفت:

"با تمام توان و قدرتی که از اراده و رای مردم ناشی می‌شود، در برابر هر گونه تجاوز به آزادی‌ها و حقوق مردم می‌ایستیم. وقتی می‌گوییم چرا قاضی را بر خلاف قانون اساسی برداشته‌اید؟ چرا در شهرهای مختلف چماق داران به جان مردم می‌افتند؟ چرا کسانی که صلاحیت قضاوت ندارند به این امر گمارده می‌شوند، مرا به محاکمه تهدید می‌کنند. کسی که آماده است در شن‌زار خوزستان بمیرد از سلول زندان اوین نمی‌ترسد."^{۳۱۹}

بنی‌صدر همچنین در نامه‌ای به آقای خمینی نسبت به آغاز استبداد و خفقان هشدار داد:

"اگر روزنامه‌ها که در واقع هدف همان روزنامه انقلاب اسلامی است، توقیف شوند، آنوقت در این خفقان آقایان موج ترور راه بیاندازند، چه کسی جرات دم زدن پیدا می‌کند و چه بلاهائی برسر کشور می‌آید؟ امروز بچه‌های ۱۶ و ۱۷ ساله را می‌کشند می‌گویند تیر کمانه کرد!! چطور است که در دانشگاه پلیس باید بدون باطوم حاضر شود و در جایی دیگر افراد مسلح حق تیراندازی دارند و تیرها هم کمانه می‌کنند و درست به قلب و سینه بچه‌های مردم می‌خورند. مسوول این قتل‌ها کیست؟"^{۳۲۰}

بنی صدر در نامه‌ای استثنایی به احمد خمینی نشان داد که در پشت پرده نیز به شدت برای پابرجا ماندن آزادی‌ها تلاش می‌کند. او در این نامه که به صراحت تمام نوشته شده است، گفت:

"بیائید برای رضای خدا اقلأ نسبت [به] یکی از قول و قرارهایی که در زمان شاه میدادیم، وفا کنیم. ایجاد خفقان در این اوضاع خطرناک است و فراهم آوردن مقدمات سقوط است. باور کنید اینطور است. بگذارید مطالب آزادانه گفته و نوشته شوند... مخالفان به کنار، خودی‌ها نیز سانسور می‌شوند. آیا به ابعاد انفجار اندیشیده‌اید؟ حالا وقت خفه کردن روزنامه‌ها و به آن حال فلاکت انداختن رادیو و تلویزیون نیست... هیچ فکر کرده‌اید در کشوری که دستگاه قضائی سلب کننده امنیت‌هاست و روزنامه‌ها خفه‌اند و صنعتش خوابیده و کشاورزی از بین رفته و گرفتار جنگ داخلی و خارجی و حکومت نادانان شده است، به سقوط فاصله‌ئی بسیار کوتاه دارد؟ اقلأ باندازه رژیم شاه از خود هشیاری بخرج بدهیم... از امام بخواهید نسبت به آزادی مطبوعات در همان حدود قانون اساسی تاکید کند. یک کلام امام می‌گوید و اینها می‌افتند بجان مردم. رئیس جمهوری را تهدید به عزل می‌کنند، به روزنامه‌ها چماقدار می‌فرستند، برای میزان مصرف آب و برق مردم مجازات معین می‌کنند، بگیر و ببند راه می‌اندازند و... واقعاً به کجا می‌رویم؟ چه چیز از ایران مانده است؟ چه چیز از اسلام مانده است؟"^{۳۲۱}

استقلال

آنکه به راه استقلال و آزادی رفت، ماندگار شد. بنی صدر شاگرد کوچک مصدق بود و شاگردان مصدق در یک نقطه با هم اتفاق نظر داشتند: استقلال میهن. بنی صدر به راه مصدق ایمان داشت و از مصدق نه به عنوان یک فرد، که به عنوان نماد یک تفکر و یک راه تجلیل می‌کرد:

"مصدق مرد قرن ماست. او فرزند این ملت است."^{۳۲۲}

"مصدق مظهر ملی ماست."^{۳۲۳}

"مصدق بت نیست، بت شکن است."^{۳۲۴}

همانطور که بعدها خواهیم دید بنی صدر چندین بار سر قضیه مصدق با آقای خمینی رو در رو شد اما هیچ‌گاه بر سر آرمان خویش کوتاه نیامد. استقلال، استقلال، استقلال:

"بازگشت به استقلال، بازگشت به عقب نیست، بازگشت به استقلال، برای نجات حیات ملی و استقلال واقعی کشور است."^{۳۲۵}

"بدون استقلال، آزادی ممکن نیست. استقلال مثل غسل ارتماسی نیست که بروی توی آب و بیایی بیرون بگویی پاک شده‌ای. جریان طولانی دارد و غسلش به اصطلاح تریبی است."^{۳۲۶}

"من طرفدار موازنه عدمی هستم یعنی چنان زندگی کنیم که نه بر ملتی سوار باشیم و نه زیر سلطه ملت دیگری برویم. این اساس اسلام است."^{۳۲۷}

و زمانی که سفیر شوروی به دیدار او آمده بود گفت:

"ما جانبدار استقلال هستیم، معنای استقلال این است که نه به شما امتیاز بدهیم، نه به آمریکا بدهیم و نه به هیچ کشور دیگری. اگر شما این سیاست را صحیح بدانید که چه بهتر ما اجرا می‌کنیم، اگر هم صحیح ندانید باز هم ما اجرا می‌کنیم!"^{۳۲۸}

او حتی در نگاه به مسائل سیاست خارجی نیز حق استقلال مردم کشورهای دیگر را نیز به رسمیت می‌شمرد. بنی صدر در دیدار با سفیر افغانستان گفت:

"از نظر ما سیاست درست این است که ما خود را قیم مردم افغانستان نشماریم و خود را دلسوزتر از آنها نسبت به امور خودشان ندانیم و بگذاریم این مردم خودشان اداره امور خودشان را به دست گیرند."^{۳۲۹}

و استقلال، آرمانی نبود که بتوان از آن به سادگی گذشت:

"من برای تحقق استقلال و آزادی نه سازش می‌کنم، نه کوتاه می‌آیم و نه سکوت خواهم کرد."^{۳۳۰}

"من در هیچ زمان از زندگی خود اهل سازش نبوده‌ام."^{۳۳۱}

خاطره‌ای که بنی‌صدر از دیدارش با آقای خمینی بازگو می‌کند موید همین نکته است و همچنین بیانگر پیش‌بینی تلخی که بعدها به واقعیت پیوست:

"یکبار در یکی از سخنرانی‌هایم اعلام خطر کردم که ما داریم وابسته‌تر می‌شویم. خمینی با قیافه افروخته به من گفت: سخنرانی‌های شما مردم را مایوس می‌کند، چطور می‌گویید ما استقلال نداریم، ما استقلال داریم. پرسیدم مراد شما در پاریس از استقلال همین بود؟ با عصبانیت پاسخ داد: بله همین بود. گفتم پس منتظر باشید. بزودی همین را هم از دست بدهید."^{۳۳۲}

و اینک پس از ۲۵ سال، این گفته بنی‌صدر به واقعیت پیوسته است. استقلال؛ نامی که از آن جز یک نوستالژی تلخ مانده است.

زنان

بنی‌صدر نه به عنوان یک رئیس‌جمهور، که به عنوان یک مسلمان دارای عقل آزاد، از آزادی‌های زنان و نقش آن‌ها در اجتماع دفاع می‌کرد. استقامتی که نویسنده کتاب "زن و زناشویی"^{۳۳۳} (از قابل‌تامل‌ترین و معتبرترین کتاب‌ها در دفاع از حقوق زن در اسلام) در برابر محدودکنندگان حقوق زنان از خود نشان می‌داد و دفاعی که از زنان می‌کرد، در طول صد سال اخیر بی‌سابقه بود. برای اولین بار زنان رئیس‌جمهوری را دیدند که به آنها نه به عنوان یک شیء جنسی، که بعنوان یک انسان صاحب آزادی و اختیار نگاه می‌کرد^{۳۳۴}:

"بدون آزادی زن به معنای درست کلمه ما جامعه اسلامی منتقد و ارزیاب پیدا نمی‌کنیم."^{۳۳۵}

"شما زنان ننشینید. خودتان برخیزید و عمل کنید به خودتان ارزش بدهید. برای ارتقا سطح دانش و بینش‌تان بکوشید. وقتی برای بازدید جبهه‌ها می‌روم چقدر رنج می‌برم که زنانی را می‌بینم که انبوه پشته بزرگی از خار و چوب بر سر از صحرا به خانه‌ها می‌روند."^{۳۳۶}

"ارزش مرد به پست و ضعیف شمردن زن نیست. زن هنر خلقت است. اگر زندگی دیگری می‌خواهید به خودتان رحم کنید و به زن ارزش دهید، ارزشی را که دارد."^{۳۳۷}

"وقتی زن محترم شمرده نمی‌شود، وقتی زن تحقیر می‌شود، وقتی شئی جنسی شمرده می‌شود بدان معنی است جامعه از ره‌آورد رشد فرهنگی که معنویت است برخوردار نیست."^{۳۳۸}

"مرد گمان می‌کند که خدا زن را برای هوس او آفریده و زن نیز گمان می‌کند برای هوسرانی مرد آفریده شده است. چنین زنی چگونه می‌تواند فکرش را وسعت دهد و جامعه را با دید انتقادی نگاه کند؟ زن باید در مبارزه اجتماعی حاضر باشد تا بتواند مشکلات را بفهمد و مانند زنان نسل قبل نباشد که از فداکاری خودشان وحشت داشتند."^{۳۳۹}

"در جامعه مساوات حقوق اجتماعی زن و مرد را تضمین می‌کنیم."^{۳۴۰}

"پوشش را نمی‌توان به زور به جامعه قبولاند. اگر قرار باشد که لباسی به زور به کسی بیوشانند، این همان چیزی است که ما می‌خواهیم نباشد. زیرا می‌خواستیم زور نباشد."^{۳۴۱}

"در دانشگاه شریف وقتی به حقوق و آزادی‌های زن پرداختم، سئوالی را مطرح کردند در باره سخنی که به علی نسبت می‌دهند که زن ناقص است. گفتم قطعی نیست، اما فرض کنیم سخن از امام است. امام صادق فرمود ما را انتقاد کنید. سخن امام وقتی حکمی از احکام نیست وقتی اظهار نظر است بر ما پیروی از آن واجب نیست. غوغا شد. نجف و قم و مشهد به فغان آمدند. شبی مرا آقای خمینی به بیرون اطاق برد و در گوشه‌ای پرسید این چه حرفی بود که زدید؟ حرفی را که زده بودم تکرار کردم و پرسیدم خطا گفتم؟ گفت: نه، اما باید بدانی که اینجا کشور شیعه است و مردم این حرف را تحمل نمی‌کنند. گفتم اما صدایی از مردم بر نخاست، از آقایان روحانی برخاست."^{۳۴۲}

دو فصل از کتاب زن و زناشوئی به تحقیقی درباره حجاب اختصاص دارد. این تحقیق، جای تردید باقی نمی‌گذارد که حجاب مورد ادعای روحانیان قدرت طلب، بدون مبنای قرآنی است. در این کتاب، او خطای موجود در طرز فکرهای دینی دیگر و طرز فکرهای موجود در دوران معاصر را به بوته نقد کشیده و روشن می‌کند که ازدواج زن و مرد، نه ازدواج دو ناقص بقصد تکمیل یکدیگر (که دو ناقص اصولاً یک زوج کامل نمی‌توانند بوجود آورند) و نه حتی تشکیل زوجی مرکب از یک رئیس و یک مرئوس که تشکیل زوجی است که در آن، به گفته او "فضائل زن و فضائل مرد مجموعه مساعد زندگی در عشق و رشد و ایجاد محیط آزادی برای فرزندان پدید می‌آورد." بدین خاطر، او هیچ‌گاه موافق اجبار و زور نبود و آن‌گاه که زمزمه طرح حجاب اجباری در گرفت، به شدت واکنش نشان داد و رو در روی آقای خمینی ایستاد:

"در تهران اولین باری که راه افتادند و "یا روسری یا توسری" شعار شده بود رفتم قم پیش آقای خمینی. گفتم آقا تازه اول قضیه است و مردم هنوز یادشان نرفته. مگر شما در پاریس نگفتید زن‌ها در پوشش خود آزاد هستند؟ گفت: حرف‌هایی که باب مصلحت در پاریس زده‌ام، هیچ تعهدی در من ایجاد نمی‌کند. گفتم پس بفرمایید شما ماکیاول هستید. چطور برای شما تعهد ایجاد نمی‌کند آقا؟ دین یعنی تعهد. شما در حضور دنیا تعهد کردید، حالا می‌خواهید بزیند زیرش؟ گفت: حالا که قدرت دارم باید دین خدا را به عمل درآورم. روز قیامت نمی‌توانم جواب بدهم و بگویم قدرت داشتم و عمل نکردم. گفتم چرا. جواب دارید. می‌گویید مطابق نص صریح قرآن عمل کردم که می‌گوید "وفو بعهدکم) به عهدایتان عمل کنید). می‌گویید در پاریس تعهد کردم و باید تعهد را محترم بشمارم. چنانکه پیغمبر در مکه تعهد کرد. گفت بسیار خوب. آن یک بار با این "بسیار خوب" قضیه حل شد ولی بار بعد، بار بعد... سخن بر سر اعتقادهای اوست، سخن بر سر این است که او اعمال زور را برای عملی ساختن دین واجب می‌دانست." ۲۴۳

"گفتم حجاب اجباری ممکن است نفرت از اسلام را در نسل جوان برانگیزد و توسعه بخشد. تغییر شکل به زور ممکن است موجب تغییر محتوی در جهت عکس گردد. آقای خمینی در صحبتی گفت که این حرف که ظاهر مهم نیست، خلاف اسلام است. در دیداری که بعد از این صحبت با او داشتم، گفتم این صحبت شما خلاف شرع است. آقا این نسل از ما می‌پرسد شما که اینهمه نگران دیده شدن و نشدن موی سر ما هستید، چرا کسی به فکر مغزهای ما نیست؟ دنیا را نمی‌بینید با چه سرعت برق آسایی پیش می‌رود؟ چرا به فکر مغز زنان نیستید؟ مغزهای رشد نکرده، پوشیده و نپوشیده شان یکی است. اوقاتش تلخ شد و گفت این امور به فقه مربوط اند. شما در اینها دخالت نکنید. گفتم این امور به علم مربوط اند جای تاسف است که فقه هنوز نمی‌خواهد از دستاوردهای علم سود بجوید. مطابق معمول سرش را پایین انداخت و آه کشید، یعنی به این بحث ادامه ندهیم." ۲۴۴

بنی‌صدر تا زمانی که به عنوان رئیس‌جمهور خدمت می‌کرد، سرسختانه در مقابل حجاب اجباری و سرکوب زنان ایستاد. خروج او از صحنه، که در حقیقت تنها حافظ حقوق زنان در بدنه حکومت بود با غالب شدن سنت‌گرایان و تحدید و سرکوب وحشتناک زنان همراه شد و نقش زن از یک مبارز و فعال اجتماعی به یک شیء جنسی تقلیل داده شد.

رجایی و دولت او

سرانجام با همه حرف و حدیث‌ها نمایندگان مجلس انتخاب شدند و به صحن پا گذاشتند. اکثریت قاطع با حزب جمهوری بود و بنی‌صدر عملاً نمی‌توانست کاری از پیش برد. نخست‌وزیرهای انتخابی از سوی رئیس‌جمهور یکی پس از دیگری رد می‌شدند. قدرت را مجلس در دست داشت و نمی‌خواست وزیر به اصطلاح "غیرمکتبی" باشد. بنی‌صدر به پشتوانه مردم در برابر نخست‌وزیر تحمیلی مقاومت می‌کرد:

"برای عده‌ای نخست‌وزیر یعنی کسی که مجری بی‌چون و چرای اوامر آن‌ها باشد." ۲۴۵

"هیئت منتخب مجلس برای تعیین نخست وزیر نزد من آمد و به اصرار گفت نخست وزیر باید مورد تایید نهاد ها و حزب الله و فدائیان امام قرار بگیرد. گفتم: اینها که شما نام می برید ۵ درصد جامعه بیشتر نیستند. محمد یزدی نماینده قم گفت می دانیم، می خواهیم همین ۵ درصد حکومت کند." ۳۴۶

فشار بر روی بنی صدر تا حدی بود که دست او در انتخاب نخست وزیر عملاً بسته شد. بنی صدر در ابتدا سیداحمد خمینی را معرفی کرد که با مخالفت آقای خمینی روبرو شد. ۳۴۷ سپس میرسلیم را معرفی کرد که او نیز مورد مخالفت مجلس قرار گرفت. رد میرسلیم نشانگر این بود که مجلس حتی نخست وزیر میان‌ه‌رو را نیز نمی‌پسندد و درصدد است تا نخست وزیری مطابق با خواست‌ها و ایده‌های حزب جمهوری بر رئیس‌جمهور تحمیل سازد. سرانجام در ۲۹ مرداد ۱۳۵۹ رجایی به عنوان نخست وزیر حزب جمهوری و یا به قول بنی صدر "نخست وزیر بهشتی و رفسنجانی!" ۳۴۸ انتخاب و به مجلس معرفی شد. کسی به قدرت رسید که بنی صدر ابتدا او را جزو ۳ نفری خوانده بود که برای نخست وزیری غیرقابل قبول است. ۳۴۹ رجایی به عنوان نخست وزیر مکتبی و متعهد تمام توان خویش را به کار گرفت تا نگذارد بنی صدر موفق شود.

بنی صدر جریان دیدارش با آقای خمینی را اینطور نقل می‌کند:

"رفتم پیش آقای خمینی. خمینی گفت: آقای کاشانی آمده بود اینجا می‌گفت رجایی را خود شما قبول کردید. گفتم پس شما پیغامی ندادید؟ تهدید نکردید؟ موسوی اردبیلی هم توی کار نبود؟ فرستادن مهدوی کنی پیش من نبود؟ هیچ کدام نبود؟ پس این آقای خشک سر را خودم کردم نخست وزیر؟ مگر دیوانه بودم آقا؟ گفت: خوب می‌فرمایید بقیه آنهايي که با او بودند دیوانه‌اند؟ گفتم آنها از دیوانه هم بدترند. غرض دارند. غرض اینکه یک کسی می‌خواهند که کارش ضدیت با رئیس‌جمهور باشد و به هیچ کاری هم توانا نباشد. او اصلاً نمی‌فهمد کشور چیه تا برسد به اینکه اداره‌اش کند! الآن حکومت قانون نیست و حکومت زور است. خمینی گفت: این روزنامه انقلاب اسلامی چرا اینقدر فساد می‌کند؟ این جعفری کی است که اینقدر فساد می‌کند؟ این گرمارودی کی است؟ گفتم: آقا این انقلاب اسلامی یک روزنامه است در مقابل تمام روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون و حرف حق را می‌زند، خیلی خوب حالا من به آنها می‌گویم که به ملیجک شما [رفسنجانی] و به اطرافیان معصوم شما کاری نداشته باشند. اینها خود دارند خودشان را خراب می‌کنند. این اطرافیان شما دارند دروغ می‌گویند و از شما استفاده می‌کنند. آقای بهشتی از قول من دروغ می‌گوید و شما او را کرده اید رئیس دیوان عالی کشور. از قول من گفته است این رجائی از همه صادق تر است این نصف حقیقت است و بزرگترین دروغ است. من گفته‌ام میان کسانی که در لیست برای نخست وزیر هستند و نخست وزیری را قبول می‌کنند (خیلی‌ها قبول نکردند) ایشان صادق تر است ولی خشک سر است و با من نمی‌تواند کار کند. این نماینده نماز جمعه شما آقای خامنه‌ای از قول شما دائم دارد دروغ می‌گوید. آقا اخم کرد و گفت کی دروغ گفته است؟ گفتم از قول شما گفته است این کارمندان رادیو و تلویزیون آمریکایی هستند و باید محاکمه شوند. این حرفها را شما زده‌اید؟ گفت نه من نگفتم. گفتم این آقای رجایی صادق تر است اما خشک سر است و با من نمی‌تواند کار کند. گفت خوب کمکش کنید درست شود. گفتم مغزش کار نمی‌کند! راجع به بهشتی گفت: این حرفها را ننزید. با هم همکاری کنید. این آقا عالم است. مدبر است. برگشتم و گفتم: سر رجایی که می‌شود می‌گویید مسلمان است، سر بهشتی که می‌شود می‌گویید عالم و مدبر است، پس معیارتان چیست؟ وسط این صحبتها من فریاد می‌زدم و می‌لرزیدم. به قدری به تنگ آمده بودم که همینجور داد می‌کشیدم. خمینی سعی کرد دستم را بگیرد و دستم را ننگه داشت و گفت آقا آرام باشید. صدای شما تا ۳ فرسخ می‌ره، مردم کاشان منتظرند. شما یک مقدار آرام باشید. من تو را می‌شناسم، الآن می‌روی و می‌گویی من این حرفها را به آقا زده‌ام! گفتم آقا برای کاشان دیر نمی‌شود. چی را آرام باشم؟ من رئیس‌جمهور این کشورم مردم به من اعتماد کردند و شما تنفیذ کردید. به من می‌گویید حرف یک عمامه به سر (کاشانی) را قبول می‌کنم و حرف شما (رئیس‌جمهور) را قبول نمی‌کنم؟ گفت: تو فرزند من هستی. گفتم شما یکدفعه گفتید من با کسی قوم و خویشی ندارم؟ در هر صورت من شما را مثل پدر خودم می‌دانم. شما هم مثل پدر مرحوم من استبداد طلب هستید. هر وقت از او طلب پول برای خرید لباس می‌کردم، می‌گفت اگر لباس نو بخری می‌روی و پز می‌دهی! آقا گفت خوب کاری می‌کرد. این کارها را کرد که تو اینقدر خوب درآمدی، گفتم خوب

در آدمم که این رفتار را با من می کنید؟ تا حالا یک کلمه تشویق گفته اید؟ همه اش کنایه و تضعیف. من رئیس جمهور شما هستم. شما بعنوان یک الگو از من پشتیبانی و شنوایی کنید. درباره اعدامها صحبت شد. گفتم این چه وضعی است که هر روز بیست تا سی نفر را اعدام می کنند؟ من مسئولیت این اعدامها را به گردن نمی گیرم. امیدوارم روز قیامت شما بتوانید جوابگوی این اعدامها باشید. در تاریخ این اعدامها که می شود به گردن من می گذارند یا شما؟ آقا سکوت کرد و چیزی نگفت. گفتم: واقعا شما نمی دانید مصدق در حمله به فیضیه نقشی نداشته است؟ مصدق با این صحبتها خراب نمی شود. او مسلمان بود، و او اسلام را فهمیده بود، او فلسفه موازنه منفی را شناساند. این نه شرقی، نه غربی که می گوئید از او گرفته اید. تا به حال شنیده اید مردم فحشی به مصدق بدهند؟ شما چرا این حرف را زدید؟ این حرف را که زدید من گفتم بیايند و عکس مصدق را به اتاقم بزنند. رفتم سر قبر شهدای ۳۰ تیر یک یک فاتحه خواندم.^{۳۵۰}

بازرگان و نهضت آزادی اعلام کردند که به نخست وزیر و دولت رجایی رای نداده اند:

"ما جزو کسانی نبودیم که رای تمایل به نخست وزیر و دولت آقای رجایی داده باشیم. چرا که ایشان را دارای افکار و برنامه های تحزب و تخصم و تعجیل انقلابی و همچنین بی توجه به مقام و حقوق و وظایف ریاست جمهوری می دانیم."^{۳۵۱} بنی صدر رجایی را خشک سر نامید و گفت:

"آقای رجایی آدم خوبی است، اما خشک سر است. مرادم این نیست که او را کوچک کنم بلکه معتقدم این کسی است که چیزهایی را که صحیح می داند اولاً به زحمت حاضر می شود درباره اش بحث کند ثانیاً پس از اینکه بحث شد، باز وقتی تنها می شود، در مقام اجرا همان را که صحیح فرض کرده بود عمل می کند، و این برای اداره کشور ضعف بزرگی است."^{۳۵۲}

"آقای رجایی. شما را دارای این عیب می دانستم که اهل شور نیستید و همان می کنید که خود می خواهید."^{۳۵۳}

"آقای رجایی خشک سر هستند. یعنی آنچه را صحیح می دانند راجع به آن حتی صحبت را هم جایز نمی دانند."^{۳۵۴}

"رجایی حرف را می شنود اما آنچه را که خودش می خواهد می کند."^{۳۵۵}

شهاب الدین اشراقی، داماد آقای خمینی، نیز در صحبتی که با آقای خمینی کرده بود به او گفته بود:

"آقای بنی صدر می گوید رجائی خشک سر است و من هم با آقای رجائی گفتگو کردم. انصافاً این آدم سر ندارد که خشک باشد یا تر!"^{۳۵۶}

بنی صدر خطاب به رجائی گفت:

"شما از اقتصاد هیچ نمی دانید و این عیب نیست. انسان نمی تواند از همه چیز سر در بیاورد. اما گناه است که بر اساس عدم اطلاع، دیگری را مجرم قلمداد کنیم."^{۳۵۷}

"چه ضربه کشنده ای به انقلاب اسلامی ما زدند و چگونه زیباترین انقلاب را به بدترین شکلها در آوردند و به جهان عرضه کردند، آنهایی که با این عنوان که ما برای اقتصاد، انقلاب نکرديم عملاً زمینه فعالیت های سازنده و تولیدی را از بین بردند. آنهایی که چهره زیبای انقلاب ما را لجن آلود کردند."^{۳۵۸}

"از همان روز نخست اصل را بر سلیقه شخصی گزارده بودید، نه بر براه افتادن کار مملکت."^{۳۵۹}

در حقیقت رجایی می خواست رئیس جمهور کاری به کار آنها نداشته باشد و تنها مویید و تاییدکننده کارهای آنان باشد:

"مسئولیت کارهای اجرایی با رئیس دولت است نه رئیس جمهور، برداشت اینجانب از قانون اساسی این است که رئیس جمهور در کارهای اجرایی مسئولیت ندارد."^{۳۶۰}

کاظم سامی، پیشتر خطاب به رجایی گفته بود:

"اگر رئیس جمهور حق دخالت در کارهای اجرایی را ندارد پس چگونه طبق قانون مسئول است؟"^{۳۶۱}

اما بنی صدر خود را در مقابل رای مردم مسئول می دانست و نمی توانست شانه از زیر بار خالی کند:

"هر خلاقی که مرتکب شوند اول کتابا به خودشان می نویسم، بعد در کارنامه می نویسم، بعد در جامعه مطرح می کنم. آنقدر می ایستم تا عوض شوند."^{۳۶۲}

"من ماشین امضا نیستم که هر چه پیشنهاد شود چشم بسته امضا کنم."^{۳۶۳}

"انتخاب مردم برای شکل و قیافه نبود، بلکه برای برنامه‌ای بود که رئیس‌جمهور در جریان انتخابات با مردم در میان گذاشت.^{۳۶۴}"

"تا مردم مطمئن نشوند دولتی که روی کار می‌آید با رئیس‌جمهور هماهنگ است آن را نخواهند پذیرفت.^{۳۶۵}" اما رجایی تصمیم داشت تا تمامی اعضای کابینه را از حزب جمهوری و نیروهای حزب‌الله انتخاب کند. او در مصاحبه‌ای گفت:

"من از کابینه مختلط ۱۰۰٪ دور هستم. معتقدم کابینه باید به طور یکدست از انقلابیون در خط امام باشد.^{۳۶۶}" این دولت یکدست در خط امام منتهای دو سه فرد، از کسانی تشکیل شده بود که همچون رجایی بار مکتبی‌شان، بر بار علمی‌شان می‌چربید و مخالفان علنی رئیس‌جمهور بودند. بنی‌صدر با اشاره به همین تفکر که مکتبی بی‌دانش را بر غیرمکتبی با دانش رجحان می‌دادند گفت:

"فرد مکتبی که تخصص یک کار را ندارد نمی‌تواند و نباید کار را بپذیرد.^{۳۶۷}"

"در اداره امور کشور هیچ چیز بدتر از این نمی‌شود که کارها خارج از حوزه صلاحیت و مسئولیت مسئولان قرار بگیرد.^{۳۶۸}"

"چه کسی رفته و گفته هر کس بگوید تخصص لازم است، در خط امریکا است؟^{۳۶۹}"

"مکتبی‌های بی‌خبر از مکتب راه افتادند و کار را به جایی رساندند که از شرایط وزارت و مسئولیت یکی این باشد که نباید در فرنگ درس خوانده باشد!^{۳۷۰}"

"غربزدگی این است که کسی اسلام را به توجیه استبداد تبدیل کند.^{۳۷۱}"

"ما باید برویم دنبال کسانی که علم و اعتقاد را هر دو با هم دارند.^{۳۷۲}"

بنی‌صدر ضمن مخالفت با انتخاب مهندس میرحسین موسوی، به عنوان وزیر امور خارجه، احمد توکلی به عنوان وزیر کار و امور اجتماعی، بهزاد نبوی به عنوان سخنگو و مشاور و محسن نوربخش به عنوان رییس کل بانک مرکزی گفت:

"اینهایی که شما وزیر کرده‌اید و من می‌شناسم نماینده نهادهای انقلاب نیستند، بلکه نماینده همانهایی هستند که می‌خواهند به ترکیب حکومتی، جمهوری اسلامی را ساقط کنند. دستور قرآنی این است که مسلمان‌ها، اشدا علی الکفار و رحما بینهم باشند. برخی از این وزرا اشدا با رئیس‌جمهور هستند!^{۳۷۳}"

"از جوانی که مخالف من بود پرسیدیم شما گفته‌اید چرا وزرا را تصویب نمی‌کنم؟ این مردم چرا من را انتخاب کرده اند؟ انتخاب کرده‌اند که من ماشین امضا بشوم؟ یا انتخاب کرده‌اند که طبق قانون اساسی وزرای را که قابل تصویب می‌دانم تصویب کنم؟^{۳۷۴}"

برای مثال مخالفت بنی‌صدر با احمد توکلی از این رو بود که وی، در زمان تصدی منصب قاضی شرع در دادگاه انقلاب بهشهر، با اجرای قصاص و قطع انگشتان و اعدام و شلاق و سنگسار چنان محیط رعب و وحشتی ایجاد کرده بود که کسی یارای دم زدن نداشت. او حتی کارگرانی را که در یک کارخانه در اعتراض صنفی به حقوق و مزایا دست به اعتصاب زده بودند بازداشت کرده، و پس از شکنجه تحویل زندان داده بود. حتی آوازه او به مرزهای خارجی هم رسیده بود. اوریانا فالاچی، روزنامه نگار ایتالیایی در مصاحبه با آقای خمینی نیز به رفتارهای توکلی اشاره کرده و ماجرای اعدام زن هیجده ساله آبستنی که به خاطر زنا در بهشهر سنگسار شد را پیش می‌کشد.^{۳۷۵} مطابق آنچه بنی‌صدر گفت، برای انتخاب و بررسی صلاحیت یک وزیر یک گروه زبده، وزیر پیشنهادی را از لحاظ سوابق، تحصیل، اخلاق، کاردانی و تجربه، مورد تحقیق قرار می‌دادند.^{۳۷۶}

کارهای عجیب و غریب دولت رجایی و شخص او تمامی نداشت. یکی از کارهای شگفت‌انگیز او، رفتارش در سازمان ملل متحد بود. محمدعلی رجایی در نشست‌هایی که در سازمان ملل داشت با اشاره به شکنجه‌ها و کارهای ضدانسانی ساواک در میان بهت و حیرت خبرنگاران نخست کفش خود را درآورد، جوراب را از پا خارج کرد و کف پایش را روی میز کنفرانس گذاشت تا جای شکنجه را به رسانه‌های جمعی نشان دهد!^{۳۷۷} پس از آن کار زشت و توهین‌آمیز او که اعتبار و حیثیت

ملت ایران را در مقر سازمان ملل متحد به زیر سوال برد، در ایران نماینده رئیس‌جمهور را که به دستور کتبی او برای بازدید پاره‌ای از اسناد آمده بود به جرم دزدی و سرقت دستگیر کرد و به زندان فرستاد! بنی‌صدر در این باره گفت:

"برادر فضل‌نژاد را که همه شما می‌شناسید، در اروپا در انجمن اسلامی بوده، فرستاده‌ام تا کارمندی‌هایی را که قرار است آنجا کار کنند شناسایی کند. با حکم رسمی به آنجا رفته و به مقام خود وزارتخانه هم مراجعه کرده است. او را گرفته‌اند بعنوان اینکه شما سند دزدیده‌اید و آمده‌ای که سند بدزدی!"^{۳۷۸}

ضدیت رجایی با بنی‌صدر به حدی بود که در مسجد سپهسالار (مطهری فعلی) گفته بود:

"۶ ماه دیرتر با نهادهای انقلابی پیروز شویم بهتر از این است که با ارتشی پیروز شویم که کودتاگران را بکار گرفته است. آن پیروزی که این ارتش بدست آورد نمی‌خواهیم."^{۳۷۹}

و گفته بود:

"جنگ نعمت است. در سایه آن مسائل حل می‌شوند."^{۳۸۰}

بنی‌صدر از دیدارش با آقای خمینی و تحویل نوار سخنان رجایی در مسجد سپهسالار نقل می‌کند:

"رجایی در مسجد سپهسالار گفته بود ما آن پیروزی که بدست ارتش باشد نمی‌خواهیم. این شخص دیگر از دشمن هم بدتر است. به آقای خمینی گفتم این آقای نخست‌وزیر شما رفته چنین حرفی زده است. او گفت نوار صحبت را آوردند اینجا ولی چنین جمله ای توش نیست. وقتی نوار را آورده بودند، آن جمله را پاک کرده بودند. آن سخنرانی رجایی توسط ارتش ضبط شده بود دادم آن نوار را برایش بردند بعد گفتم اینان همه‌شان با شما بازی می‌کنند و دروغ می‌گویند. اما مسئله اینجاست. با اینکه او می‌دانست آنها بهش دروغ می‌گویند و می‌دانست که ما راست می‌گوییم باز طرف دروغ را گرفت. علتش این بود که طرف دروغ با قدرت جور بود و این طرف که راست می‌گفت با آزادی. روشن کلمه؛ ایشان قدرت می‌خواست."^{۳۸۱}

"خمینی گفت: رجایی مسلمان است. گفتم اگر حماقت جزو مسلمانی است، آری مسلمان است. گفت شما قدرت‌طلب هستید. گفتم شما قدرت‌طلبید. گفت چه می‌گویید؟ پس چرا می‌گویند من ۱۱ میلیون رای آوردم و مجلس ۵ میلیون. گفتم اولاً آن موقع ۱۱ میلیون رای داشتم و الان ۲۰ میلیون ثانیاً هیچوقت نگفتم مجلس ۵ میلیون رای آورده بلکه ۳ میلیون رای دارد. خندید. گفتم شما چطور می‌خواهید در داخل و خارج به حرف رئیس‌جمهور اعتماد کنند؟ وقتی مرتب به صورت غیر مستقیم و مستقیم کنایه می‌زنید و نمی‌گذارید کار کنم. هر کاری می‌خواهم بکنم می‌آیند توی گوشه‌ها می‌کنند و شما یک لولو برایم درست می‌کنید و کارها پیش نمی‌رود. هر وقت به دادگاه‌ها اعتراض کردم که طبق اسلام عمل نمی‌کنند آنها زودتر نزد شما می‌آیند که بنی‌صدر خواسته نهاد های انقلابی را از بین ببرد و شما می‌آید سخنرانی می‌کنید در تایید حرف آنها. به خدا قسم من پشتیبان و باشما هستم به خدا اگر وضع این طوری ادامه پیدا کند این جمهوری تضعیف می‌شود و از بین می‌رود."^{۳۸۲}

بنی‌صدر در نامه‌ای ۴۰ صفحه‌ای به همراه ۹۲ پیوست در ۳ / ۲ / ۶۰ اشکالات و ضعف‌های دولت رجایی را برشمرد و او را فاقد توان اداره کشور خواند. دکتر یدالله سبحانی نیز اظهار داشت:

"از ابتدا برایم مثل روز روشن بود که این دولت قادر به اداره شایسته مملکت نیست."^{۳۸۳}

رجایی که زمانی یک معلم ساده بود، حال که به نخست‌وزیری رسیده بود تزهایی اقتصادی می‌داد که هضمش برای بنی‌صدر که خود در زمینه اقتصاد تحصیل کرده بود و علیرضا نوبری، رئیس بانک مرکزی که دکترای اقتصاد از آمریکا داشت، بسیار مشکل می‌نمود. از آن جمله رجایی در پاسخ به مسئله بیکاری در کنفرانس استناداران در مشهد گفته بود: "با جمع کردن آجرهای خانه‌های خراب شده آبادان و بکار انداختن گاری و دوک، میتوان این مشکل را حل کرد!"^{۳۸۴} رجایی و دولت‌ش همچنین با تقدیم و تصویب بودجه‌ای که ۳۰۰ درصد کسری داشت^{۳۸۵}، فریادهای بنی‌صدر و عزت‌الله سبحانی را بلند کرد. پیش از انتخاب وزیران نیز شبی اردبیلی و مهدوی کنی نزد آقای خمینی رفته و گفته بودند، هیأت وزیرانی که آقای رجائی می‌خواهد تشکیل دهد "فاجعه" است. آقای خمینی گفته بود پیش بنی‌صدر بروید و وزرا را معین کنید. بنی‌صدر از این جلسه نقل می‌کند:

"در جلسه، پیشنهاد شد آقای دکتر رضا صدر [وزیر بازرگانی دولت موقت] چون خوب کار کرده است، وزیر بازرگانی بماند. آقای رجائی مخالفت کرد و گفت: امام فرموده‌اند مردم باید ریاضت بکشند و رضا صدر وقتی ایران در محاصره اقتصادی بود، محاصره را شکسته و از هر جای جهان توانسته کالا وارد کرده که مردم در زحمت نمانند! آقای مهدوی کنی فریاد زد: شما را نخست وزیر نکرده‌اند به مردم ریاضت بدهید.^{۳۸۶}

و اینگونه است که بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی، خسته از کارشکنی‌های رجایی و دولتش می‌گوید:
"بخدا قسم به هیچ رئیس جمهوری این مقدار ظلم نشده است... در کجای دنیا فرمانده کل قوا و رئیس جمهوری در بحبوحه جنگ، دولتی باو تحمیل شده است که کارش مشکل تراشی با رئیس جمهوری و تبلیغ برضد او است؟"^{۳۸۷}
رجایی و دولتش به موازات کارهای تبلیغی علیه رئیس‌جمهور، طرح اصلی را که حذف بنی‌صدر بود در دستور کار داشتند. دولت لایحه‌ای در قید دو فوریت را به مجلس برد که طبق آن، نخست‌وزیر بدون اطلاع رئیس‌جمهور حق داشت تا برای وزارتخانه‌ها مسئول تعیین کند. بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی به این لایحه اشاره کرد و آن را پیش‌زمینه عزل خود دانست. زمان نشان داد که پیش‌بینی رئیس‌جمهور، چندان پربراه نبود:

"دیشب که به کار مشغول بودم از تهران خبر دادند که طرحی به قید دو فوریت در مجلس طرح شده است که به نخست وزیر امکان تصدی وزارتخانه‌ها را بدون تصویب رئیس‌جمهور می‌دهد. اگر اینکار موافق قانون اساسی است، چطور در این ۵ ماه بیادشان نیامد چه فوریتی دارد که اینک با شتاب باید تصویب شود؟... آیا سزاوار است اینجانب شب و روز در جبهه مشغول باشم و در اینجا عده ای مجلس را بقوه مجریه تبدیل کنند و بجای آنکه به آقای رجائی بگویند چرا قانون اساسی را اجرا نمی‌کند و وزرای قابل تصویب پیشنهاد نمی‌کند، توطئه سلب اختیارات قانونی از رئیس‌جمهوری بنمایند؟ آیا قدم بعدی، طرح دو فوریتی عزل او نیست؟"^{۳۸۸}

رجایی که روزگاری به هنگام نخست‌وزیری آرزو داشت تا "حجاب در ادارات اجباری شود و کارمندان نماز جماعت بخوانند."^{۳۸۹} پس از عزل بنی‌صدر و انتصابش به عنوان رئیس‌جمهور تصمیم خویش را عملی کرد. اضافه کردن بخش معاونت پرورشی در مدارس، پاکسازی و تصفیه گسترده معلمان^{۳۹۰} و اجرای طرح حجاب اجباری از جمله کارهای او در دوران مسئولیتش بود. پرونده او بعدها با انفجار دفتر نخست‌وزیری بسته شد تا تسویه حساب درون‌گروهی دامن‌اویسی که آلت‌فعلی بیش نبود را نیز بگیرد.

بستن دانشگاه و فاجعه فرهنگی

گام بعدی برای ساقط کردن بنی‌صدر بستن دانشگاه‌ها بود. اگر دانشگاه بسته می‌شد، دانشجویان از متن حرکت‌های سیاسی به حاشیه کشانده می‌شدند، تنها نمود عینی و تنها پایگاه توده فهیم مردم از دور خارج می‌گشت و زمینه برای کنار زدن بنی‌صدر مهیاتر می‌شد. اگر دانشگاه ساکت می‌شد و از تب و تاب می‌افتاد، گروه مخالف می‌توانست به راحتی بی‌آنکه صدا از کسی بلند شود به کار رئیس‌جمهور خاتمه دهد. حزب جمهوری و مخالفان بنی‌صدر همان طور که در نوار آیت و همچنین در خط سیر جریانات آن سال‌های طوفانی به شدت مشهود است، نیک دریافته بودند که اگر یک راه برای خالی کردن صحنه از دانشجویان و حرکات جمعی آنان باشد بی‌گمان آن، بستن دانشگاه و به راه انداختن انقلاب فرهنگی (و یا فاجعه فرهنگی) به بهانه اعمال اصلاحات، بیرون راندن گروه‌های سیاسی و اسلامی کردن دانشگاه است. بنی‌صدر با علم به این نکته با تمام توان تلاش کرد تا پاسدار دانشگاه باشد، از سرکوب دانشجویان و اساتید جلوگیری کند و نگذارد آن فاجعه فرهنگی رنگ عمل به خود بگیرد. او بارها بر اهمیت دانشگاه و مرتبه علم تاکید کرد:

"از حضور گرایش‌ها در دانشگاه نترسید؛ زبان زور را جمع کنید و زبان ابتکار را باز کنید."^{۳۹۱}
"هیچ نوع استبدادی را بر دانشگاه نمی‌توان حاکم کرد. اگر گفتند دانشگاه جای بحث آزاد است، معنایش این است که در آنجا چوب و چماق نخواهد آمد."^{۳۹۲}

"دانشگاهی که تحت سیطره چماق‌های گوناگون باشد، دانشگاه نیست."^{۳۹۳}

"اینکه هنوز بتوان در خیابانها کتاب سوزاند، به خوابگاهها حمله کرد و هنوز بتوان به غیر از طریق مقامات قانونی مدرسه تعطیل کرد راهی نیست که با آن بتوان در جمهوری اسلامی پیش رفت." ۳۹۴

"درهای دانشگاه باید به روی همه صاحب فن ها، مبتکران و صاحب نظران گشوده گردد. هرکس هر چه می داند به آنها که نمی دانند بیاموزد و در همه رشته ها ابتکار علمی اساس ارتقاء را تشکیل دهند." ۳۹۵

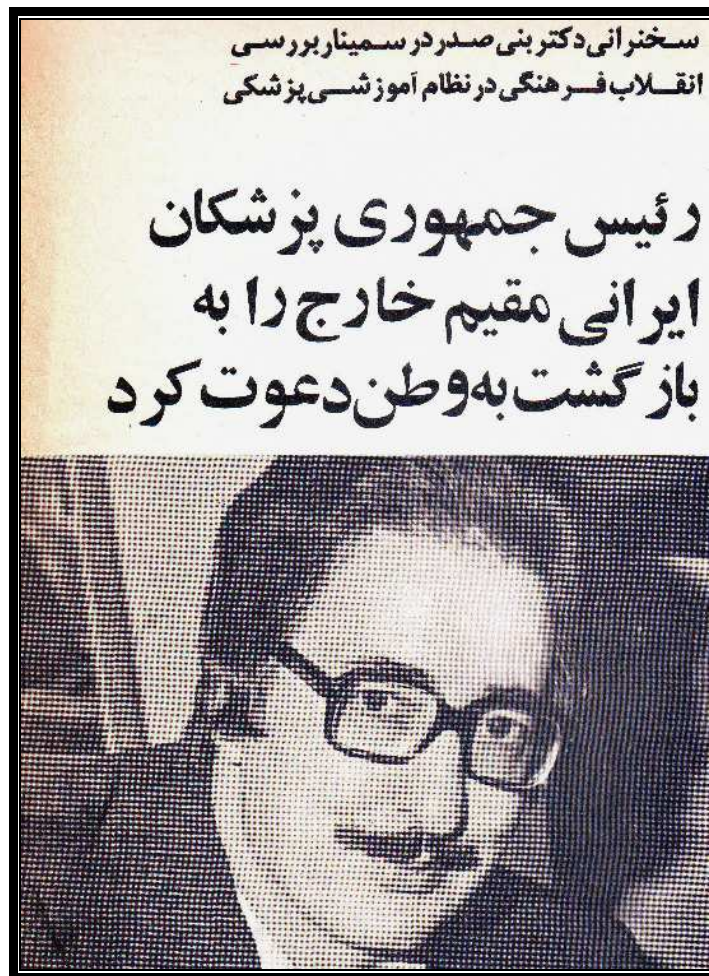
"مکتب و دین چیزی جز علم نیست." ۳۹۶

بنی صدر در آن سالها پدیده فرار مغزها را مطرح کرد و گفت:

"این مغزها که هر روز می گریزند و بجای اینکه به کشور ما بیایند، از کشور ما می روند. یک بیان ساده و آسان این است که بگوییم اینها می روند بهتر که بروند. اما ما مسئولیم. ما باید برای علم در جمهوری اسلامی جاه و منزلت تعیین کنیم تا نه تنها مغزهای ما فرار نکنند بلکه آنهایی که رفته اند برگردند. مسائل جامعه را چطور می توانیم حل کنیم وقتی مغزها می گریزند؟" ۳۹۷

"می گویند از انقلاب بدین سو بیشتر از هشتصد هزار گذرنامه صادر شده است که کسانی که گذرنامه می گیرند و خارج می شوند، مغزها هستند. اگر مغزها نتوانند بمانند و بروند دچار مشکل نمی شویم؟" ۳۹۸

"جامعه وقتی مغزهای خود را بتاراند رشد پیدا نمی کند. درباره فرار مغزها بارها هشدار دادم و اعلام خطر کردم." ۳۹۹



هشدارها و تلاش های بنی صدر برای جلوگیری از فرار مغزها آقای خمینی را به واکنش واداشت:

"می گویند مغزها فرار می کنند. بگذارید این مغزهای پوسیده فرار کنند." ۴۰۰

"این مغزها بگذار فرار کنند. بهتر که فرار می کنند. غصه نخورید برای اینها، برای اینها که کشته شده اند. غصه نخورید آنقدرها... اینها باید هم فرار کنند، باید هم بروند. این مغزهای فرار بگذارید فرار کنند. اگر شما هم می دانید که در اینجا جایتان نیست، شما هم فرار کنید. راه باز است." ۴۰۱

با شروع زمزمه‌ها پیرامون انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه‌ها بنی‌صدر به شدت با این طرح مخالفت کرد: "مدتی پیش از تعطیلی دانشگاه روزی احمد خمینی پیش من آمد و پس از صحبت‌ها، با قیافه کسی که مطلبی به ذهنش رسیده باشد پرسید چطور است دانشگاه را تعطیل کنیم؟ گفتم مگر مریضیم دانشگاه را تعطیل کنیم؟ مگر نمی‌گفتیم شاه بجای دانشگاه زندان می‌سازد؟ مگر تبلیغات رژیم سابق این نبود که روحانیت ضد علم و ترقی است؟ گفت: آخر دانشگاه کانون تحریکات بر ضد انقلاب است. گفتم با بستن دانشگاه کانون تحریک از بین نمی‌رود، بلکه نزد جوانها، ما بی‌اعتبار و تحریک‌کنندگان با اعتبار می‌شوند. نسل جوان را از دست می‌دهیم. گفت: پس هیچ ولش کنیم باشد." ۴۰۲

بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور مردم و کسی که مشروعیتش را از مردم گرفته بود هر کجا که رسید با این طرح مخالفت کرد:

"این اصرار بر تعطیل آن هم از راه تصرف دانشگاه چرا؟" ۴۰۲

"انقلاب فرهنگی که تعطیلی نمی‌خواهد." ۴۰۴

"انقلاب فرهنگی که جنجال و انحلال لازم ندارد. اگر طرحی دارید بیاورید. روی چشم می‌گذاریم و با هم بررسی می‌کنیم." ۴۰۵

"انقلاب فرهنگی محتاج ایجاد موج تعطیلی در جامعه نیست، محتاج بکار انداختن مغزهای تعطیل شده است. کجاست آن خلاقیت‌های علمی؟ کجاست آن گرایش به ابداع و تولید؟" ۴۰۶

بنی‌صدر بر سر مسئله دانشگاه با آقای خمینی درگیر شد. او نقل می‌کند:

"اولین رویارویی‌ام با خمینی سر ماجرای دانشگاه بود. وقتی آقای خمینی اعلام تشکیل شورای انقلاب فرهنگی کرد. به او گفتم: این کار شما غیرقانونی است. شما چنین اختیاری ندارید و من نمی‌پذیرم." ۴۰۷

جلال‌الدین فارسی نیز از صلابت آقای خمینی در انقلاب فرهنگی می‌گوید:

"در جلسه‌ای که با حضور امام در باره انقلاب فرهنگی برگزار شد امام با نهایت صلابت فرمودند که اعضا و هواداران گروهک‌ها را نه به دانشگاه بپذیریم و نه بگذاریم ادامه تحصیل دهند. حزب توده را هم نام بردند. حاج احمد خمینی گفتند: دانشجویان توده‌ای چند ماه دیگر مانده تا دکتر شوند. اجازه بدهید این چند ماه را تمام کرده بروند دنبال کارشان. امام با قاطعیت همیشگی فرمودند: همان قدر که خوانده‌اند نباید می‌خواندند." ۴۰۸

به حتم تحریکاتی در پشت پرده در جریان بود تا دانشگاه بسته شود. خامنه‌ای: "پدرکشتگان این انقلاب در دانشگاه مقابل مردم سنگر گرفته‌اند." ۴۰۹ هاشمی رفسنجانی: "مدتها بود که حوصله دانشجویان وفادار جمهوری اسلامی از جنجال گروه‌ها در دانشگاه به سر رسیده بود و دائماً به ما مراجعه می‌کردند که کاری بکنیم." ۴۱۰ زهرا رهنورد: "دانشگاه در حقیقت لانه غرب زدگی شده. استادانی که رابطه طاغوتی با نظام قبلی داشتند هنوز وجود دارند." ۴۱۱

در این میان جبهه ملی نیز با صدور بیانیه‌ای "هجوم به دانشگاه‌ها را مقدمه استقرار فاشیسم" نامید. ۴۱۲

با تمام تلاش‌های بنی‌صدر سرانجام تصمیم به بستن دانشگاه‌ها گرفته شد:

"من در خوزستان بودم که عباس شیبانی تلفن کرد که شورای انقلاب تصمیم به تعطیلی دانشگاه گرفته است به تهران بازگشتم و به آنها گفتم: شما برنامه‌تان زدن رئیس‌جمهور است. صریح حرف بزنید. دیگر اسلامی کردن دانشگاه یعنی چه؟ شما اگر قرار است دانشگاه را اسلامی کنید اول خودتان مسلمان شوید و اقلاً دروغ را ترک کنید." ۴۱۳

"آقای شمس به من گفت شورای انقلاب فرهنگی بهانه است. فرار نیست کاری بشود. قرار است دانشگاه تعطیل بماند." ۴۱۴

سرانجام آنچه نباید اتفاق می‌افتاد، افتاد و دانشگاه بسته شد. بنی‌صدر تا آنجا که توانست در مخالفت با انقلاب فرهنگی قلم زد و اعتراض کرد:

"چه می‌شد اگر بنام انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها را به تعطیلی نمی‌کشاندیم و وضع را به این صورت غم‌انگیز در نمی‌آوردیم." ۴۱۵

"به عنوان انقلاب فرهنگی چه کار کردند؟ گفتند ۱۰ درصد مسلمان اند، ۱۰ درصد ضد اسلام، ۸۰ درصد بی تفاوت و اگر دانشگاه را از ۱۰ درصد پاک کنیم، ۸۰ درصد بی تفاوت پیروی خواهند کرد و آن گاه در دانشگاه را باز می‌کنیم. مگر آن ۸۰ درصد چوب خشک‌اند؟ اسلام را به این ترتیب نمی‌شود پیش برد." ۴۱۶

آقای خمینی بعدها نیز بر ضرورت بستن دانشگاه تاکید کرد و با اشاره به مخالفت‌های بنی‌صدر گفت:

"وقتی دانشگاه‌ها بسته شد چه افراد مهمی مخالفت کردند. در سابق وقتی دانشگاه دست ما نبود دیدید چه حیواناتی بیرون می‌آمد؟" ۴۱۷

روزنامه انقلاب اسلامی بنی‌صدر با چاپ مقالات متعددی بستن دانشگاه و پدیده‌ای به نام انقلاب فرهنگی را محکوم کرد. سپاه پاسداران و دفتر تحکیم وحدت با اعتراض به رویه‌ای که انقلاب اسلامی در پیش گرفته بود طی بیانیه‌هایی اعتراض خود را به آن چه "مطلب تخیلی یک فرد ذهن‌گرا به توطئه" خواندند، اعلام کردند:

"وقتی روزنامه‌های انقلاب اسلامی و میزان هر کدام با پشتوانه نیروهای غیر خط امام ولی با نفوذ در حاکمیت دهها مقاله علیه تعطیلی دانشگاه و انقلاب فرهنگی می‌نویسند، مسلم است که ضدانقلاب در این رابطه جرات عرض اندام پیدا می‌کند." ۴۱۸

"ما قضاوت روزنامه انقلاب اسلامی را در مورد انقلاب فرهنگی محکوم می‌کنیم. انقلاب فرهنگی که خواست امام بوده است اینگونه مورد اهانت قرار می‌گیرد و به خاطر مطلب تخیلی یک فرد ذهن‌گرا به توطئه تعبیر می‌شود." ۴۱۹

این در حالی بود که اصلاح‌طلبان امروز، دیکتاتورهای دیروز، به قلع و قمع دانشگاه و دانشگاهیان می‌پرداختند و فاجعه‌ای را پدید آوردند که طبق گفته اولین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب، به موجب آن ۵۷۰۶۹ دانشجوی ۲/۳ تمام اساتید از دانشگاه اخراج شدند. ۴۲۰ عباس عبدی فعالانه در واقعه انقلاب فرهنگی شرکت داشت. فروز رجایی‌فر (مدیر مسئول صبح دو کوهه) در مورد نقش او در انقلاب فرهنگی گفته است: "چهره فعال و پر تلاش عبدی را در واقعه پاکسازی دانشگاه‌ها از عناصر گروهکی و جریان انقلاب فرهنگی در اربیهشت سال ۵۹ بخوبی به خاطر دارم." ۴۲۱ دکتر سروش که اینک عنوان روشنفکر دینی (و یا خیانتکار ضددینی) را به دوش می‌کشد از سران، مسببان و سخنگوی اصلی کمیته انقلاب فرهنگی بود و برگه‌های اخراج اساتید، امضای او را در زیر خود داشتند. سروش در آن سال‌ها درباب چرایی بسته شدن دانشگاه‌ها گفت: "از کسانی که طالب و مشتاق علم بودند، کمتر شنیدیم که با بستن دانشگاه‌ها حسرت خورده باشند." ۴۲۲ صادق زیباکلام نیز بعدها از نقش خویش در آن فاجعه عذرخواهی کرد و گفت: "این جور چیزها بدبختانه افتاده بود دست دانشجویها و آن‌ها هم مثل برگ خزان زدند و ریختند... من به عنوان کسی که نقش زیادی در بسته شدن دانشگاه‌ها داشت می‌گویم، رسماً و علناً حلالیت می‌طلبم. حلال کنید من را. از خدا هم توبه می‌کنم." ۴۲۳

بعدها محمد ملکی، اولین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب، در نامه‌ای به سید علی خامنه‌ای نوشت:

"حتماً از یاد نبرده‌اید، دبیرسیاسی حزبی که شما از مؤسسين و رهبران آن بودید، طبق مدارک موجود ۴۲۴ نقشه‌ی هجوم سیاسی به دانشگاه‌ها با نام "انقلاب فرهنگی" و "اسلامی کردن دانشگاه‌ها" را برنامه‌ریزی کرد درحالی‌که برای همگان از جمله حضرت‌عالی روشن بود نقشه‌ی بستن دانشگاه‌ها با بهانه‌ی انقلاب "فرهنگی" چه هدفی را تعقیب می‌کرد. حزب جمهوری و دوستان و همفکرانشان در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که امروز تعدادی از سردمداران و گردانندگان از سوی دبیر شورای نگهبان منصوب شما به اتهام فساد مالی و اخلاقی و ارتباط با بیگانگان برای مجلس شورا ردصلاحیت می‌شوند تنها با هدف یک‌دست کردن "قدرت" و از میان برداشتن و نابودی منتقدان و دگراندیشان و نسلی که با شناخت و شعور و آگاهی با نظام شاهی مبارزه کرده بود نسلی که استبداد و امپریالیسم را خوب می‌شناخت و تاب تحمل ظلم و بی‌عدالتی از سوی هیچ دیکتاتوری با هر شکل و شمایل را نداشته این کار را انجام داد و تاوان این هجوم با نام زیبای "انقلاب فرهنگی" و گرفتن قلم و کتاب و کلاس درس از دانشجویان آن شد که هزاران دانشجو و استاد به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند، ده‌ها هزار از آنها هرگز به دانشگاه‌ها راه نیافتند و هزاران استاد دانشمند و صاحب‌نام ناگزیر

به اقصی نقاط دنیا هجرت کردند و فرهنگ کشور دچار خسروانی شد که پس از ۲۴ سال هنوز آثار آن را در گوشه‌کنار ایران شاهدیم.^{۴۲۵}

۲۲ سال بعد از فاجعه انقلاب فرهنگی، روزنامه ایران ارگان مطبوعاتی دولت، در پیرامون حادثه انقلاب فرهنگی نوشت: "در اردیبهشت سال ۵۹ دانشگاه‌های سراسر کشور را دانشجویان هوادار حزب جمهوری تسخیر کردند و پس از آن به عنوان انقلاب فرهنگی مراکز آموزش عالی تعطیل شد. به این ترتیب موضع نسبتاً برتر بنی‌صدر در دانشگاه‌ها نیز از میان رفت."^{۴۲۶}

سرانجام فاز اول پروژه کودتای خزنده علیه رئیس‌جمهور با موفقیت انجام شد و با ضربه دهشتناکی که به بدنه دانشگاه وارد آمد، مانع اول از سر راه برداشته شد. دانشگاه که تعطیل شد، بیش از همه این قسمت از نوار حسن آیت در اذهان تداعی یافت:

"مطمئن باشید که نقشه آماده است. تمام مسائل و غیر از مسائلی که شما فکر کنید، می‌شود. به بچه‌ها بگویید قرص و محکم باشند. به زودی موج عوض می‌شود. دانشگاه‌ها بعد از ۱۴ خرداد ۵۹ تعطیل می‌شوند و بعد ما برنامه‌ای خواهیم داشت که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند روی این برنامه کار کند."^{۴۲۷}

برنامه اصلی در راه بود.

شکنجه، زندان و اعدام‌ها

انقلاب به پیروزی رسیده بود تا ساواک و زندان و شکنجه و اعدام برچیده شود. این آرزویی بود که تمامی انقلابیون مخلص در پی آن بودند؛ اما غافل از اینکه عده‌ای قصد دارند تا در لوای انقلاب باز هم همان رفتارها و شکنجه‌ها و اعدام‌ها را بازگردانند. بنی‌صدر اعتراض مداوم خود را به اعدام‌ها و قتل‌های بی‌رویه نشان داد و در سرمقاله‌ای با عنوان "قاتلیت و قاطعیت" با اشاره به کسانی که قتل و کشتار را پیشه خود کرده‌اند گفت: "این‌ها قاطعیت ندارند، قاتلیت دارند!"^{۴۲۸}

خلخالی نیز بعدها گفت: "دائم بنی‌صدر می‌گفت خلخالی قاتل است نه قاطع."^{۴۲۹}

شاید اولین تایید تئوریک شکنجه از جانب آیت‌الله مشکینی در مجلس خبرگان روی داد. زمانی که قانون منع شکنجه به مجلس برده شد، آیت‌الله مشکینی طی نطقی در مخالفت با اصل منع شکنجه (اصل ۴۲) گفت:

"شکنجه یک امر غیر اسلامی و غیرانسانی است ولی گاهی اوقات که چند نفر سرشناس را ربودند و دو سه نفر را اما می‌شناسیم که آنها اطلاع دارند، حالا اگر چند سیلی بهشان بزنیم ممکن است موضوع را بگویند. آیا این شکنجه ممنوع است؟"^{۴۳۰}

بنی‌صدر درباره اولین گزارشی که درباره شکنجه در زندان‌ها بدستش رسید می‌گوید:

"اولین گزارشی که به ما درباره شکنجه در زندان‌ها شد اول باور نمی‌کردیم. می‌گفتیم مگر چنین چیزی ممکن است؟ حکومت اسلام و راه انداختن بساط شکنجه و اعدام‌های برق آسا؟ یعنی چه؟ هیئتی مرکب از طالقانی و سحابی و من رفتیم زندان قصر برای اینکه بررسی کنیم. این آقای گیلانی (قاضی شرع) هم آنجا نشسته بود. من شروع کردم به صحبت که: شکایت‌هایی شده از وضعیت دادگاه انقلاب، بازجوها، شکنجه‌ها و اعدام‌های بدون حساب و کتاب.

شورای انقلاب ما را معین کرده و آمدم برای بررسی. یک دفعه این آقای گیلانی گفت: آقا شما باید حد بخورید! گفتم چرا باید حد بخوریم؟ گفت برای اینکه اینهایی که شما گفتید افترا است. گفتید شکنجه است در اینجا، اینها افترا است. حالا حدود ۱۵ نفری نشسته بودیم به عصبانیت گفتم: آشیخ! شما هنوز فرق بین قصد انشا و قصد اخبار را نفهمیده اید، چگونه قاضی شده‌اید و قضاوت می‌کنید؟ من می‌گویم به ما گزارش شده، یعنی خبر داده‌اند. اگر انشا بود که تو اینجا نبودی در زندان تشریف داشتی. یعنی در آن وقت رسیدگی شده بود و معلوم بود که درست است و شما زندان تشریف داشتی و این فضولی‌ها را هم نمی‌کردی. طالقانی رو کرد به او و گفت: آشیخ شما پیش این کلاهی‌ها، دیگر برای ما

آبرویی گذاشتید؟ ایشون باید به شما فرق اخبار و انشا رو حالی کند؟ شما با کسی که از شورای انقلاب آمده و شما بنام شورا هستی این جور برخورد می کنید، با زندانی بدبخت چه می کنید؟ گیلانی سرش را انداخت پایین و هیچ صدایی نکرد. یکی بلند شد گفت من سپهبد برنجیان را ۳۶ ساعت بی خوابی دادم. گفتم آخه جوان خدا بگم با تو چه کند ما انقلاب کردیم که جای تهرانی [شکنجه گر ساواک] را بدهیم به تو؟^{۴۳۱}

زمانی که بنی صدر از وجود شکنجه و اعدام های برق آسا آگاه شد با تمام وجود به دستگاه قضایی حمله کرد. در عاشورای ۵۹ در میدان آزادی فریاد زنان گفت:

"در قانون اساسی مگر شکنجه حرام نشده؟ ممنوع نشده؟ در کجای دنیا، در کدام دین و در کدام کشور و حکومت اسلامی ۶ نوع زندان وجود دارد؟ چرا اینها تعطیل نمی شود؟ [تکبیر مردم در میدان آزادی] ما الان شش نوع زندان داریم. زندان های آقای خلخالی، زندان دادگاه انقلاب، زندان شهربانی، زندان دادگستری، زندان کمیته ها، زندان سپاه پاسداران. ده ها و صدها نفر بی جهت گرفتار شده اند. با این ۶ نوع زندان ما چیزی بدتر از گذشته ایم. چرا باید هر کس و هر نهادی یک زندان داشته باشد؟ اینها باید تعطیل شوند. جو اسلام جو اعتماد است این همه دستگاه های ترسناک مخوف درست نکنید. چرا هیئتی تشکیل نمی شود که به کار زندان های گوناگون برسد؟ چرا در رژیم اسلامی، انسان و جان او این همه بی منزلت شده است که بتوان مثل آب خوردن محکوم کرد و بدون اینکه کسی بفهمد کار او را تمام کرد؟ چطور می شود که اشخاص را می گیرند و به زندان می برند و ماهها جزو فراموش شدگان می گردند؟ بس کنید این کارها را. دستگاه قضایی نباید ابزار قدرت شود. اگر این طور شد این همان است که حسین به خاطرش قیام کرد و شهید شد.^{۴۳۲}

پس از اتمام حجت رئیس جمهور با شکنجه گران و زندانبان ها؛ آنها نه تنها پوزش نخواستند که ضمن تغییر نام شکنجه به تعزیر، آن را دستور اسلام خواندند:

حجت الاسلام ری شهری: "اگر مقصود رئیس جمهور از شکنجه، همان تنبیهاتی است که اسلام به عنوان حدود و تعزیرات مطرح می کند، ما منکر آن نیستیم، زیرا دستور اسلام است.^{۴۳۳} لاجوردی: "تعزیر می کنیم و تعزیر با اجازه حکام شرع است.^{۴۳۴} آیت الله محمدی گیلانی: "محارب بعد از دستگیر شدن، توبه اش پذیرفته نمی شود و کیفرش همان است که قرآن گفته. کشتن به شدیدترین وجه. حلق آویز کردن به فصاحت بارترین حالت ممکن. تعزیر باید پوست را بدرد، از گوشت عبور کند و استخوان را درهم شکند.^{۴۳۵} آیت الله قدوسی: "در زندان ها شکنجه صورت نمی گیرد، اما مجازات های شرعی اسلامی اعمال می گردند.^{۴۳۶} آیت الله موسوی تبریزی: "یکی از احکام جمهوری اسلامی این است که هر کس در برابر این نظام امام عادل بایستد، کشتن او واجب است. زخمی اش را باید زخمی تر کرد تا کشته شود. این حکم اسلام است. چیزی نیست که تازه آورده باشم.^{۴۳۷} خلخالی نیز بعدها گفت: "بنی صدر مرتباً مسئله شکنجه را برای کوبیدن دادگاه های انقلاب عنوان می کرد و تا این اواخر دست بردار نبود. بنی صدر تعزیرات شرعی را جزو شکنجه به حساب می آورد و می خواست با روش اروپایی عمل نماید.^{۴۳۸} حجت الاسلام محمد منتظری اعلام کرد: "اتهام وارده از سوی بنی صدر به روش بازجویی و بازپرسی به هیچ وجه صحیح نمی باشد.^{۴۳۹} آیت الله بهشتی اما بنی صدر را به محاکمه تهدید کرد و گفت: "بی شک در موقع خود، کسانی که شایعه شکنجه در زندان ها را درست کرده اند، تحت تعقیب قضایی قرار می گیرند.^{۴۴۰}

پس از اعتراضات پی در پی بنی صدر، "هیئت بررسی شایعه شکنجه در زندان ها" تشکیل شد اما همان طور که انتظار می رفت و در گفته محمد منتظری هم آورده شد، این هیئت وجود شکنجه را منکر شد. بنی صدر در این باره نقل می کند:

"یک عضو همین هیأت رسیدگی به «شایعه وجود شکنجه»، آقای بشارتی به من گفت: شکنجه ها رواجی دارند که می رسد. آنچه به شما گزارش کرده اند، در مقایسه با آنچه هست، مشت در برابر خروار است. گفتم پس گزارش کنید بلکه پیش از آنکه دیگر شود، بتوان آن را ریشه کن کرد. گفت: نمی توانم. ما مأموریم بگوئیم شکنجه نیست.^{۴۴۱}

اما بنی صدر از پاننشست، لیست شکنجه ها و اعدام ها را برای مسئولین دیوان عالی کشور فرستاد:

"وقتی فهرست شکایات واصله از سپاه را طی دو ماه برای آقای موسوی اردبیلی فرستادم کمترین عملی از سوی دستگاه قضایی که باید عدل اسلامی را برقرار سازد مشاهده نشد. آنچه از این فهرست به یاد مانده ، ۲۵۰ مورد شکنجه ، ۳۱ مورد قتل و بسیاری موارد توقیف و مصادره بود، با آقای خمینی هم در این باره صحبت کردم. اما هیچ جوابی نداد." ۴۴۲

زمانی که بنی صدر دید زورش به شکنجه‌گران نمی‌رسد تلاش کرد تا عفو بین‌الملل را به یاری بطلبد. آقای خمینی همچنان نظاره‌گر بود:

"وقتی نماینده عفو بین‌الملل آمد دفتر من ، به او ۴۰۰ عکس از انواع شکنجه‌ها را دادم تا آنها را نگاه کند و گفتم : هیچ ملاحظه نکنید . فقط نگویید که این عکس‌ها را از من گرفتید . بگویید که این شکنجه‌ها هست برای اینکه من می‌خواهم شکنجه تعطیل شود ولو در خارج بگویند که دولت از جمله من که رئیس جمهور هستم، این مسئله ای نیست. مسئله این است که این بساط باید تعطیل شود. همین ۴۰۰ تا عکس را دادم بردند برای آقای خمینی. به نظر من ایشان هیچ پوزشی ندارد نه در پیشگاه خلق، نه در پیشگاه خدایی که به آن معتقد است و اگر هم معتقد باشد. چون من تردید دارم آدمی که این جور زور بگوید به این آشکاری و به این سهلی آدم بکشد، این بتواند به خدا باور جدی داشته باشد." ۴۴۳

بنی صدر در نامه‌ای به آقای خمینی او را در جریان این اعدام‌ها و شکنجه‌ها گذاشت و خواستار رسیدگی شد:

"بخدا اینهمه خشونت در خور یک حکومت فاشیستی نیست چه رسد به یک حکومت اسلامی. دیروز که از سفر بازگشتم ۳۰ محکوم به اعدام یا اعدام شده‌اند و یا منتظر اعدام هستند. با این میزان خشونت جامعه همگرایی پیدا نمی‌کند و جو سنگین تر می‌شود. غالب محکومان بناحق محکوم می‌شوند." ۴۴۴

بنی صدر پس از آن که با عکس‌العمل جدی از سوی آیت‌الله مواجه نشد، بار دیگر در نامه‌ای به او شکنجه در زندان‌ها را یادآور شد و گفت:

"باز اگر این مطلب که می‌نویسم موجب گرفتار مجدد زندانی تازه رها شده‌ئی نشود، معروض میدارم: در اوین شکنجه رایج است. وقتی برای بازدید می‌روند یک شب قبل از آن شکنجه شده‌ها را تخلیه می‌کنند و بجای دیگر منتقل می‌کنند." ۴۴۵

روزنامه انقلاب اسلامی نیز در مقاله‌ای نوشت:

"گمان می‌کنند مردم ابله‌اند. به نظر می‌رسد که از الفاظ اسلام و انقلاب فقط معانی مصادره و اعدام به ذهن برخی متبادر می‌شود... این‌گونه حرمت شهیدان را پاس می‌دارید؟ این‌گونه انقلاب صادر می‌کنید؟" ۴۴۶

صدای اعتراض‌های پی‌درپی بنی‌صدر به شکنجه و اعدام‌ها در کوران انقلاب بر فراز دل‌ها طنین‌انداز می‌شد و بر صفحه تاریخ ثبت می‌گشت:

"امروز اعدام‌های برق آسا انجام می‌گیرد، رفتار نادرست در زندان‌ها ، دستگیر کردن‌های بی‌وجه صورت می‌گیرد و وقتی می‌گویی چرا این کارها را می‌کنی؟ افکار عمومی دنیا اینها را به اسلام نسبت خواهد داد، می‌گویند ما اعتنایی به افکار عمومی دنیا نداریم ، آنها غرب زدگی است. با روضه خوانی برای حال امام هر کاری که می‌خواهند می‌کنند و به محض اینکه بگویی چرا این کارها را کردی؟ شروع می‌کنند که این حرف‌ها را زدی حال امام آن طور شد!" ۴۴۷

"دادگاه‌های ما محاکمه صفی می‌کنند. اشخاص را صف می‌کنند، ورقه‌های نوشته شده هم از پیش آماده است. فقط جای مدت محکومیت خالی است. می‌آیند جلوی میز محاکمه و حکم هم حکم محکومیت است حالا بر چه اساسی ارزیابی می‌کنند و در چند دقیقه خدا می‌داند، بعد حکم را در دست محکوم می‌گذارند و می‌رود! این اموری نیست که در این جمهوری انسان بتواند نادیده بگیرد یا سکوت کند." ۴۴۸

"وقتی شکنجه باشد معلوم است آزادی نیست." ۴۴۹

"یک سندی به دست من رساندند که یک فهرست ۱۱ نفره بود و زیر آن نوشته بود ده نفر بالا را اعدام کنید! قاضی [حجت‌الاسلام علی رازینی] ۴۵۰ توجه نکرده بود که اصلا ۱۱ نفر در لیست هستند نه ده نفر. گفتند که حتی پرونده و این حرفها هم برای این یازده نفر تشکیل نشده و تمام پرونده‌شان همین یک ورقه است!!" ۴۵۱

"باید از حق دفاع کرد. اگر آن روز اول که سران رژیم سابق را بعضی‌ها شکنجه می‌کردند، ما می‌ایستادیم و از حق آنان دفاع می‌کردیم، امروز به عنوان امر به معروف و نهی از منکر زندان‌ها بوجود نمی‌آوردند و عده‌ای خودکار به توسعه منکرات نمی‌پرداختند."^{۴۵۲}

"وقتی ما درباره کسانی که آنها را مستکبر می‌دانیم مثلاً شکنجه به کار بریم، بعد که این مسئله جا افتاد و معمول شد. این روش را با هر کس که بخواهد دم از حق و حق طلبی بزند خواهند کرد."^{۴۵۳}

"روشهای غلط نخست با آدم‌های بد به کار می‌رود ولی بعد که این روشها حاکم شدند با همه بکار خواهند رفت. این است ضد انقلاب."^{۴۵۴}

"چه ضربه کشنده ای به انقلاب اسلامی ما زدند و چگونه زیباترین انقلاب را به بدترین شکل‌ها در آوردند و به جهان عرضه کردند، آنان که محاکمات چند دقیقه‌ای تشکیل می‌دادند و پیاپی اعدام می‌کردند. که بنام اسلام و قاطعیت، قانلیت کردند. آنهایی که چهره زیبای انقلاب ما را لجن آلود کردند."^{۴۵۵}

"دستگاه قضایی ما به جای اینکه اطمینان ببخشد ترس ایجاد کرده است. فلسفه مجازات در اسلام تنبیه است نه ایجاد نفرت و خشونت و انزجار و ترس."^{۴۵۶}

"مجازات در اسلام برای انتقام نیست برای تنبیه و تنبه است. برای سالم شدن جامعه است مجازاتی که جامعه با ناسالم می‌کند، احساس ناامنی و عدم اطمینان را تشدید نماید مجازاتی است که قطعاً با ضوابط مکتب ما ناسازگار است."^{۴۵۷}

"جوانی را آوردند که می‌گفت مرا شکنجه کرده‌اند و با آتش سیگار بر شکم من نام بهشتی را نوشته‌اند و شکم خود را نشان داد."^{۴۵۸}

"خلخال آمد یک لیست ۵۰ نفری دستش بود. گفت من رفتم از صبح زندان اوین و اینها بکلی بی‌تقصیرند باید آزاد شوند من هم امضا کردم و گفتم این بهترین کاری بود که در عمر خودت کرده‌ای."^{۴۵۹}

زمانی که صادق قطب‌زاده به علت شرکت در یک میزگرد تلویزیونی بازداشت شد، بنی‌صدر گفت:

"وقتی با چنین سادگی و افتضاح یک مبارز کهنه کار و عضو شورای انقلاب، مدیر عامل رادیو و تلویزیون و وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی توقیف و توهین می‌شود دیگر چه آبرویی برای اسلام و انقلاب ایران باقی خواهد ماند؟"^{۴۶۰}

تاریخ، مبارزات اولین رئیس‌جمهور برای حفظ آزادی‌های اساسی مردم را هیچگاه از یاد نخواهد برد؛ چه، تاریخ را عمال جیره‌خوار حکام ننگاشته‌اند، آن‌ها با آتش و خون به تاریخ پیوسته‌اند.

بحران گروگان‌گیری

شاید به ذهن هیچ‌کس خطور نمی‌کرد که در یک روز سرد پاییزی آبان ۵۸، ایران بوسیله چند دانشجو دستخوش تحولات عمیق سیاسی شود. دانشجویان خط امام به رهبری موسوی خوئینی‌ها، به اجتهاد شخصی و غافل از تبعات وحشتناک آن، به سفارت آمریکا ریختند و کارکنان آن‌جا را گروگان گرفتند. تحقیقاتی که بعدها توسط محققینی همچون رابرت پاری و مارک هولبرت در آمریکا انجام گرفت، حاکی از آن بود که طرح اشغال سفارت را تنی چند از گردانندگان حزب جمهوریخواه آمریکا به رهبری هنری کیسینجر و دیوید راکفلر تهیه و به ایران منتقل کرده‌اند و در شکل یک حرکت انقلابی به اجرا درآورده‌اند.^{۴۶۱}

دولت بازرگان در اعتراض به این حرکت خودسرانه دانشجویان استعفا کرد، آقای خمینی که ابتدا با این حرکت مخالف بود، زمانی که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت آن را تایید کرد. بنی‌صدر در آن جو ملتهب طی دو مقاله فواید و ضررهای اشغال سفارت را برشمرد^{۴۶۲} و نهایتاً آن را به ضرر کشور دانست. از آن پس بارها و بارها مخالفت شدید خود را با گروگان‌گیری اعلام کرد^{۴۶۳}:

"مسئله گروگان‌گیری از دیدگاه من یک ضعف است نه یک قوت."^{۴۶۴}

"وجود دو حکومت در ایران قابل قبول نیست."^{۴۶۵}

"دانشجویان خودکامه عمل می کنند و حکومت در حکومت بوجود آورده اند." ۴۶۶

"در اثر گروگانگیری اعتبار ملت ما و اثر انقلاب از بین رفته است." ۴۶۷

"ما در ایران دو حکومت داریم. یکی حکومت دانشجویان و دیگری شورای انقلاب. چنین وضعی قابل قبول نیست." ۴۶۸

"دانشجویان پیرو خط امام باید بروند در دانشکده شان، ضمن مبارزه در سشان را هم بخوانند. آن ها حق ندارند در امور دولت دخالت کنند." ۴۶۹

"دانشجویان پیرو خط امام قانون اساسی را آشکارا زیر پا گذاشته اند." ۴۷۰

"پس از گروگانگیری آمریکایی ها، در حقیقت خود ایران بصورت گروگان آمریکایی ها درآمده است." ۴۷۱

"مبارزه با آمریکا در نگه داشتن گروگانها خلاصه می شود؟" ۴۷۲

بنی صدر همچنین در نامه ای به آقای خمینی نوشت:

"حیف نیست که ما کار اصلی را که استقلال واقعی کشور است رها کنیم و با استفاده از گروگانها در داخل بازی قدرت

بکنیم؟ جای کمال تاسف است که ما ملتی را در ازاء ۵۰ نفر گروگان آمریکا بکنیم." ۴۷۳

بنی صدر به سفارت رفت و با دانشجویان دیدار کرد. درباره ماقوع آن روز بنی صدر می گوید:



"رفتم سفارت آمریکا با گروگانگیرها صحبت کردم و بهشان گفتم شما آمریکاییها را به گروگان نگرفتید بلکه ایران را به

گروگان آمریکا درآورده اید. فکر کردید شاخ کرگدن شکستید؟ ۴۰-۵۰ نفر آمریکایی را گرفتن شجاعت نیست. در عوض

آمریکا را آوردید در زندگی روزمره جامعه ایرانی کردید." ۴۷۴

آقای خمینی اما از این عمل حمایت کرد، گروگانگیری را از انقلاب اسلامی بزرگتر دانست و گفت: "امروز در ایران انقلاب

است، بزرگتر از انقلاب اول" ۴۷۵

بنی صدر اعتراض خود را به آقای خمینی اعلام کرد:

"رفتم پیش خمینی. خمینی گفت این بزرگتر از انقلاب اول بود. گفتم شما چه جور به خودتان اجازه دادید چنان حرفی

بزنید؟ یک ملتی در آن انقلاب شکوهمند گل را بر گلوله پیروز کرد شما آن را مساوی کردید با گرفتن چند تا آمریکایی؟

کاری که اصلا شجاعت نیست و در هر کشوری شدنی است." ۴۷۶

اما حزب جمهوری به شدت از گروگانگیران دفاع می کرد و خواستار افشای اسناد داخل سفارت شد:

"دانشجویان جان تازه در کالبد انقلاب دمیده اند. تنها افشاگری است که می تواند انقلاب را در مقابل سیل توطئه ها

حفاظت کند." ۴۷۷

در حقیقت این گفته مهندس سبحانی به خوبی وضعیت طرفین درگیر را ترسیم می کند:

"سر مسئله گروگانگیری دائم میان بنی صدر و روحانیون شورای انقلاب درگیری بود. روحانیون می گفتند موجی راه افتاده و ما باید سوار این موج شویم. بنی صدر طرفدار برخورد قاطع و جدی و عملی و صریح بود. خودش هم این کار را می کرد. روحانیون نمی کردند، بنی صدر با اینها دعوا داشت."^{۴۷۸}

اما این پایان کار نبود، دانشجویان به ابزاری دست یافته بودند که به راحتی آن را بر ضد هر کس به کار می بردند و برای بی اعتبار کردن هر شخص حقیقی و حقوقی، به اسناد بی پایان خود دست می یازیدند. این افشاگری ها که مخالف حداقل حقوق انسانی بود به راحتی و با پشتیبانی رهبر انقلاب و حزب جمهوری انجام می گرفت. ضعف سواد انگلیسی دانشجویان و عدم اطلاعاتشان از کوچکترین روابط دیپلماتیک کشورها باعث شد تا جان و مال افراد به راحتی مورد هتک و بازی قرار گیرد. نقطه اوج تسویه حساب سیاسی دانشجویان بازداشت امیرانتظام و محاکمه او (و در حقیقت محاکمه دولت موقت) به اتهام واهی جاسوسی و بر اساس اتهامات گاه شدیداً مضحک بود. برای مثال امیرانتظام متهم شده بود که چرا زمانی که سفیر آمریکا به او نامه رسمی و اداری نوشته است، او را *Dear Sir* خطاب کرده است! دانشجویان که کوچکترین اطلاع از عرف دیپلماتیک، طریقه نوشتن نامه های رسمی و حتی زبان انگلیسی نداشتند این کلمه را به نامه های عاشقانه و فدایت شوم امیرانتظام و آمریکایی ها تعبیر کردند و فضایی را پدید آوردند که در آن، عباس امیرانتظام یار صدیق مهندس بازرگان به حبس ابد محکوم شد و اکنون نیز در زندان است. قطعاً دنیا دار مکافات است و عباس عبدی، محسن میردامادی، آیت الله موسوی خوئینی ها، بهزاد نبوی، ابراهیم اصغرزاده و امثال اینان روزی باید پاسخ تباه کردن زندگی ده ها انسان را بدهند.^{۴۷۹} بنی صدر با اعتراض به افشاگری ها از اینکه جان و مال انسان ها آنقدر بی مقدار شده است که چند دانشجوی با حیثیت یک عمر افراد بازی می کنند ابراز تاسف و نگرانی کرد و با حمله به این کارهای نامتعارف گفت:

"این گونه لجن مال کردن ها، این گونه سند در رادیو تلویزیون خواندن ها و بلافاصله به خانه افراد ریختن ها نه تنها با اسلام نمی خواند بلکه زمینه را برای استبداد فراهم می آورد. برای مبارزه با سلطه آمریکا راه دیگر باید رفت. اول باید اقتصاد را قوی کرد. با تشدید جو ناامنی و بی منزلتی فرصت ها را از دست ندهیم و معنویت اسلام را قربانی نکنیم."^{۴۸۰}

"اسنادی که تا به حال دانشجویان درباره اشخاص منتشر کردند، دلالتی بر جاسوسی افراد ندارد. رادیو تلویزیون ما نباید نسبت به اخلاق انقلابی و معنویت اسلامی که اساس انقلاب ماست این حد لاقید بماند و یک جانبه وسیله کوبیدن افراد بشود."^{۴۸۱}

"وقتی در انتقاد و افشاگری حق دفاع رعایت نشد برای کارهای بزرگ جز فرومایه ها و پست ها اظهار آمادگی نخواهند کرد و مرض استبداد عود می کند."^{۴۸۲}

در حقیقت گروگانگیران در نظر بنی صدر همان هایی بودند که وی پیش از این اشاره کرده بود:

"این ها زیر پوشش حمله به آمریکا، به سیاست آمریکا خدمت می کنند."^{۴۸۳}

قطعاً آمریکا دست روی دست نمی گذاشت تا ببیند افراد سفارتش را در یک سرزمین بیگانه به گروگان گرفته اند. فاز اول یورش برای آزادسازی گروگان ها، حمله نظامی با عنوان "پنجه عقاب" از طریق صحرای طبس و در ۳ اردیبهشت 1359 بود. ۶ هواپیمای C-130 و ۸ هلیکوپتر آمریکایی به طبس آمدند تا طی یک حمله سازماندهی شده گروگان های خود را آزاد کنند اما آنچه تصورش را نمی کردند، طوفان شنی بود که در آن کویر بی آب دامانشان را گرفت. هواپیماها به هم خوردند، هلیکوپترها زمین گیر شدند و سربازان آمریکایی با ۸ کشته به قرارگاه بازگشتند.^{۴۸۴} جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا بعدها در کتاب خاطراتش آن روز را، "بدترین روز زندگی اش" نامید.^{۴۸۵}

انتشار خبر شکست عملیات آمریکایی ها موجی از شادی و البته بهت به ارمغان آورد. حال جمهوری اسلامی مانده بود و چند لاشه هلیکوپتر و هواپیما که هر لحظه امکان آن می رفت که آمریکایی ها بازگردند و اجساد، هلیکوپترها و احیاناً باقیمانده سالم تجهیزات نظامی خود را ببرند. ارتش متلاشی شده به فاصله ۶ ماه پس از انقلاب ۵۷ هنوز نتوانسته بود کمر راست کند. چیزی از ارتش باقی نمانده بود. فرار سربازان از پادگان ها (چه هنوز ارتش به عنوان یک نهاد شاهی به حساب می آمد و هر لحظه گمان آن می رفت خشم مردم انقلابی دامن آن را بگیرد)، بیم سران ارتش و روسای آن از

اعدام‌های انقلابی و برق آسا و مخفی شدن بسیاری از سران آن، غارت اسلحه‌ها و تجهیزات نظامی در بحبوحه بهمن ۵۷، اضمحلال نیروها و عدم وجود یک مدیریت مقتدر جهت انسجام بخشیدن به ارتش و لشگریان؛ سبب شده بود تا ارتش عملا در دفاع دست‌بسته و ناتوان باشد. بنی‌صدر چاره‌ای نداشت جز آن که جهت جلوگیری از پاتک آمریکایی‌ها دستور دهد تا هواپیماهای جنگی بلند شوند و ملخک هلیکوپترها و هواپیماها را بزنند تا توان پریدن از آن‌ها سلب شود. این دستور که به پیشنهاد سرلشگر شادمهر انجام شد محمل مناسبی برای دور جدید حملات سازماندهی شده حزب جمهوری علیه رئیس‌جمهور قلمداد شد:

" بنی‌صدر چون از اسناد درون هلیکوپترها که مدارک وابستگی او به آمریکا بودند، می‌ترسید دستور داد آن‌ها را بزنند! ^{۴۸۶}"

هرچند مقامات آمریکایی مسئول عملیات خود نیز اعلام داشتند که تنها سندی که در طبس بر جای مانده است، نقشه عملیات و راه رسیدن به تهران بوده و شیخ صادق خلخالی نیز پس از بازدید از محل اعلام کرد: " در یکی از هلی‌کوپترها مبلغ ۷۰۰ هزار تومان پول ایرانی و مقادیری اسناد و مدارک که جزئیات مسیر پرواز را نشان می‌دهد، نزد من است که به کارشناس مطمئن تحویل خواهم داد. ^{۴۸۷}"، اما حمله‌ها همچنان از جانب حزب جمهوری ادامه داشت. بنی‌صدر در پاسخ گفت:

" هر کس می‌داند که واحد نظامی که برای عملیات کماندویی می‌رود، نه اسناد زیاد، که هیچ سندی جز نقشه محل عملیات به همراه نمی‌برد. حکومت کارتر که کماندوها را برای نجات گروگانها فرستاده بود، قطعا اسناد سیاسی و اسرار نظامی به کماندوها نسپرده بود که به ایران بیاورند و در طبس جا بگذارند. چنین اظهاری توهین به شعور ملت ایران است. رئیس ستاد ارتش (سرلشگر شادمهر) به من تلفن کرد و گفت چون دیر وقت است و ما امکان فرستادن نیرو به طبس را نداریم، و ممکن



یکی از هلیکوپترهای سالم آمریکایی در طبس، بجا مانده از عملیات پنجه عقاب

است آمریکایی‌ها بازگردند و اگر بازگردند و هلی‌کوپترها و احتمالا نفرات برجا مانده را ببرند و یا از غافلگیری استفاده کنند و ماموریت خود را انجام دهند ^{۴۸۸}، دیگر آبرویی برای ارتش نمی‌ماند، بعد از توضیحات گفت، اجازه دهید ملخ هلیکوپتر را بزنیم تا قادر به پرواز نباشند. خب من که نظامی نبودم و قاعدتا باید سخن مسئول نظامی را می‌پذیرفتم و این پیشنهاد را پذیرفتم و گفتم همین کار را بکنند. بنابر این نه سخن از بمباران منطقه بود و نه منطقه بمباران شد. حتی از هلی‌کوپترها تنها ملخ یکی را بیشتر نتوانستند از کار بیاندازند. فرمانده نیروی هوایی [سرلشگر باقری] مخالف با از کار انداختن ملخ‌ها بوده و از قرار به اجرای صوری دستور بسنده کرده بود. سرلشگر باقری با از کار انداختن ملخهای هلی‌کوپترها بدین خاطر مخالفت کرده بود که همان را دست آویز متهم کردن فرماندهان به همدستی با آمریکا خواهند کرد. چون فرمانده نیروی هوایی خود با پیشنهاد مخالف بوده‌است، بهنگام ابلاغ دستور تصریح می‌کند به هلی‌کوپترها

نباید صدمه وارد شود و جز به یکی از هلی کوپترها که ملخ‌هایش از کار می‌افتد، به ملخ‌های دیگر هلی کوپترها صدمه نیز وارد نمی‌شود. هلی کوپترها سالم ماندند و یک برگ هم سوخته نشد. مسئله آنها این نبود که شنونده‌شان می‌فهمد یا نه، بلکه می‌خواستند اتهام بزنند.^{۴۸۹}

جالب این‌جا است که در عکسی که چند روز بعد از حادثه طبس در جریان ملاقات آیت‌الله خلیلی از محل حادثه گرفته شده است، تصویر هلی‌کوپترهای سالم ارتش آمریکا به چشم می‌خورد.

رئیس‌جمهور خاتمی، ده‌ها سال بعد از بنی‌صدر طی صحبتی گفته بود: "اقتدارگرایان هر ۹ روز یک بحران درست کردند". در دوره بنی‌صدر هر ۹ دقیقه یک بحران ایجاد می‌شد. حزب جمهوری تمام توان خویش را به کار می‌برد تا رئیس‌جمهور را از مسند کار برکنار سازد.

به هر حال همانطور که شهید کاظم سامی اشاره کرده بود: "بتدریج گروگانها وسیله ای شدند برای استفاده های سیاسی و کسب قدرت."^{۴۹۰}

گروگانگیری بعدها سرمنشا بسیاری از خیانت‌ها به ملت گشت. جنگ ۸ ساله، انزوای بین‌المللی، تحریم اقتصادی، کودتای ۶۰، خورده شدن میلیاردی پول‌های ملت، زدوبندهای پنهانی و انواع و اقسام فریب‌ها و مکرها از دل این ماجرا بیرون آمد. بنی‌صدر پیش‌بینی این قضایا را کرده بود که با تمام وجود در برابر گروگانگیری ایستاد. تا آن‌جا که حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها، رهبر دانشجویان خط امام در جریان اشغال سفارت، در جلسه عزل رئیس‌جمهور گفت: "بنی‌صدر از مخالفان حرکت اشغال لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام بود و از هر وسیله ای برای درهم شکستن این حرکت استفاده می‌کرد."^{۴۹۱}

آقای خمینی پس از گذشت یک‌سال از حادثه گروگانگیری ضمن تایید چندباره حرکت آنان گفت:

"این جوان‌های ما رفتند، ریختند و اعضای آن‌جا را گرفتند و هیچ آسمان به زمین نیامد... این خدمت بود. شما الان یکسال است این جاسوس‌ها را در آنجا حبس کردید و خبری نشد... الان ما را حصر اقتصادی کردند چه شد؟ مثلاً ما کجایمان گیر کرده است؟... آن چیزی که برای ما ارزش دارد اسلام است... ما برای شکممان قیام نکردیم... ما از انزوا نمی‌ترسیم. استقبال هم می‌کنیم. اما ما منزوی نیستیم. شما خیال می‌کنید ما منزوی هستیم."^{۴۹۲}

گروگان‌ها ۴۴۴ روز در اسارت دانشجویان خط امام بودند. از سویی رایزنی‌ها درباره آزادی گروگان‌ها میان بنی‌صدر و مقامات سازمان ملل و شخص کورت والدهایم، رئیس سازمان ملل متحد، در جریان بود و از سوی دیگر آقای خمینی بی‌توجه به مسئولیت‌های اجرایی شخصاً صادق طباطبایی را برای مذاکره با نمایندگان جیمی کارتر، بی‌اطلاع بنی‌صدر به آلمان فرستاده بود تا زد و بندهای پنهانی اوج بگیرد.^{۴۹۳}

سرانجام دولت رجایی، بهزاد نبوی را مامور کرد تا در ننگین‌نامه ای با عنوان "قرارداد الجزایر" گروگان‌ها را در قبال ۱۳ میلیارد دلار پول بلوکه شده ایران در آمریکا تحویل دهد.^{۴۹۴} سرانجام از این ۱۳ میلیارد، تنها ۳ میلیارد به ایران تحویل داده شد. قرارداد بی‌آنکه رئیس‌جمهور کوچکترین خبری از مفاد آن داشته باشد از سوی بهزاد نبوی و مقامات مذاکره کننده امضا شد، در حالی که مطابق اصل ۱۲۵ قانون اساسی قراردادنامه‌ها با دول خارجی بدون امضای رئیس‌جمهور فاقد اعتبار بود. استقلال ایران بر باد رفت. حاکمیت ملی مردم مخدوش شد و سرمایه این مملکت قربانی خیانت قدرت‌مداران گشت. خیانت به حدی عظیم بود که بهزاد نبوی امضا کننده قرارداد، آن را به قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق تشبیه کرد و گفت:

"و ثوق الدوله قرار داد ۱۹۱۹ را با انگلیسی‌ها امضا کرد و من قرارداد ۱۹۸۱ را با آمریکایی‌ها امضا می‌کنم."^{۴۹۵}

آن قدر این توافق‌نامه ننگین بود که جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، در خاطراتش گفت:

"آنقدر ایران ضرر کرد که گاه دلم برای این ملت می‌سوخت."^{۴۹۶}

بعدها بهزاد نبوی امضای قرارداد را "تنها افتخار دوران زندگی خود" نامید.^{۴۹۷}

بنی‌صدر روز قبل از امضای قرارداد، غافل از اینکه آقای خمینی از آن اطلاع دارد، طی نامه‌ای به خمینی هشدار داد که خیانت در آستانه اجراست:

"پریشب به احمد آقا گفتم داستان دارد به صورتی تمام می شود که همه اش ضرر و تسلیم است و لاقبل باید بفرماید افرادی که مذاکرات را کرده اند، خدمت برسند توضیح بدهند. آن طور که این جانب فهمیده ام هم قانون اساسی نادیده گرفته شده است و هم شروط چهارگانه آقا و هم مصوبات مجلس کنار گذاشته شده است و این در ایران مسکوت نخواهد ماند و عواقب بسیار خواهد داشت. پول های ایران را نمیدهند... کاری در حد خیانت است و هیچ دلیلی هم برای قبول این معنی نیست... چه کسی جواب این بذل و بخشش ها را خواهد داد خدا میداند. اموال شاه و ... را که نگرفتیم هیچ، اینک پولهای یک ملتی که از صدها سال سختی رنج می برد را می خواهند به آمریکا بدهند، شرف و اعتبار ملت ما را و انقلاب ما را به باد می دهند. دیگر چه عرض کنم که اینجانب در تابستان در جلسه شورای انقلاب گریه کردم که این ترتیب کار کشور را به تسلیم خواهد کشاند و ضربه خطرناکی به اساس موجودیت انقلاب خواهد زد. این نتیجه، نتیجه خوبی نیست. اقلاً طوری نشود که خدای نکرده بگویند آقا این ترتیب را موافقت فرمودید. اینطور گفته اند که رهبر انقلاب موافقت کرده است. بسیار برای اعتبار انقلاب و رهبر و بنیانگذار انقلاب صدمه دارد. این موافقتنامه نیست، تسلیم نامه است. اینک ساعت ۳ بعد از ظهر است و اینجانب هم اکنون از قضیه مطلع شدم.^{۴۹۸}

با علنی شدن امضای قرارداد الجزایر و خیانت به مال و سرمایه ملت، رئیس جمهور و رئیس کل بانک مرکزی علیه دولت اعلام جرم کردند:

"دولت، حاکمیت ملی ایران را مخدوش نموده است موافقت نامه الجزایر با اصول بسیاری از قانون اساسی در تناقض است. علاوه بر آمریکایی ها، به غیر آمریکایی ها نیز از بابت موافقت نامه الجزایر پول پرداخت شده است.^{۴۹۹}

"نه تنها اینجانب، بلکه همه آحاد ملت ایران باید بدانند مسئولین چه بر سر اموال و استقلال آنها آورده اند." ^{۵۰۰}

"سکوت در مقابل نقض قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس و عدم رعایت مصالح کشور را خیانت به ملت ایران می دانم." ^{۵۰۱}

نوبری رئیس کل بانک مرکزی: "به صدای بلند اعلام می کنیم، اگر گناه ما ناهماهنگی با نوع جدید قرارداد و ثوق الدوله است، ما به این ناهماهنگی افتخار می کنیم." ^{۵۰۲}

مهندس بازرگان بعدها در کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت" پیرامون این قرارداد نوشت:

"از ۱۱ میلیارد دلار و چندین میلیون اموال مطالبات خود از بانک های آمریکا، بدون اینکه صحبتی از مطالبات دیگرمان به میان آید، دو میلیارد و ۸۸۰ میلیون دلار دریافت [شد]. مطالبات پرداخت نشده از جمله تنخواه گردان عظیم حساب خرید اسلحه و بدهی های دولت و بخش خصوصی آمریکا از بابت قراردادهای تصفیه شده تحویل نشده یا سفارشات نظامی وقطعات یدکی معوقه بها پرداخت شده. همچنین بدون احتساب میلیاردها خسارات و محرومیت های مستقیم و غیرمستقیم ناشی از محاصره اقتصادی و سلب اعتبار مالی ایران و عقب افتادن برنامه های خودکفائی اقتصادی و سازندگی." ^{۵۰۳}

زمانی که بنی صدر به رجایی برای امضای این قرارداد خفت بار اعتراض کرد و به او گفت که وزیر مشاور شما گفته است که این قرارداد همچون قرارداد و ثوق است، رجایی در پاسخ گفت: "نمی دانسته مخاطبش نامحرم است!" ^{۵۰۴}

بنی صدر مَصْر بود که خیانت اینان افشا شود و سفت و محکم به عهدی که با مردم بسته بود وفادار ماند. پس از اعلام جرم رئیس جمهور، قاضی جرم رجایی و نبوی را محرز دانست اما قبل از آنکه حکم توقیف را صادر کند، موسوی اردبیلی پرونده را از او گرفت. ^{۵۰۵} با اعلام جرم بنی صدر علیه دولت رجایی، دولت او و نمایندگان حزب جمهوری، در ۲۲ اردیبهشت ۶۰ جلسه غیرعلنی تشکیل دادند و در آن جلسه بهزاد نبوی در یک نطق ۴ ساعته ماقوع قرارداد الجزایر را توضیح داد و با بیان اینکه گروگان ها با ارزش نبودند و ما باید آنها را از سر باز می کردیم ^{۵۰۶}، اعلام کرد که چون این کار با اطلاع مجلس، دولت و آقای خمینی است، این اعلام جرم در نهایت بر ضد امام است و باید جلوی آن را گرفت. بنی صدر مطابق قانون اساسی درخواست کرد تا مشروح مذاکرات مجلس در اختیار او قرار گیرد تا جریان را به اطلاع مردم برساند، اما هاشمی رفسنجانی برخلاف قانون اساسی از دادن نوار امتناع کرد. ^{۵۰۷}

بنی صدر دائماً بر حقوق ملت تاکید می‌کرد و سرمایه مملکت را که در جریان قرارداد الجزایر نیست و نابود شده بود، از مسئولان بازخواست می‌کرد. تا جایی که نبوی گفت: "آن قدر مثل این کاسب‌ها چرتکه نیندازید که چقدر گرفتیم و چقدر نگرقتیم". بنی صدر در واکنش گفت:

"ما قاعده نداریم از کیسه خلیفه ببخشیم و بعد بگوییم که آقا چرتکه نیندازید."^{۵۰۸}

"وقتی پولهای ما را آمریکایی‌ها خوردند، چطور آن وقت گفتید که چرتکه نیندازید؟"^{۵۰۹}

روزنامه انقلاب اسلامی با شدت قضیه زدوبند پشت پرده مقامات ایران را افشا می‌کرد و مفاد قرارداد الجزایر و خیانت به ملت را مطرح می‌کرد تا آنجا که هاشمی رفسنجانی واکنش نشان داد و گفت:

"روزنامه انقلاب اسلامی درباره گروگانگیری به تشنج دامن می‌زند. پرونده گروگان‌ها ربطی به آن‌ها ندارد."^{۵۱۰}

محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران، نیز به بنی صدر و روزنامه انقلاب اسلامی حمله کرد و گفت:

"چقدر جنایتکارند کسانی که مسئله گروگانگیری را به خاطر حب نفس و مسائل شخصی‌شان مطرح کرده و چنین دستاورد بزرگی را زیر پا می‌گذارند."^{۵۱۱}

و زمانی که آیت‌الله منتظری صحبت کردن از گروگان‌ها را خیانت شمرد، بنی صدر گفت:

"خیانت کاری است که انجام داده‌اند، نه صحبت کردن از آن"^{۵۱۲}

بازی کثیفی در جریان بود. افتضاح سازش مقامات ایرانی و آمریکایی بر سر قضیه گروگان‌ها پس از چند سال به تیر یک رسانه‌های دنیا بدل شد. این سازش پنهانی آیت‌الله خمینی و مقامات دولت ریگان، که با نام "اکتبر سورپرایز" شهرت یافت، در بسیاری از مجلات و روزنامه‌ها منتشر گشت. نیویورک تایمز^{۵۱۳}، نیوزویک^{۵۱۴}، واشنگتن پست^{۵۱۵}، فروزن فود ایج^{۵۱۶}، میامی هرالد^{۵۱۷}، نیشن^{۵۱۸}، وال استریت ژورنال^{۵۱۹}، یونایتد پرس اینترنشنال^{۵۲۰}، یو.اس.ای تودی^{۵۲۱}، بوستون گلاب^{۵۲۲}، ساندی تایمز^{۵۲۳}، نیو ریپابلیک^{۵۲۴}، کلمبیا ژورنالیزم ریویو^{۵۲۵}، تایم^{۵۲۶}، بوستون هرلند^{۵۲۷}، نیوزدی^{۵۲۸}، ویلج ویس^{۵۲۹}، گاردین^{۵۳۰}، لوموند، واشینگتن تایمز^{۵۳۱}، سان فرانسیسکو اگزامینر^{۵۳۲}، لس آنجلس تایمز^{۵۳۳}، راکی ماونتین تایمز^{۵۳۴}، پترزبورگ تایمز^{۵۳۵}، پلی بوی^{۵۳۶}، کریستین ساینس مانیتور^{۵۳۷}، شیکاگو تریبون^{۵۳۸}، فرانت لاین^{۵۳۹} و صدها مجله و روزنامه دیگر راجع به رسوایی بزرگ سازش پشت پرده مقامات ایرانی و آمریکایی دهها مقاله درج کردند. در دائره‌المعارف بزرگ *wiki-pedia* مدخلی با این عنوان وجود دارد که به شرح چگونگی روابط پنهانی مقامات ایرانی و آمریکایی پرداخته است.^{۵۴۰} کتاب‌های بسیاری نیز در این باره نوشته شد. باربارا هونگر در کتاب "اکتبر سورپرایز"^{۵۴۱}، همیلتون جردن در کتاب "بحران‌ها"^{۵۴۲}، بنی صدر در دو کتاب "اینک؛ زمان سخن گفتن من فرا رسیده است"^{۵۴۳} و "سیر تحول سیاست آمریکا در ایران"^{۵۴۴}، رابرت پاری در کتاب "راز اکتبر سورپرایز، حیل یا خیانت؟"^{۵۴۵}، مارک هولبرت در کتاب "طراحان یک ماجرا"^{۵۴۶}، پروفیسورگری سیک، مشاور امنیت ملی دولت ریگان در کتاب "اکتبر سورپرایز"^{۵۴۷} و رابرت پاری در دو کتاب "پرونده‌های مجهول اکتبر سورپرایز"^{۵۴۸} و "پنهان کاری و مصونیت"^{۵۴۹}، هر کدام از زاویه‌ای به قضیه سازش مقامات ایران و آمریکایی‌ها پرداختند.

مسئولین ایرانی آزادی گروگان‌ها را آنقدر کش دادند تا موعد ریاست جمهوری جیمی کارتر به سرآید و با عدم تحویل به موقع گروگان‌ها، در نزد افکار عمومی دموکرات‌ها بی‌اعتبار گردند و جمهوری خواهان به قدرت رسند. ملاقات مهدی کروبی با "ویلیام کیسی"، رئیس ستاد انتخاباتی ریگان و رئیس بعدی سازمان سیا، در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ و در هتل پنج‌ستاره Ritz در مادرید، و همچنین ملاقات صادق طباطبایی با وارن کریستوفر، معاون وزیر امور خارجه آمریکا در پاریس در اوت ۱۹۸۰ در همین راستا انجام شد. آزادی گروگان‌ها در مقابل استرداد پول و اسلحه؛ مصالحه‌ای با ریگان. از این سو طرف ایرانی تعهد می‌کرد تا با دیر آزاد کردن گروگان‌ها، افتخار بازگشت آن‌ها را از دولت جیمی کارتر که برای انتخابات سخت برای پیروزی تلاش می‌کرد دریغ کند و زمینه را برای ریاست جمهوری ریگان آماده سازد و از سویی دیگر در عوض، ریگان اسلحه بدهد و به حساب دولتمردان ایرانی پول واریز کند. کاری که مقامات ایرانی انجام دادند اما ریگان و بوش، پس از کسب پیروزی در انتخابات، اسلحه را به سه برابر قیمت و به اندازه‌ای به ایران فروختند که جنگ به سود آنها ادامه پیدا کند.

سرانجام مهلت ریاست جمهوری جیمی کارتر از حزب دموکرات با شکست در انتخابات به سر آمد و رونالد ریگان جمهوری خواه بر تخت ریاست جمهوری تکیه زد. همانطور که هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه گفت، مقامات ایرانی موفق شدند در انتخابات آمریکا دخالت کنند:

"پوزه آمریکا را به خاک مالیدیم و در انتخاباتشان دخالت کردیم و رسوایشان کردیم."^{۵۵۰}

بنی صدر همواره فکر می‌کرد که آقای خمینی از زد و بندهای پنهانی سران حزب جمهوری خبردار نیست و آنچه آنان می‌کنند بدون اطلاع اوست. ایستاده بود تا خیانتکاران به ملت افشا شوند اما بی‌خبر از آنکه آقای خمینی در متن این نقل و انتقالات پشت پرده قرار دارد. آقای خمینی مطابق آنچه بعدها گفته و نوشته شد در کانون تمامی زد و بندها قرار داشت. به شهادت هاشمی رفسنجانی، چه در ماجرای سازش با ریگان و چه در قضیه مک‌فارلین.^{۵۵۱} آیت‌الله داستان ما در پیش مردم شعار می‌داد "آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند" و در پشت پرده با "شیطان بزرگ" وارد زدوبند پنهانی می‌شد. بنی صدر ماجرای آخرین دیدارش با آقای خمینی را در ۱۶ خرداد ۶۰ اینگونه بیان می‌کند:

"بعد از صحبت‌ها بلند شدم که از در بیایم بیرون. احمد خمینی گفت: آقای بنی صدر شما یک عیبی دارید. گفتم چیه آن عیب؟ گفت: عیب شما این است که ول نمی‌کنید. هی می‌گید اینها ساختن، ساختن؛ بابا ساختن یا نساختن، گروگانگیری تمام شد. حالا امام می‌فرمایند شما باید با اینها کار کنید. گفتم من حاضر به همکاری به کسانی که با آمریکا ساخته‌اند نیستم. همه‌اش فکر می‌کردم از این زد و بندها خود خمینی مطلع نیست. اگر بفهمد پدر اینها را درمی‌آورد. باورم نمی‌شد. هر چه به من می‌گفتند که با موافقت خود ایشان دارند این کارها را انجام می‌دهند باور نمی‌کردم. در آن روز ۱۶ خرداد یک حالت عجیبی به من دست داد یک غم و یک خشم. فقط می‌خواستم هر چه زودتر از آنجا بیایم بیرون. واقعا نگران این بودم که بروم یقه این پیرمرد را بگیرم و بگویم تو بودی؟ اگر خمینی اطلاع نداشت پس چطور احمد در حضور او این حرفها را می‌زد؟ بعد که بیرون آمدم مثل آدمی بودم که یک دفعه همه چیزش فرو بریزد."^{۵۵۲}

آخرین پرده این نمایش، آزاد سازی گروگان‌ها بود. گروگان‌ها سوار شدند و هواپیما با یک تیک آف از زمین به هوا برخاست. هزاران کیلومتر آن طرف تر تلویزیون‌های آمریکایی مشغول پخش زنده مراسم تحلیف رونالد ریگان بودند. بازی تمام شده بود.

جنگ و ارتش

"کاری که ارتش ایران کرد؛ حماسه نبود، معجزه بود." یاسر عرفات

مشکلات داخلی، انحصارطلبی و تلاش برای منحرف کردن انقلاب از مسیر اولیه کماکان به قوت خود باقی بودند که پیش‌بینی‌ای که بنی صدر در کارنامه روز ۱۶ تیر ۵۹ در روزنامه انقلاب اسلامی کرده بود^{۵۵۳} به واقعیت پیوست. تنش میان مرزهای غربی ایران که از مدتی پیش شدت یافته بود سرانجام با ظاهر شدن میگ‌های عراقی بر فراز تهران به نقطه بحران رسید و کلید آغاز جنگ ۸ ساله در شهریور ۵۹ زده شد. بنی صدر در نامه‌ای که در ۱۴ شهریور ۵۹ به آقای خمینی نوشت، نسبت به شروع جنگ هشدار داده بود:

"به خوزستان رفتیم، ارتش ما در آنجا ۴۰٪ یعنی از نصف هم کمتر سرباز و افسر و مهمات دارد. ... انشالله امروز و فردا حمله نمی‌کنند اما بالاخره یک روزی اینکار را خواهند کرد."^{۵۵۴}

آقای خمینی اما گزارش مستند و دهها صفحه‌ای را که یک ماه پیش از جنگ، رئیس ستاد ارتش، تیمسار فلاحی و رئیس اطلاعات ارتش، سرهنگ کتیبه درباب تدارک رژیم صدام برای حمله به ایران تهیه و طی یک ملاقات در حضورش بازگفته بودند، نادیده گرفت و آن را توطئه خواند. بنی صدر نقل می‌کند: "خمینی به من گفت: من به این گزارشها باور ندارم. هیچکس به ایران حمله نمی‌کند. این دروغ را نظامی‌ها می‌سازند تا پای آخوندها را از ارتش قطع کنند."^{۵۵۵}

بنی صدر در نامه‌ای که به آقای خمینی نوشت به همین نکته اشاره کرد و گفت:

" یک‌ماه پیش همین فرماندهان را بخدمت فرستادم اطلاعات حاصله درباره توطئه امروز را بعرض رساندند. بعد باینجانب فرمودید این اطلاعات را باور نمی‌فرمائید و امروز راست از آب درآمده‌اند." ۵۵۶

ارتش از ضربه انقلاب ۵۷ هنوز نتوانسته بود کمر راست کند. چیزی از ارتش باقی نمانده بود. وسایل و تجهیزات نظامی ماه‌ها بدون تکلیف رها شده بودند، فرار سربازان از پادگان‌ها، بیم سران ارتش و روسای آن از اعدام‌های انقلابی و برق‌آسا و مخفی شدن بسیاری از افسران رده‌بالای آن ۵۵۷ غارت اسلحه‌ها و تجهیزات نظامی در بحبوحه بهمن ۵۷، تصفیه و پاکسازی ۱۴۰۰۰ ارتشی به گفته سرلشگر ظهیرنژاد ۵۵۸ و خواسته‌های نیروهای خط امام مبنی بر پاکسازی بیشتر و در راس آن‌ها سید علی خامنه‌ای که در نماز جمعه فریاد می‌زد: "امام این همه روی پاکسازی ادارات تایید می‌کند. ارتش باید تصفیه شود، وزارتخانه‌ها باید پاکسازی شود." ۵۵۹، بازخريد و بازنشسته کردن ۳۰ درصد از افسران نیروی هوایی ۵۶۰، اضمحلال نیروها و عدم وجود یک مدیریت مقتدر جهت انسجام بخشیدن به ارتش و لشگریان؛ سبب شده بود تا ارتش عملاً در دفاع دست‌بسته و ناتوان باشد. کشف کودتای نوژه، که در ۲۱ تیر سال ۱۳۵۹ درست یک ماه پیش از جنگ به عنوان کودتا و در حقیقت برای ترس از کودتا، به منظور متلاشی کردن و زدن ضربه نهایی به ارتش پیاده‌سازی شد و به موجب آن ۴۰۰ تن از افسران، سرتیپ‌ها، سرهنگ‌ها تا استواران و گروه‌بانیان ارتش اعدام شدند و چندین هزار تن روانه زندان‌ها گردیدند ۵۶۱؛ قوای ارتش را به زیر صفر برد. آقای خمینی درباره کسانی که در اینباره متهم شده بودند، علی‌رغم عدل اسلامی که در پاریس وعده‌اش را داده بود، گفت:

"آنهایی که در این مسائل، در این مساله آخر [کودتای نوژه] همراه بودند با این خیال فاسد کودتا، تمام اینها به حسب حکم قرآن حکمشان قتل است بلااستثنا. یک استثنا درش نیست؛ هیچ کس حق ندارد که یک کسی را عفویش بکند، یک کسی را مسامحه با او بکند. اینها به حکم اسلام و حکم قرآن فاسد و مفسد هستند و درباره این‌ها چهار حکم در قرآن هست که از همه کوچکتر کشتن است." ۵۶۲



کودکان کشته شده در حمله عراق به دبستانی در دزفول

ارتش برای مقابله با یک گردان دشمن هم آمادگی نداشت چه رسد به دفاع در برابر حمله تمام‌عیار دشمن به تمامیت ارضی کشور. ارتش به گفته تیمسار فلاحتی تنها ۴ روز می‌توانست در برابر هجوم دشمن ایستادگی کند. لشکر زرهی خوزستان که مجهزترین لشکر زرهی ارتش ایران قبل از انقلاب بود و نقش تدافعی در حمله احتمالی ارتش عراق به ایران جزو مسئولیت‌های سازمانی آن لشکر مجهز بود، به هنگام حمله ارتش عراق به ایران از ۳۸۵ تانک سازمانی‌اش، تنها ۲۸ تانک آمادگی عملیات داشت. تمامی فرماندهان آن لشکر تا رده فرماندهان گردان و گروهان در زندان بودند.^{۵۶۳} بنی‌صدر درباره وضع تجهیزات نظامی در خوزستان گفت:

"در خوزستان ۲۸ تانک قادر به شرکت در عملیات بودند. همه امکانات یکسال ونیم به امان خود رها شده بودند."^{۵۶۴} آیت‌الله منتظری نقل می‌کند:

"در پادگان وحدتی آقای سرلشگر ظهیرنژاد داشت تعریف می‌کرد که عراقی‌ها تا کجا آمده‌اند و به چه شکل دارند پیشروی می‌کنند، من به او گفتم: "پس چرا شما جلوی آنها را نمی‌گیرید؟" می‌گفت: "بله آقا صبر داشته باشید، شما ناراحت نباشید، ان شاءالله درست می‌شود، آخر ما وسایل و امکانات نداریم"، به یک شکلی داشت ما را دل‌داری می‌داد. شنیدم یک بار همین صحبتها را آقای ظهیرنژاد پیش امام می‌کرده، محسن رضایی (فرمانده سپاه پاسداران) هم در آن جلسه بوده، آقای محسن رضایی به امام می‌گفته ان شاءالله ما با نیروی ایمان پیشروی می‌کنیم و چنین و چنان می‌کنیم، ظهیرنژاد دیده بود که محسن خیلی دارد رجز خوانی می‌کند به امام گفته بود: "آقا نه پدر من زرتشتی بوده نه مادرم! مادرم مسلمان است. پدرم هم مسلمان است. خودم هم والله مسلمان هستم. زخم هم مسلمان است. بچه‌هایم هم مسلمان هستند. اما سی تا تانک در مقابلش سی تا تانک می‌خواهد!"^{۵۶۵}

از خلال نامه‌های بنی‌صدر به آقای خمینی می‌توان وضعیت ارتش ایران را در آن زمان به خوبی دریافت:

"بنابر گزارش‌های فرماندهان سه نیرو، میزان آمادگی نیروی زمینی صفر درصد، میزان آمادگی نیروی هوایی ۱۰ درصد و میزان آمادگی نیروی دریایی ۲۰ درصد بود."^{۵۶۶}

"دیشب در اهواز بزحمت اتوبوس و باربرهای بزرگ برای بردن بقیه قشون دست و پا کردیم. تمام ارتش برای حمل و نقل تانک و دیگر وسایل ۵۸ خودرو دارد، از این‌رو تمام هفته را در راه‌ها گذراندم و بر حمل و نقل نیروها نظارت کردم که اهمال و سستی نشود. با وجود این انتقال ۸ روز بطول انجامید و البته با خطرهای بسیار از جمله خطر توجه دشمن به مقصود ما. با همه اینها انتقال انجام گرفت. ما برای یک‌ماه دیگر (و در صورت حمله کمتر از این) مهمات داریم. بنابراین هر روز را از دست بدهیم، برای کشور فاجعه‌انگیز است."^{۵۶۷}

"تجهیزات کم داریم. بارها عرض کرده‌ام. یک اتوموبیل را سه ماه حرکت ندهند راه نمی‌رود، تانک‌ها دو سال است رها و خوابیده‌اند. در چند ماه اخیر تحرکی ایجاد شد و مقداری آماده شده است. با اینحال با کوشش شبانه روزی تکنیسین‌ها که در همه جا رفته و آنچه توانسته‌ام در تشویقشان کرده‌ام تا بحال حدود ۲۰۰ تانک آماده عملیات داریم و امید می‌رود ۸۰ تانک دیگر هم آماده کنیم... نیروی زمینی یک لشکر زرهی ۱۶ است که پخش بود در کردستان و قزوین و زنجان و... تا بحال جمع کرده‌ایم غیر از ۱۶ تانک بقیه به محل رسیده‌اند و خود اینجانب از صبح تا شب مراقبت می‌کنم و در محل تمرکزشان می‌روم و یک یک بازدید می‌کنم. درباره خرمشهر و آبادان، فوق طاقت عمل می‌شود. از وقتی در خوزستان مستقر شده‌ام. دو بار خود به پایگاه هوایی که حمله به اطراف آبادان و خرمشهر را برعهده دارد رفته‌ام و پس از بعمل آوردن آنچه لازمه تشویق بوده است، بر عملیات نظارت کرده‌ام... ما حتی تفنگ ژ.س. نداریم چه رسد به بقیه چیزها... در این وضعیت کمترین بی‌مهری به قیمت نابودی مقاومت ما و خدای ناکرده فاجعه تمام می‌شود. جز روحیه چیز مهمی برای ما نمانده است و با آن می‌توان پیروز شد: تقریباً نیمی از خلبانهای ما یا کشته و یا مفقود شده‌اند... هواپیماهای ما بعلت نبود قطعات آخرین زور خود را می‌زنند."^{۵۶۸}

"نیروی هوایی برای هواپیماهای F-4 تنها ۷۹ خلبان دارد و هوانیروز نیز همینطور نه مهمات دارد و نه هلی کوپترها قطعات لازم. فرسودگی به تمام است."^{۵۶۹}

"امکانات نظامی ما روز بروز کمتر می شود. ما حتی نیرو نداریم که جانشین خسته ها کنیم."^{۵۷۰}

صدام با علم به وضعیت ارتش ایران، آن قدر به پیروزی خود اطمینان داشت که با خود ۱۰۰۰ خبرنگار را به عراق آورده بود تا جشن پیروزی را در اهواز بگیرد، پس با ۱۲ لشکر پیاده و زرهی و با وارد کردن ۲۴۰۰ تانک دست به عملیات تهاجمی زد.^{۵۷۱} بنی صدر و ارتش چگونه می توانستند جلوی صدام حسین و لشکر آماده اش بایستند؟:

"وقتی حمله آغاز شد من در کرمانشاه بودم. از تیمسار فلاحی رئیس ستاد ارتش پرسیدم چند روز می توانیم در برابر ارتش عراق مقاومت کنیم؟ گفت چهار روز. گفتم شما این چهار روز را خوب بجنگید، مسئول روز پنجم من هستم."^{۵۷۲}

جنگ آغاز شده بود. جنگی که به گفته بنی صدر بانی آن آمریکا بود:

"بانی این جنگ به نظر من آمریکا است. ادامه جنگ نیز به سود آمریکا است. این جنگ و وضعیت دلار را تثبیت می کند، قیمت های مواد خام و ساخته شده را به سود آمریکا بالا و پایین می برد، موقعیت آمریکا را در خاور میانه تثبیت می کند."^{۵۷۳}

در حقیقت جنگ ایران و عراق به نحو حیرت آوری دقیقاً مطابق با همان پیش بینی بود که هنری کیسینجر چند ماه قبل در جمع یهودیان واشنگتن بازگو کرده بود:

"اگر انقلاب ایران بخواهد به خارج مرزهای خود صادر شود باید موانع بسیاری که در پیش روی هستند را حل کند و سپس به اهداف خود برسد. این موانع بسیارند از جمله اختلافات قومی، مذهبی، بحران های اقتصادی و سیاسی اختلافات مرزی با عراق در نهایت اگر از تمام این موانع عبور کند باید مسائل خود را با کشورهای خلیج فارس حل نماید ولی اطمینان داشته باشید که تا آن روز اسرائیل به اهداف نهایی خود دست یافته است."^{۵۷۴}

بنی صدر تمام وقت خود را معطوف به قضیه جنگ کرده بود. شب و روز در جبهه. از این میدان به آن میدان، از این خاکریز به آن خاکریز. بی پروا از بذل جان. کارنامه رئیس جمهوری که هر روز در روزنامه انقلاب اسلامی به چاپ می رسید سراسر مشحون است از لحظه های جبهه. دیگر وقتی برای بنی صدر نمانده بود. پس از هر چند روز حضور در جبهه به تهران می آمد، در جلسات شرکت می کرد و بار دیگر به سنگر بازمی گشت. به جاهایی قدم می گذاشت که هیچ رئیس جمهوری به ذهنش نیز خطور نمی کند. خمپاره ها یکی پس از دیگری در کنارش فرود می آمد و چندین بار از بیم بمب های دشمن، همراهانش خود را روی او انداختند تا رئیس جمهور محبوب آسیب نبیند.^{۵۷۵} رئیس جمهوری که در سینی بقیه سربازان بی تکلف غذا می خورد، با موتورسیکلت از این نقطه به آن نقطه می رفت، بر قایق موتوری می نشست و بی مهابا در خط مقدم جبهه رفت و آمد می کرد تا جایی که سربازان باور نمی کردند رئیس جمهورشان را در آن مکان ببینند، به دورش حلقه می زدند و تنها با فریادهای تیمسار فلاحی و ظهیرنژاد به جای خود بازمی گشتند. بنی صدر بدون احساس خستگی از این مسافرت های پایان ناپذیر از سوسنگرد به اهواز، از اهواز به خرمشهر، از خرمشهر به ایلام، از ایلام به قصر شیرین، از قصر شیرین به مهران، از آنجا به آبادان، به دهران، بستان، اندیمشک، دزفول، شوشتر و گیلان غرب می رفت و از آنجا به تهران بازمی گشت تا جنگ را سامان بخشد و روحیه های پژمرده و از دست رفته را جانی دوباره دهد. بنی صدر آدم نظامی نبود. شورای عالی دفاع و همچنین مشاوران صدیقی چون چمران، فلاحی و ظهیرنژاد او را در پیش بردن جنگ کمک می کردند. بنی صدر با اشاره به این نکته گفته بود:

"در این چهار ماه جنگ دستور تنبیه برای هیچکس صادر نکرده ام بلکه دستور تشویق زیاد صادر کردم. وقتی من نظامی نیستم چطور هر چه را بگویم باید انجام دهید؟ اگر این کار را بکنم ابتکارهای شما می میرد."^{۵۷۶}

"به فرماندهان ارتش گفتم حضور من در اینجا [ستاد ارتش] نه به لحاظ علم من به امور نظامی است، بلکه برای ایجاد اطمینان در شماست که تصمیمات قاطع بگیرید و بدون تردید و تزلزل به اجرا بگذارید."^{۵۷۷}

علاوه بر وظیفه فرماندهی که بر عهده او گزارده شده بود و پس از پایان مسئولیتش بنا بر نقشه های ستاد ارتش، منجر به آزادسازی ۵۰ درصد زمین های اشغالی با دست خالی گشته بود، کار اعظم او به روحیه دادن و دلداری سربازان می گذشت. جنگ همیشه همچون فتح تپه های الله اکبر، پس گرفتن قصر شیرین، آزادسازی سوسنگرد، سد کردن هجوم دشمن به

اهواز و جلوگیری از پیشروی دشمن و عقب‌راندن نیروهای عراقی^{۵۷۸}، شیرین و دلنشین نبود. شکست، پاتک و ضربه ناگهانی با آن وضع فروپاشیده ارتش، جز لاینفک جنگ بود. بنی‌صدر درباره عملیات کرخه‌کور می‌گوید:

"صبح حمله شد و قوای ما مواضع عراق را تصرف کرد. افرادی از سپاه، بدون اطلاع فرمانده لشکر ۱۶، جلو رفته بودند برای گرد آوردن و بردن اسلحه بجا مانده بودند که اوائل بعد از ظهر، گارد جمهوری عراق وارد عمل شد و دست به حمله متقابل زد. اینجانب در یک زره پوش بودم که خبر دادند که افراد لشکر در حال فرارند. وقتی از زره پوش بیرون آمدم، افسر ترک زبانی را دیدم که در برابر کامیون‌های سربازان ایستاده و گریه‌کنان از آنها می‌خواهد به مواضع خود بازگردند. با تهدید به مسلسل، او را کنار زدند و کامیونها راه افتاد. سوار جیب شدم و دورتر، جیب دور زد و در برابر کامیونها ایستاد. پیاده شدم و خطاب به سربازان گفتم: برای اینکه فرار از میدان شرف را کامل کنید، از روی منتخب مردم ایران نیز عبور کنید. به گریه افتادند و به جبهه بازگشتند. آن روز تا ۱۲ شب، مشغول بازگرداندن افراد به جبهه و بازسازی جبهه بودیم. شب هنگام، هدف خمسه خمسه‌های عراقی شدیم. افسری خودش را روی من انداخت و بر زمین خواباند..."^{۵۷۹}

دفاع جانانه افسران و سربازان ایرانی در طول یک‌سال اول جنگ، فراتر از هنرنمایی بود. در یک طرف بزرگترین ارتش خاورمیانه با انواع و اقسام سلاح‌ها و توپ‌ها و در طرف دیگر یک ارتش فروپاشیده که برای جنگیدن سلاح نیز در اختیار نداشت. وضعیت وخیم بود. ارتش به فرماندهی بنی‌صدر سلاح نداشت و اگر هم می‌خواست بخرد، هیچ کشوری حاضر به فروش سلاح به ایران نمی‌شد. طرح مکمل حمله عراق و عدم فروش اسلحه، انقلاب اسلامی را در آستانه سقوط قرار داده بود و اینک حفظ انقلاب نه محتاج رشادت که نیازمند از خود گذشتگی و ایثار بود. در این موقعیت بنی‌صدر با دست خالی و فکر باز به جنگ رفت، یک به یک استعدادها شکوفا شدند، خلاقیت‌ها به کار افتادند و ایران، ابتکار عمل را بدست گرفت. بنی‌صدر در این باره می‌گوید:

"میان اسلحه و انسان، انسان انتخاب شد. با مردم سالار کردن سازمان ارتش، بمعنای همراه کردن مسئولیت با اختیار و ابتکار، ابتکارها بکار افتادند و به ارتش ایران امکان دادند با حداقل اسلحه و مهمات، در همان ماه اول، قوای دشمن را زمین گیر کنند."^{۵۸۰}

در نبود سلاح و مهمات، بنی‌صدر و ارتش طبیعت را به یاری گرفتند. از آب، رود، باتلاق، شن‌زار و پستی و بلندی زمین استفاده کامل به عمل آمد. از جمله این ابتکارات؛ پیروزی در جبهه اهواز بود. نیروهای بعضی تا ۵ کیلومتری اهواز جلو آمده بودند که با درایت بنی‌صدر و شورای عالی دفاع، نیروهای ایرانی جریان رود کارون را به سمت نیروهای عراقی منحرف کردند. این ابتکار عمل که با شکست سربازان صدام توأم شد موجی از شادمانی را برای مردم اهواز به ارمغان آورد. از آن پس مردم منطقه‌ای را که در آن این عملیات انجام شد، به پاس این حرکت، "منطقه بنی‌صدر" نامیدند.

در یکی از سفرهای مداوم بنی‌صدر در ۲۴ مرداد ۵۹ و در کرمانشاه هلیکوپتر حامل او و همراهانش سقوط کرد و رئیس‌جمهور تا پای مرگ پیش رفت. اگر ظهیرنژاد خود را روی او نیانداخته بود و از هلی‌کوپتر خود را به بیرون پرتاب نکرده بودند، بنی‌صدر می‌رفت و روح پرتلاطمش آرام می‌گرفت اما قسمت چنین بود که بماند و بایستد. از هلیکوپتر لاشه‌ای بیش نماند:

"یکدفعه دیدم هلی‌کوپتر دور می‌زند. نمی‌دانستم که نقص فنی در چه مرحله‌ای است. بعد دیدم که دارد می‌رود به طرف دهکده‌ای. به نظرم رسید که می‌خواهد بنشیند. از بیرون نگاه کردم دیدم اگر بخواهد بنشیند، روی سقف‌های خانه مردم می‌نشیند و بعد مصیبت درست می‌کند. فریاد زدم که این‌جا خانه است و نباید اینجا بنشیند. دوباره اوجی گرفت و رفت به طرف زمین. این جور به نظرم رسید. دقیقاً به این ترتیب بود یانه، چیزی نیست که من بتوانم اظهار نظر کنم. به نظرم رسید مثل یک توپی که بخورد زمین و برخیزد. نزدیک زمین هم چنین حالتی داشت. یک مرتبه داشت می‌خورد زمین، انتظار یون روبروی من نشسته بود پرید به طرف من، در این موقع ظهیرنژاد فوراً در هلی‌کوپتر را باز کرد و کاملاً مسلط بر اعصابش بود، دست مرا گرفت که بیرون بروم و بیرون پریدم..."^{۵۸۱}

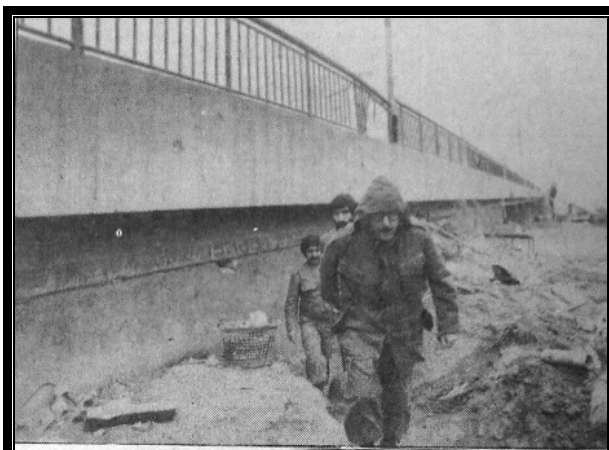
زمانی که خبر رسید بنی صدر از سانحه سقوط هلیکوپتر جان سالم بدر برده است، سیل نذورات مردم برای سلامتی و زنده ماندن او سرازیر شد. چه به گفته آقای خمینی " رئیس جمهوری بود که بر قلبها حکومت می کرد ". فشارهای مخالفان آن قدر بنی صدر را در منگنه گذاشته بود که ترجیح می داد بمیرد و خلاص شود. خود درباره سقوط هلی کوپترش می گوید:

" در کرمانشاه زمانی که هلی کوپتر ما سقوط کرد بسیار بانشاط بودم. همراهانم این را حمل بر شجاعت کردند اما در حقیقت از این که تا چند لحظه دیگر کشته می شوم و راحت می شوم، احساس آرامش و شادی می کردم. " ۵۸۲

بنی صدر در تهران نبود و چه موقعیتی بهتر از این برای تسخیر قطعی مواضع قدرت؟ حزب جمهوری تمام توان خود را بسیج کرده بود تا بنی صدر را این بار در جبهه زمین بزند و این انواع و اقسام تهمتها و افتراها بود که به سوی وی سرازیر می گشت. در نبردی نابرابر، رئیس جمهوری که مدام در جبههها مشغول دفاع از وطن بود آماج حملههای گوناگون قرار می گرفت از اتهام خیانت تا زن بازی در جبهه. ارتش به این بهانه که اولاً شاهی است و دوماً موافق بنی صدر است، مرتباً تضعیف می شد. کوچکترین اشتباهاتش را نمی بخشیدند و بزرگترین خدماتش را نادیده می گرفتند. سران ارتش مرتباً به دادسراها احضار می شدند و دادستانی برای آنها حکمهای محکومیت و زندان و اعدام صادر می کرد. حتی تیمسار فلاحی و فکوری نیز که روسای ارتش بودند مصون نماندند. دادسراهای انقلاب پی در پی آنها را احضار می کردند و با القابی چون " ضد انقلاب "، " برانداز " و " افرادی با کارنامه سیاه و مشکوک " به پرونده سازی علیه آنها مشغول بودند. فلاحی در نامه ای به حجت الاسلام هادوی، دادستان انقلاب، تحمل این سختیها را در راه دفاع از وطن هیچ شمرد و نوشت:

" تاریخ انقلاب ایران و ملت حق شناس و کبیر ایران، درباره سرتیپ ولی فلاحی بعد از اوقضاوت خواهد کرد و سرانجام قضاوت نهایی در رستاخیز الهی و با رای خدا اعلام خواهد شد. "

برای ارتشیان اوضاع به قدری وخیم بود که به فرمان دادستان انقلاب، سرلشگر ظهیرنژاد رئیس ستاد ارتش را در جبهه بازداشت کرده بودند. بنی صدر می گوید:



رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا زیرگنبار گلوله‌های دشمن از کنار ریل خرمشهر میگذرد
نیروهای دشمن در ۳۰۰ متری قرار دارند ..



رئیس جمهور و فرمانده کل قوا پس از گذشتن از رودخانه بهمن‌شیر با موتورسیکلت از
۱۵۰ متری نیروهای عراقی میگذرد .





"وقتی سرلشگر ظهیرنژاد به دیدارم آمد، گفت با این وضعیت کار دشوار شده و چاره‌ای جز استعفا ندارم."^{۵۸۳}

گوشه‌ای از این آزارها را بنی‌صدر اینگونه نقل می‌کند:

"افسران ارتش به بهانه‌های مختلف مورد تحقیر و توقیف قرار می‌گرفتند. به عنوان نمونه فرمانده تیپ دزفول گرفتار و روانه زندان و شکنجه شد. اثر شکنجه هنوز روی بدن او باقی است و می‌لنگد. فرمانده لشکر اهواز نیز زندانی شد و چند نوبت به شدت کتک خورد. فرمانده لشکر خراسان را توقیف کردند به تهران آوردند سر او را تراشیدند و پس از چهار روز زندان انفرادی گفتند آزاد است. او نزد من آمد و گریست و گفت: من یک سرتیپ ارتش هستم. با تحقیری که مرا کردند، چگونه می‌توانم بازگردم و لشکر فرماندهی کنم؟ در کرمانشاه سرهنگی را بدون دلیل توقیف کردند و او را به مستراح شویی واداشتند."^{۵۸۴}

بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی از جو بی‌اعتمادی نسبت به ارتش شکایت کرد و از او خواست تا جلوی رفتارهای خصمانه با ارتش و ارتشیان را بگیرد:

"شکل ارتش بدون ایجاد روحیه و تجدید سازمان ممکن نیست. با ایجاد روحیه، گنبد را بازگرداندم و در کردستان نیز ارتش را از رخوت بیرون آوردم و تا امروز ۴۰۰ کشته و ۱۰۰۰ زخمی داده است. اما بلافاصله شروع شد. خدمت رسیدند و نوشته‌ئی گرفتند که در ارتش تفتیش کنید و هفته‌ئی یک گزارش بدهید. در کجای دنیا و در کدام تاریخ ارتش میتواند با اینگونه اظهار علنی سوظن برسر پا بماند؟ چطور ارتش از فرماندهانی فرمان ببرد که اینطور طرف بی‌اعتمادی قرار گرفته‌اند؟"^{۵۸۵}

بنی‌صدر در نامه دیگری به آقای خمینی، ملتمسانه درخواست کرد تا او ارتشیان را قوت قلب دهد:

"اینک نوبت اینست که دست بدامن شما بشوم؛ فردا جمعه یا پس فردا یک بیانی در تقویت روحیه ارتشی‌ها بفرمائید."^{۵۸۶}

نظر آقای خمینی اما نسبت به ارتش چندان مساعد نبود. بنی‌صدر از این نگاه آقای خمینی در دیدارشان با یکدیگر می‌گوید:

"خمینی گفت شکل سپاه پاسداران را تقویت کنید. ارتشی‌ها شاه در رگ و پوستشان است یک عمر جاویدشاه گفته‌اند. گفتم ارتشی‌ها عاشق شاه نیستند. قدرت را در نظر آنها اصل و ارزش کرده‌اند. جاوید شاه را به این دلیل می‌گفتند که شاه را تجسم آن قدرت می‌دانستند. امروز که فرصت احساس استقلال و مسئولیت داشتن، کرده‌اند مثل بقیه و بلکه

بیشتر از آنها احساس نفرت می‌کنند، باید کاری کنیم که سپاه به بیماری قدرت پرستی دچار نشود که اگر شد شخص پرست هم می‌شود. امروز شما تجسم قدرت شده اید. مسئله اصلی قدرت پرستی است.^{۵۸۷}

بنی‌صدر همچنین در نامه‌ای به آقای خمینی، نوشت:

"اگر اینجانب هیچ خدمتی نکرده باشم این خدمت را کرده‌ام که یک ارتش پریشان و پراکنده و مایوس و پر هرج و مرج را که در پیام خودتان در اول سال هم بود که دیگر تحمل هرج و مرج داخلی آنرا نخواهید کرد را تحویل گرفته‌ام و با آن در کردستان و گنبد و آذربایجان غربی و حال در تمامی غرب ایران دارم می‌جنگم و امروز قوی‌تر از روز شروع به جنگ نیز شده است. در تغییر روحیه و فکر ارتش همین بس که ساخته رژیم شاه بود و حالا دارد از رژیم شما دفاع می‌کند.^{۵۸۸}

اما آقای خمینی به بی‌اعتنایی به ارتش و اختصاص تمامی تشویق‌ها و تمجیدها به حزب‌الله و سپاه ادامه می‌داد:

"حزب‌اللهی‌ها هستند که در جبهه‌ها خون می‌دهند، جان شیرین خود را فدای اسلام می‌کنند و به سعادت این ملت و این جامعه عشق می‌ورزند.^{۵۸۹}

جنگ روانی و فشار تبلیغاتی از سوی دارودسته حزب جمهوری به اوج رسیده بود. رئیس‌جمهور در جبهه مشغول جنگ بود و اینان در تهران نقشه برکناری او را می‌کشیدند. هر طرحی که به مجلس برده می‌شد یکی از مانع‌های بر سر عزل رئیس‌جمهور را از سر راه برمی‌داشت. نوار حسن آیت، مو به مو و نکته به نکته اجرا می‌شد:

"مجلس هم که باز بشود گفتم، دست ما خیلی بازتر میشود. مسئله فعلا مانعش اینه که مجلس نیست. فردا مجلس که بیاد، مقابل رئیس‌جمهور خواهد ایستاد... من فکر می‌کنم که با مجلس هم خواه ناخواه درگیری خواهد داشت، ما توی مجلس هم برنامه داریم...^{۵۹۰}

تضعیف ارتش و بزرگ‌نمایی سپاه پاسداران همچنان ادامه داشت. بنی‌صدر گفت:

"من نه تقدیر می‌خواهم، نه تشویق می‌خواهم و نه ستایش، آنچه می‌خواهم این است که با فشار سیاسی روانی این نیرو تضعیف نشود و ما بتوانیم دشمن را سرکوب کنیم. یک کم انصاف. همین و بس.^{۵۹۱}

"من از این آقایان هیچ چیز نمی‌خواهم جز اینکه مرا به حال خود بگذارند تا این جنگ را به نتیجه برسانم.^{۵۹۲}

"این جنگ روانی سیاسی چند برابر بیشتر به ما ضربه رسانده است تا حمله دشمن.^{۵۹۳}

"به این جنگ روانی خاتمه دهید و بگذارید نیروهای مسلح این جنگ را با موفقیت پیش ببرند.^{۵۹۴}

"عده‌ای شب و روز به تخریب روحیه فرماندهان مشغول‌اند و گمان می‌کنم این معنا امروز بر کسی پوشیده نیست و همه مردم دیگر اینها را می‌شناسند با کمال تأسف عده‌ای جبهه جنگ اصلی را جبهه جنگ با رئیس‌جمهور قرار داده‌اند.^{۵۹۵}

"این هم نوعی تقسیم کار است؛ اگر شکست پیش آمد به عهده رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا است و داد و قال راه می‌اندازند و متن امضا می‌کنند که باید چنین و چنان کرد، اما وقتی پیروزی پیش می‌آید مال بقیه است.^{۵۹۶}

"دو خبر هم امشب به من دادند، یکی پاسخ امام است در تشویق فرماندهان نظامی و این پاسخ، جبران آن بیانیه و تفسیرهای پی در پی را می‌کند و در عین حال خبر اینکه مجلس قدم دیگری در حذف رئیس‌جمهوری برداشته که اینهم پاداشی بود برای زحمات من!^{۵۹۷}

"در این شطرنج مرا یک طرف قرار داده‌اند و همه راه‌ها را دارند می‌بندند تا من مات شوم. آن بن‌بست خارجی، این بن‌بست داخلی که حالا بنا دارند آن را با تبلیغات رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ای و منبری تکمیل کنند. جوری که رئیس‌جمهور از هر سو در محاصره قرار گیرد و هیچ دررویی نداشته باشد و عطای این عنوان را به لقایش ببخشد و برود.^{۵۹۸}

"داوطلب ریاست‌جمهوری شدم، آنچه در توان داشتم کوشیدم ولی دائم به دست و پایم بند گذاشتند. باز آنچه در توان دارم می‌گذارم، اما اگر نشد می‌آیم حقیقت را هرچه هست به شما می‌گویم. این توطئه‌ای است که هدفی جز حذف رئیس‌جمهور ندارد.^{۵۹۹}

طرح حذف رئیس‌جمهور از سوی کسانی که به گفته بنی‌صدر، "می‌خواستند به هر قیمت کودتای ۲۸ مرداد را از نو تمرین کنند" ^{۶۰۰}، با قدرت و شدت تمام دنبال می‌شد. آن قدر توطئه‌چینی و تلاش برای حذف رئیس‌جمهور شدت گرفته بود که حتی صدای آقای خمینی هم در آمد. بنی‌صدر نقل می‌کند:

"به امام گفتم اینها اگر بخواهند مرتب روحیه ما را خراب کنند ما پیروز نمی‌شویم. امام گفتند قدر زحمات شما معلوم است. به یک عده‌شان که اینجا آمده بودند، گفتم: یک عده رفته‌اند آنجا فداکاری می‌کنند، شما اینجا نشسته‌اید نقشه می‌کشید؟" ^{۶۰۱}

گرچه بعدها همچنان که هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه گفت مشخص شد این نقشه‌کشیدن‌ها بی‌اجازه و دستور آیت‌الله نبوده‌است. رفسنجانی نقل می‌کند: "ما رفتیم به امام گفتیم بنی‌صدر ریاست‌جمهوری را گرفته. این که نشد. فرمودند: شما بروید مجلس را در دست بگیرید." ^{۶۰۲}

آیت‌الله از آن سو مشغول خالی کردن زیرپای بنی‌صدر بود و از سوی دیگر در جلوی بنی‌صدر و اطرافیان‌ش نقشی متضاد بازی می‌کرد. مهندس سبحانی می‌گوید:

"بازرگان برای من تعریف می‌کرد یک روز پیش امام بودیم به همراه بنی‌صدر و بهشتی. بعد از رفتن آقایان امام من را صدا زد و گفت: شما قدری این بنی‌صدر را نصیحت کنید. او فقط حرف می‌زند و سر و صدا راه می‌اندازد، اینها دارند عمل می‌کنند!" ^{۶۰۳}

بعدها آقای خمینی خود نیز، طرفداری گهگاه و صوری‌اش را از بنی‌صدر، "بواسطه برخی مصالح" ^{۶۰۴} دانست. آقای خمینی نقش را به خوبی ایفا می‌کرد. بر زمین زدن بنی‌صدر پروژه‌ای بود که گام به گام از اسفند ۵۸ تا خرداد ۶۰ از سوی آیت‌الله تعقیب شد. حجت‌الاسلام محلاتی درباره جلسه‌ای که پیش از انتخاب بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری در حضور آقای خمینی برگزار شده بود می‌گوید:

"راجع به بنی‌صدر آقای سید ابوالفضل شروع کرد صحبت کردن که ایشان در مجلس خبرگان این طور بوده، امام فرمود خیلی مهم نیست، شما بروید مجلس را قبضه کنید. رییس‌جمهور در جمهوری اسلامی کاره ای نیست، همه کاره دولت است و مجلس." ^{۶۰۵}

پس از اظهارات عجیب و غریب محسن رفیق‌دوست که در پاسخ به این که چرا جان سربازان را آنقدر بی‌ارزش می‌پندارید، گفته بود: "سربازان ما یکبار مصرف هستند"، این بار نوبت رجایی بود تا در مسجد سپهسالار (مطهری فعلی) نیت باطنی و نهایت ضدیت با رئیس‌جمهور را آشکار کند:

"۶ ماه دیرتر با نهادهای انقلابی پیروز شویم بهتر از این است که با ارتشی پیروز شویم که کودتاگران را بکار گرفته است. آن پیروزی که این ارتش بدست آورد نمی‌خواهیم." ^{۶۰۶}

حسین خمینی، نوه آقای خمینی که از طرفداران بنی‌صدر بود نیز گفت:

"من خودم با آنها بحث کرده‌ام و خودم از آنها شنیدم که می‌گویند خوزستان و حتی نصف ایران برود بهتر از این است که بنی‌صدر حاکم شود. آخرین شانس این جمهوری بنی‌صدر است." ^{۶۰۷}

حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر این طرز تفکر را مورد انتقاد قرار داد و گفت:

"ناشایستگی دست اندرکاران حکومت و رقابت‌های زبانبخش آنان کار را بدانجا رسانیده است که برای انحصار داشتن افتخارها، سامان یافتن جبهه‌ها را خوش نمی‌دارند." ^{۶۰۸}

بنی‌صدر به همین نکات اشاره کرد و گفت:

"برای یک عده ای از دست رفتن خوزستان گواراتر از پیروزی بنی‌صدر است." ^{۶۰۹}

"عده‌ای هستند که می‌خواهند به هر قیمت شکست بخوریم، فکر می‌کنند پیروزی، پیروزی رئیس‌جمهوری است و این برایشان غیرقابل تحمل است." ^{۶۱۰}

"در واقع هدف از ادامه جنگ ظاهراً جز این نیست که مواضع تحکیم گردد." ^{۶۱۱}

جالب آن که ۱۴ سال پس از بنی صدر، محسن رضایی، نیت واقعی جناح خود را از ادامه جنگ آشکار کرد و مهر تأییدی بر حرف‌های بنی صدر زد:

"اگر جنگ را ادامه نمی‌دادیم، حکومت و انقلاب تثبیت نمی‌شد. آن‌هایی که می‌گویند شش سال از ۸ سال جنگ بیهوده بود و سال‌های جنگ را ۶ و ۲ توصیف می‌کنند، باید بدانند که اگر به جنگ پایان می‌دادیم حکومت اسلامی و انقلاب از بین رفته بود." ۶۱۲

بنی صدر در نامه‌ای به آقای خمینی همین موضوع را با وی در میان گذاشت و خبر از نیت واقعی حزب جمهوری و همسلکانش داد:

"این آقایان که از پشت جبهه گشوده‌اند، خواهان ادامه جنگ هستند اما نه برای تحصیل پیروزی بلکه بردن ایران به شکست. خیال می‌کنند، شکست موجب می‌شود از شر بنی صدر راحت بشوند." ۶۱۳

از سویی دیگر بنی صدر مجبور بود تا از انحرافات که به نام جنگ پیش می‌آمد جلوگیری کند. یکی از این اتفاق‌ها حضور امام زمان در جبهه‌ها در دفاع از رزمندگان ایرانی بود! بنی صدر در این باره گفت:

"اسرای عراقی گفته‌اند، یک اسب سفیدی با شمشیر به ما حمله می‌کند!! این امور را در این عصر وزمانه تبلیغ کردن در حقیقت انکار کردن نقش خود انسان است. البته آنها که اینگونه امور را می‌سازند و می‌خواهند القا کنند، جواب این سؤال یادشان می‌رود که این اسب سفید بهتر بود روز اول می‌آمد و اینهمه ضایعات و تلفات به کشور وارد نمی‌شد و جلوی پیشروی دشمن را می‌گرفت!" ۶۱۴

تلاش همه‌جانبه برای برکناری رئیس‌جمهور از فرماندهی کل قوا در جریان بود. با آنکه بنی صدر در نامه‌هایش به آقای خمینی قول داده بود که بعد از تمام شدن جنگ کنار برود و حتی استعفا نامه‌اش را هم نوشته و امضا کرده در اختیار آیت‌الله گذاشته بود^{۶۱۵}، همچنان آماج حملات حزب جمهوری و انحصارطلبان قرار داشت. آن‌هایی که تمام نشدن جنگ را برای تثبیت حکومت خود و کنار زدن مخالفان خوش می‌پنداشتند، تمام تلاش خویش را به کار بستند تا از سامان یافتن جنگ توسط بنی صدر جلوگیری کنند. مخالفان بنی صدر بعدها در خاطراتی که منتشر کردند، به نقش خود در برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا اذعان کرده و به رفت و آمدهایشان نزد آقای خمینی جهت زدن رای او درباره بنی صدر اشاره کردند:

احمد توکلی نقل می‌کند: "روزی دیگر من و آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله یزدی و آقای پرورش و شهید رجایی و مرحوم شیخ محمد منتظری، جلوی امام حلقه زدیم، موضوع هم درباره همان مشکلات بنی صدر بود، آیت‌الله خامنه‌ای آن روز غزلی از حافظ خواند و گفت: بنی صدر پدر ما در آورده است و اکنون هم در ارتش یارگیری می‌کند، این امر ممکن است در آینده خطراتی پیش بیاورد." ۶۱۶ آیت‌الله منتظری نوشت: "برای ما مسلم شده بود که آقای بنی صدر مساله جنگ را دارد سنبل می‌کند." ۶۱۷ هاشمی رفسنجانی در نامه‌ای به آقای خمینی گفت: "در خصوص جنگ و فرماندهان ارتش، مطالب و احتمالات زیادی داریم. فرمانده به خاطر ناهماهنگی و وحشت از نیروهای خالص اسلامی، مایل است نیروهای غیراسلامی را در ارتش حاکم کند که منافع مشترک پیدا کرده‌اند و نیروهای خالص دینی را یا منزوی و یا منفصل نمایند." ۶۱۸ و بهزاد نبوی گفت: "بنی‌صدر زمانی که فرمانده کل قوا شد، یک استراتژی خاصی را در جهت حاکمیت دادن ضد انقلاب در ارتش و کنار گذاشتن عناصر مؤمن به انقلاب پیاده کرد. چنانکه اطلاع داریم، اطلاعیه‌ای منتشر ساخت که تمام امرای بازنشسته ارتش باید به سرکار خود باز گردند که اجازه پخش مجدد آن داده نشد. در واقع او سعی داشت زمینه را برای بازگشت دستگیر شدگان ارتش هموار سازد. بنی‌صدر، با استفاده از فرماندهی کل قوا آنچنان جو تبلیغاتی در ارتش بوجود آورده بود که اکثر خلبانان ارتش مسئله را به شکل دیگری برداشت کرده بودند. چنانکه مسئله عرب و عجم را در رأس قرار داده بودند که این جریان از اصل، انحرافی بود. بنی‌صدر پس از این ماجرا، بلافاصله تحلیلی از کودتای نوژه را مطرح کرد تا اذهان عمومی را منحرف سازد و کشف کنندگان کودتا را زیر سؤال قرار دهد و در این رابطه گفت کودتای نوژه توطئه آمریکا بود تا متخصصین را از ارتش کنار بگذارند. در حالی که ما می‌دانیم کودتا واقعی بود و در این رابطه هم عده‌ای دستگیر شدند." ۶۱۹

در این میان یدالله سحابی با اعتراض به مخالفان گفته بود:

"کوبیدن بنی‌صدر که ارتش متلاشی شده‌ای را با دلجویی به این شکل در آورده است که حملات دشمن را خنثی می‌نماید، بر موازین عدل و انصاف نیست." ۶۲۰

به همت بنی‌صدر و دلجویی او، ارتش که پس از پیروزی انقلاب منهدم شده بود، اکنون می‌توانست در یک روز ۲۰۰ پرواز هوایی علیه نیروهای صدام انجام دهد. ۶۲۱

ارتشیان با جان و دل از ایران دفاع می‌کردند. بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی به یکی از این جانبازی‌ها و دلاوری‌ها اشاره کرد و نوشت:

"خلبانهای نیروی هوایی و هوانیروز، از فداکاری گذشته، انتحار می‌کنند و اینجانب دائم از این پایگاه بآن پایگاه می‌روم، آنها را تشویق می‌کنم. اما هر روز بهم می‌گویند: امروز نوبت مرگ ما است. خودم از قیافه‌های آنها شرمند می‌شوم که ممکن است فردا دیگر آنها را نبینم." ۶۲۲

در واقع نیروی هوایی در جنگ استادانه عمل کرد. خلبانان دلیر نیروی هوایی که اکثراً با ضمانت شخصی بنی‌صدر از زندان‌ها آزاد شده بودند و با درایت سرهنگ فکوری پس از پاکسازی دعوت به کار شده بودند، سنگ تمام گذاشتند. ۱۲۰۰ خلبان نیروی هوایی در هر ماه به طور متوسط هر کدام ۳۰-۴۰ پرواز انجام می‌دادند. خاطره یکی از این خلبانان تنها اشک را به چشمان می‌آورد:

"پس از جریان تصفیه نیروهای هوایی من بازنشسته شدم و به مرغداری مشغول شدم. روز اول حمله عراق به ایران از منطقه علی‌شاه عوض که بین کرج و تهران است داشتم می‌آمدم به تهران که بروم منزل. دیدم دو هواپیمای "سوخو" عراقی دارند از بالای سرم پرواز می‌کنند. در ارتفاع خیلی کم. متأسفانه دقیق بعد صدای بمباران را شنیدم. وقتی رسیدم منزل با هیچکس صحبت نکردم. رفتم توی اتاق، در را بستم و شروع کردم به گریه کردن. زار می‌زدم. به خودم می‌گفتم چرا من در چنین شرایطی به عنوان خلبان نمی‌توانم برای مملکت کاری بکنم. همسرم آمد به اتاق و از من پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ بلند شو و همین‌الآن به نیروی هوایی تلفن بزن. اگر تو را برای پرواز قبول کردند من حاضرم مرا به عنوان گروگان آنجا نگه دارند و تو برو در جنگ علیه عراق شرکت کن. زنگ زدم به سرهنگ فکوری در ستاد هوایی. گفتم: من بازنشسته هستم. اگر به من اعتماد ندارید. زن و بچه‌ام را در ستاد هوایی گروگان بگیرید و به من هواپیما بدهید تا برم بجنگم. فکوری گفت: همین‌الآن بیا اینجا." ۶۲۳

نیروهای خط امام و حزب جمهوری در مجلس متمرکز شده بودند تا عنوان فرماندهی کل قوا را از رئیس‌جمهور بگیرند. بنی‌صدر در پاسخ تلاش مخالفان و وابستگان فکری و تشکیلاتی حزب جمهوری در بازپس‌گیری فرماندهی کل قوا گفت: "این مدت که من رئیس‌جمهورم، کدامیک از آزادی‌های مردم را به خطر افکنده‌ام و در برابر خطراتی که این آزادی‌ها را تهدید کردند و می‌کنند سکوت کرده‌ام؟ شما شب و روز مشغول توطئه هستید که عنوان فرماندهی کل قوا را از رئیس‌جمهور باز پس بگیرید. چرا می‌خواهید این کار را بکنید؟ برای این است که می‌خواهید تمام عناصر قدرت در دست خودتان باشد؟ این را مردم فهمیده‌اند. مردم می‌دانند که در شرایط جنگ این خیانت آشکاری به کشورشان است و موجب از دست رفتن کشورشان می‌شود. من منتخب مردم هستم، هر وقت و هر زمان که مردم مرا نخواهند همان لحظه و همان زمان خواهم گفت که آسوده شدم و دنبال کار خویش خواهم رفت." ۶۲۴

در حقیقت جنگ فرصتی مناسب بود تا سران حزب جمهوری بی‌دغدغه با سرنگونی بنی‌صدر قدرت را در دست بگیرند. حزب جمهوری می‌دانست اگر بنی‌صدر موفق شود جنگ را با موفقیت تمام کند، دیگر هیچ‌گاه نمی‌توانند به قدرت برسند. باید از فرصت جنگ استفاده می‌شد و تا سر رئیس‌جمهور به جنگ گرم است، او را از اریکه قدرت به زیر کشید. این گفته رجایی به خوبی بیانگر هدفی است که جناح قدرت‌طلب در ذهن می‌پروراندند:

"جنگ نعمت است. در سایه آن مسائل حل می‌شوند." ۶۲۵

اما بنی صدر قرص و محکم ایستاده بود. از چندین طرف تحت فشار بود. رادیو تلویزیون، ابزارهای تبلیغاتی حزب جمهوری، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب، دادگاه‌های شرع و دیوان عالی کشور، همه و همه دست به دست هم داده بودند تا او را زمین بزنند. نماینده ۱۱ میلیونی مردم تک و تنها در برابر هجوم همه‌جانبه ایستاده بود و کمر خم نمی‌کرد:

"کسی به مظلومیت من در حکومت، لااقل در تاریخ دو سه قرن اخیر نبوده است. دست و پای مرا بسته‌اند و می‌گویند بجنگ! و من پذیرفته‌ام و دارم می‌جنگم. با این حال می‌آیند و باز هم بندهای تازه ای بر دست و پای من می‌گذارند."^{۶۲۶}

"اما امروز در چند جبهه مشغول جنگیم: در جبهه شایعه‌سازان، در جبهه فرصت‌طلبان قدرت، در جبهه ضدانقلاب، در جبهه مشکلات اقتصادی، سیاسی، داخلی، خارجی و در جبهه جنگ نظامی."^{۶۲۷}

"ما مظلومانه می‌جنگیم، چه کسی به ما کمک می‌کند؟ خارجی‌ها که تا حالا به ما اسلحه هم نفروخته‌اند، چه رسد به کمک. اما داخل. ای مردم، خود شما می‌دانید که با ما چه می‌کنند."^{۶۲۸}

"حالت من به حالت کسی می‌ماند که به اونیش و سوزن به طور بی صدا می‌زنند و او از روی ناچاری گاه فریاد می‌زند. تازه آن فریادی هم که می‌زنم درباره جنگ است. حالت من به حالت کسی می‌ماند که با تقلای کشنده‌ای دارد بنایی را می‌سازد و می‌بیند که هنوز خشت بعدی را نگذاشته چند خشت از بنا را فرو ریخته‌اند. دیگر حالا آنچه را که واقع شده است را مردم می‌دانند من چه می‌گویم."^{۶۲۹}

"وضعیتی که ما در آن می‌جنگیم در تاریخ بشری شاید بی نظیر باشد. تمام دستگاه‌هایی که می‌باید برای پیش بردن جنگ به ما کمک کنند، به جای آن مخالفت و ضدیت می‌کنند. هرگز نشده که دستگاه تبلیغاتی مخالف یک فرمانده کل قوا باشد و چنان تبلیغ کند که جز تضعیف روحیه نیروهای مسلح ما از کار آنان نتیجه‌ای حاصل نشود."^{۶۳۰}

مخالفان رئیس‌جمهور برای زدن او از چندین کانال وارد شده بودند. ضمن تلاش‌هایشان در مجلس برای گرفتن حکم خلع فرمانده کل قوا به تیمسار فلاحی و سرتیپ فکوری گفته بودند که اگر بنی‌صدر خلع شد شما را به جای او می‌گذاریم.^{۶۳۱}

گرچه به آنان نیز که تا آخرین لحظه با رئیس‌جمهور ایستادند و پس از عزل بنی‌صدر با صدور اعلامیه‌ای در پایگاه‌های نظامی از زحمات او تشکر کردند، رحم نکردند و ۴ ماه پس از عزل بنی‌صدر در مهرماه سال ۶۰، در سانحه‌ای حیرت‌آور و مشکوک، هواپیمای حامل کلاهدوز، نامجو، فلاحی و فکوری در نزدیکی تهران سقوط کرد و تمامی فرماندهان نظامی جز خلبانان در آتش سوختند.^{۶۳۲} بعدها مقامات ایرانی علت سقوط را "از کار افتادن همزمان ۴ موتور هواپیما" عنوان کردند^{۶۳۳} و این سوال را بی‌پاسخ گذاردند که "چگونه می‌شود ۴ موتور هواپیما همزمان و با هم از کار بیفتند؟".

بازار ساختن اخبار دروغ و شایعه و تهمت و افترا علیه بنی‌صدر داغ بود. مردم به نظاره نشست‌ه بودند تا ببینند رئیس‌جمهور محبوبشان چگونه بر مشکلات فائق می‌آید:

"چه تبلیغات سوئی در این نهادها به خصوص در سپاه پاسداران بر ضد رئیس‌جمهوری می‌شود. کار را به اینجا رسانیده‌اند که یک نماینده مجلس گفته است از یک سپاهی شنیدم محل تندگویان را رئیس‌جمهور به عراقی‌ها گفته و آنها آمده‌اند و او را گرفته‌اند! تا این حد تبلیغات سوء؟ این خدمت به اسلام است؟ خدمت به سپاه است؟"^{۶۳۴}

"آنچه من کرده‌ام و می‌کنم این است که در نیروهای مسلح و بخصوص سپاه پاسداران، خلق و خوی سلطه‌گری و استبداد رای و حاکمیت جویی به وجود نیاید. اگر این خلق و خو بوجود آمد دیگر فاتحه انقلاب خوانده است."^{۶۳۵}

"در یکی از شب‌های آخر هفته در تلویزیون، عده‌ای را آورده بودند که بعد از ستایش فراوان از خود گفته بودند هر وقت از فرماندهی اطاعت نکردیم موفقیت داشتیم! این کمکی است که دستگاه تبلیغاتی در جنگ به ما می‌کند. این گونه تبلیغ می‌کنند در اوج جنگ بر علیه ما."^{۶۳۶}

"بعد از فتح تپه‌های الله اکبر، رادیو گوش می‌دادم داشت اطلاعاتی ای بنام سپاه می‌خواند. می‌گفت: "پس از مدتی رکود با آتش توپخانه و با کمک هوانیروز و سپاه این منطقه را باز پس گرفتیم." معلوم می‌شود که چند تیپ از نیروی زمینی تحت فرماندهی چمران اصلا در آنجا حاضر نبودند! این مسائل از حمله لشکر دشمن هم زیان‌بارتر است. فرماندهان ارتش دیشب پیش من آمدند در حالی که سخت رنجیده و عصبانی بودند می‌گفتند: ما بخاطر شما فشار می‌آوریم و همکاری و هماهنگی می‌کنیم، بعد رادیو با ما اینطور می‌کند."^{۶۳۷}

"گفته اند نیروهای مسلح ما در خوزستان معطل می کنند و عمل می کنند برای اینکه در تهران قرار است کودتا شود. اینها بدانند با این کارهایشان خوزستان از دست نخواهد رفت. فرزندان مسلح ما که در جبهه ها می جنگند به خاطر شما نمی جنگند که این حرف های کشنده موجب شود دست از جنگ بکشند." ۶۳۸

"یکی از نمایندگان اهواز گفته است با اینکه سه هفته است امام گفته اند باید محاصره آبادان شکسته شود ولی تا کنون این کار نشده. این حرف بدین معنی است که نیروهای آماده ای آنجا بوده اند و توانایی شکست محاصره را هم داشته اند، اما دست روی دست گذاشته و تماشا می کنند!" ۶۳۹

"نقل کرده اند که سرهنگ فکوری گفته است آقای بنی صدر با اعزام نیروی هوایی برای سرکوب مهاجمین به سوسنگرد مخالفت کرده است و این عمل باعث موفقیت دشمن در سوسنگرد گشته است. من از سرهنگ فکوری پرسیدم معلوم شد این هم مثل بقیه حرفها کذب محض است. چطور یک کسی می تواند خود را مسلمان بداند و این همه دروغ بگوید؟" ۶۴۰

"اداره اطلاعات ارتش چند ماه پیش نواری از گفتگوی دو تن از مسئولان اطلاعات سپاه پر کرده بود که در باره ترور من گفتگو می کردند. اولی می گفت: می خواهیم او را به عنوان سرکشی از جبهه غرب به اینجا بکشیم و ترورش کنیم. مخاطبش پرسید امام را چه کرده اید؟ موافقت کرده است؟ اولی گفت موافقت می گیریم و اگر هم نکرد یک فقیه پیدا می کنیم و اجازه می گیریم." ۶۴۱

"عده ای از نظامیان پیش من آمدند و خواستند به جانبداری از رئیس جمهور راهپیمایی کنند. گفتند ما می خواهیم بگوییم که شما چه زحمتی می کشید. گفتم اگر شما می خواهید بگویید که می دانید چه کرده ام، بهترین راه پیمایی ها، اصرار و سماجت در بهتر و سریعتر جنگیدن است. هر ساعت تاخیر ممکن است برای میهن ما سرنوشت دردناکی بدنبال آورد." ۶۴۲

هاشمی رفسنجانی نیز نقل کرده بود که:

"شب قبل از شهادت شیرودی [که بنی صدر او را ترفیع درجه داده بود] دیده شده است که میان یک سرهنگ و بنی صدر تماس تلفنی مشکوکی برقرار شده است و جهت تیر خوردن هلی کوپتر از کنار بوده است نه از جلو!" ۶۴۳

آن ها، حتی از تهمت جنسی نیز دریغ نمی کردند. گفتند که بنی صدر در جبهه مشغول الواطی و زن بازی است. بنی صدر از ملاقاتی که با آیت الله داشته است می گوید:

"رفتم پیش خمینی و مثل اینکه منفجر شوم گفتم من تا امروز در تمام عمرم با هیچ زنی غیر از همسرم آمیزش نداشتم. اینها رذالت می کنند. آدمی که همه چیزش را گذاشته و توی جبهه می رود که وطنش را حفظ کند در جبهه ای که آدمی با چشم خود می بیند انسانی شاد و خندان و لحظه بعد شاهد آن است که بر اثر اصابت توپ و موشک ذغال شده است، در جبهه اینطور بر من می گذرد و اینها در تهران نشسته اند این جور چیزها برایم می سازند." ۶۴۴

این تهمت ها پس از عزل بنی صدر ادامه داشت و تا امروز نیز ادامه دارد. پس از خرداد ۶۰ که حاکمیت یکدست شده بود و تمامی ابزارهای تبلیغاتی (اعم از وسایل ارتباط جمعی، تریبون نماز جمعه ها، روزنامه ها، رادیو، تلویزیون و کتاب ها و مجلات) به قبضه آقایان درآمده بود، عبارت مبهم "خیانت بنی صدر" ترجیع بند تمامی گفته ها و نوشته ها گشت. نظیر این جمله بارها و بارها تکرار شد:

"اصلاً اینها به صدام خط داده بودند. آنها گفته بودند تو بیا ما کشور را به تو تسلیم می کنیم." ۶۴۵

اما اینک پس از سه دهه باید به راستی پرسید خیانت را که کرد؟ اگر این بنی صدر "ملعون"، "کافر" و "حرامی" ۶۴۶ بود که خیانت می کرد و مانع پیروزی و پیشروی بود، پس چرا پس از عزل او، نیروی ما ظرف سه ماه حتی یک پیروزی کوچک نیز بدست نیاورد و اگر همه مشکل بنی صدر بود و گناه به گردن او بود که اسلحه نمی دهد و خیانت می کند و نمی گذارد خرمشهر را باز پس گیریم، چطور پس از رفتن او تا یک سال خرمشهر در دست عراقی ها بود؟ چطور است هر نبردی را که بنی صدر با ارتش فرماندهی کرده است با خیانت او و شکست همراه شده اما هر عملیاتی که سربازان دلیر سپاه پاسداران جمهوری اسلامی و جان برکفان غیرتمند حزب الله در آن شرکت داشته اند با رشادت و فداکاری فرماندهان به پیروزی

معنوی رسیده‌اند؟ خیانت را که کرد؟ آقایان بر مسند کار که آزادی‌ها را سلب کردند، اعدام‌های دسته‌جمعی به راه انداختند، شکنجه‌گاه و قتلگاه ساختند، روزنامه‌ها را بستند، استبداد را حاکم کردند، جنگ را ۸ سال ادامه دادند، میلیاردها دلار به اقتصاد کشور لطمه زدند، انقلاب را از مسیر خود خارج کردند، با آمریکا و اسرائیل سازش پنهانی کردند، ۴۰۰ هزار تن از جوان‌های معصوم این کشور را برای تثبیت قدرت خویش به کام مرگ فرستادند، اختناق ایجاد کردند، به نام اسلام و دین آدم‌کشی به راه انداختند، جوانان معتقد و بی‌گناه را به جرم یک اعلامیه و یک روزنامه زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها کشتند و پول گلوله را از مادر دردمندشان گرفتند و نشانی خاوران را دادند، منابع و مخازن نفتی و غیرنفتی و میراث فرهنگی ما را به تاراج بردند، ایران را ویران کردند، اگر خیانت نکردند پس چه کردند؟ در تاریخ ۳۰ ساله ایران پس از انقلاب، تعداد افرادی که در حکومت راه یافتند و در مقابل استبداد و انحصار ایستادند و تاوانش را نیز پرداختند از انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کند. شاخص این جریان سید ابوالحسن بنی‌صدر است. آن‌که به قدرت و پول و مقام و ماندگاری نه گفت و در حالی که می‌توانست هم‌آواز و هم‌آهنگ آنان شود، در اوج به نفع مردم کنار کشید، تا آخرین لحظه بر آزادی‌ها پای فشرد و خود را به استبداد و اختناق نفروخت. از مقام ریاست به سادگی گذشت تا حجت را بر صاحبان قدرت تمام گرداند. آن‌ها که قدرت را تصاحب کردند و با اهرم زور انقلاب را به بیراهه کشاندند، فاز دوم را که عبارت بود از لجن‌مال کردن طرف مقابل، در همان ابتدا آغاز کردند. ضربه به اعتبار و حیثیت بنی‌صدر با عبارت "خیانت بنی‌صدر"، در این سال‌ها تمرین و تکرار شد تا افکار عمومی را از تقابل آزادی و استبداد در بحبوحه سال‌های آغازین انقلاب منحرف سازد. با ضرباهنگ‌های منظم حمله علیه بنی‌صدر را آغاز کردند تا القا سازند که "هرکس به راه او رود، جز فرجامی اینچنین، در انتظارش نخواهد بود." اما در این میان نکات دیگری نیز قابل تامل‌اند. آنها که در این سال‌ها، در وحشتناک‌ترین سال‌های سانسور خبری، مدام اتهام خیانت را مطرح کردند یکبار از خود نپرسیدند که کدام فرمانده‌ای در دنیا می‌خواهد که لشگرش شکست بخورد؟^{۶۴۷} خیانت یعنی چه؟ یعنی یک ارتش زیر صفر را به جایی برسانید که یک‌سال در مقابل حملات بزرگترین لشگر خاورمیانه مقاومت کند و با هیچ، ۵۰ درصد زمین‌های اشغالی را پس بگیرد؟ یعنی با یک ارتش درهم کوبیده شده در برابر لشگری که می‌خواهد یک‌هفته‌ای به تهران برسد و جشن پیروزی برپا کند، بایستند و نیروهای عراقی را عقب راند؟ به این می‌گویند خیانت؟ کجاست عدل؟ کجاست یک جو انصاف؟ کاری که عرفات از آن با عنوان "معجزه" یاد می‌کند، خیانت است؟ اگر دفاع تمام‌عیار از خاک میهن در میان آن همه فشار و هجوم جناح‌ها برای تسخیر قدرت اسمش خیانت است پس باید دیگر مرگ واژه‌ها را به سوگ بنشینیم که در روزگار تجاوزات پیاپی به حریم واژه‌ها زندگی می‌کنیم. اگر دفاع با چنگ و دندان رئیس‌جمهوری که پوتین به پا و دست از جان شسته در جبهه‌ها به استقبال مرگ می‌رود نامش خیانت است پس دیگر وای بر ما و وای بر شما. اگر این‌ها اسمش خیانت است پس روی مین دواندن جوان‌ها و جلوی تیغ بردن طفل‌های معصوم و گرفتار کردن بهترین فرزندان این مملکت در تله‌های آبی و گودال‌های مملو از قیر مذاب در حمله به بصره و فاو در جنگ ۸ ساله و درگیر کردن ملت با جنگی بی‌پایان با شعار "راه قدس از کربلا می‌گذرد" اسمش چیست؟ آن قدر این ماجرای خیانت بر سر هر مسئله و عملیات و حمله‌ای تکرار شده‌است که حتی علی شمخانی، وزیر دفاع اسبق جمهوری اسلامی را هم به واکنش واداشته‌است. به قول آن ضرب‌المثل قدیمی عزا چه عزایی است که....:

"من شخصا بعضی از آنچه را که به عنوان ماجرای هویزه نقل می‌شود، قبول ندارم؛ یعنی هرگز هدف بنی‌صدر شکست عملیات هویزه نبود... او کسی بود که با بدست آوردن یک پیروزی، می‌توانست همه مخالفین خود را حذف نماید و مسلم است که هرگز حاضر نبود آگاهانه شکست در یک عملیات را بپذیرد. این نهایت ساده‌اندیشی است اگر اعلام شود عملیات هویزه، عملیاتی بود که بنی‌صدر در آن خیانت کرده است. بنی‌صدر تمام تدبیر خود را به کار گرفت که عملیات هویزه موفق شود. من خودم در اتاق جنگی که بنی‌صدر در آنجا بود حضور داشتم."^{۶۴۸}

نکته جالب این دروغ‌ها و افتراها این است که علی‌رغم هجوم تبلیغاتی و تکرار همیشگی خیانت بنی‌صدر در رسانه‌های تبلیغاتی دولتی، مردم نشان دادند که شعور اجتماعی و عقل جمعی‌شان در تصمیم‌گیری‌ها درمورد شخص هیچ‌گاه مرعوب و مجذوب تبلیغات نشده‌است.

در حقیقت برای تیپ فکری انحصارگرایان و استبدادطلبان که تنها قدرت را می‌خواستند و بس، مهم کشته‌ها، جانبازان و ضربات اقتصادی و اجتماعی و خسارات مادی و معنوی نبود. مهم کنار زدن بنی‌صدر بود. به هر قیمتی. تفکر "سرباز یک‌بار مصرف" و "به بهشت فرستادن سربازان" در اعماق ذهن جناح مقابل رسوب کرده بود. بنی‌صدر در نامه‌هایی به آقای خمینی و منتظری در مورد صیادشیرازی می‌نویسد:

"آقای صیاد شیرازی سرگرد بود و مرحوم دکتر چمران او را به اینجانب معرفی کرده بود. سه درجه ارتقاء به او دادم، او را سرهنگ تمام کردم، ۳ لشکر را در اختیارش گذاشتم و مأمور کردستانش کردم... با آنکه فرماندهان ارتش مخالف بودند، می‌گفتم بلکه راست باشد و او مردی با جوهر باشد. بدفعات شکایت و اعتراض شد که مگر ما نظامیان موش آزمایشگاه هستیم که بدست افسر توپخانه که نه درس ستاد فرماندهی و نه تجربه دارد می‌سپارید. جوابم این بود که باتجربه‌ها کمکش کنند و موجب هماهنگی و همکاری میان سپاه و ارتش می‌شود. خبر رسید که در تهران به کارهای دیگر مشغول شده و هر روز گزارش گفتگوهایش درباره عزل فرماندهان و همه کاره شدنش را می‌آوردند. تزلزل و خشم فرماندهان نیروها زیاد می‌شد تا بدانجا که دسته جمعی آمدند و گفتند استعفا می‌دهیم. سرانجام در کردستان مصیبت بر مصیبت افزود و مصیبت آخری که ببار آورد، غیرقابل اغماض شد: یک گروه ۵۰۰ نفری را به سردشت برده و ۴۵۷ تن از آنها را به کشتن داده و ۴۵ میلیون تومان پول و بسیاری از ابزار جنگی از بین رفت و روحیه نظامیان را بکلی خراب کرده بود ارتشیان با او بغایت دشمن شدند. برای جبران عدم کفایت، درخواست بمب ناپالم کرد و امروز در دنیا موضوع تبلیغات بر ضد جمهوری اسلامی ما شده است که در حکومت مذهبی، هموطنان مسلمان خود را با بمب ناپالم می‌سوزانیم. در کردستان بر نفرت عمومی از او افزوده شد. [درباره حادثه سردشت]، احضارش کردم. از او در باره فاجعه‌ای که ببار آورده بود، توضیح خواستم. پاسخ داد به بهشت می‌روند! خشکم زد! پرسیدم مگر خداوند شما را مأمور فرستادن جوانان مردم به بهشت کرده‌است؟ دستور برکناری و محاکمه نظامی او را دادم." ۶۴۹

بنی‌صدر با انتقاد شدید از این طرز تفکر و یادآوری ارزش جان انسان گفت:

"ما مسئول جان این انسان‌ها هستیم. بهتر است که ما آدم آگاه و با دانش نظامی و معتقد را فرمانده کنیم و او تلفات ندهد و جان برادران و فرزندان ما را بی‌جا و بی‌دلیل به خطر نیافکند، تا اینکه کسانی را بگذاریم که برایشان جان افراد قیمت ندارد. اما فرصت طلبانی هستند که می‌خواهند با عنوان کردن شهید و از راه شهید پروری ضعف خودشان یعنی نبود دانش فرماندهی و ضعف فرماندهی را بپوشانند." ۶۵۰

تمام تلاش بنی‌صدر در این جهت بود که جنگ را خاتمه دهد چه می‌دانست عقربه‌های ساعت حکومتش با سرعت به نقطه پایان نزدیک می‌شوند و اگر او برود، شعار راه قدس از کربلا می‌گذرد، به طرز خفت‌باری عملی می‌شود و مردم ایران به یک جنگ فرسایشی و دراز مدت دچار می‌گردند. او ضمن بیان اینکه "جنگ تحمیلی در صورت ادامه پیدا کردن و طولانی شدن به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق می‌انجامد"، گفت:

"تاخیر جنگ زیان است." ۶۵۱

"نباید بگذاریم کار جنگ مثل سرنوشت گروگانها شود و مردم جنگ زده دچار فقر و پریشانی گردند." ۶۵۲

"به سکو توره، رئیس جمهور گینه و عضو میانجی صلح کنفرانس اسلامی که به تهران آمده بود گفتم: این آخرین فرصت شماست. سعی کنید هر چه زودتر موافقت صدام حسین را بگیرید چون معلوم نیست در سفر بعدی تان من وجود داشته باشم تا شما بتوانید برگردید ایران." ۶۵۳

با پیشنهاد صلح گروه غیرمتعهدها، شورای عالی دفاع با کمی تغییرات آن را تصویب کرد. بنی‌صدر در این مورد می‌گوید:

"بنا بر آن پیشنهاد قرار بود قوای نظامی طرفین ایران و عراق از مرزهای بین‌المللی به اندازه توپ رس عقب نشینی کنند. قرار بر این شد که به عنوان غرامت به ایران ۲۵ میلیارد دلار بپردازند. خبرگان نظامی کشور به آقای خمینی توضیح دادند: این بهترین فرصت و بهترین پیروزی سیاسی و نظامی برای ایران است و اگر این فرصت را از دست بدهیم و جنگ ادامه پیدا کند، با توجه به اینکه به دلیل محاصره اقتصادی ما قادر به تهیه اسلحه نیستیم، سرانجام مجبور به پذیرش پایان جنگ در شکست خواهیم شد. آقای خمینی با این پیشنهاد موافقت کرد و گفت فقط کاری کنید که اسمش

صلح نباشد. بسیاری با "صلح" مخالفند. همین حالا دو اتوبوس از روحانیون آذربایجان آمده بودند اینجا و با صلح مخالفت می کردند. گفتم روی صلح اسم دیگری نمی شود گذاشت. این آقایان هم اگر می توانند، رودرروی مردم با صلح مخالفت کنند. گفت پس بکنید. وزیر امور خارجه کوبا، [ایزیدور ماکالمیر] که رئیس هیئت بود تلفن کرد و گفت که ما جواب موافق عراق را هم گرفتیم و روز ۲۶ خرداد به ایران می آئیم.^{۶۵۴}

بنی صدر در نامه‌ای به آقای خمینی، پیشنهاد هیأت کشورهای غیرمتعهد^{۶۵۵} را به سود منافع ایران ارزیابی می کند و می گوید:

"اگر بنا را بر صلح بگذاریم، بهتر از این پیشنهاد، پیشنهادی ممکن نیست به ما بکنند."^{۶۵۶}

پس از جلب موافقت آیت الله، سه چهره معروف، بهشتی، خامنه‌ای و رفسنجانی نزد آقای خمینی رفتند و با بیان اینکه: "اگر بنی صدر پیروز، سوار بر تانک به تهران بیاید شما هم دیگر حریفش نیستید"، رای او را بازگرداندند. بنی صدر به شدت تلاش می کرد تا در این آخرین روزهای حکومتش کار جنگ را تمام کند. می دانست که اگر حزب جمهوری روی کار بیاید، جنگ را تا آن هنگام که پایه‌های حکومت مستحکم گردد، طولانی خواهند کرد. رفسنجانی نیز در خاطراتش به خواست بنی صدر برای صلح اشاره می کند و می گوید:

"با رجایی در مورد پیشنهاد هیات صلح غیرمتعهدها صحبت کردیم، بعضی نظامی‌ها و آقای بنی صدر مایل‌اند که آن را بپذیرند."^{۶۵۷}

"آقای بنی صدر در کارنامه دیروز نوشته مایل است که به جنگ خاتمه دهد و صلح کند ولی شعار راه‌پیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را بر او بسته است."^{۶۵۸}

این موقعیت از دست رفت تا ۱ سال گذشت و پس از فتح خرمشهر که با شهادت ۳۰۰۰۰ تن از سربازان و فرماندهان ارتش بدست آمد^{۶۵۹}، بهترین فرصت برای صلح و دریافت غرامت ایجاد شد. اما آقای خمینی ۳ هفته پس از بازپس‌گیری خرمشهر فرمودند:

"ما باید از راه شکست عراق به لبنان برویم. ما می‌خواهیم که قدس را نجات بدهیم. لکن بدون نجات کشور عراق از این حزب منحوس [بعث عراق] نمی‌توانیم. مقدمه اینکه لبنان را نجات بدهیم، این است که عراق را نجات بدهیم."^{۶۶۰}

بنی صدر یک سال پیش، با این طرح به شدت مخالفت کرده بود و گفته بود:

"این حرفها که ما می‌خواهیم جنگ را ادامه دهیم تا رژیم عراق برود، رژیم فلان برود، فلان تغییر و تصوری که ما می‌خواهیم بشود، ظاهراً شعار جالبی است اما اولاً افکار عمومی دنیا را بر ضد ما بسیج می‌کند. ثانیاً هیچ ملتی حاضر نمی‌شود ما نقش قیم و متولی را برای او بازی کنیم. اگر هم حاضر شود، ما اگر انقلابی هستیم نباید بپذیریم. شرایط را اگر خود مساعد دیدند آماده‌اند که به ما بپیوندند. شعارهای ظاهر فریب‌پرزبان ندهید. ما باید در حدود مرز حقانیت خود بایستیم."^{۶۶۱}

اما آقای خمینی نظری جز این داشت:

"مصالحه با جنایتکار و سازش با جنایتکار، این یک جنایتی است بر مردم متعهد و یک جنایتی است بر اسلام... هیچ مسلمی نباید خیال کند که بین اسلام و غیرمسلم باید صلح ایجاد شود"^{۶۶۲}

"جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد... اینکه بگوییم تنها خرمشهر یا شهرهای دیگر آزاد شد، تمامی این‌ها خیال باطل ملی‌گراهاست. هدفمان پیاده کردن اهداف بین‌المللی اسلامی در جهان فقر و گرسنگی است."^{۶۶۳}

"جنگ را تا از بین رفتن حزب بعث ادامه خواهیم داد، این جنگ تا پیروزی ادامه خواهد یافت و کسانی که با جنگ مخالفند، خلاف رضای خدا است."^{۶۶۴}

"تب جنگ در کشور ما جز به سقوط صدام نخواهد نشست و انشاءالله تا رسیدن به این هدف فاصله چندانی نمانده است و اکنون که به مرز پیروزی مطلق رسیده‌ایم، صدام و جهان‌خواران صلح طلب شده‌اند."^{۶۶۵}

آیت الله منتظری درباره خاتمه دادن جنگ و ماجراهای مربوط به آن روزها گفت:

"وقتی که خرمشهر را فتح کردیم و اینها را بیرون راندیم احساس کردیم که نیروها بخصوص ارتش انگیزه داخل شدن در خاک عراق را ندارند، خودشان می گفتند: ما تا حالا جنگ کردیم که دشمن را از کشورمان بیرون کنیم ولی حالا اگر بخواهیم در خاک عراق برویم این کشور گشایی است و انگیزه نداشتند، روی همین اصل هم من همان وقت پیغام دادم که هر کاری می خواهید بکنید حالا وقتش است و حمله کردن به عراق درست نیست، آن روز حسابی برای غرامت به کشور ما پول می دادند و منت ما را هم می کشیدند و شرایط آماده بود، ولی آقایان فکر می کردند که الان می رویم عراق را می گیریم، صدام را نابود می کنیم. ولی خوب رهبری با امام بود و نظر ایشان مقدم بود. ما بعد از فتح خرمشهر مرتب شهید دادیم، مرتب از طرفین کشته شد، کاری هم از پیش برده نشد. بعد از فتح خرمشهر هشت نفر از سران کشورها آمدند^{۶۶۶} پشت سر امام در تهران نماز خواندند، یاسر عرفات بود، احمد سکوتوره بود، ضیاء الحق بود، اینها اصرار داشتند که امام جنگ را پایان بدهند ولی امام قبول نکردند، همان وقت اگر وساطت آنها قبول شده بود ما در موضع بالا بودیم و می توانستیم خسارت بگیریم و عراق را محکوم کنیم، ولی متأسفانه آن فرصت را از دست دادیم.^{۶۶۷}

گرچه بنی صدر، این خاطره منتظری را مربوط به بار اول مسافرت سران ۸ کشور مسلمان می داند که پیش از فتح خرمشهر انجام شده بود.^{۶۶۸}

منتظری در جای دیگر درباره ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر می گوید:

"پس از فتح خرمشهر به دفتر ایشان پیغام دادم که ارتش انگیزه ورود به خاک عراق را ندارد و به علاوه ما را متجاوز به حساب می آورند و تجاوز از هر که باشد محکوم است، پس بجاست مقدمات صلح فراهم گردد؛ این در حالی بود که کشورهای عربی زیاد بر صلح اصرار داشتند و حاضر بودند خسارتهای ایران را تا اندازه ای جبران نمایند. پس از پیغام من، شنیدم برخی گفته بودند فلانی بوی دلار به مشامش خورده است.^{۶۶۹}

یاسر عرفات، رهبر آزاده فلسطینیان، به پیش آقای خمینی آمده بود و گفته بود: "به خدا فریبتان می دهند. نمی گذارند هیچوقت پای شما به بغداد برسد. همچنان که نمی گذارند صدام به تهران برسد. دنیا آنقدر بی حساب و کتاب نیست.^{۶۷۰}

عرفات از آن جلسه این طور یاد می کند:

"پس از فتح خرمشهر به دیدن خمینی رفتم و با خواندن نماز در پشت سر او به همراه رؤسای جمهور پاکستان، گینه و بنگلادش به طور تلویحی به او گفتم که اینک تو امام امت اسلام هستی، و لازم است همچون یک رهبر وقائد رفتار کنی و از ورود به خاک عراق بپرهیزی. خمینی اما نگاهی تند به من کرد و گفت بروید خود را اصلاح کنید تا بلکه در زمان آزادسازی قدس جایی هم به شما بدهیم.^{۶۷۱}

همچنین آقای هاشمی پس از رد کردن پذیرش خسارت ۶۰ میلیاردی که قرار بود از سوی کشورهای نفت خیز منطقه به عنوان غرامت از طرف صدام به ایران داده شود^{۶۷۲} و بعد از فتح خرمشهر گفت:

"کدام بی انصافی پیدا می شود که امروز به جمهوری اسلامی بگویم ما متقاضی کیفر متجاوز و تنبیه صدام نباشیم؟ فردا اگر صدام در عراق بماند ما جواب این همه انسان فداکار عضوباخته را چه می توانیم بدهیم؟ هیچ چیز جز سقوط صدام و ایجاد حکومت اسلامی در عراق نمی تواند به دل جانبازان و خانواده شهدا آرامش ببخشد. هر نوع عوض مادی را ما بگیریم باز هم قابل مقایسه با این خسارت عظیمی که ما دیدیم نیست.^{۶۷۳}



جسد سرباز ایرانی در نزدیکی بصره، تیرماه ۱۳۶۱

دو هفته پس از فتح خرمشهر، رئیس هیئت صلح کنفرانس اسلامی در ۲۰ خرداد ۶۱ از دو کشور ایران و عراق خواست که با توجه به تجاوز اسرائیل به لبنان جنگ را خاتمه دهند و نیروهای خود را برای دفع تجاوز اسرائیل به یک کشور مسلمان آماده سازند. صدام در تاریخ ۲۰ خرداد ۶۱ اعلامیه‌ای صادر کرد و آمادگی عراق را برای عقب نشینی فوری نیروهای خود تا مرزهای بین‌المللی شناخته شده در قرارداد الجزایر اعلام کرد. او اعلام داشت که عقب نشینی ظرف دو هفته به پایان خواهد رسید. برای حل اختلافات نیز مذاکره مستقیم یا ارجاع به سازمان کنفرانس اسلامی یا جنبش غیرمتعهدها یا شورای امنیت سازمان ملل پیشنهاد نمود. عراق در این موقع ضعیف‌ترین موقعیت نظامی خود در سال‌های پس از جنگ قرار داشت.^{۶۷۴} در ۲۱ تیر ۶۱ قطعنامه ۵۱۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد که خواستار آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروها به مرزهای بین‌المللی شده بود، به اتفاق آرا تصویب شد. عراق بلافاصله قطعنامه را پذیرفت و ایران آن را رد کرد.^{۶۷۵} فردای آن روز در ۲۳ تیر ۶۱، سیاست تعرضی ایران با نخستین حمله تهاجمی به خاک عراق تحت نام عملیات رمضان شروع شد که با شکست مواجه گشت. این سیاست با ۵۰ عملیات در خاک عراق^{۶۷۶}، تا ۲۸ فروردین ۶۸ ادامه یافت و دفاع مقدس بدل به حمله نامقدس شد. بنی‌صدر در طول ده ماه مدیریت جنگ در انسانی‌ترین روش ممکن، نگذاشت حتی یک توپ به سمت شهرهای عراق شلیک شود. حال آنکه فرماندهان سپاه و در راس آن‌ها هاشمی رفسنجانی فشار می‌آوردند^{۶۷۷} و اسلحه‌های سنگین می‌خواستند تا همانطور که صدام، شهرهای ایران را هدف می‌گیرد، ایران نیز مقابله به مثل و "تلافی" کند. پس از برکناری بنی‌صدر، با در اختیار گرفتن سلاح‌های سنگین، توپ‌ها را به سمت شهرها و منازل مسکونی بصره نشانه رفتند و جنایتی بر جنایت‌ها افزودند.^{۶۷۸} نتایج فاجعه‌بار ادامه دادن جنگ چنان است که انتظار نمی‌رود ایران تا سده جدید شمسی از زیر بار تبعات آن کمر راست کند. بر طبق آمار دولتی در جنگی که دو سال بیشتر از زمان جنگ جهانی دوم و چهار سال بیشتر از زمان جنگ جهانی اول طول کشید، ۲۱۷ هزار کشته^{۶۷۹}، ۳۷۸ هزار معلول^{۶۸۰}، ۱۰۰ هزار مصدوم شیمیایی^{۶۸۱}، ۴ میلیون هکتار زمین آلوده به مین^{۶۸۲}، ۱۶ میلیون مین خنثی نشده^{۶۸۳} و ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت مادی^{۶۸۴} برجای ماند. گرچه این آمارهای رسمی است و طبق عرف، بازگوکننده کف حداقلی کشته‌ها و خسارات. حال آنکه طبق بیانیه سازمان ملل، میزان خسارات مستقیم وارده به ایران، ۹۷/۲ میلیارد دلار و خسارات غیرمستقیم، ۳۴۵۳۵ میلیارد دلار برآورد شده است.^{۶۸۵} با توجه به اینکه تعداد بسیار زیادی از سربازان ایرانی پس از فتح خرمشهر در بصره و فاو و خاک عراق کشته شدند و در کارون، دجله و فرات غرق شدند، تعداد کشته‌های جنگ به نظر می‌رسد به مراتب بیش از رقم اعلام شده باشد. آن‌ها که جسدشان هیچ‌گاه پیدا نشد و اکنون نیز در قعر کانال‌ها و مناطق عملیاتی در خاک عراق مدفون و بی‌نشان‌اند. تنها در عملیات کربلای ۵ که به منظور اشغال ابوالخصیب

در شرق بصره و در خاک عراق انجام شد، بنا بر گفته مقامات جنگ، سپاه ایران متحمل ۳۰ هزار کشته شد.^{۶۸۶} بر طبق آمار بنیاد شهید رجائی که به تازگی منتشر گشته است، تعداد کشته‌های ایران در طول جنگ ۸ ساله، حدوداً معادل یک میلیون نفر است. به این آمارها، باید پول خرید اسلحه‌های قاچاق و غیرقاچاق در بازارهای قانونی و غیرقانونی در طول این ۶ سال، اختناق و استبداد، ضربه‌های شدید به معنویت و کانون خانواده در اجتماع و فروپاشی دهشتناک اقتصاد کشور را نیز اضافه کرد.

همچنین بعد از انقلاب فرهنگی، ضربه دوم شدیدتر و اساسی‌تر به دانشگاه زده شد. مطابق گفته آقای رفسنجانی، ۴۰ درصد از سهمیه دانشگاه‌ها به رزمندگان و سپاهیان اختصاص یافت و بدین‌رو سیل کثیری از مستعدان و دانش‌طلبان پشت درب کنکور ماندند.^{۶۸۷}

رسوایی عظیم دیگری که مقامات ایران در تجارت اسلحه به بار آوردند، با نام ایران گیت (ایران کنترتا) در دنیا صدا کرد. مطابق سازش مقامات ایران و رونالد ریگان، دولت آمریکا تعهد کرد تا فروش اسلحه را به ایران آغاز کند و طبق برنامه این کار را انجام داد و سلاح‌ها را از طریق اسرائیل گاه تا ۳ برابر قیمت اصلی به دولت ایران فروخت. با اعترافات مقامات دولت ریگان، شهادت افسران رابط از جمله الیور نورث و کشیده شدن بحث به دادگاه و کنگره آمریکا افتضاح ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. با رو شدن اسناد افشای زد و بند مقامات ایرانی و آمریکایی و معاملات اسلحه، رابرت مک‌فارلین دست به خودکشی زد و نیمی از مشاوران امنیت ملی آمریکا از کار برکنار شدند. مشهورترین هفته‌نامه دنیا، تایم، روی جلد خود را به این قضیه اختصاص داد و در ۱۷ نوامبر ۱۹۸۶ تیتر زد: "سازش پنهانی ریگان و ایران"^{۶۸۸}. بر طبق گزارش کمیته تحقیق کنگره آمریکا پیرامون ایران کنترتا که در نوامبر ۱۹۸۷ منتشر شد، فروش اسلحه آمریکا به ایران، از طریق اسرائیل با موافقت رئیس‌جمهور رونالد ریگان، در تابستان ۱۹۸۵ شروع شد. شماری از این تسلیحات عبارت بودند از ۲۰۰۸ موشک ضد تانک تاو مدل BGM-71 و ۲۳۵ قطعه موشک هاوک مدل MIM-23 که از طریق اسرائیل به ایران تحویل داده شدند. محموله بعدی اسلحه‌های آمریکایی به ارزش ۲ میلیارد دلار بودند که از طرف اسرائیل به ایران ارسال شدند. این محموله شامل ۱۸ هواپیمای بمب‌افکن F-4، ۴۶ هواپیمای بمب‌افکن A4-skyhawk بود. لاندن آبرزور تخمین زد ارتش اسرائیل در طول جنگ، سالانه ۵۰۰ میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته است. مجله تایم نیز نوشت: بنا بر گزارشات، مقامات اسرائیلی برای واریز پول و معاملات حساب‌های متعددی در بانک سوئیس ایجاد نموده‌اند.^{۶۸۹} هاشمی رفسنجانی نیز ۱۷ سال پس از این رسوایی، در مصاحبه‌ای به خرید اسلحه از آمریکا به واسطه‌گری کشور دیگری [اسرائیل] اشاره کرد.^{۶۹۰}

از آن سو پس از فتح خرمشهر، مدیریت قوی ارتش که متشکل از افسران باتجربه و فرماندهان عالی‌رتبه بود، کنار گذاشته شد و نسل جدید "سپاهیان استخاره‌ای" به میدان آمدند. اگر در طول ۲۰ ماه (از شروع جنگ تا فتح خرمشهر) یک نگاه سطحی به عملیات‌هایی مهمی که ارتش فرماندهی آن را در اختیار داشته است بیان‌دازیم، نام‌های زیر را می‌بینیم: طریق‌القدس (آزاد سازی بستان و تنگه چزابه)، بیت‌المقدس (فتح خرمشهر)، شکستن حصر آبادان و فتح‌المبین (آزادسازی شوش دانیال، دزفول، دشت عباس)^{۶۹۱}. سپاه پاسداران در طول این ۲۰ ماه تنها یک تیپ پیاده به نام ۱۷ قم و یک لشکر به نام محمد رسول‌الله تشکیل داد.^{۶۹۲} ارتش مظلومانه جنگید و بی‌سر و صدا یک یک سرزمین‌های اشغالی را بازپس گرفت. شرح رشادتها و دل‌آوری‌های سربازان و افسران دست‌از جان شسته ارتش در طول این مدت محتاج ده‌ها و صدها کتاب است. زندگی آنان که گمنام و بی‌ادعا به دفاع از میهن برخاستند و در اوج سختی‌ها "برای وطن مردن" را معنا کردند، آن‌چنان است که تنها می‌توان به یاد و به افتخارشان تمام قد ایستاد و کلاه از سر برداشت.

با کودتا علیه رئیس‌جمهور و فتح خرمشهر، باند حزب جمهوری و در راس آن‌ها هاشمی رفسنجانی ارتش را شخم زدند.^{۶۹۳} روسای پرسابقه‌ای همچون تیمسار فلاحی، شاگرد اول دوره دانشکده فرماندهی با ۷ سال سابقه استادی تاکتیک نظامی در دانشکده فرماندهی و ستاد زمینی ارتش، سرلشگر ظهیرنژاد با سابقه ۲۵ سال فرماندهی واحدهای نظامی از دسته تا تیپ^{۶۹۴}، سرهنگ فکوری فارغ‌التحصیل دوره عالی هوایی آمریکا در سال ۵۷، ناخدا افضلی با سابقه ۲۵ سال خدمت در نیروی دریایی، سرهنگ کبیری، سرهنگ عطاریان^{۶۹۵}، ناخدا حکیمی، دریادار حسین ملک‌زادگان (فرمانده

نیروی دریایی)، دریادار حسین کاشانی، ابوشریف^{۶۹۶}، دریادار محمود احمدی، سرلشگر باقری، دریادار داریوش امیریگانه، دریادار بهمن شفیقی؛ زندانی، کشته، اعدام، تصفیه و یا از کار برکنار شدند و محسن رضایی، رحیم صفوی، محسن رفیق دوست، رضا سیف‌اللهی، علی اصغر شیخی، محمد ابراهیم سنجقی، اصغر سلیمانیه، ابراهیم محمد زاده، مسعود جزایری، حمید حاج عبدالوهاب با میانگین سنی ۲۸-۲۹ سال و درحالی‌که حتی یک نفر از این جمع تحصیلات نظامی در حد دانشکده افسری نداشت و حتی نیمی از آن‌ها حتی دیپلم دوره متوسطه دبیرستان را هم نگرفته بودند؛ بر تخت شورای عالی فرماندهان سپاه پاسداران تکیه زدند.^{۶۹۷} فرماندهانی که برای حمله استخاره می‌خواستند. هاشمی رفسنجانی در خاطراتش نقل می‌کند:

"محسن رضایی مشورت داشت که از محورهای دیگر حمله کنیم. پذیرفتیم. امام را هم زیارت کرد. استخاره می‌خواست.^{۶۹۸}"

و خیانت آغاز شد. برای فرستادن نوجوانان و جوانان روی مین، داوطلب پذیرفتند و نامشان را "خط‌شکن" گذاشتند. ماجرای که در پی می‌آید خاطره سرتیپ دوم بیرالوند است که به مناسبت هفته دفاع مقدس در روزنامه اطلاعات چاپ شده است:

"خبر دادند گردان عاشقان حسین (ع) برای پاکسازی میدان مین در راهند. تا به آن روز نام این گردان را نشنیده بودم و با نحوه کار آشنا نبودم. ساعتی نگذشت که دو ماشین ریو که پر از بسیجی‌ها بود وارد منطقه شدند. هنوز برادران بسیجی از ماشین پیاده نشده بودند که یکدیگر را در آغوش گرفتند و همدیگر را بوسیدند. صحنه عجیبی بود. از شدت گریه جوانان بسیجی، همه رزمندگان به گریه افتاده بودند. هنوز نمی‌دانستیم کار آن بچه‌ها چیست.

خداحافظی بچه‌های بسیج که تمام شد، در کنار میدان مین به خط ایستادند و در حالی که چهره‌های همه‌شان پر از اشک بود به میدان مین نگاه می‌کردند. منطقه در سکوت فرورفته بود و همه رزمندگان با هیجان و نگرانی چشم به بسیجی‌ها دوخته بودند. جوان بسیجی که تقریباً حدود ۲۰ سال سن داشت رو به برادران بسیجی کرد و گفت: "فدای بدن پاره پاره آقا اباعبدالله، تمام جان‌های ما. آقا منتظرند. بیشتر از این آقا را معطل نگذارید." یا حسین گفت و به میدان مین زد. صدای انفجارهای پشت سر هم جهنمی از آتش را در مقابل دیدگاه همه به وجود آورد. صدای یا حسین بچه‌های بسیجی در صدای انفجارها گم شده بود...^{۶۹۹}"

مطابق آماری که بعدها از سوی مدیرکل آمار بنیاد شهید انقلاب اسلامی اعلام شد، ۴۴ درصد شهدای جنگ، معادل ۹۶ هزار نفر را نوجوانان و جوانان ۱۶ تا ۲۰ سال تشکیل دادند.^{۷۰۰}

با حمله به خاک عراق، صدام اولین حمله شیمیایی گسترده خود را در ۳ اسفند ۱۳۶۲ برای بازپس‌گیری فاو انجام داد. در این حمله، که اولین حمله شیمیایی عراق به شمار می‌رفت و پس از آن نیز با ۵۷۰ حمله شیمیایی دیگر پیگیری شد، لشکر ایران شکست سختی متحمل شد. اظهارات سردار محمد باقر نیکخواه در این باره تکان دهنده است:

"یک لشکر تقریباً کل نیروهای شیمیایی شد و دوباره تجدید نیرو کرد. من معتقدم هر کسی که در عملیات فاو بود مصدوم شیمیایی است."^{۷۰۱}

آغاز عملیات‌های شیمیایی گسترده عراق، در ۳ اسفند ۱۳۶۲ بود، دقیقاً ۱۸ ماه پس از فتح خرمشهر. صدام با انواع و اقسام سلاح‌های شیمیایی نظیر بمب‌های تاول‌زا، سیانور، خردل، اعصاب، خفه‌کننده و آلوده‌کننده خون بسیاری را به کام مرگ فرستاد و ده‌ها هزار نفر را تا آخر عمر دچار عوارض بمب‌های میکروبی و شیمیایی ساخت. قربانیان حمله ایران به خاک عراق، تنها از نیروهای خودی نبودند، مردم بی‌گناه عراقی نیز از این نعمت بی‌نصیب نماندند. آیت‌الله منتظری درباره حمله شیمیایی صدام به حلبچه می‌گوید:

"تصرف حلبچه کار خوبی نبود و باعث شد که صدام به آنجا حمله کند و مردم آنجا را [در ۲۵ اسفند ۱۳۶۶] با شیمیایی قتل عام نماید. چنانکه گفته شد حدود پنج هزار نفر از مردم محلی در حلبچه کشته شدند."^{۷۰۲}

تنها به عنوان نمونه‌ای کوچک از خیانت‌ها به جان و مال جوانان بی‌گناه، خاطره آیت‌الله طاهری می‌تواند گوشه‌ای از فاجعه را بنمایاند:

"عملیات کربلای چهار بود... به خط مقدم که رسیدیم، دیدم که عراقی‌ها از منورهایی استفاده می‌کنند که شب را مانند روز روشن می‌کند، به خرازی گفتم خودت را به مسئولان برسان و بگو که عملیات لو رفته است. خرازی رفت و برگشت و گفت که آنها گفته‌اند که ما مقلد امام هستیم و باید عملیات انجام شود. من پاسخ دادم که امام هم اگر شرایط را ببینند اجازه عملیات نخواهند داد؛ اما به هر حال عملیات انجام شد. بچه‌های ما چند دسته بودند، گروهی که زیر آب می‌رفتند و یک لوله‌هایی برای نفس کشیدن از بالای سرشان روی آب بیرون می‌آمد و عده‌ای هم که با قایق می‌رفتند. عراقی‌ها این لوله‌ها را می‌زدند و وقتی بچه‌های ما مجبور می‌شدند سرشان را بالا بیاورند، آنان را شهید می‌کردند. خلاصه تعداد زیادی از بچه‌های ما را شهید کردند. فردای عملیات من می‌خواستم برگردم، خرازی به من گفت برنگردید، بچه‌ها روحیه خودشان را باخته‌اند، بمانید تا آنها روحیه خود را پیدا کنند. پاسخ دادم که دیگران اشتباه می‌کنند، من باید جبران کنم، گفتند به خاطر خدا و امام بمانید. قبول کردم. به یکی از گردان‌ها رفتیم، دیدم همه بچه‌ها روحیه خود را باخته‌اند. گفتم خدایا خودت کمک کن، من که نمی‌توانم به اینها روحیه بدهم. شروع به صحبت کردم... با بچه‌ها خداحافظی کردیم و سوار قایق شدیم... وقتی به تهران رفتم، ماجرا را به طور کامل برای امام تعریف کردم. امام از این اتفاقات خیلی متاثر شدند. گفتم آقا نباید با عوامل این اتفاق برخورد کنید؟ پاسخ دادند که من به آقای هاشمی تذکر می‌دهم."^{۷۰۳}

جان انسان‌ها به همین سادگی ملعبه دست شد و اینچنین پس از کشته شدن صدها نفر در یک عملیات کور و فله‌ای، سر و ته قضیه با یک "تذکر می‌دهم" بند آمد. آیت‌الله منتظری در نامه‌ای به آقای خمینی در ۶۴/۷/۱۶، به شدت به این گونه بی‌قدر شمردن جان جوانان این سرزمین اعتراض کرد و به او نوشت:

"اشکال مهم این است که کارهای اساسی کشور خلاصه شده در چند نفر با مشاغل و گرفتاریهای زیادی که دارند. و یکاش کارهای مهم را به افراد قوی و اهل محول می‌کردند و تنگ نظری و خط و خطوط و رفیق بازی در کار نبود. معمولاً نسبت به هیچ خطا و تقصیری توبیخ و بازخواست نمی‌شود و یا اگر فرضاً بشود توصیه‌ها و تلفن‌ها بکار می‌افتد. اگر مرجعی قاطع برای بررسی خطاها و ضعفها و تقصیرات منجر به شکست‌های پی در پی در دو سال اخیر در جبهه‌ها وجود داشت و برای جان هزاران جوان که مفت و در اثر بی‌احتیاطی‌ها از دست می‌روند ارزش قائل بودیم اوضاع جنگ و جبهه‌ها بهتر از حال بود... معمولاً بعد از هر شکستی که بالاخره همه می‌فهمند به جای بررسی دقیق شرایط و عوامل آن و استفاده از تمام نظریات و انتقادات فرماندهان جزء و رزمندگان که شاهد قضایا و مصائب بوده‌اند یک سری خلاف واقعها و پیروزی‌های خیالی و تهدیدهای تو خالی در رسانه‌های گروهی و نماز جمعه‌ها تحویل خلق‌الله داده می‌شود که باعث تعجب حاضرین در جبهه‌ها می‌شود و تمام قصورات و تقصیرات زیر پوشش تبلیغات قرار می‌گیرد و افراد مقصر یا خاطی هیچگونه احساس ترس یا نگرانی نمی‌کنند و یا بگردن یکدیگر می‌اندازند و مرتباً خطا روی خطا و شکست روی شکست نصیب انقلاب و مردم می‌شود."^{۷۰۴}

بی‌ارزش شمردن جان انسان‌ها و استفاده از آنها در مستحکم کردن پایه‌های قدرت کسب‌وکار آقایان شده بود. تهییج جوانان معصوم و به کشتن دادن آن‌ها در راه رسیدن به اهداف سیاسی و حکومتی، آخرین حلقه زنجیر خیانت به انقلاب را تکمیل کرد. یک مقایسه کوچک میان آمار کشته‌شده‌های عملیات‌هایی که سپاه پاسداران آن را ترتیب داده‌اند با عملیاتی که ارتش برگزار کرده است، عمق فاجعه انسانی را به خوبی نشان می‌دهد. جنگ را ادامه دادند تا پایه‌های قدرت و حکومت را مستحکم کنند. این نکته‌ای است که محسن رضایی نیز به آن اعتراف کرد:

"اگر جنگ را ادامه نمی‌دادیم، حکومت و انقلاب تثبیت نمی‌شد. آن‌هایی که می‌گویند شش سال از ۸ سال جنگ بیهوده بود و سال‌های جنگ را ۶ و ۲ توصیف می‌کنند، باید بدانند که اگر به جنگ پایان می‌دادیم حکومت اسلامی و انقلاب از بین رفته بود."^{۷۰۵}

جنگ ادامه یافت تا قدرت تثبیت شود. رجایی، خمینی و خامنه‌ای نیز به این نکته اشاره کرده‌اند:

رجایی: "جنگ نعمت است. در سایه آن مسائل حل می‌شوند."^{۷۰۶} خمینی: "جنگ برای ما نعمت است."^{۷۰۷} خامنه‌ای: "جنگ نعمتی الهی بود."^{۷۰۸}

و همه این‌ها در حالی است که هنوز ناگفته‌های جنگ افشا نشده است. وای بر روزی که پرده‌ها فرو افتد.

سیداحمد خمینی اما در آخرین روزهای عمرش به نکته‌ای اشاره کرد که تا به آن وقت بازگو نکرده بود و از دخالت آقایان رفسنجانی، خامنه‌ای و رضایی، نزدیک‌ترین افراد به آقای خمینی در دهه ۶۰، پرده برداشت:

"در مقابل مسائل خرمشهر امام معتقد بودند که بهتر است جنگ تمام شود، اما مسئولان جنگ گفتند ما باید تا کنار ارون‌درود برویم تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم. امام اصلاً با این کار موافق نبودند و می‌گفتند اگر بناست شما جنگ را ادامه دهید، بدانید اگر این جنگ با این وضعی که شما دارید ادامه یابد و شما موفق نشوید، دیگر این جنگ تمام شدنی نیست و باید این جنگ را تا نقطه خاصی ادامه دهیم. الان که قضیه فتح خرمشهر پیش آمده، بهترین موقع برای پایان جنگ است."^{۷۰۹}

"امام در آن جلسه فرمودند ما دو راه در پیش داریم. یا باید همین جا صلح کنیم و از راه‌های سیاسی خسارات خود را از رژیم صدام بگیریم و یا باید جنگ را ادامه دهیم تا رژیم صدام را ساقط کنیم. نظر خود من صلح است. اکثر حاضران نیز نظر امام را تأیید کردند. اما یک نفر گفت ما الآن در بهترین شرایط هستیم تا رژیم آمریکایی صدام را ساقط کنیم و عراق را آزاد کنیم. چرا وقتی می‌توانیم با عزت به اهدافمان برسیم، به ذلت صلح تن دردهیم؟ آن فرد چنان با حرارت سخن گفت که اکثر حاضران با سخن وی همراه شدند. اما امام هم چنان مخالف بودند و در نهایت به رأی اکثریت تن دادند و با آنان اتمام حجت کردند. از جمله گفتند ببینید از نظر نظامی توان این کار را دارید یا نه که همه‌ی فرماندهان نظامی گفتند مطمئناً توان این کار را داریم. در انتها امام خدا را شاهد گرفتند که من به دلیل تأیید شما به این کار رضایت دادم و از این ساعت حتی اگر همه‌ی شما از این نظر برگردید من بر نمی‌گردم تا زمانی که صدام ساقط شود."^{۷۱۰}

به فاصله چهار هفته پس از این سخنرانی حال احمد خمینی دگرگون شد و با یک ایست و شوک اساسی در تمامی نقاط حساس بدن درگذشت. و آنطور که حجت‌الاسلام نیازی به فرزند او، سیدحسن خمینی، گفته است حاج سید احمد به قتل رسیده بود.^{۷۱۱} دکتر جمشید پرتوی، متخصص قلب و پزشک سیداحمد خمینی نیز در ۱۰ دی ۱۳۷۷ در تهران و در منزل مسکونی‌اش کشته شد. بعدها سعید امامی در اعترافات خویش پیرامون قتل سید احمد خمینی به نکات تازه‌ای اشاره کرد:

"وقتی باخبر شدیم که حاج احمد آقا در جلسات خصوصی به مسئولان نظام و حتی به ولایت امر اهانت می‌کند. آن را ارجاع دادیم و بلافاصله دستور آمد که همه رفت و آمدهای ایشان را زیر نظر بگیرید و از مکالمات و ملاقاتهای ایشان نوار تهیه کنید. ما هم بمدت یکسال همین کار را کردیم. متأسفانه حاج احمد آقا به راه یک طرفه بدی وارد شده بود که برگشت نداشت. وقتی دستور حذف حاج احمد آقا را آقای فلاحیان به من ابلاغ کرد مضطرب شدم و حتی به تردید فرو رفتم. دو روز بعد، همراه با آقای فلاحیان به دیدار آیت‌الله مصباح رفتیم، آقایان محسنی اژه‌ای و بادامچیان هم آنجا بودند البته بعداً حاج آقا خوشوقت هم از بیت [رهبری] آمدند آنجا و نظر جمع بر این بود که نباید به کسانی که با ولی امر مسلمین خصومت می‌کنند، رحم کرد."^{۷۱۲}

گرچه نمی‌توان از نقل قول سید احمد خمینی پیرامون ادامه جنگ گذشت و نقش مهم آقایان رفسنجانی، رضایی و خامنه‌ای را در ادامه جنگ و متعاقباً تثبیت حکومت را منکر شد، اما از ورای این کلمات بوی تبریئه پدر به مشام می‌رسد. چرا که در هر صورت این آقای خمینی بود که تصمیم نهایی را می‌گرفت و حرف آخر را می‌زد. با مشورت یا بدون مشورت با دیگران. دستور داخل شدن، یا نشدن نیروهای ایرانی به داخل خاک عراق را تنها یک نفر و آن هم بلندمرتبه‌ترین فرد یک کشور می‌توانست صادر کند. اکنون پس از ۲۰ سال از پایان جنگ آیا می‌توان سوال کرد "اگر آقای خمینی با اتمام جنگ موافقت می‌کرد و دستور حمله به عراق را صادر نمی‌کرد، این همه شهید و ویرانی و شیمیایی و معلول و خسارت‌ها نیز وجود می‌داشت یا نه؟ چه کسی با فرمان حمله به کشور همسایه موجبات بیش از سه هزار میلیارد خسارت مادی و معنوی را پدید آورد؟ پاسخ صد هزار جانباز شیمیایی، ۳۲۰ هزار معلول و بیش از چهارصد هزار کشته پس از فتح خرمشهر را چه کسی باید بدهد؟^{۷۱۳} مسئولیت خون این جوانان پاک و معصوم به عهده کیست؟ جز به عهده آنکه دستور ورود به خاک عراق را صادر کرد؟

اظهارات و تصمیمات آقایان خمینی، خامنه‌ای و رفسنجانی و همچنین کودتای ۶۰ راه را بر صلح بست اما سرانجام چنانکه دیدیم به راهی منتهی شد که در دوردست آن راه، بر فراز تلی از آوار، جام زهری خودنمایی می‌کرد.^{۷۱۴}

رادیو و تلویزیون

بنای رادیو و تلویزیون از همان ابتدا کج گذارده شد. با اینکه بازرگان و بنی‌صدر سعی‌شان را در اصلاح آن به کار بردند اما توفیقی نیافتند. سانسور بی‌داد می‌کرد و پخش اخبار گزینشی و از جهت فکری خاص، آن را بدل به بلندگوی قشر خاص تری کرده بود. تلویزیون حتی مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری بنی‌صدر را سانسور می‌کرد و بی‌توجه به خواست مردم به پخش اخبار یک‌طرفه مبادرت می‌ورزید. موسوی‌خوئینی‌ها در مقام سرپرست سازمان صدا و سیما و علی لاریجانی در مقام مدیرعامل رسانه^{۷۱۵}، در مخالفت با طیف رئیس‌جمهور هرچه در توان داشتند کردند. صدا و سیما پس از مدتی از پخش جلسات درس قرآن بازرگان امتناع کرد. عباس امیرانتظام که آن‌روزها از زندان دانشجویان خط امام قضا یا را پیگیری می‌کرد گوشه‌ای از این حمله‌ها را به رئیس‌جمهور و هوادارانش اینطور بازگو می‌کند:

"هنوز رسماً انتخاب بنی‌صدر به مقام ریاست جمهوری شروع نشده است که رادیو و تلویزیون در مقام مخالفت و مقابله با او کار خود را شروع کرده‌اند. همچنانکه در دوران انتخابات با طرز زنده‌ای این عمل را در مورد او شروع کرده بودند.^{۷۱۶} بنی‌صدر بارها اعتراض خود را نسبت به رادیو و تلویزیون اعلام داشت و خواستار آزادی این رسانه از سانسور شد: "آگاهی عامل رشد و ناآگاهی، عامل سقوط یک جامعه است به این دلیل است که ما با تمام وجود با سانسور مخالف هستیم."^{۷۱۷}

"مشخصه رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی باید این باشد که حقیقت و واقعیت را تبلیغ کند. وقتی این کار را نکرد، این چنین جمهوری اسمش اسلامی و واقعیتش ضد اسلامی است."^{۷۱۸}

"رادیو و تلویزیون باید کارش دادن راه حل باشد نه تحمیل عقیده و فکر."^{۷۱۹}

"دستگاه رادیو و تلویزیون در اختیار کسانی است که می‌خواهند انحصار قدرت را در دست داشته باشند."^{۷۲۰}

"چطور است اگر تظاهرات بر ضد رئیس‌جمهور شود هیچ عیبی ندارد اما اگر به نفع او بشود این همه باید مصیبت دید و رادیو و تلویزیون آنقدر جوسازی کند و شلوغ کند؟"^{۷۲۱}

"این قابل تحمل نیست. از صبح تا شب از شب تا صبح رادیو تلویزیون و چند روزنامه که با پول این ملت اداره می‌شوند مشغول تبلیغات یک‌طرفه باشند."^{۷۲۲}

"این‌ها دیگر خودکشی کردند در دروغ. آن‌قدر دروغ‌های آشکار گفتند که ظاهراً برای مردم تردید باقی نماند که این دستگاه تبلیغاتی خلف صادق دستگاه تبلیغاتی رژیم سابق است."^{۷۲۳}

"رادیو تلویزیون ما عین زمان رژیم سابق شده است."^{۷۲۴}

"در شان جمهوری اسلامی نیست که دستگاه تبلیغاتی او انحصاری شود."^{۷۲۵}

"رادیو تلویزیون یک تکرار بیهوده‌ای شده است که بیننده و شنونده‌ها را عاصی می‌کند."^{۷۲۶}

"در یک نواری از یک خانم تظاهرکننده می‌پرسد که شما برای چه آمده‌اید؟ آن خانم گفته است برای حمایت از رئیس‌جمهور، خلاصه سؤال و جواب را کشانده است به آنجا که خوب رئیس‌جمهور در جبهه است و مگر کسی به او حرفی زده است؟ و او جواب می‌دهد که بله، آخوندها نمی‌گذارند او کارش را بکند که در آنجا سؤال و جواب را قطع می‌کند و شروع می‌کند به روضه خوانی! در هیچ تاریخی چنین کاری نه دیده شده و نه شنیده شده است که رادیو و تلویزیون یک کشور اینطور اسباب دوئیت و ضدیت را فراهم کند."^{۷۲۷}

"رادیو تلویزیون با کارهایی که می‌کند تبلیغ می‌کند بر ضد خود و به نفع من. نظر من این است اما از نظر انقلاب برای کشور فاجعه است."^{۷۲۸}

"نمایشنامه‌ای را در تلویزیون در مقام بحث آزاد راه انداخته اند که یک کسی آدم کشته و رفته‌اند او را بگیرند گفته باید بحث آزاد کنیم. در جامعه‌ای که دستگاه تبلیغاتی آن مباحثه و فکر را با رفتار نسبت به یک جانی یکسان می‌کند و تخطئه می‌نماید چگونه مغزها دوام بیاورند و نگریزند؟ با صمیمیت تمام هشدار می‌دهم یک وقت به خود می‌آییم که هیچ چیز در اختیار ما نیست." ۷۲۹

"اینکه چهار نفر نشستند و هر کدام حرف خودشان را می‌زنند، این بحث آزاد نیست. برخورد مردم هم معلوم می‌کند که این برنامه‌ها را چگونه تلقی می‌کنند." ۷۳۰

"همه پذیرفته‌اند که راه بالا بردن یکی خراب کردن و پایین آوردن دیگری است. دستگاه‌های تبلیغاتی ما کار اصلی‌شان این است. یک‌طرفه حرف‌زدن و عمل کردن نیز رایج است طوری که پنداری انقلابی واقع نشده و این فکر غلط در ذهن‌ها رسوب کرده است که هر مشکلی را باید با زور حل کرد." ۷۳۱

"در رادیو و تلویزیون که در انحصار آنهاست هر چه می‌خواهند در تخریب روحیه ما و ارتشیان بکنند، در مجالس و جلسات خصوصی و غیر خصوصی و مجلس، حقایق را وارونه جلوه دهند، بخشنامه‌ها و اعلامیه‌های دروغ صادر کنند و برای عزل رئیس جمهور امضا جعل کنند." ۷۳۲

"از کسانی که این همه بر به انحصار در آوردن وسایل تبلیغاتی اصرار دارند، می‌پرسم: شما اگر راست می‌گویید، حق می‌گویید چرا می‌خواهید خود بگویید و تصدیق کنید؟ چرا زمینه‌های بحث آزاد را از بین برده و می‌برید؟ مگر امام صادق بنیانگذار بحث آزاد نبود؟ خودتان جعل می‌کنید، بر اساس جعلیات خودتان متهم می‌کنید و بر اساس اتهامی که خود ساخته‌اید محکوم می‌کنید و به محکوم هم مجال کمترین دفاع را نمی‌دهید. این روش‌ها اسلامی است؟ چرا چنین می‌کنید؟" ۷۳۳

"من از اینکه رادیو تلویزیون باید آزاد باشد دست بر نمی‌دارم." ۷۳۴

بنی صدر در نامه‌ای به آقای خمینی به روند حاکم بر رادیو و تلویزیون اعتراض کرد و گفت:

"رادیو و تلویزیون امروزه کارش در مداحی و فحاشی خلاصه می‌شود." ۷۳۵

و در نامه‌ای دیگر به او گفت:

"رادیو و تلویزیون برای تبلیغات گروهی نیست. برای خشن کردن جو نیست." ۷۳۶

این وضع کماکان بر خبرگزاری رسمی کشور حاکم بود. در سفر بنی صدر به مشهد و استقبال میلیونی مردم از او، این خبرگزاری همچون گذشته پوشش خبری را دستخوش جریانات سیاسی و حزبی کرد. بنی صدر با اعتراض به این شیوه گفت:

"مشهد صحرای محشر شده بود، کسی از کسی باز شناخته نمی‌شد در امواج بی‌کران جامعه یکی شده بود، آن وقت خبرگزاری ما از این همه شکوه این را می‌بیند که "نظامیان مردم را می‌زنند، چند اتومبیل خراب شد و شکست و چند نفر صدمه دیدند!" از این همه زیبایی و امواج بی‌انتهای انسانی و این همه شور و هیجان و آگاهی خبرگزار خبرنگاری پارس چیزی جز این زشتی‌ها ندید. کاری نکنید که مردم عکس آنچه را می‌گویید، حقیقت پندارند. گمان می‌کنید به رئیس جمهور صدمه می‌زنید اما در حقیقت به خودتان صدمه می‌زنید و متأسفانه بیشتر از همه جامعه را بی‌اعتماد می‌کنید." ۷۳۷

"به کسانی که علیه من تبلیغ می‌کنند می‌گویم خیلی زحمت کشیدید، اما به خواست خدا شکست خوردید." ۷۳۸

و حیرت آور آنجا که علی‌رغم تمام این ضدیت‌ها، محبوبیت رئیس جمهور به طور فزاینده‌ای صعودی حرکت می‌کرد. بنی صدر گفت:

"در جهان سابقه ندارد که کسی به ریاست جمهوری انتخاب شده باشد و زمان از محبوبیتش نکاسته باشد، خدایا مرا سزاوار این اعتماد قرار ده." ۷۳۹

با سخنرانی‌های شهر به شهر بنی صدر و همچنین روزنامه‌ای که تیراژ آن به ۴۰۰ هزار رسیده بود، سانسور شکسته شده بود. آزادی مطبوعات آخرین روزهای عمر خود را در جمهوری اسلامی پشت سر می‌گذاشت و می‌بایست وداعی باشکوه داشته باشد.

انحصارطلبی

حزب جمهوری از مردم پاسخی دندان‌شکن دریافت کرده بود اما حاضر نمی‌شد کنار برود. بوی قدرت چنان سران حزب را مست کرده بود که می‌خواستند به هر قیمت ممکن قدرت را در دست گیرند، حتی اگر به قیمت کودتا علیه رئیس‌جمهور تمام شود. با کمی بازی زبانی می‌شود گفته آیت‌الله بهشتی را اینگونه بیان کرد که: ما تشنگان قدرتیم، نه شیفتگان خدمت! حزب جمهوری به رهبری سه چهره شاخص خود؛ آیت‌الله بهشتی، حجت‌الاسلام رفسنجانی و حجت‌الاسلام خامنه‌ای؛ به همراه کسانی چون موسوی خوئینی‌ها، موسوی اردبیلی، حسن آیت، بهزاد نبوی، موسوی تبریزی، رجایی، باهنر، صادق خلخالی، گیلانی، عطاءالله مهاجرانی، محمد منتظری، عبدالحمید دیالمه و بقیه هم‌سلکانشان در طول ۱۶ ماه انواع و اقسام تلاش‌ها را مبذول داشتند تا حکومت بنی‌صدر را با کودتایی خزنده ساقط سازند. مهمی که سرانجام به آن نائل شدند، انقلاب را از مسیر خود خارج ساختند و انقلابی را که حاصل جنبش هماهنگ یک ملت بود، به فجیع‌ترین شکل و به وحشتناک‌ترین وضع ممکن، نابود کردند و چنان اسلام و دین را از درون پوساندند که برای صدها سال، اسلام فیضیه با کشتار و اعدام و شکنجه و جنایت عجین شد. سپاه پاسداران همان‌طور که لاهوتی و شهید چمران پیش‌بینی کرده بودند، بازوی نظامی حزب شد و اهرم کودتا گشت.^{۷۴۰}

حزبی که در تنها انتخابات آزاد ۲۵ سال اخیر، ۴ درصد رای مردم را به خود اختصاص داده بود بر سریر قدرت تکیه زد و تمام امیدها و آرزوهای یک ملت را بر باد داد.

صدای رسای بنی‌صدر در نفی انحصارطلبی و قدرنهادن حکومت ملت در تاریخ ایران جاودانه شد:

"ایران انقلاب کرد تا عقیده و اسلام حکومت کند، ایران انقلاب نکرد تا عقیده و اسلام وسیله حکومت شود."^{۷۴۱}

"در همه انقلاب‌ها بدون استثناء پس از پیروزی انقلاب نیروهای قدرت طلب که جز قدرت انحصاری چیزی طلب نمی‌کنند، کوشیده‌اند انقلاب را به ضد انقلاب تبدیل کنند و جاهلیت را در لباس جدید از نو حاکم گردانند."^{۷۴۲}

"این جریان که حزب باید حکومت کند، معنایی جز استبداد ندارد. مسلمان واقعی کسی است که جلوی این جریان بایستد."^{۷۴۳}

"گروه‌های کوچک اقلیت می‌خواهند با جوسازی‌های گوناگون بر توده مردم حکومت کنند و اینطور توی ذهن خودشان کرده‌اند که توده مردم آماده فرمانبرداری است، پس کافی است براو دهنه بزنند و افسار او را بدست گیرند."^{۷۴۴}

"یک اقلیتی برای استقرار حاکمیت خویش کوشیده و می‌کوشد رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها را در دست گیرد. رهبری نهاد های انقلابی را در دست گیرد، سپاه انقلاب و کمیته‌های انقلاب و انجمن های اسلامی و هر گروه و حزبی را در قبضه بیاورد. هیچ سازمانی نمی‌تواند با شیوه لنین و استالین و حزب معاویه در صدر اسلام بیاید و بخواهد حکومت کند و بتواند."^{۷۴۵}

"به هر حال ما وضعیت سختی داریم و عده ای در این وضعیت به جای اینکه بفهمند اگر توانایی کاری را ندارند کنار بروند، فکر می‌کنند این بهترین فرصت برای تسخیر قطعی مواضع قدرت است!"^{۷۴۶}

"خطرناک ترین زورپرستی آن است که خود را به لباس مذهب و ایدئولوژی درمی‌آورد."^{۷۴۷}

"عده‌ای می‌خواهند جمهوری را از راه زورگویی و دخالت در اموری که به آنها مربوط نیست به عصر جاهلیت شاهنشاهی بازگردانند."^{۷۴۸}

"تا وقتی یک حزب یا یک گروه می‌خواهد وارث منحصر انقلاب بشود و به صرف فرصت و موقعیت همه سرنخها را در دست داشته باشد و اسلام را چماق کند و هر گروه و شخصیتی را با توسل با انواع روشهای تخریبی از سر راه بردارد، بیم و ترس از حال و آینده از بین نمی‌رود." ۷۴۹

"بعضی‌ها برآنند که امور کشور در دست انحصاری آنان باشد." ۷۵۰

هر گروهی بخواهد قدرت را به انحصار در آورد ناگزیر ضد می‌خواهد، اگر ضد هم نباشد می‌تراشد، لولو درست می‌کند و به جان آن می‌افتد." ۷۵۱

"بر ضعف‌های مردم تکیه می‌کنند و از مردم دنباله روی و کارپذیری می‌طلبند، تو پنداری مردم یک نقش بیشتر ندارند و آن تصدیق آن‌هاست و آن هم تصدیق کور!" ۷۵۲

"اینها اعتقاد پیدا کرده اند که نظام بدون زور امکان پذیر نیست و بدون استبداد نظام به وجود نمی‌آید!" ۷۵۳

"غریب‌دگی این است که کسی اسلام را به توجیه استبداد تبدیل کند." ۷۵۴

"قدرت طلبان فرصت طلبان را جلو می‌اندازند و وقتی آماده شد، قدرت را تصاحب می‌کنند." ۷۵۵

"اگر از خشم خدا نمی‌ترسید، از خشم توده‌ها بترسید." ۷۵۶

تفکر بنیادی و اصول‌راهنمای اعتقادش به او می‌گفت که جلوی این گروه بایستد و نگذارد آن‌ها استبداد را در لباس نو حاکم گردانند:

"وحدت این نیست که یک اقلیتی بخواهد به یک اکثریتی از طریق شانتاژ حکومت کند. این اسمش تسلیم است نه وحدت. اگر بخواهی تسلیم نشوی باید حقیقت را آن طور که می‌یابی، بگویی. وقتی اینطور شد طرف حساب دستش می‌آید." ۷۵۷

خیال می‌کنند امام همانست که خودشان هستند. وقتی می‌گویند خط امام در واقع می‌خواهند خط خودشان را به نام خط امام قالب بزنند!" ۷۵۸

"تشخیص این امر که چه عمل و چه حرفی، در خط امام است، با آقایان است، هر وقت اینها بگویند، خط خط امام است و گرنه وقتی مرقوم می‌فرمایند "موافقت شد" دیگر خط امام نیست." ۷۵۹

"آنها که خود را در خط امام می‌دانند، بدانند مشخصه خط امام احترام به خواست مردم است. وقتی در جامعه ای بتوان رویاروی رئیس‌جمهور بهتان زد و دروغ گفت طبیعی است که دیگران ترس و وحشت می‌کنند و توانایی ابراز عقیده را از دست می‌دهند." ۷۶۰

"شایعه سازی جای نقل و نبات را گرفته است. چون سانسور هست جعل و دروغ هم که سکه رایج شده است. یک اجتماع ده هزار نفری را چند صد هزار نفری و یک اجتماع ۵۰ هزار تایی را بالاتر از میلیون می‌گویند. فقط حزب یا این گروه در خط امام است و در نتیجه باید به همه جا چنگ بیاندازد و خصوصا ارگان‌های تبلیغاتی را در دست بگیرد. دیگران قاق‌اند و اگر گفتند قاق نیستیم باید لقب ضد انقلاب بگیرند و تحقیر و کوبیده شوند. جبهه اسلامی معنا ندارد برای اینکه تا می‌شود حکومت کرد چرا باید شریک پذیرفت!!" ۷۶۱

"آنهايي که گمان می‌کنند با زور و زد و بند و بگیر و ببند می‌توانند از بالا به جای همه کار کنند و کشور را در جهتی که می‌خواهند ببرند بدانند که این روش شکست خورده است." ۷۶۲

بنی صدر در نامه‌ای به شورای انقلاب نسبت به بازگشت اختناق و استبداد به شدت هشدار داد و گفت:

"با تشدید فشار و شیوه‌های اختناق به اسم قاطعیت چیزی عوض نمیشود. این شیوه‌ها علاوه بر آنکه از ابتدا قانون اساسی را لقمه می‌کنند، و رژیم را متزلزل می‌سازد، زمینه سازی خوبی برای تبدیل به یک استبداد مخوف است. با روح و جسم روزه دار آنچه حق می‌یافتیم گفتم. شما را با خدا و وجدانتان تنها می‌گذارم." ۷۶۳

زمانی که به بنی صدر پیشنهاد شد تا در مقابل انحصار طلبان و در حقیقت آنان که به قول خود او، "دین نداشتند و جز قدرت هیچ نمی‌خواستند" ۷۶۴، کوتاه بیاید و از در صلح وارد شود، حاضر نشد تا بر سر مصالح ملت سازش کند و استقلال و

آزادی آنان را فدای مصلحت شخصی و غرایض این و آن کند. اوصالح واقعی را ایستادن و نه‌راسیدن در مقابل زور و ستم عنوان کرد و گفت:

"صلح واقعی آن روزی بر قرار می‌شود که همه انسانها از زیر بار فرهنگ سلطه آزاد شوند. از نظر من حسین بن علی بزرگترین صلح‌طلب جهان بود، و همین طور پدرش و جدش. چرا؟ زیرا که در برابر تجاوز و زور و ستم با قاطعیت تمام ایستاد.^{۷۶۵}"

بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی بار دیگر رفتار این انحصارطلبان را گوشزد کرد و گفت:

"توجه می‌فرمایید که چگونه همه چیز ملت مسلم، بدست کسانی افتاده است که بنام دین، مردم را از دین بیزار می‌کنند. خداوند بزرگ را صد شکر که اینطور اشخاص با اینجانب مخالفند و سپاس بدرگاه او که نه آجیل میدهم و نه حق و حساب و نه از اینگونه مردم می‌ترسم.^{۷۶۶}"

او همچنین در نامه دیگری به سیداحمد خمینی به دفاع آقای خمینی از این دسته اشاره کرد و گفت:

"امام پیش از انقلاب می‌گفت بکنید و حالا می‌گوید: نکنید. در نتیجه، پیش از انقلاب به قوت‌های جامعه تکیه داشت و حالا به ضعف‌های جامعه. پیش از انقلاب مظهر همه و همه بود، حالا مدافع یک دسته^{۷۶۷}"

این انحصارگرایان کسانی بودند که تمامی راه‌ها را برای کسب قدرت مشروع می‌دانستند. آنان که برای بدنام کردن شاه، صدها انسان را در حادثه سینما رکس آبادان طعمه آتش کردند^{۷۶۸}، برای سرنگونی "لیبرال‌ها" هر راه و هر کاری را مجاز می‌دانستند. این بود که بنی‌صدر در مقابل گفت:

"آقایان! هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.^{۷۶۹}"

دیگر آزادی‌خواهان نیز تا آن‌جا که می‌توانستند به این روند انحصارطلب اعتراض می‌کردند:

بازرگان: "مملکت منحصرأ متعلق به یک عده نیست. خدا هم مال یک عده خاص نیست، ادعایی است که یهودیان می‌کردند، که خدا را مال خود و زمین را از آن خود میدانستند، ما نباید چنین کاری بکنیم.^{۷۷۰} طالقانی: "هیچ حزب و جمعیتی حق ندارد برای خودش سهم بزرگتری در نظر بگیرد و از این جهت حکومت را در انحصار خود بگیرد.^{۷۷۱} حسین خمینی: "پس از پیروزی انقلاب یک‌دفعه گویا عده‌ای خاص انقلاب کردند و بقیه ضدانقلاب شدند!^{۷۷۲} بنی‌صدر: "روحانیت به لباس نیست، به اطلاع و عمل و وظیفه است.^{۷۷۳} حجت‌الاسلام گلزاده غفوری: "تا آنجا که من می‌دانم، اصلاً خود کلمه روحانی و روحانیت ریشه اسلامی ندارد.^{۷۷۴} طالقانی: "کلمه روحانیت از انجیل به اسلام آمده است. اسلام رهبانیت هم ندارد.^{۷۷۵} لاهوتی: "عجبا، چهره‌هایی که دیروز حتی از امضا اعلامیه‌های امام صادره از پاریس امتناع داشتند، پای مبارکشان حتی یک روز و یکبار هم به زندان آریامهر باز نشد و در مقابل همه چیز با ترس و وحشت روبرو می‌شدند، امروز نزدیک‌ترین چهره نزد امام‌اند.^{۷۷۶} بنی‌صدر: "به عنوان رئیس‌جمهور منتخب شما مردم، هشدار می‌دهم اگر در برنامه تمایل به استقرار استبداد نایستید، استبداد بر شما مسلط خواهد شد و دمار از روزگار شما در خواهد آورد.^{۷۷۷} ابراهیم یزدی: "در جامعه اسلامی، حکومت تک حزبی جایی ندارد.^{۷۷۸} آیت‌الله طباطبایی قمی: "مساجد را حزب جمهوری در دست گرفته است. حزب جمهوری خراب و فاسد است.^{۷۷۹} بازرگان: "امروز باید بیش از هر زمان به دفع اختناق و انحصار بپردازیم.^{۷۸۰} بنی‌صدر: "انقلاب ما به دست کسانی افتاده است که به قول آقای اشراقی در انقلاب شرکت اساسی نداشته‌اند. نه شرکت داشته‌اند و نه اعتقادی به انقلاب دارند. اینها از فرصت برای در دست گرفتن قدرت استفاده می‌کنند.^{۷۸۱} طالقانی: "اگر مردم در سرنوشت و مسیر زندگی‌شان ممنوع شدند، معنی‌اش این است که یک عده‌ای مثل قییم بالای سر این‌ها باشند.^{۷۸۲} محمد ملکی: "آقایان حزب جمهوری معتقد شده‌اند که هر که با ما نیست، بر علیه ماست. همه را می‌کوبند. خود را تنها گروه مکتبی و معتقد به انقلاب و در خط امام می‌دانند و دیگران را منحرف و غیراسلامی و ضدامام و خائن خطاب می‌کنند. خودخواهی‌ها، خودبزرگ‌بینی‌ها و انحصارطلبی‌های همین آقایان است که گروه گروه مردم را به سوی یاس از انقلاب و اسلام کشید و مردم فوج فوج از دین خدا خارج شدند.^{۷۸۳} بنی‌صدر: "اسلام خم رنگریزی نیست که کسی را بکنند توی آن خم و بیرون بیاورند و بگویند مکتبی شد.^{۷۸۴} "مکتبی کسی است که اخلاق او معرف اعتقاد او باشد.^{۷۸۵} بازرگان: "به نظر می‌رسد آقایان هاشمی، خامنه‌ای، بهشتی و همفکرانشان معتقد

شده باشند که در کسوت روحانیت از هر کس بیشتر در خط امام و انقلاب هستند و مکتب را درست می‌فهمند پس حق انحصار و سلب حق از سایرین را دارند و مصلحت اقتضا می‌کند که مکتب خدایی مورد تشخیص‌شان در ایران و در همه دنیا (چه ملت آمادگی داشته باشند چه نداشته باشند) پیاده شود.^{۷۸۶} بنی‌صدر: "این جمهوری، جمهوری نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم."^{۷۸۷} سلامتیان: "در مقابل زور و اعمال فشار نایستادن یعنی چون گوسفند به سلاخ خانه رفتن."^{۷۸۸} بازرگان: "ما انحصارگری را که مافوق استبداد است، بزرگترین دشمن اسلام و استقلال و آزادی می‌دانیم."^{۷۸۹} طالقانی: "آن کسی که نوید آزادی می‌دهد، اوست که طرفدار انسان است. این نیست که زندگی فقط نان و آب باشد. انسان که کمتر از حیوان نیست. انسان می‌خواهد آزاد نفس بکشد، آزاد زندگی کند. انسان آزادی می‌خواهد. افرادی می‌خواهند بر انسان مسلط شوند... اگر وضع به همین منوال پیش رود مستبدینی بر همه ما مسلط خواهند شد."^{۷۹۰} بنی‌صدر: "عناصر حکومت پیشین که ما برای مبارزه با آنها قیام کرده و می‌خواستیم با استقرار اسلام آن امور را از بین ببریم به نام خود اسلام همه آنها برگشته است. این خطرها که همواره نسبت به آن هشدار داده ام و بر آن ایستاده‌ام این است."^{۷۹۱} لاهوتی: "مردم ما خوب می‌دانند متولیان سعی می‌کنند که بر همه مشاغل مسئولان حزبی گمارده شوند. همین حاکمیت تک حزبی است که صدای پای فاشیسم را از نزدیک به گوش می‌رساند. دادستان کل دیشب اعلام کرد که در ایران چند صد زندان و بیش از ۲۰ هزار زندانی، در جمهوری اسلامی وجود دارد. بر خود لرزیدم."^{۷۹۲} طالقانی: "بروید دنبال کارتان. بگذارید مردم مسئولیت پیدا کنند. استبداد زیر پرده دین را کنار بزنید."^{۷۹۳} اشراقی: "انقلاب ما را کسانی لکه‌دار می‌کنند که از محصول انقلاب فقط ریاستش را می‌خواهند."^{۷۹۴} بنی‌صدر: "این بازی‌ها را بس کنید. به خودتان رحم کنید. این بازی‌ها را به خاطر خودتان و کشورتان ادامه ندهید. این کارهایتان به زیان کشور است. به زیان انقلاب است."^{۷۹۵} شیخ علی تهرانی نیز با همان لحن خاص خودش گفت: "همان‌هایی که می‌گویند مکتبی هستیم، خاک بر سرشان که مکتبی نیستند!"^{۷۹۶}

در این میان کسانی نیز بودند همچون حسن یوسفی اشکوری و محمدجواد حجتی کرمانی که به اصطلاح یکی به نعل می‌زدند و یکی به میخ! می‌گفتند نه شما کاملاً بر حق هستید و نه آنها! بیایید و حفظ وحدت و همدلی کنید. بنی‌صدر خطاب به این دسته گفت:

"آنهايي که اصالت را به زور می‌دهند دو دسته‌اند و دو روش دارند: ۱- آنهايي که اهل بزن و بکوب هستند. ۲- آنهايي که وسط بازند. گاهی نه این و نه آن، گاهی "هم این و هم آن". مبهم‌گو هستند و به اصطلاح جاده باز می‌گذارند. جوری حرف می‌زنند که اگر گفتی آقا شما دیروز آن طور گفتم ولی امروز اینطور، می‌گوید بله ولی گفته بودیم آنجور، اما اگر فلان شود و آنجور نشود چنین و چنان است!"^{۷۹۷}

رئیس‌جمهور تنها عنصر مزاحم و مخل قبضه قدرت توسط آقایان بود. بنی‌صدر نقل می‌کند:

"آقای بهشتی در جمع اعضای انجمن پزشکان گفته بود: روسای سه قوه مجریه و مقننه و قضاییه هماهنگ هستند. ترکیب این سه قوه هماهنگ است، تنها رئیس‌جمهور ناهماهنگ است که باید برود. من چه کم دارم. سه زبان بلام، دکترا دارم، روحانی هم هستیم، چرا حکومت نکنم؟"^{۷۹۸}

بنی‌صدر در حضور آقای خمینی نیز با آن‌ها تعارف نداشت و در جلسه‌هایی که با حضور آقای خمینی، رفسنجانی، بهشتی و رجایی برگزار می‌شد از گفتن حق ابا نمی‌کرد. پس از آنکه بنی‌صدر مسئولان حزب جمهوری را به مناظره و بحث آزاد در تلویزیون دعوت کرد، آقای خمینی آن‌ها را خواست و جلسه‌ای برپا کرد. بنی‌صدر در این باره می‌گوید:

"۲۵ اسفند ۵۹ آقای خمینی ما را نزد خودش خواند. وقتی در اطاق جمع شدیم، خمینی روی کاناپه نشسته بود، من و مهندس بازرگان روی همان کاناپه در کنار او نشسته بودیم، رجایی و بهشتی و هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی و علی‌خامنه‌ای و سید احمد خمینی روی کف اطاق نشستند. آقای خمینی گفت: تصمیم دارید تا نابودی جمهوری اسلامی پیش بروید؟ می‌خواهید بروید در تلویزیون بحث آزاد کنید و یکدیگر را در دنیا مفتضح نمایید؟ طوری که دنیا بگویند مسئولین این رژیم فاسدند؟ گفتم خیر. می‌خواهیم دنیا بداند تنها جمعی از مسئولین فاسدند و ایران عصر انقلاب، فاسدان را تحمل نمی‌کند. خمینی گفت: من نمی‌توانم این وضعیت را تحمل کنم. باید تکلیف معین کنم. رفسنجانی گفت: آقای بنی‌صدر

مجلس و شورای قضایی و شورای نگهبان را قبول ندارد، می‌خواهد همه چیز دست خودش باشد. او باید بطور علنی این مقامات را رسمی بشناسد، ما هم از او بعنوان رئیس جمهور احترام می‌کنیم. گفتم مجسمه‌ای می‌خواهید که وجودش زشتی‌های کار شما را بپوشاند. راست می‌گویید. هیچ یک از نهادها را قانونی نمی‌دانم. خمینی گفت: خیر. قانونی هستند. گفتم خیر. غیرقانونی هستند. قانون می‌گوید رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل باید با شور قضات دیوان کشور منصوب شوند و شما مشورت نکردید. بهشتی گفت: بله. زیرا آنها ما را قانونی نمی‌دانند. تصدیق بفرمایید که به این ترتیب نمی‌شود همکاری کرد. گفتم مجلس را انتخابات قلابی تشکیل داده است. دولت آقای رجایی هم تحمیلی است. این آقایان از طریق شما آن را به من تحمیل کرده‌اند. بر فرض که تحمیلشان قانونی باشد، بر خلاف قانون اساسی این آقایان با رفیقش اموال این مردم رابه آمریکابخشیده و قانون اساسی را در بسیاری از اصول نقض کرده و باید استعفا کند و تحت محاکمه قرار بگیرد. گفتم این آقایان تمام نهادها را در دست گرفته‌اند. از حالا به بعد مجلس و شورای نگهبان هم در دستشان است و به هر کار خود لباس قانونی می‌پوشانند. خمینی گفت: بله. شما آدم صادق و ساده‌ای هستید. به اوضاع ایران وارد نبودید، از اروپا آمده بودید اوضاع را نمی‌شناختید. آقایان زرنک بودند و مواضع را گرفتند و آمدند جلو. گفتم شما کم لطفی می‌کنید. آقایان نگرفته‌اند بیابند جلو. شما به آنها داده‌اید. حالا کاری ندارد، شما اعلام بی‌طرفی و سکوت کنید بمدت یک هفته. حتی سه روز. اگر آقایان توانستند سرکارهایشان برونند معلوم می‌شود زرنک هستند. با یک ارتش بدون اسلحه کافی در برابر لشکر عراق ایستادم، چطور از پس آقایان بر نمی‌آیم؟ شما نمی‌گذارید. بهشتی گفت: آقای بنی صدر یک حسن دارد که همان حسن عیب اوست. حسن او این است که تا کاری موافق عقیده‌اش نیاید نمی‌کند و عیبش در همین حسن است که خود را بزرگترین فکر قرن می‌داند. برای ماها نه شعوری قائل است نه دین. با ایشون همیشه کار کرد. خمینی گفت چرا؟ گفت برای اینکه ایشون خود را اندیشه قرن می‌دونه و ما رو هم بیسواد. گفتم بی‌سواد و بی‌دین! گفتم شما فکر می‌کنید روانشناس خوبی هستید و هر چه بگویید در این آقای خمینی موثر واقع می‌شود، اما این حرف شما حکایت از آن دارد که نه اهل عقیده‌اید تا بدانید عمل به مقتضای عقیده بدون اصل قرار دادن نسبت در اندیشه و عمل ممکن نمی‌شود. آدمی باید مشورت کند تا بتواند موافق عقیده عمل کند و نه اهل علم هستید تا بدانید آنچه گفته‌ام درباره اندیشه علمی بوده است، اندیشه‌ای که از توحید مایه گرفته شده است. اما درباره بی‌دینی، صحیح است. من گفتم شما دین ندارید و به وطن خویش نیز علاقه ندارید. اقلاً بگذارید جنگ تمام شود، بعد سر مرا ببرید. خمینی گفت: جنگ را شما می‌کنید؟ من می‌کنم. گفت آقای بنی‌صدر به ۱۱ میلیون رای می‌نازد. از این ۱۱ میلیون، ۵۰۰ هزار تایش نامسلمان‌اند برای بقیه اگر تکلیف شرعی معلوم کنم، کار شما تمام می‌شود. گفت من به نصیحت اکتفا نمی‌کنم می‌توانم شما و آقای بهشتی را در این اطاق یکسال نگه دارم، گفتم ما را از هم دور نگه دارید و گرنه آسایش از خانه رخت خواهد بست. قرار شد هر کس پیشنهادش را بنویسد و به خمینی بدهد. گفتم از مضمون پیشنهاد آقایان بهشتی و رفسنجانی اطلاع دارم. پیشنهادشان این است که یک طرف بماند و طرف دیگر برود. یعنی بنی‌صدر برود. حاضران خندیدند. احمد خمینی گفت: بله. پیشنهاد کرده‌اند یک طرف برود و بگذارند طرفی که هماهنگ است کارش را بکند. بعد آقای خمینی از اطاق بیرون رفت و قرار شد ما بمانیم و به نتیجه برسائیم. رجایی گفت: شما حق نیست به امام بگویید شما نباید خلاف قانون اساسی بکنید. این انقلاب مدیون ایشان است و هر چه مصلحت می‌دانند باید بکنند. ایشان مختار است به قانون اساسی عمل بکند یا نکند. با برافروختگی جواب دادم: شما روضه لازم نیست بخوانید. دیر به کلاس ریا رفتید و بلد نشده‌اید و دروغ می‌گویید. شما و جمع شما به هیچ حرف امام اعتنا و عمل نمی‌کنید، این حرف شما مثل آن است که بگویید نباید به پیامبر گفت شما نباید خود خلاف دینی که آورده‌اید عمل کنید.^{۷۹۹}

در آن جو وحشتناک، بنی‌صدر تنها کسی بود که نسبت به آقای خمینی موضع‌گیری می‌کرد و حرف‌هایش را صاف و بی‌پرده با او در میان می‌گذاشت. مکتب مصدق، شاگردانی دلیر تقدیم ملت کرده بود.

چماق و ۱۴ اسفند

دوران ریاست جمهوری بنی صدر همواره با پدیده‌ای به نام "چماق‌داری و چماق‌بدستان" روبرو بود. هر کجا بنی صدر و یا طرفداران او به سخنرانی می‌پرداختند، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب و طیف موسوم به حزب‌الله (که اکثراً وابستگان به حزب جمهوری بودند) مراسم را بر هم می‌زدند و به ضرب و جرح مردم می‌پرداختند. نقشی که گروه فشار در دوران خاتمی بازی می‌کرد، اینان در دوره بنی صدر ایفا می‌کردند. سنگ‌پرانی، شعار دادن، قطع سیم بلندگو، پاشیدن اسید، زدن مشت، لگد، چاقو، پنجه بوکس، پرت کردن چوب و سنگ و کفش و هرآنچه به دستشان می‌رسید از وظایف خطیر و مهم این گروه بود. با آن که از نظر تعداد کاملاً در اقلیت بودند، از هر فرصتی برای ایجاد آشوب و بلوا استفاده می‌کردند. بنی صدر به عنوان تنها حافظ آزادی‌های مردم در بدنه حاکمیت به مخالفت با این پدیده پرداخت و به شدت به آن‌ها اعتراض می‌کرد:

"اگر فکر می‌کنید حمله و ایجاد زد و خورد، برای از بین بردن فکر مخالف کافی است، گمان شما باطل است. فکر را نمی‌شود با این کارها از بین برد."^{۸۰۰}

"۲ سال است که به عده‌ای چماقدار نمی‌توانیم حالی کنیم که کشور بوسیله چماق قابل اداره نیست."^{۸۰۱}

"چماقداران دست از حمله بردارند."^{۸۰۲}

"اینکه ما بخواهیم مسائل عقیدتی را با چوب و چماق حل کنیم، ۲ سال تجربه کافی نیست که روشن‌گند، شدنی نیست؟"^{۸۰۳}

"شما با چوب و چماق نمی‌توانید این انحرافات را درمان کنید."^{۸۰۴}

"این روش‌ها روش‌های غلط است. با چماق، غیرمسلمان، مسلمان نخواهد شد. چرای آن هم معلوم است چون این یک چیزی رفته توی کله‌اش که خوب غلط است. چماق که بزنی، نه تنها آن از توی کله‌اش بیرون نمی‌آید بلکه همین را دلیل می‌گیرد که بله حرفم درست است. باید با بحث و منطق پیش رفت."^{۸۰۵}

"هر کس جرات کرده و حرف زده است حتی اگر از مراجع بوده است مورد حمله چماقداران قرار گرفته است."^{۸۰۶}

"چماق‌ها را بر زمین بگذاریم، اندیشه‌ها را بکار اندازیم. اسلام لباس نیست که بتوان ظرف چند دقیقه پوشید و راه افتاد."^{۸۰۷}

"آیا قرآن می‌گوید تا رسیدی با چماق توی کله طرف بزن و بگو مرحمت زیاد؟"^{۸۰۸}

"نوطه می‌چینند و می‌خواهند به زور بر کار خود لباس حقانیت بپوشانند و در تلاشند تا سانسور و جو اختناق را تحمیل کنند. دینی که ۱۴ قرن سانسور شده سانسور نمی‌کند، سانسور می‌شکند. دین نظام نه به حمایت از راه چماق نیاز دارد و نه از راه سانسور."^{۸۰۹}

"اگر در جامعه‌ای به جای عقل و منطق، چوب و چماق حکومت کرد چگونه می‌توان این جامعه را مستقل شمرد؟"^{۸۱۰}

"نگذارید عده‌ای چماق بدست در کشور ما تعیین تکلیف کنند. اگر می‌خواهید دیکتاتوری و استبداد فرا نرسد، اختلافات را از راه بحث حل کنید."^{۸۱۱}

"اگر چماق بازی‌ها ادامه پیدا کرد می‌روم به مردم مراجعه می‌کنم. هیچ چیز برای انقلاب خطرناک‌تر از خودکامگی در تصمیم نیست که یک عده بنشینند شب و صبح بگویند ما عمل انقلابی می‌خواهیم بکنیم. این انقلابی نیست، ضد انقلاب است."^{۸۱۲}

"می‌خواهند به هر قیمت حاکمیت چماق برقرار کنند. بر مردم است که با تمام قوا بایستند و چماق را بشکنند."^{۸۱۳}

"به همه هشدار می‌دهم، در برابر چماق بدستان لاقید نمانید. دفعه اول با سر و صدا کردن و بهم ریختن تظاهرات بود، دفعه دوم مشت و لگد در کار آمد و دفعه سوم آجر و سنگ و چاقو. لابد دفعه چهارم نوبت تیر و تفنگ می‌رسد!"^{۸۱۴}

"ببینید چماقداران از چه وقت شروع کرده، از کجا شروع کردند و حالا به کجا رسیده‌ایم؟ به جایی رسیده‌ایم که استاد شریعتی پیرمرد ۸۰ و چند ساله نیز امکان حرف زدن ندارد."^{۸۱۵}

یاران بنی صدر نیز ساکت نمی‌نشستند و پیوسته به رسم چماقداری اعتراض می‌کردند:

لاهوئی: "من در تعجبم که چماقداری چرا و چگونه ادامه دارد؟"^{۸۱۶} آیت‌الله پسندیده: "آقایان محترم دادگستری، تجاوز چماقداران و جماعت‌های منحرف و تخطی به حدود و حقوق و اموال و آبرو این مردمان شریف را نمی‌بینید؟"^{۸۱۷} لاهوئی: مردم انقلاب نکردند تا من و شما بر آنها حکومت کنیم. اگر قرار بود با چماق و زورگویی بتوانند حکومت کنند قبل از شما آریامهر بود."^{۸۱۸} آیت‌الله پسندیده در گفتگو با خبرنگار میزان: "اول اینکه من بعد مرا آیت‌الله خطاب نکنید! ثانیاً اینکه به نظر می‌رسد عملیات چماقداران سازمان داده شده است."^{۸۱۹}

بهشتی و همفکرانشان منکر پدیده‌ای به نام چماقداری بودند و آن‌ها را نیروهای غیرتمند حزب‌الله می‌نامیدند. بهشتی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی با اشاره تلویحی به این که ما که چیزی ندیدیم! گفت:

"والا در هیچ یک از جلسات سخنرانی من زد و خوردی پیش نیامده است."^{۸۲۰}

نقطه اوج درگیری میان جماعت حزب‌الله و طرفداران رئیس‌جمهور روز ۱۴ اسفند بود. ماجرا از این قرار بود که بنی صدر خواست تا برای سالگرد وفات دکتر مصدق، رهبر و پیشوای آزاده خویش، در دانشگاه تهران سخنرانی کند. آقای خمینی البته با اینکار مخالف بود. بنی صدر نقل می‌کند:

"صبح ۱۴ اسفند احمد خمینی به من تلفن زد و گفت: شما حساسیت امام را نسبت به مصدق می‌دانید. پس یک جوری حرف بزنید که این حساسیت تحریک نشه. گفتم ایشون هم حساسیت ما را نسبت به مصدق می‌دانند. این چه حرفه‌ایی است که شما می‌زنید؟ آخه ملتی یک قدرت مسلط را بیرون کرده و حالا انقلاب کردیم، هنوز نباید از آن دوران حرف بزنیم؟"^{۸۲۱}

جمعیت بسیاری از مردم در دانشگاه تهران و چمن آن گرد هم آمدند تا سخنرانی رئیس‌جمهور محبوب خود را بشنوند. گروه فشار تمام توان خود را بسیج کرده بود تا سخنرانی را بر هم زند. افراد بسیاری از کمیته‌ها، سپاه پاسداران و حزب جمهوری از اطراف و اکناف (و حتی از شهرهای مجاور تهران نظیر قزوین، قم و کرج) گرد هم آمده بودند تا طی یک حمله سازمان داده شده در سخنان رئیس‌جمهور اخلاص ایجاد کنند. سخنرانی بنی صدر به هنگام عصر شروع شد و سخنانش هر چند جمله یکبار با کف و سوت دهها هزار نفری مردم همراه می‌گشت. نیروهای حزب‌الله که کاری از پیش نبرده بودند، بلندگو را قطع کردند و مردم با گفتن "بنی صدر، بنی صدر، بلندگو رو قطع کردند!" اعتراض خود را نشان دادند. مردم همچنین با شعارهای "بنی صدر، بنی صدر، دوستت داریم صد در صد!" "بنی صدر، بنی صدر، افشا کن، بهشتی رو رسوا کن!" "مرگ بر بهشتی!" "نصر من الله و فتح قریب، مرگ بر این حزبک مردم فریب!" "چماقدار، چماقدار، مرگت فرا رسیده"، "کیش، کیش، چماقدار!" "چوب، چماق، شکنجه دیگر اثر ندارد!" "مسلمان بپاخیز، حزب شده رستاخیز!" "بنی صدر، بنی صدر، اذن جهادم بده!" "بنی صدر خدا حامی توست، مردم حامی تو!" "ما حزب نمی‌خواهیم، ما پیرو قرآنیم"، "سپهسالار ایرانی بنی صدر" به حمایت از رئیس‌جمهور پرداختند. از آن سو جماعت حزب‌الله با شعارهای: "حالا که رهبرت شده مصدق، رای ما رو پس بده!" "جمهوری اسلامی، راه مصدق نمی‌ره!" "ضد ملی گرای، ولایت فقیه است!" "پینوشه، پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه!" "لیبرال سازشکار، قبله تو اروپاست!" "تا مرگ شاه دوم، از پا نمی‌نشینیم" سعی می‌کردند تا اجتماع مردم را برهم زنند. گروه فشار کماکان به ضرب و جرح مردم می‌پرداختند که بنی صدر کاری را انجام داد که در طول نیم‌قرن اخیر بی‌سابقه بود. از مردم خواست دور چماقداران را خالی کنند و آن‌هایی را که از صبح تا عصر روز ۱۴ اسفند مردم را کتک زده بودند و در سخنرانی اخلاص کرده بودند را به نیروی انتظامی تحویل دهند:

"شما مردم اینها را با آرامش از اینجا بیرون کنید. اینها را بیرون کنید. گرفتید بیاورید تحویل دهید."^{۸۲۲} و خطاب به کسانی که چماقدارها را می‌زدند گفت:

"آقا نزنید. رفتار چماق دارها را با خود آنها نکنید. نزنید بابا. گرفتید بیاورید تحویل دهید، شما رفتار چماق دارها را نکنید. شما که آنجا هستید آنها را بیاورید. بگویید نزنند. نگذارید با دستگیرشدگان بد رفتاری کنند. خودتان با آنان کتک کاری نکنید. گرفتید بیاورید تحویل دهید." ۸۲۳

و از نیروی انتظامی خواست تا کارت‌های شناسایی آنها را بگیرد و به او بدهند. کارت‌ها که به دست بنی صدر رسید، همانجا پشت میکروفن شروع کرد به خواندن:

"یکی از دستگیر شدگان از کمیته مرکزی انقلاب اسلامی قزوین حکم مأموریت دارد. یکی دیگر کارت حزب جمهوری اسلامی قزوین را دارد. یکی از دستگیر شدگان نیروی ویژه نخست وزیری است." ۸۲۴

بنی صدر تفنگی را که از یکی از جماعت حزب الله گرفته شده بود نشان داد و گفت:

"با این به استقبال رئیس جمهور آمده‌اند. ترجیح می‌دهم امروز بدست تبهکار چماقداران کشته شوم بلکه رسم چماقداری در این کشور از میان برود." ۸۲۵

معین فر که در روز ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران بود می‌گوید:



"معلوم بود که عده ای بقصد برهم زدن سخنرانی رئیس جمهور آمده بودند. وقتی رئیس جمهور گفت مردم اینها را دستگیر کنند و تحویل دهند، دیدیم تک و توک اینها را دستگیر کردند و داخل ساختمان کتابخانه می‌آوردند و اوراق شناسایی و وسایلی از قبیل چاقو و پروفیل آهنی و غیره از شان می‌گرفتند... اگر آزادی آنقدر محدود باشد که رئیس جمهور مملکت نتواند صحبت کند باید فاتحه همه چیز را خواند." ۸۲۶

مهندس سبحانی نیز که در دانشگاه حضور داشت گفت:

"حمله از صبح سازمان داده شده بود." ۸۲۷

جالب اینجا که خود دادگستری و دیوان قضایی کشور در کتابی که بعدها با نام "غائله ۱۴ اسفند" منتشر کرد، به برهم زدن مراسم رئیس جمهور افتخار کرد و "بودن در اوج گذرگاه انقلاب" را مدیون "قطع سیم بلندگو" و "پرخاش‌ها و نعره‌های حزب الله در ۱۴ اسفند" دانست و گفت:

"گروه عظیمی از حزب الله از صبح ۱۴ اسفند در دانشگاه فعالانه حضور داشته جهت یاری پاسداران یک مینی بوس از کمیته قزوین اعزام شده بودند. همین پاسداران بودند که در قطع سیم‌های بلندگو شرکت داشتند. شرکت حزب الله و پاسداران بر علیه بنی صدر طبیعی بود، سپاه بدون هیچ واژه و ملاحظه‌ای مانند کوه در برابر بنی صدر می‌ایستد. اگر ۱۴

اسفند بدون حضور نهادهای انقلاب و پرخاش آنان و بدون نعره های حزب الله پایان می یافت اکنون ما مسلما در این اوج گذرگاه انقلاب گام بر نمی داشتیم.^{۸۲۸}

روزنامه انقلاب اسلامی، روزهای بعد عکس تمامی کارت‌ها و ابزار قتاله نیروهای حزب‌الله نظیر کلت، چاقو، پنجه‌بوکس، زنجیر، قمه و مفتول سیمی را چاپ کرد.^{۸۲۹} اما در اردوگاه نیروهای خط امام وضعیت به گونه‌ای دگر بود. برای اولین بار، گروه فشار و کتک‌زننده‌ها، مقهور نمایش ملت شده بودند. آن‌ها که یک عمر کتک زده بودند و چاقو کشیده بودند و سخنرانی‌ها را برهم زده بودند و تهدید کرده بودند و در مقابل با سکوت و گذشت مردم مواجه شده بودند، این بار نه تنها افشا شده بودند که دست بسته تحویل مقامات گشته بودند. مقابله به مثل مردم، علی‌رغم توصیه‌های اکید بنی‌صدر مبنی بر مدارا با گروه فشار، به کام اقتدارگرایان و انحصار طلبان بسیار گران آمده بود:

خامنه‌ای: "عناصر مومن و متعهد را کتک زده اند."^{۸۳۰} بهشتی: "آنچه الآن مطرح است دفاع از افراد مظلومی است که در حوادث دانشگاه کتک خوردند و گرفتار شدند و الآن از رئیس جمهور شکایت دارند."^{۸۳۱} رجایی: "ضد انقلاب پایگاه جدیدی پیدا کرده است تحت عنوان حمایت از رئیس جمهور."^{۸۳۲} بهزاد نبوی: "از جمع موجود در این روز و از دست زدن‌ها و سوت کشیدن‌های پی در پی کاملا مشخص بود که چه جمعی هستند. حتی در این جمع یک بار هم الله اکبر گفته نشد."^{۸۳۳} خلخالی: "رئیس جمهور به قانون اساسی که خونبهای ملت ماست خیانت کرده."^{۸۳۴} آقای خمینی نیز بعدها مردمی را که گروه فشار را دستگیر کرده و تحویل داده بودند را "مهدورالدم" خواند و از حوادث ۱۴ اسفند با عنوان "فاجعه ۱۴ اسفند" یاد کرد.^{۸۳۵}

در این میان مهندس بازرگان نیز با اعتراض به هاشمی رفسنجانی گفت: "شما تمام تقصیر را انداختید گردن رئیس‌جمهور. گروهک به اصطلاح حزب‌الله نه تنها در ۱۴ اسفند باعث اخلال در مراسم شدند که شروع کننده تظاهرات و ممانعت‌ها بودند. آیا ریاست مجلس، آقای رفسنجانی، باید نسبت به این‌گونه اخلال‌ها سکوت رضامندانه داشته باشد؟"^{۸۳۶} بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی به سازماندهی شدن چماقداران توسط حزب جمهوری اشاره کرد و گفت: "امروز دیگر همه می‌دانند که سازمان چماقداران را این آقایان می‌گردانند و با صراحت نیز تهدید می‌کنند. دایره تهدید دور بود، اینک نزدیک می‌شود و به نزدیک‌ترین کسان شما رسیده است. رادیو و تلویزیون و قلم و تریبون مجلس و... در انحصار آنهاست."^{۸۳۷}

بنی‌صدر پس از حادثه ۱۴ اسفند به گروه فشار که بعد از کتک زدن مردم حالا طلبکار هم شده بودند به شدت حمله کرد و گفت:

"قرص و محکم می‌ایستم و زیر بار ناحق نمی‌روم حتی به قیمت کنار رفتن. این نمی‌شود که در یک کشور عده‌ای چماقدار بیایند، ناسزا بگویند، سیم بلندگو را قطع کنند، سنگ بپرانند، اسید بپاشند، تیر رها کنند و آخر طلبکار بشوند."^{۸۳۸}

"مثل رژیم سابق هر وقت کتک خورده‌ها مورد حمله واقع می‌شوند مقصر می‌شوند"^{۸۳۹}
"این نمی‌شود که پس از دو سال که دهها نفر زیر چماق این چماقدارها نفله شده‌اند، امنیت در شهرها از بین رفته است، استقرار غیر قانونی ممکن شده است، حالا بخواهند اینجوری رسیدگی کنند."^{۸۴۰}

"بالاخره باید معلوم شود این چماقداری چگونه سازمان می‌یابد؟ گروههای سیاسی که این چماقداری را سازمان می‌دهند کدام‌ها هستند؟ ریشه این چماقداری کجاست؟ این کاری است که دستگاه قضایی باید به دنبال آن باشد و الا کاری بکند که اگر یک گوشه چشمی با چماقداران می‌کند یک چشم‌غره هم به رئیس‌جمهوری برود، این را عدالت قضایی نمی‌گویند این را می‌گویند ماست مالی قضیه!"^{۸۴۱}

"وقتی مجریان قانون، خود ناقضان قانون شدند مردم چگونه به ما اعتماد کنند؟"^{۸۴۲}
بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی اعتراض خود را به دستگاه قضایی اعلام کرد و از آیت‌الله خواست تا به اعمال خلاف قانون دادگستری رسیدگی کند:

"بفرمائید یک نفر برود، دادگستری ببیند چه کسانی به اینکار رسیدگی میکنند؟ و چگونه رسیدگی می کنند. بخدا همه دارند از همه چیز مایوس می شوند خدا را خوش نمی آید. چند بار عرض کرده ام عیب شما اینست که نه اعتماد می کنید و نه تحقیق." ۸۴۲

اما شکایت به کدام دستگاه قضایی؟ دستگاهی که باید دادرس می بود و به حق می رسید، خود شاکی شده بود و اقامه دعوی می کرد! در هیچ کجای جهان پیدا نمی شود دستگاه قضایی ای که وظیفه اش دادگستری و دادگری است، در کتابی با عنوان "غائله ۱۴ اسفند" ۱۰۰۰ صفحه بر علیه رئیس جمهور اعلام جرم کند و مدعی شود!

بنی صدر در نامه ای به موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور گفت:

"در یک سنجش افکار با تعداد ۵۷۵۰ پرسشنامه، که برای تهران نمونه برداری دقیق و گسترده ای است، تنها ۹/۱۱ درصد مردم امیدوارند دادگستری شما، قضیه دانشگاه را عادلانه مورد رسیدگی قرار دهد." ۸۴۴

بنی صدر بارها به این دستگاه عریض و طویل که زیر نظر آقای بهشتی بود اعتراض کرد و از هتک حرمت و بی ارزش بودن جان و مال مردم شکایت کرد:

"آقای بهشتی؛ وقتی مدعی، قاضی است و اینگونه پرونده سازی های مفتضح را می کند، دادرس خداست." ۸۴۵

"گمان می کنم درباره وقایع ۱۴ اسفند آخر سر بدهکار هم خواهیم شد!" ۸۴۶

بنی صدر پیش از این نیز بارها به فساد در دستگاه قضایی اعتراض کرد:

"دستگاه قضایی که باید آزادی ها را توسعه دهد و این گونه تهدید های عجیب و غریب؟ این روش ها که در بدترین دیکتاتوری ها هم دیده نمی شود صحیح است؟" ۸۴۷

"اگر قرار بود کسی که عنوان دادستانی را دارد، خودش تشخیص بدهد، خودش هم نیروی مسلح داشته باشد و این نیروی مسلح را بفرستد و دستگیر کند و کسی هم نتواند بپرسد چرا دستگیر کردی و چه کسی به تو اعلام جرم کرد که دیگر قوای سه گانه لازم نیست." ۸۴۸

"جای تاسف است دادستان کسانی را که ژ-۳ کشیده اند و خواسته اند به زور اسلحه خود را تحمیل کنند عنوان داده و تصدی کار به آنها بسپرد، این امری نیست که با قانون تطبیق کند." ۸۴۹

"ما انقلاب کردیم تا دستگاه قضایی فقط از قانون فرمان ببرد، نه از رئیس جمهور نه از نخست وزیر و وزیر." ۸۵۰

"چرا بر خلاف قانون اساسی عمل می کنید؟ وقتی شما حرمت قانون اساسی را از بین می برید از دیگران چه انتظار؟ قانون اساسی اجتماعات را آزاد دانسته است. چرا قانون اساسی را که خود امضا کرده اید به دست خود بی ارزش و بی اعتبار می سازید؟" ۸۵۱

"نمی توانم ناظر و تماشاچی خلاف ها باشم." ۸۵۲

"برای استقرار نظام قانونی خواهم ایستاد و آماده پرداختن بهای آن هستم." ۸۵۳

"من از ایستادگی برای قانون اساسی باکی نخواهم داشت." ۸۵۴

"من کسی نیستم که از تهدید بهراسم. کسی نیستم که در برابر خطر جا خالی کنم." ۸۵۵

"به عنوان معتمد مردم کشور برجا می مانم، استوار هم می مانم." ۸۵۶

بنی صدر در نامه ای به احمد خمینی نوشت:

"اینکه جان افراد در جمهوری اسلامی اینقدر بی قدر است یک امر است اما اینکه با این ترتیب اداره مردم از استبداد خونین پر هرج و مرج جانشان به لب می رسد و در پی هر رژیمی می روند که از این حکومت خلاص کند امر دیگری است و مهم این امر است که این وضع قابل دوام نیست و می ترسم روزی متوجه این حقیقت بشویم که کار از کار گذشته باشد. بهر حال گمان اینجانب اینست که وضع بغایت وخیم است و اگر مردم از ما مایوس بشوند، باید آرزوی همان سوئیس و فرانسه شدن را مردم بگور ببرند چه رسد به دیدن جامعه اسلامی." ۸۵۷

بنی صدر همچنین در نامه ای دیگر درباره دستگاه قضایی به آقای خمینی هشدار داد و گفت:

"به خدا کسی امنیت ندارد و دستگاه قضائی، بیشتر اسباب سلب امنیت را

فراهم می آورد تا امنیت را. بخدا این وضعیت خوش سرانجام نیست.^{۸۵۸}

البته بنا از پای بست ویران بود. بر طبق قانون قاضی نمی تواند عضو حزب باشد و بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، دبیر حزب جمهوری بود. بنی صدر به این نکته اشاره کرد و گفت:

"بنابر قانون قاضی نمی تواند عضو حزب باشد، رئیس دیوان عالی کشور عضو و دبیر کل حزب جمهوری است."^{۸۵۹}

بهشتی به این حرف بنی صدر واکنش نشان داد و گفت:

"مطابق کدام قانون، قاضی نمی تواند عضو حزب باشد؟ مثل اینکه قوانین آن قوانینی است که در ذهن ایشان هست و باید بگویم کجاست آن قوانین؟"^{۸۶۰}

روزنامه انقلاب اسلامی ذیل این حرف بهشتی در صفحه اول خود این تیتیر را کار کرد: "آقای بهشتی! طبق این قانون":

ماده ۵۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه: بمنظور حفظ بی طرفی کامل در انجام وظیفه و رعایت احترام شئون قضایی، عضویت متصدیان مشاغل قضایی در احزاب سیاسی، جمعیت‌های وابسته به آنها و هر گونه تبلیغات حزبی و انتشار روزنامه یا مجله سیاسی و حزبی ممنوع است. تخلف از مفاد این ماده موجب تعقیب دادگاه عالی انتظامی و انفصال از خدمات قضایی خواهد بود."^{۸۶۱}

در رژیمی که دستگاه قضایی ابزار تمام عیار قدرت سیاسی است^{۸۶۲}، این اعتراض‌های قانونی به جایی نمی‌رسد اما بنی صدر با علم به این نکته همچنان بر سر آرمان‌های مردم و انقلاب پافشاری می‌کرد و ایستاده بود. ایستادنی که می‌رفت تا به قیمت حذفش از صحنه تمام شود.

ملت؛ تنها راه عبور از مدار بسته

شایعه‌سازی، اتهام و جعل دروغ علیه بنی صدر همچنان ادامه داشت. نیروهای سازماندهی شده موسوم به حزب‌الله، سعی می‌کردند تا بنی صدر را در افکار عمومی خراب کنند. این حمله‌ها طیف وسیعی را در بر می‌گرفت؛ از بمب گذاشتن در مدرسه حجتیه توسط طرفداران رئیس‌جمهور و ترور ۴۰ تن از روحانیون توسط هواداران بنی صدر تا کافر بودن او. بنی صدر در کارنامه روزانه خود بارها به این جو مسموم که توسط همان اقلیت قدرت‌مدار ایجاد می‌شد اعتراض کرد و گفت:

"ورقه سئوالات مربوط به گزینش دانشجو برای مدرسه عالی علوم اراک را آورده‌اند. سئوالات از این قبیل است: ۱- ملیت چیست و چرا اکثر ملی‌گراها وابسته به اجانب بودند؟ ۲- چرا پس از ریاست‌جمهوری آقای بنی صدر، گروه‌های منافق و چپ از ایشان حمایت می‌کنند؟ ۳- چرا اخیراً رادیو عراق و اسرائیل از بنی صدر حمایت می‌کنند؟"^{۸۶۳}

"... از آن کارها هم این است که تفتیش عقاید هم در همه جا دارد رایج می‌شود و اشخاص باید امتحان دهند تا بتوانند وارد دانشگاه بشوند!"^{۸۶۴}

"من در خواب هم این کارهای مفتضح را ندیده بودم که یک عده‌ای را در کارهای دولتی بگذارند که تفتیش عقاید کنند. در زمان شاه هم ما را اینطور تفتیش عقاید نمی‌کردند... همه این‌ها خلاف شرع، خلاف حق و خلاف مصلحت است. ما یک ساواک داشتیم و جامعه از دست او در عذاب بود و حالا ساواک را در همه جا داریم."^{۸۶۵}

"چه کسی در قم اطلاعیه پخش می‌کند که ما به طرفداری از رئیس‌جمهور در مدرسه حجتیه بمب گذاشته‌ایم؟ چه مقصودی دارند از این کارها؟"^{۸۶۶}

"برخی از استادان گفته‌اند عده‌ای به عنوان سنجش افکار از ناحیه دفتر ریاست‌جمهوری آمده‌اند و سئوالاتی از این گونه کرده‌اند: آیا امام آمریکایی است؟ کدامیک از این سه نفر رجایی، بهشتی، رفسنجانی ممکن است بنی صدر را ترور کنند؟ پرسیدم این پرسش نامه‌ها از کجا بدست شما رسیده و پرسشگران چگونه بوده‌اند؟ بالاخره استانداری اراک گفت: بله ما تحقیق کردیم و پرسشنامه‌ها را بدست آوردیم، معلوم شد جعلی است و امضای آن جعلی است. خواستیم افراد

مرتبط به این قضیه را بگیریم، فرار کردند خوب در حسن نیت استانداران تردید نمی‌کنم، ولی چطور وقتی می‌خواستید اینها را بگیرید فرار کردند؟^{۸۶۷}

"کسی رفته در قم، قطعنامه خوانده، عنوان کرده که توسط دفتر همکاری های مردم با رئیس‌جمهوری قرار بوده چهل نفر از روحانیون بنام ترور شوند!"^{۸۶۸}

طرفداران و هواداران فکری و تشکیلاتی حزب جمهوری سعی می‌کردند تا به هر طریق ممکن برای مردم طرفدار رئیس‌جمهور مشکل ایجاد کنند. این آزار و ایذا تا به آنجا پیش رفت که زدن عکس رئیس‌جمهور بر پشت ماشین هم با خرد شدن شیشه همراه می‌شد. هر کس که در دفاع از رئیس‌جمهور سخن می‌گفت یا از او طرفداری می‌کرد، مورد اذیت و آزار واقع می‌شد تا جایی که صدای رئیس‌جمهور در آمد:

"این چه جامعه‌ای است که زدن عکس رئیس‌جمهوری به شیشه مغازه یا تاکسی جرم محسوب می‌شود؟"^{۸۶۹}

"دهی که پس از سقوط هلی‌کوپتر به آنجا رفته بودیم و از ما استقبال کرده بودند را امروز با راکت زده‌اند و به اذیت و آزار روستائینی که به ما کمک کرده بودند پرداختند و حتی به یک زن هم تجاوز کرده‌اند."^{۸۷۰}

"در تویسرکان عده ای که در محل سخنرانی آقای رفسنجانی درود بر بنی صدر گفته‌اند به من گزارش شد به ۴۰ ضربه شلاق و یکسال زندان محکوم شدند. در اصفهان به محل سخنرانی من با اتومبیل لنگه کفش آوردند. از جمعیت رانده شدند ولی دوباره بازگردانده شدند. عکس و فیلم و تفصیلات آن هم موجود است. اینها را پیگیری و تعقیب کرده‌اند؟ معلوم شد نه، گفته اند عکس‌ها را بیاورید تا این کار را بکنیم. یک جا چهل ضربه شلاق، یکسال زندان و محرومیت از زندگی آنهم بدلیل شعار دادن، جای دیگر بطور سازمان یافته حمله به اجتماع و پرتاب کردن لنگه کفش به سمت رئیس‌جمهوری و این هم نتیجه تحقیق آن!؟"^{۸۷۱}

"این روزها کارهای فوق‌العاده بزرگی انجام گرفته است ولی من جرات ندارم از کسانی که این خدمات بزرگ را کرده‌اند نام ببرم برای اینکه تا این زمان هر کس که خدمتی کرد و من از او نام برده‌ام، یک بلایی بر سر او آورده‌اند!"^{۸۷۲}

"هر کسی که صداقتی و لیاقتی از خود بروز داد و به این جمهوری خدمت کرد و یا با بیان من مورد تشویق قرار گرفت، یک بلایی سرش آورده‌اند."^{۸۷۳}

"عده‌ای بازاریان آمدند و درباره عده معدود و محدودی می‌گفتند که می‌خواهند همه چیز را در دست بگیرند و جو خفقان بر بازار تحمیل کنند و هر کس را حس کنند جانب رئیس‌جمهور را دارد از طریق تلفنی و غیرتلفنی نوید سختی‌ها و چیزهای دیگری را به او می‌دهند."^{۸۷۴}

"ستاد ارتش از من خواست تا در بازی فوتبال حاضر شوم و در آمدی که حاصل می‌شود صرف خانواده‌های جنگ‌زده بشود. وزیر کشور زنگ زد که ممکن است اجتماع عظیم شود و یک وقت برخوردی پیش بیاید و فعلا شما تاخیر بیاندازید. من پذیرفتم، اما شنیدم که ایشان بازی را هم لغو کرده‌اند و در ورزشگاه امجدیه نگذاشته‌اند این بازی انجام گیرد. باشگاه پرسپولیس را تهدید کرده‌اند که جواز آنها را لغو می‌کنند!"^{۸۷۵}

"از شما پنهان نمی‌دارم که امروز آقای پسندیده برادر امام به من مراجعه کرد و گفت: تبلیغ می‌شود که شما اصلا مسلمان نیستید. قدری راجع به اینکه مسلمان هستید صحبت کنید که این شائبه‌ها از بین برود. وقتی درباره نخستین رئیس‌جمهوری اسلامی اینطور تبلیغ شود، این تبلیغ بر ضد جمهوری است."^{۸۷۶}

"اما در اخلاق ما نه بر حسب زدن هست، نه افترا گفتن، نه دروغ، نه بهتان، نه غرض و نه مرض. ما اعتقاد و لیاقت را اصل می‌شماریم."^{۸۷۷}

"به هیچ قیمت پذیرفته شده نیست که کسانی به جرم حمایت از رئیس‌جمهوری از سوی مقامات اداری مورد تعقیب قرار بگیرند و گرفتار شوند. در استانی استاندار منع کرده است که به حساب رئیس‌جمهوری برای کمک به جنگ‌زدگان پول بریزند!"^{۸۷۸}

فشار روز به روز تشدید می‌شد تا رئیس‌جمهور از پا در آید. بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی نوشت:

" من برای مقام داوطلب ریاست جمهوری نشدم وضع را سخت دیدم خود را به آتش انداختم بلکه وضعیت را نجات بدهم. اینک هم در صفحه جداگانه استعفا خود را می نویسم خدمت شما باشد هر وقت دیدید مصلحت کشور است بفرمائید منتشر کنند... تا وقتی اعتماد هست اجازه فرمائید گروه بازان قدرت پرست مانع کارها بشوند. در شبانه روز ۴ ساعت استراحت ندارم لازم به ترور نیست با این کار کشنده و جنگ اعصاب ۶ ماه نمی کشد که از پا در می آیم. وضع بغایت سخت است. هر اندازه امید ایجاد می کنم، فوراً تبدیل به یاس می کنند...^{۸۷۹}"

نمایندگان روزنامه انقلاب اسلامی در نقاط مختلف کشور بازداشت و زندانی می شدند چرا که دیوان عالی کشور و تمامی دادگاهها و مراجع قضایی در دست حزب استبدادطلب بود. دلایلی که برای بازداشت موافقان رئیس جمهور بیان می شد نیز خنده آور و تاسف برانگیز می نمود. زمانی که از بازپرس دادگاه انقلاب تبریز درباره چرایی بازداشت خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی پرسیدند گفت: " به خاطر آنکه سر چهارراه حالت منافقانه داشته است!^{۸۸۰}"

بنی صدر تنها می توانست مردم را به مقاومت فراخواند و آنها را به ادامه راهی که برگزیده بودند دلگرم کند. در دیدار با خانواده های ۳ خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی که در ازنا بوسیله دادگاه انقلاب و به جرم عضویت در دفتر هماهنگی رئیس جمهور دستگیر و زندانی شده بودند گفت:

" اینکه شما رئیس جمهوری دارید که طرفداران او را می گیرند از شگفتی های تاریخ است.^{۸۸۱}"

و در پیامی به حجت فرح یکی دیگر از خبرنگاران زندانی روزنامه انقلاب اسلامی که در زندان یک هفته دست به اعتصاب غذا زده بود گفت:

" من به این مقاومت و پایمردی شما تبریک می گویم.^{۸۸۲}"

بنی صدر همچنین در نامه ای به سیداحمد خمینی گفت:

" در همه جا طرفداران رئیس جمهوری را زندانی می کنند. حتی در بین پناهندگان هرکس دم از طرفداری بزند، بیرون می کنند. با اینهمه، پس از دو سال فریاد کردن و نامه نوشتن و خواستن و بعد از قضیه مشهد و... باز هم صبر؟^{۸۸۳}"

او همچنین در نامه ای به شهاب الدین اشراقی به این حمله ها اعتراض کرد و گفت:

" افراد دفتر ریاست جمهوری را با پرونده سازی های رسوا می گیرند و با آن جوسازی می کنند و صدها خلاف که هر روز واقع می شوند. چه بگویم که برسر ریاست جمهوری چه می آورند.^{۸۸۴}"

در حقیقت خواسته حزب جمهوری آن بود که با در منگنه قرار دادن رئیس جمهور و طرفدارانش، بنی صدر را که تنها آزادیخواه در بدنه حاکمیت بود کنار زند. کار بر رئیس جمهور و مردم روز به روز سخت تر می شد. بنی صدر هم رک و پوست کنده حرف های خود را با مردم در میان می گذاشت. بعدها یکی از اشکالاتی که بر او وارد کردند این بود که چرا همه چیز را به مردم می گفت و جو را نا آرام می کرد. اما این نکته گفتنی است که وقتی دادگاه های انقلاب، دیوان عالی کشور، سپاه پاسداران، کمیته های انقلاب، مجلس، شورای نگهبان، صدا و سیما و دهها مقام نظارتی و اجرایی دیگر در دست منتخبان مردم نباشد و دقیقاً برعکس، به وسیله مخالفان آزادی مردم و قدرت طلبان قبضه شده باشد، جز رجوع به افکار عمومی و در میان گذاشتن تمامی مسائل با ملت چه راه دیگری می ماند؟ حتی اگر همه این نهادها نیز در اداره منتخبان مردم بود، باز هم برای جلوگیری از فاسد شدن مردم سالاری، وظیفه یک رئیس جمهور است که مردم را از تمامی مسائل جاری کشور آگاه گرداند. بنی صدر در مقابل آن همه نهادهای غیرقانونی و متکی به قدرت اسلحه و پول جز اتکا به رای مردم چه می توانست بکند؟ بنی صدری که نه اهل زد و بندهای پشت پرده بود و نه قدرت دیگری (همچون قوه قضاییه یا مجلس) را در پشت سر خود داشت، راهی را انتخاب کرد که مصدق سی سال قبل از آن برگزیده بود. ستیز با هر قدرتی به پشتوانه و با تکیه بر ملت. تربیون های نماز جمعه به کل دست جناح مخالف بود و روحانیون آن را تبدیل به بلندگویی علیه بنی صدر و هوادارانش کرده بودند. از آن سو هر روز و هر ساعت عده ای نزد آقای خمینی می رفتند و او را علیه بنی صدر تحریک می کردند. او نیز با آنکه عمیقاً به سمت نیروهای حزب جمهوری گرایش داشت، در ظاهر سعی می کرد تا موضعی متعادل بگیرد. با گذشت زمان این گرایش بروزی علنی تر و رسمی تر می یافت. بذل و بخشش های ۱۵

میلیون تومانی به حزب جمهوری^{۸۸۵} و اعطای اموال مصادره شده آیت‌الله شریعتمداری به آن حزب^{۸۸۶}، تنها نمود مالی و مادی این تعلق خاطر آقای خمینی نسبت به حزب جمهوری نبود.

مدارای رفتار آقای خمینی در برابر مخالفان و موافقان، بسته به زمان، از صفر تا صد متغیر بود. جلال‌الدین فارسی می‌گوید: "در بیمارستان قلب به امام عرض کردم ما به عبدالناصر ایراد می‌گرفتیم که همسرش بدون روسری ظاهر می‌شود، هر چند پیراهن آستین بلند می‌پوشید. شما می‌دانید که همسر و مخصوصاً دختر آقای بنی‌صدر در پاریس از لحاظ پوشش چه وضع زنده‌ای داشته‌اند؟! فرمودند: بالاخره هر کس یک عیبی دارد!"^{۸۸۷}

آیت‌الله مهدوی کنی نیز نقل می‌کند:

"خدمت امام رسیدم و عرض کردم که بنی‌صدر به یک موجود خطرناک تبدیل شده و نسبت به وجود او احساس خطر می‌کنم. امام فرمودند: بنی‌صدر فکر نکند که نزد مردم جایگاهی دارد. اگر به جایی برسم که او باید برود، با یک انگشت او را کنار خواهم زد."^{۸۸۸}

خاطره‌ای که احمد توکلی تعریف کرده است به خوبی جو موجود در آن زمان را نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای با قدرت تمام، ایجاد آشوب و بلوا علیه رئیس‌جمهور را پیشه خود ساخته بودند:

"یک بار که حدوداً ۴۰ نفر از نماینده‌های جوان مجلس می‌شدیم، تصمیم گرفتیم پیش امام رفته چند موضوع از جمله مسئله جنگ و مسئله بنی‌صدر را با ایشان مطرح کنیم. سومین نفر (نمی‌دانم من بودم یا استکی) که قرار بود در مورد اختلاف مجلس و بنی‌صدر صحبت کند، تا خواست بحث را آغاز کند، امام با خنده گفت: ناراحت نباشید درست می‌شود، الان جنگ است، بروید دنبال ایجاد وحدت و سعی کنید اختلافات حل شود. ما همه عصبانی بودیم و آرامش و حرف‌های امام مثل آبی بود که روی آتش عصبانیت ما ریخته شد و وقتی بیرون آمدیم، اصلاً التهایی نداشتیم. علی‌آقامحمدی به من گفت: "خیلی خوب شد، اگر امام چیزی علیه بنی‌صدر می‌گفت ما فردا چهل شهر را در نماز جمعه علیه بنی‌صدر به هم می‌ریختیم. من هم دیدم واقعا حرف خوبی می‌زند."^{۸۸۹}

و این از عجایب روزگار است که فردی که به راحتی علیه رئیس‌جمهور قانونی توطئه‌چینی و ایجاد آشوب کرده است، اینک نه تنها خاطرات خود را با کمال افتخار بازگو می‌کند که به سمت نمایندگی مجلس شورای اسلامی می‌رسد و لقب تئوریسین اقتصادی و مدرک دکترایش از لندن هم به عنوان پاداش و اجر زحمات، ارزانی‌اش می‌گردد. قاضی شرع دادگاه بهشهر که تئوریسین اقتصاد شود، به قول شاعر "عابد و زاهد و مسلمانا!"

غوغای خرداد؛ تلاقی در نقطه اوج

خطاها مشخص شده بود. خط استقلال و آزادی در یک طرف و خط استبداد در طرفی دیگر. تاریخ نشان داده است این دو خط، همواره در یک نقطه با هم برخورد می‌کنند که به ناچار یک گروه حذف شده و کنار می‌رود. درگیری علی و معاویه، حسین و یزید و با یک پرش هزار ساله؛ امیرکبیر و ناصرالدین‌شاه، مصدق و سیدضیاء و اینک بنی‌صدر و خمینی. در اکثر قریب به اتفاق این درگیری‌ها این خط استقلال و آزادی بوده است که قربانی و از صحنه کنار زده شده است. از جانبی دیگر، سرنوشت محتوم هر انقلابی که بخش مسلط بر رهبری آن، قدرت را هدف و وسیله می‌کند، اینست که پس از چندسال ضدانقلاب، قدرت را قبضه می‌کند.^{۸۹۰} قیام مزدک به استبداد انوشیروانی منتهی شد، انقلاب کبیر فرانسه به استبداد ناپلئونی، انقلاب اکتبر به استبداد استالینی، انقلاب مشروطه به استبداد رضاخانی و اکنون نوبت انقلاب ایران بود تا با یک کودتا استبداد دینی بر سریر قدرت تکیه زند.

اختلاف به اوج خود رسیده بود. نیروهای حزب‌الله و خط امام به هر طریق ممکن می‌خواستند ریاست جمهوری را که تنها قدرت باقیمانده در دست مخالفان نشان بود تصاحب کنند. تمام تلاش حزب جمهوری به این قضیه معطوف شد که بله‌نهایی را از آیت‌الله بگیرد. دو نامه مورخه ۲۵ و ۲۸ بهمن ۵۸ که اولی از سوی هاشمی رفسنجانی و دومی از طرف بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، باهنر و رفسنجانی با لحنی تند و تهدیدآمیز خطاب به آیت‌الله نوشته شده است، شاکله اصلی

خط کودتا را به خوبی نمایان می‌کند. اضافه می‌کنیم بر این‌ها، نامه مورخه ۲۲ اسفند ۵۹ آیت‌الله بهشتی، طراح و معمار کودتای خرداد ۶۰، که در آن آمادگی نیروهای خط امام را در قبضه قدرت به آقای خمینی اعلام می‌کند و با لحنی عجیب آیت‌الله را تهدید می‌کند که اگر بر طبق برنامه او عمل نشود و کودتا عملی نگردد، به قم رفته و از همه چیز دست خواهد کشید. گوشه‌ای از این صحبت‌ها و تلاش سازماندهی شده و با برنامه روحانیون برای قبضه قدرت اینچنین است:

بهشتی: "بارها گفته‌ایم که ما می‌خواهیم یک گروه با ایمان و حمایت شده به وجود آوریم که بتواند مسئولیت‌های کشور را بر عهده گیرد."^{۸۹۱} "پناه دادن رئیس‌جمهور به مخالفان حاکمیت اسلام عرصه را بر همه کسانی که در این راه تلاش کرده و می‌کنند روز به روز تنگ‌تر می‌کند. رئیس‌جمهور و همفکرانشان نظیر آقای بازرگان برای حذف مساله رهبری فقیه در آینده می‌کوشند... نظر ما این است که رشد کیفی و کمی ما به لطف الهی به درجه‌ای رسیده است که نهادهای لشگری و کشوری به وسیله صاحبان این نوع بینش اداره شوند."^{۸۹۲} هاشمی رفسنجانی: "قبل از انتخابات ریاست جمهوری به شما گفتم که آقای بنی‌صدر مخالف اسلام فقهاتی است که ما بر اجرای آن تلاش می‌کنیم. شما گفتید رئیس‌جمهور مقامی سیاسی است و کاری دستش نیست. امروز ملاحظه می‌فرمایید که چگونه دارد کار شکنی می‌کند و نهادهای انقلابی را تضعیف می‌سازد."^{۸۹۳} رفسنجانی: "نهادهای انقلابی، مجلس، شورای قضایی و حزب‌الله حکومت لیبرال‌ها را تحمل نمی‌کنند. بهتر است آقایان دست از تضعیف بردارند و همکاری کنند."^{۸۹۴} بهشتی: "روحانیت آگاه در حد نظارت همه جانبه تمام عیار در جریان کارهای کشور برای همیشه نظارت خواهد کرد. آنهایی که این نظارت را نمی‌توانند تحمل کنند لطفا جایشان را به کسانی بدهند که از این نظارت صمیمانه استقبال می‌کنند."^{۸۹۵} رفسنجانی: "همانطور که آنان از دولت مکتبی هراسان هستند، ما نیز از حکومت لیبرال‌ها ترس داریم. ما نمی‌توانیم تحمل کنیم که لیبرالیسم پس از انقلاب بر کشورمان حکمفرما شود و بدین ترتیب انقلاب را به کل نابود سازد."^{۸۹۶} سید حمید روحانی: "تا روزی که این راستگرایان مصدق خواه در این کشور برسر کارند، ملت اسلام روی خوش نخواهد دید و انقلاب در خطر خواهد بود."^{۸۹۷} رفسنجانی: "ریشه اختلاف ما و لیبرال‌ها همین جاست که آن‌ها فقه و ولایت فقیه را قبول ندارند. خیال می‌کردند روحانیون پس از آنکه انقلاب به پیروزی رسید دنبال کار خودشان می‌روند."^{۸۹۸} مهدوی کنی: "سال‌ها پست‌ها را دیگران قبول کردند، شما بخیل‌اید که یک دو سال هم ما باشیم؟"^{۸۹۹}

سرانجام ماه آخر فرا رسید. هُرم نفس کودتا پشت گوش ملت نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد و آخرین لحظه‌های آزادی و انقلاب ۵۷ به سرعت سپری می‌گشت. هیئت حل اختلاف کاری از پیش‌نبرده بود و مستاصل و درمانده نمی‌دانست چه تصمیمی اتخاذ کند. از آن سو بهشتی و یارانش سعی بلیغ داشتند تا استبداد را این بار در لباس دین بازگردانند و از سوی دیگر رئیس‌جمهور منتخب تلاش می‌کرد تا این آخرین شانس آزادی از بین نرود و انقلاب به بیراهه کشیده نشود. بنی‌صدر برای رهایی از بن‌بستی که کشور در آن قرار گرفته بود، بهترین راه را در رجوع به رای مردم دید. باز هم تکیه بر رای ملت؛ راهی که مصدق ۲۸ سال پیش آن را انتخاب کرده بود. رئیس‌جمهور به خوبی می‌دانست اگر رای‌گیری شود مشابه همان آرای که برای حزب جمهوری در انتخابات ریاست‌جمهوری آمد، نصیب بهشتی و طرفدارانش می‌شود. به همین منظور در ۳۰ اردیبهشت بر اساس اصل ۵۹ قانون اساسی تقاضای رفراندوم کرد و گفت:

"سالم‌ترین راه این است که همه موافقت کنند به مردم مراجعه کنیم و با رای عمومی آنچه باید بشود، بشود."^{۹۰۰}

"برای حل مسائل کشور به آرای عمومی مراجعه کنیم."^{۹۰۱}

"اگر میزان رای مردم است، آیا حق دارم پیشنهاد کنم این میزان اظهار بشود یا خیر؟"^{۹۰۲}

نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان از رفراندوم استقبال کرد و گفت:

"برای حل مسائل کشور به آرای عمومی مراجعه کنیم."^{۹۰۳}

بازرگان همچنین در مقاله‌ای با یک مثال گفت: یک شکارچی رفته بود جنگل که شکار کند. تا خواست شلیک کند دید فشنگ و تفنگ به هم نمی‌خورند. حالا راهش چیست؟ باید برود به همان کسی که اسلحه و فشنگ را از او گرفته است مراجعه کند و از او بخواهد که یا تفنگ را عوض کند یا فشنگ را. این تنها راه است.

اما حزب جمهوری که می‌دانست با رفراندوم نابود می‌شوند، به سختی مقابل آن ایستاد. هاشمی رفسنجانی آن را "مصدق بازی"^{۹۰۴} خواند، بهشتی گفت: "طرح مسئله رفراندوم به منظور تضعیف جمهوری اسلامی، تضعیف قانون اساسی و تضعیف مجلس و تضعیف دولت است."^{۹۰۵} محمد خامنه‌ای نیز از رئیس‌جمهور خواست رفراندوم را بصورت وسوسه‌هایی در دل مردم نیاندازد.^{۹۰۶} یکی از روزنامه‌ها در مقاله‌ای نوشت: "تا گفته شد رفراندوم، بانگ آشنای تکفیر به هوا برخاست. رفراندوم؟ این دیگر کدام ره‌آورد تمدن و فرهنگ کثیف غربی است؟ ما که ولایت فقیه داریم رفراندوم می‌خواهیم چیکار؟ ما که قیم مردم داریم، مراجعه به آرای عمومی می‌خواهیم چکار؟ مردم وقتی خوبند که با رایشان صندوق‌های حزب جمهوری را پر کنند."^{۹۰۷}

جنگ تمام‌عیار میان جبهه آزادی و استقلال و جبهه استبداد به اوج هیجان رسیده بود. روابط عمومی دفتر ریاست جمهوری در پاسخ اطلاعیه وزارت خارجه: مساله، مساله حذف رئیس‌جمهور است به لحاظ اینکه مردم جسارت کرده‌اند به آقایان رای نداده‌اند."^{۹۰۸} احمد سلامتیان: ۷ / ۴ درصدی که در انتخابات مجلس رای آورد، امروز اکثریت مجلس را در دست دارد."^{۹۰۹} بنی‌صدر: "در این هشت ماه خون به دل رئیس‌جمهور کردند و بجای کمک تا توانستند به او ضربه زدند."^{۹۱۰} ابراهیم یزدی: "امروز همه طرفداران استبداد خود را زیر شعار مقدس حزب الله مخفی کرده‌اند."^{۹۱۱} بنی‌صدر: "امروز صدای اعتراض نسل ما بلند است. محاکمه من، محاکمه ملت محرومی است که انقلاب کرده و به من رای داده است. کسی که آماده است در شن‌زار خوزستان بمیرد از سلول زندان اوین نمی‌ترسد. ملت برای این انقلاب نکرد که یک دستگاه تهدید کننده جدید به جای دستگاه تهدید کننده سابق بنشیند و هر روز ملت را با یک طریقی بترساند. ایران گورستان نیست، ایران جای جوانان پر خروشی است که می‌غرند."^{۹۱۲} لاهوتی: "وای به حال آن انقلابی که ۸ درصد به ۸۰ درصد حکومت کند. اگر زور می‌توانست آدم را جای خودش بنشانند پیش از شما زورمندتر از شما بودند. شما جز این که خفقان ایجاد کنید و برای مردم مشکل درست کنید کار دیگری نمی‌کنید."^{۹۱۳} سلامتیان: به خدا اگر تکه تکه تک‌ه‌ام کنید ذره ذره وجود من خواهند گفت: مرگ بر استبداد"^{۹۱۴} بنی‌صدر: "چه بگویم که بر سر جمهوری اسلامی چه می‌آورند؟"^{۹۱۵} رئیس‌جمهور در پاسخ به شایعه استعفا: "درخت را اره می‌کنند، خودش نمی‌افتد."^{۹۱۶} سلامتیان: آزادی را بکشید، ما را بکشید، دیکتاتوری را مسلط کنید."^{۹۱۷} بنی‌صدر: "آنچه اهمیت دارد، حذف رئیس‌جمهور نیست، مهم آن است که غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر خود را به شما تحمیل کند."^{۹۱۸} رئیس‌جمهور: من در خطی هستم که با استقامت می‌ایستم"^{۹۱۹} و سرانجام حسین نواب صفوی در سرمقاله ۹ خرداد ۶۰ روزنامه انقلاب اسلامی، حرف آخر را زد: "ما ایستاده‌ایم."^{۹۲۰}

وکودتا بر ثمر می‌نشیند

تیراژ روزنامه انقلاب اسلامی به مرز باورنکردنی ۵۰۰ هزار رسیده بود. درخواست تیراژ یک‌میلیون از سوی مسئولین روزنامه به چاپخانه اطلاعات تسلیم شد، اما چاپخانه اطلاعات از چاپ بیشتر آن تعداد خودداری کرد و تهدید نمود که از چاپ آن بکلی خودداری می‌کند."^{۹۲۱} مردم همچنان از رئیس‌جمهور محبوبشان حمایت می‌کردند.

سیداحمد خمینی نیز که در ابتدا موافق بنی‌صدر بود مخالف او شد. رفسنجانی درباره نقش احمد خمینی در کودتا می‌گوید: "احمد آقا خوب کمک می‌کند."^{۹۲۲} ، "احمد آقا حسابی همراهی می‌کند."^{۹۲۳} آقای خمینی که روزگاری گفته بود "میزان رای ملت است"، از دو گزینه قدرت و مردم، قدرت را برگزید و به جبهه مخالف پیوست. این سخنان آقای خمینی که از طرفی ماهیت درونی و واقعی وی را بیان می‌کرد و از طرفی تیر خلاص را بر جمهوری می‌زد؛ در حقیقت بازگشت علنی به همان تئوری ولایت فقیه و نادیده انگاشتن مردم بود :

"اگر همه مردم مخالف باشند، من مخالفت می‌کنم، اگر همه مردم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم، نمی‌شود از مردم پذیرفت، نباید از مردم پذیرفت که مثلا ما شورای نگهبان را قبول نداریم، نمی‌تواند قبول نداشته باشد."^{۹۲۴}

"امروز وظیفه من این است که او را معزول کنم هر چند فریاد مرگ بر خمینی را در سراسر کشور با گوش خود بشنوم. ۹۲۵"

خمینی می‌دانست که مردم طرفدار رئیس‌جمهور هستند. ۱۱ میلیون نفری که در انتخابات ریاست جمهوری به او رای داده بودند، اینک نه کم، که زیادتر هم شده بودند. تمامی گروه‌ها (از جمله جبهه ملی و نهضت آزادی) که حتی در انتخابات به بنی‌صدر رای نداده بودند، اکنون که کودتا و خطر استبداد را احساس می‌کردند به بنی‌صدر پیوستند و چه کسی نمی‌دانست که اگر این

آخرین شانس جمهوری از دست برود، استبداد برای همیشه حکمفرما خواهد شد. تابوت جمهوری بر فراز دستان آقای خمینی به اهتزاز درآمده بود و شمارش معکوس برای مردم و پایان دموکراسی آغاز گشته بود. گفته روح‌الله خمینی در سخنرانی ۲۵ خرداد ۶۰، تمامی امیدها به بقای دموکراسی را ناامید کرد:

"اگر سی و پنج میلیون بگویند بله، من می‌گویم نه. ۹۲۶"

بنی‌صدر درباره آرای موخر آقای خمینی گفت:

"این اواخر وقتی با آقای خمینی درباره مجلس صحبت می‌کردم گفت مردم را ایشان را دادند و دیگر حقی ندارند. گفتم مگر وکیل می‌تواند خلاف نظر موکل عمل کند؟ با تندی پاسخ داد بله می‌تواند. ۹۲۷"

خمینی در پاسخ مخالفان، حرفی را زد، که چندسال پیش محمدرضا شاه درباره کسانی که به حزب رستاخیز نمی‌پیوستند زده بود:

"ملت جز اسلام چیزی نمی‌خواهد، شما اگر با اسلام بد هستید، خوب تشریف ببرید به اروپا و آمریکا و هر جا دلتان می‌خواهد آنجا زندگی کنید. ۹۲۸"

بنی‌صدر در نامه‌ای خطاب به آقای خمینی، به شدت به این گفته‌های او اعتراض کرد و نوشت:

"گفتن این حرف که مردم ناراضی نیستند خود را راضی کردن است. خطرها از هر سو سربرآورده‌اند و کشور را در میان گرفته‌اند. از شما توقع نبود که بفرمائید یا باید وضع موجود را بپذیرید یا بروید بخانه یا بخارجه. این همان لحن شاه سابق است. از کجا به کجا آمده‌اید؟ اینست پاداش جان‌کندنهای شبانه روزی؟ کشور را هر طور می‌خواهید اداره کنید، اینجانب زیربار ننگ شرکت در نابودی ایران نمی‌روم. ۹۲۹"

آقای خمینی همچنین خطاب به بنی‌صدر که خود را با اتکا به ۱۱ میلیون رای، منتخب ملت معرفی می‌کرد گفت:

"هی نگویید ملت با من است. ملت با اسلام است. ملت اسلام را می‌خواهد ۹۳۰"

او که روزگاری از آزادی مطبوعات دم می‌زد، صحبت‌هایی می‌کرد که لرزه بر اندام اصحاب قلم می‌انداخت:

"اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم، انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمامی مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آن‌ها را به محاکمه کشیده بودیم و روسای آن‌ها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد. دادستان انقلاب موظف است مجلاتی را که بر ضد ملت است و توطئه‌گر است تمام را توقیف کند و نویسندگان آن‌ها را محاکمه کند. ۹۳۱"

به دنبال موضع‌گیری شدید آقای خمینی در برابر بنی‌صدر، طی یک حمله گزافانه با اقدام دادستانی ۴۰ نشریه توقیف شدند. ۹۳۲ انقلاب اسلامی با تیراژ نجومی پانصد هزار تایی نیز که آخرین کانال ارتباطی بنی‌صدر و مردم بود توقیف شد.

پیش‌بینی ۷ ماه پیش رئیس‌جمهور به واقعیت پیوسته بود:

"حالا فقط یک روزنامه مانده است که من در آنجا کارنامه روز منتشر می‌کنم. آن هم خیال می‌کنم با این مقدماتی که من می‌بینم به زودی آن راهم تعطیل خواهند کرد که سانسور ما کامل شود. ۹۳۳"

آقای خمینی در سخنرانی ۱۸ خرداد در حالی که اصل ۵۹ قانون اساسی را با مخالفت با فراندوم زیرپا گذاشته بود، به شدت به بنی‌صدر حمله کرد و گفت: "قانون را قبول نداری؟ غلط کردی. قانون تو را قبول ندارد. ۹۳۴"

رفسنجانی در خاطراتش درباره این سخنرانی می‌نویسد: "امروز امام سخنرانی تند و جالبی فرمودند. سنگ تمام گذاشتند... خیلی خوب می‌گذرد." ۹۳۵

بنی صدر پس از این سخنرانی آقای خمینی در نامه‌ای به او نوشت:

" شما نمی‌خواهید قانون اساسی اجرا گردد. شما یک رئیس جمهوری ضعیف، یک دولت ناتوان، یک مجلس مطیع، یک دستگاه قضائی وسیله تهدید و نابودی مخالفان می‌خواهید. بخلاف گفته شما، این حزب جمهوری است که دین و ملت و شما را به باد می‌دهد و شما رهبری ملتی را به ریاست حزب مشتی قدرت طلب فاسد فروخته‌اید. بسیار کوشیدم و هنوز نیز می‌کوشم رهبری این انقلاب صدمه نیند اما شما خودکشی تدریجی کردید بیان انقلاب را از بین بردید. با برقراری سانسور کامل، حضور مردم را در صحنه سیاسی کشور غیر ممکن ساختید و اینک می‌خواهید نیمه جان آن را نیز بستانید." ۹۳۶

بنی صدر از آنچه میان او و آقای خمینی گذشته است نقل می‌کند:

" زمانی که من در کرمانشاه بودم، رضا پسندیده برادرزاده خمینی نامه‌های آقای خمینی را آورد که گفته بود اگر شما اطرافیان را بیرون کنید و همچنین ۸ گروه شامل نهضت آزادی، جبهه ملی (شامل جاما)، مجاهدین خلق، حزب توده، فدائیان خلق، حزب دموکرات کردستان، کومله و "گروهک های الحادی" را محکوم و سرکوب کنید، رئیس‌جمهور هستید و هم فرمانده کل قوا و هم دولت و همانطوریکه شما می‌خواهید تغییر می‌دهیم و گرنه تا آخر خواهیم رفت. البته ما از این سازمان‌ها خیری هم ندیده بودیم اما من برای آزادی ایستاده بودم. آن‌ها هم باید استفاده می‌کردند. اگر آن‌ها را منحل می‌کردم من کی بودم؟ شده بودم نظیر همین آقایانی که این بلاها را سر ایران آوردند. جواب دادم که " مثل آنکه شما جز قدرت، اساساً نه زبان حالتان میشود و نه دارید. وقتی تهدید می‌کنید با زبان زور است، وقتی تحییب می‌کنید با زبان قدرت. وقتی شما می‌گویید فرمانده کل قوا باشم، این به چه دردی می‌خورد؟ فرماندهی کل قوا و رئیس‌جمهوری من برای این است که آزادی باشد. اگر قرار است که فرمانده کل قوا باشم و رئیس‌جمهور باشم که آزادی را بکشم، پس بهتر است نباشم. شما هنوز توجه ندارید آقا! مسئله سر آزادی است نه مقام و موقعیت من." ۹۳۷

بنی صدر نیامده بود تا به هر قیمتی بماند. حتی اگر سقوط می‌کرد شرفش به او اجازه نمی‌داد تا به قیمت سرکوبی احزاب و سلب آزادی‌ها به حکومتش ادامه دهد و آرمان و امید ملتش را برای قدرت به حراج بگذارد. او طی پیامی به ملت گفت:

"ای مردم؛ اگر زبان شما نمی‌شدم و اعتراض نمی‌کردم، اگر وضع کشور را روزانه به شما گزارش نمی‌دادم، اگر هرچه واقع می‌شد را قانونی می‌شمردم، با من اینطور رفتار می‌کردند؟ از آزادی چیز چندانی نمانده است. روزی محکومی پای چوبه دار گفت: ای آزادی چه جنایت‌ها که به نام تو نمی‌کنند. امروز می‌گوییم؛ ای اسلام. چه جنایت‌ها که به نام تو نمی‌کنند. چنان دین را از اعتبار خواهند انداخت که تا به نام این دین تا یک قرن کسی نتواند حرفی بزند و دعوت به حقی بکند." ۹۳۸

بنی صدر در نامه‌ای به آقای خمینی، با اشاره به تهدید او که گفته بود " در صورت همکاری نکردنت با حزب جمهوری، بهشتی، رفسنجانی و خامنه‌ای، تا آخر خواهیم رفت " گفت:

"تهدید فرمودید: "... والا تا آخر خواهیم رفت ". تا آخر کجاست؟ شما و دژخیمانان و اعدام. از حکومت شما یک کربلا کم بود آنرا می‌خواهید آماده کنید من آماده‌ام... مردم بعد از بلائی که در این دو سال دیده‌اند، حالا نگران این هستند که مرحله آخر کودتای خزنده انجام بگیرد که همان رای مجلس تحت الحمایه شماست به عدم کفایت من و امضای شما، که فاتحه جمهوری خوانده شود و بر همگان معلوم شود که نه استقلال است، نه آزادی، نه اسلام و نه جمهوری... برای من مثل روز روشن است که می‌خواهند اسلام و جمهوری را آنقدر لجن آلود کنند که برای حداقل یک قرن، در ایران مزاحمی در برابر قدرت آمریکا نماند. شما را هم به این راه خواهند برد. چه عیب دارد حال شما یک بار امتحان کنید؛ ۹ ماه است مرا تهدید میکنید، چه با پیغام، چه حضوری، اینهمه را برخلاف قانون اساسی به من تحمیل کردید. یکبار هم به این حزب چماقداران تهدید کنید و از مردم تحییب بعمل بیاورید. ببینید فوراً آرامش به کشور بازمی‌گردد یا خیر... اینطور نیست که

شما فکر کنید هر چه برخلاف مصلحت و واقعیت بفرمائید، این مردم از شعور خالی هستند و کورکورانه خواهند پذیرفت.^{۹۳۹}

مردم اما هر کجا بنی صدر می رفت با شعارهای "بنی صدر، بنی صدر، مقاومت با هر که، با هر کس"، او را به استقامت فرامی خواندند. عدم وجود رهبری متمرکز باعث شد تا تظاهرات سمت و سو نیابد و غالباً پراکنده باشد. شرایط به شکل حیرت آوری همچون روز کودتای ۲۸ مرداد شده بود. کوچکترین تظاهرات به نفع رئیس جمهور، با گلوله و طناب دار پاسخ داده می شد. سرکوب خونین هواداران رئیس جمهور در شهرهای مختلف کشور با چراغ سبز آیت الله، آخرین برگ آزادی در دفتر انقلاب را ورق زد. آیت الله خمینی با سخنرانی ها و تهدیدهای هر روزه خود سعی داشت با ایجاد رعب و وحشت و تهدید مردم را از اعتراض و راهپیمایی بازدارد.^{۹۴۰}

کودتاجیان تمام قدرت خود را در تهران متمرکز کرده بودند. آن ها حتی تا بدانجا پیش رفتند که نیروی نظامی سپاه را از نقاط مختلف کشور و از جمله از جبهه خوزستان فراخواندند تا خرداد تهران، رنگ و بوی نظامی به خود بگیرد. در خاطرات روز ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ آقای رفسنجانی، گذرا آمده است:

"اول شب، همراه آقای بهشتی، به دیدن سپاهیان خوزستانی که از خوزستان آمده بودند به پارک خرم رفتیم.^{۹۴۱} سپاهیان خوزستانی در اوج جنگ در تهران چه می کردند؟ بدون اجازه فرمانده کل قوا، سپاهیان خوزستان را به چه منظوری به تهران فراخوانده بودند و در پارک خرم اسکان داده بودند؟ دیدار شبانه بهشتی و رفسنجانی با آن ها چه علتی داشته است؟

شبهت قدرت آقای خمینی را با تمام وجود در آغوش کشیده بود. او که نمی توانست کس دیگری را در کنار خود ببیند تمام توان خود را به کار گرفته بود تا بنی صدر را زمین بزند. تجربه سال های پس از انقلاب نشان داد خمینی تحمل هیچ جریبان و شخصیت فکری و سیاسی مخالف خود را نداشت. هر وقت احساس می کرد ممکن است کسی یا گروهی کوچکترین خدشه ای به قدرت او وارد کند، به اشکال مختلف سرکوبشان کرد. این حقیقتی است که آقای خمینی حاضر نبود تا کس دیگری را در کنار خود ببیند. هر آن هنگام که حس کرد کسی محبوبیتی بدست آورده است کمر به کنار زدنش بست. سه تجربه بنی صدر، شریعتمداری و منتظری بهترین شواهد برای قدرت طلبی روزافزون آیت الله بود. بخصوص بنی صدر که آیت الله همواره بیم آن را داشت که در مقابل او، همچون کاشانی در برابر مصدق شود.^{۹۴۲} در حقیقت این مخالفت بنی صدر با تفکر ولایت فقیه آقای خمینی و همچنین مقایسه و تاکید کردن بر دموکرات بودن مصدق بود که به حساسیت آیت الله دامن می زد. بنی صدر نقل می کند:

"حسین خمینی انوه آقای خمینی و پسر آقا مصطفی آروزهای قبل از کودتای خرداد ۶۰ آمد پیش من و گفت پدرم می گفت: خدا نکند که شاه برود و پدرم (خمینی) مصدر قدرت بشه. او صد بار از شاه بدتر است. من همیشه دعا می کنم بجای شاه ما زمامدار نشویم. این پدری که من می شناسم بسیار بیشتر از شاه آدم خواهد کشت. گفتم: این را چرا روز اول نگفتی؟ حالا دیگر آخر کاره چرا می گی؟ اگر روز اول گفته بودی، حواس ما به این آقا جمع می شد.^{۹۴۳} "فرزند آقای شیرازی از قول احمد خمینی گفته است بنی صدر پدر مرا نشناخته است. او کار بنی صدر را تمام می کند و از جهت شرعی وجهش را هم درست می کند. کار بنی صدر تمام است. مجلس او را عزل می کند مگر اینکه با بهشتی و خامنه ای و رفسنجانی و اینها دست بیعت بدهد.^{۹۴۴} "

گرچه قدرت طلبی روحانیون موضوع تازه و شگرفی نبود. آیت الله بروجردی نیز در این باره صحبت هایی کرده بود. بنی صدر می گوید:

"شیخ علی تهرانی آمد پیش من و گفت به آقای خمینی گفتم: شما در نصب رئیس دیوان کشور، دادستان کل و موارد دیگری برخلاف قانون اساسی عمل کردید. جواب داد: بله، اما خلاف قانون اساسی عمل کردن خلاف شرع نیست. شیخ علی تهرانی می گفت: در زمان حکومت مصدق به همراه عده ای از روحانیون به آیت الله بروجردی مراجعه کردیم و به او گفتیم: آقا ملاحظه می فرمایید که شاه دیگر نمی تواند حکومت کند و مصدق هم دولتی قوی ندارد، چرا فرصت را مغتنم نشماریم و حکومت شرعی تشکیل ندهیم؟ گفت: ما روحانیون حکومت شرعی تشکیل دهیم؟ گفتم: بله. چرا که نه. فکر

می‌کنید از عهده به دست گرفتن حکومت برنیاایم؟ گفت: ما روحانیون، حکومت تشکیل دهیم؟ گفتیم بله به نظر ما رسیده که فرصت مناسب پدید آمده است. گفت: ما صد بار از اینها که حکومت می‌کنند آدم‌کش تر و ظالم‌تر هستیم. بروید مشغول کارتان شوید و گرد این حرفها نچرخید.^{۹۴۵}

این نقل قول بنی‌صدر به درستی با واقعیت تطبیق می‌کند. آیت‌الله محمدعلی گرامی، در خاطراتش به همین ملاقات‌ها با بروجردی پیرامون تشکیل حکومت اشاره می‌کند و می‌نویسد:

"بروجردی گفت: حالا شما می‌گویید شاه را بیرون کنیم و چه کسی را جایش بگذاریم؟ فکر کردید اگر کار را دست این آقایون روحانی بدهیم وضع بهتر می‌شود؟ سپس به شخصی معمم اشاره کرد و گفت: این همان دکتر اقبال نخست‌وزیر است، با ریش و عمامه.^{۹۴۶} بنی‌صدر می‌گوید:

"لاهورتی به ما گفت: رفتم باهانش (خمینی) صحبت کردم و گفتم شما سرنوشت خودتان را به این ۳ نفر (بهشتی، خامنه‌ای، رفسنجانی) وصل نکنید. این‌ها منفورند. خمینی گفت: من فکری برای این سه نفر می‌کنم. اما اگر ۵۰ هزار نفر هم کشته شوند باید حکومت روحانی در اینجا برقرار شود.^{۹۴۷}

"لاهورتی آخرین پیغام را به من داد که زود خودت را از مهلکه خارج کن که این‌ها قصد گرفتن و کشتن شما را دارند.^{۹۴۸} کودتاچیان سرانجام موفق شدند تا فرمان عزل بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا بگیرند. آقای خمینی طی حکمی در ۲۰ خرداد ۶۰ فرمان برکناری بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا را صادر کرد:

"ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، آقای ابوالحسن بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شدند.^{۹۴۹}

پس از امتناع چمران از پذیرش فرماندهی کل قوا و مخالفت با این امر، آقای خمینی، فلاحی را به فرماندهی کل قوا منصوب کرد. بنی‌صدر از دیدارش با فلاحی و ظهیرنژاد می‌گوید:

"فلاحی و ظهیر نژاد را احضار کردم. بهشان گفتم من ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا را برای هدفی پذیرفتم. هدف استقلال میهن و آزادی مردم بود. هدف ایجاد الگویی تازه بود. به هر رو، نه ما، نه شما و نه افسران و درجه داران و سربازان حق نداریم هدف را قربانی کنیم. شما مشغول کار خود باشید، طرح‌های نظامی را به اجرا بگذارید و وطن خویش را حفظ کنید. شما باید مرا به خاطر ایران بخواهید، نه ایران را به خاطر من.^{۹۵۰}

در بحبوحه عزل بنی‌صدر، جبهه ملی در مخالفت با لایحه قصاص دعوت به تظاهرات کرد. آقای خمینی به خاطر این مخالفت، آن‌ها را مرتد و مصدق را بی‌دین نامید:

"این‌ها فخر می‌کردند به وجود او [مصدق]، او هم مسلم نبود. من آن روز عرض کردم که این شخص سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی به اسلام می‌زد... جبهه ملی محکوم به ارتداد است. نهضت آزادی هم باید تا عصر اعلام کند که این اطلاعیه جبهه ملی کفر آمیز است.^{۹۵۱}

اکنون به آخرین مرحله کودتا که حسن آیت‌گفته بود رسیدیم؛ طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور و عزل بنی‌صدر. بهشتی ابتدا تلاش کرد تا برای عزل بنی‌صدر هیأت عمومی دیوان کشور را راضی به محاکمه بنی‌صدر کند اما تصمیم او با مخالفت اعضای شورا روبرو شد. چه جای ناامیدی بود؟ آن‌ها مجلس را نیز در دست داشتند.

مجلس طی این چند روز کانون حوادث بود. در ۶۰/۳/۲۶ طرح عدم کفایت رئیس‌جمهور به مجلس برده شد. آخرین روزهای جمهوری به سرعت سپری می‌گشت. در روز طرح عزل رئیس‌جمهور دیالمه گفت: "ریاست‌جمهوری بنی‌صدر برای انقلاب ما فاجعه بود. زیرا به ولایت‌فقیه ایمان نداشت."^{۹۵۲} موسوی خوئینی‌ها طی نطقی اظهار داشت: "بنی‌صدر با اظهار نظرهای ناشیانه سیاسی خود صدمات فراوانی به ایران و انقلاب بزرگتر یعنی اشغال لانه جاسوسی زده است. بحث بر سر بنی‌صدر نیست. بحث جریان خط آمریکاست.. بنی‌صدر مسلمان است ولی نه اسلام مبتنی بر فقاقت، بلکه اسلامی که از پیش خود ساخته.. آقایان نماینده... بنی‌صدر میراث امام صادق را که فقه است قبول نداشت."^{۹۵۳} خامنه‌ای:

بنی صدر جامعه ما را به طرف دیکتاتوری مطلق می برد. او می خواست ایران را به دوران سلطنت بازگرداند.^{۹۵۴} هادی غفاری گفت: "آقای بنی صدر. حکم عدم لیاقت جنابعالی را چندین بار در باطن وجودم

صادر کردم.^{۹۵۵} خامنه ای: "بنی صدر امام و مردم را بی قدر کرده است. این خیانت است یا عدم کفایت سیاسی؟"^{۹۵۶} خلخالی نیز بعدها گفت: "بنی صدر مجلس خبرگان را قبول نداشت و ولایت را رد می کرد.^{۹۵۷}

از این سو احمد غضنفرپور اعلامیه رئیس جمهور را به عنوان نطق پیش از دستور خواند:

"ای مردم. به دین خود و رای و اعتماد شما خیانت نکردم و تا جائیکه توانستم کوشیدم. بسیاری از جریان ها را بموقع مطلع شدم و هشدار دادم... از آزادی چیز چندانی باقی نمانده است. روزنامه ها تعطیل و زبانها بسته شده اند و آینده از این هم بدتر خواهد شد. گروهی که مقامات را بتصرف در آورده است، بلحاظ بدتر شدن وضع و بی اعتبار شدن در افکار عمومی، روز بروز بیشتر به وسائل اختناق آور پناه خواهد برد و خود قربانی همین جریان خواهد شد.

اینجانب هیچ گناهی بجز اینکه خواسته ام استقلال و آزادی و اسلام بعنوان تضمین کننده استقلال و آزادی و زمینه ساز رشد و تعالی همه جانبه انسان به اجرا در آیند نداشته و ندارم.

امروز از صبح تا شام و از شام تا صبح چماق داران رسمی و غیر رسمی محل زندگی و کار رئیس جمهوری منتخب شما را در محاصره دارند و اینها مستثنی هستند. می توانند هر تظاهری را بکنند و هر ردالتی را انجام دهند. فردا با شما مردم چه خواهند کرد؟"^{۹۵۸}

شجاعانه ترین نطق را اما علی اکبر معین فر انجام داد. در آن جو وحشتناک آهسته به پشت تریبون رفت و نطقش را در دفاع از رئیس جمهور آغاز کرد:

"بررسی عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور در شرایطی صورت می گیرد که مطبوعات باقیمانده و کلیه رسانه های گروهی، خطب نماز جمعه و همه و همه علیه ایشان تبلیغ می کنند. دو روزنامه ای هم که وابسته به گروه حاکم نبودند بر خلاف قانون توقیف شده اند. (میزان و انقلاب اسلامی) در اجتماعات خیابانی و اطراف مجلس اگر کسی جرات کند و نام بنی صدر را ببرد و کوچکترین دفاعی از ایشان کند، به شدیدترین وجه تنبیه می شود. ما مسئله عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور را با مسئله خصومت و دشمنی شدید با بنی صدر مخلوط کرده ایم." معین فر با اشاره به سخنان تلویزیونی رجایی که از حزب الله نام برده و از حضور آنها تشکر کرده بود، گفت:

"معلوم می شود آنچه در آینده باید در این مملکت حکومت کند قانون نیست، بلکه بستگی دارد به اینکه چه کسی می تواند حزب اللهی های بیشتری بسیج کند"^{۹۵۹}

سرانجام رای گیری آغاز شد. عزت الله سبحانی، ابراهیم یزدی، علی اکبر معین فر، هاشم صباغیان، علی گلزاده غفوری، کاظم سامی، مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، احمد صدر حاج سید جوادی، احمد غضنفرپور، حسین انصاری راد، اعظم طالقانی و احمد سلامتیان از کسانی بودند که به نشانه اعتراض جلسه مجلس را ترک کردند. از آن سو از ۱۷۷ نفری که رای به عزل بنی صدر دادند نام های آشنایی به چشم می خورد: "حجت الاسلام موسوی خوئینی ها، علی آقامحمدی، مجید انصاری، حبیب الله عسگر اولادی، دری نجف آبادی، علی اکبر ناطق نوری، اسدالله بیات، علی اکبر ولایتی، مهدی کروبسی، عطاالله مهاجرانی، مرتضی الویری، محمد منتظری، هادی غفاری، فخرالدین حجازی، مهدی عبدخدایی و سرانجام حسن یوسفی اشکوری.

در سی و یکم خرداد ماه سال ۶۰ طرح عدم کفایت سیاسی ابوالحسن بنی صدر، با یکصد وهفتاد وهفت رأی موافق، ده رأی ممتنع و یک رأی مخالف مورد تصویب مجلس قرار گرفت و با یک قیام و قعود منتخب ۱۱ میلیونی ملت، از ریاست جمهوری عزل شد. سرانجام در سالی که به گفته آقای خمینی قرار بود سال قانون باشد،^{۹۶۰} رئیس جمهور قانونی با کودتا و توسل به زور کنار زده شد. سپاه پاسداران، کمیته های انقلاب، دیوان عالی کشور، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، دادگاه های انقلاب و حزب جمهوری متحد شدند تا رئیس جمهور ۱۱ میلیونی را از سر راه بردارند. آنچه بر سر تمامی انقلاب ها آمد که رهبران قدرت طلب زمامدارش شدند، دامن انقلاب اسلامی را نیز گرفت و در ۳۰ خرداد ۶۰ با

کودتایی علیه آزادی خواهان، قدرت و استبداد این بار در لباسی نو و به نام دین بازگشتند. شعارهای سه گانه انقلاب یکی پس از دیگری درو شدند. پس از نابودی استقلال و آزادی اینک جمهوری، نرم‌نرمان به سوی مسلخ می‌رفت. بیش از همه، سران حزب جمهوری از تحقق طرح کودتا راضی و خرسند بودند. رفسنجانی در وصف بنی‌صدر گفت: "اولین کسی که مقاله اسلام منهای روحانیت را نوشت او بود." ۹۶۱ "بنی‌صدر فراری فکر می‌کرد آراء مردم به او اختصاص دارد، در حالی که اینطور نبود زیرا که موتور انقلاب، اسلام است و آن چیز که مردم را حرکت می‌دهد، دین است" ۹۶۲ و در وصف خود و سران حزب در طول یکسال ریاست جمهوری بنی‌صدر گفت: "چه خون جگری خوردیم در آن یک سال." ۹۶۳ آیت‌الله خمینی که تا یک ماه پیش بنی‌صدر را "رئیس جمهوری که بر قلب‌ها حکومت می‌کند" ۹۶۴، "خدمتگزار ملت" ۹۶۵، "کسی که ملت او را از خودش می‌داند" ۹۶۶، شخصی که "پسر بنی‌صدر همدانی، یک ملای همدان. حال هم که هست از آن یال و کوپال دارها نیست و از خود مردم است." ۹۶۷، کسی که "از ملت است، همه ملت همراهش هستند." ۹۶۸، شخصی که "زندگی‌اش را وقف این کرده که برود به این ملت خدمت کند" ۹۶۹ می‌نماید و زنده‌بودنش را "از الطاف الهی" ۹۷۰ و "اعجاز" ۹۷۱ می‌دانت، اکنون که قصد استقرار استبداد و قدرت را داشت، خطاب به بنی‌صدری که مخالف او بود و نمی‌خواست بگذارد آزادی‌ها سلب شوند گفت:

"این‌ها عقلشان ناقص است" ۹۷۲، "این‌ها جاهلند." ۹۷۳، "این‌ها یک دسته ورشکسته‌اند" ۹۷۴، "این‌ها بی‌دین‌اند" ۹۷۵، "این‌ها داخل که بودند هیچ غلطی نتوانستند بکنند" ۹۷۶، "این‌ها می‌خواستند روحانیون را کنار بگذارند و یک قشری را بیاورند که مسلمان باشد ولی در نظرش آمریکا باشد...خواستند فراندم کنند ولی نمی‌دانستند مردم چه هستند. فکر می‌کردند اینها که سوت می‌زنند توده مردم‌اند." ۹۷۷، "ما روزنامه لازم داریم، اما روزنامه انقلاب اسلامی لازم نداریم." ۹۷۸، "عزل بنی‌صدر انقلاب اصیل بود" ۹۷۹

آقای خمینی همچنین طی یک تفقد ملوکانه خطاب به بنی‌صدر فرمودند:

"اگر توبه کنی و برگردی و یک کناری بنشین می‌مشغول تصنیف و تالیف شوی صلاح توست." ۹۸۰

اما بنی‌صدر نمی‌خواست دست از مبارزه بکشد. ولایت فقیه استبداد می‌خواست و همه را گوش به فرمان و مطیع اوامر. ساز مخالف بنی‌صدر، ارکستر اختناق را برهم زده بود.

آیت‌الله خمینی؛ یک نقاب و دو چهره

لازم است برای کالبدشکافی کودتای ۶۰، شخصیت آقای خمینی مورد بررسی قرار گیرد. اگر زندگی سیاسی او را بررسی کنیم به یک خط ثابت و یک سیر مستمر برمی‌خوریم. سال ۵۷ و تا حدودی ۵۸، استثنایی در تاریخ حیات آقای خمینی بود که نظریاتش با آنچه قبل تر و بعدتر از این دو سال گفته شد به کلی تفاوت داشت. اما چرا آقای خمینی به آن سرانجام دچار شد؟ تحلیل مسئله کیش شخصیت و قدرت‌طلبی او می‌تواند تا حدودی گره از زندگی او بگشاید. بنی‌صدر که خود کتاب کیش شخصیت را نوشته بود، رگه‌هایی از غرور و قدرت‌طلبی را در آیت‌الله یافت. بنی‌صدر درباره اولین ملاقاتش با آیت‌الله می‌گوید:

"بار اول که نجف رفتم روحانیون از رفتار خمینی شکایت می‌کردند که نسبت به روحانیون بسیار تحقیر آمیز است. این شکایت را با خود او در میان گذاشتم. گفت: این نجفی‌ها خود را مرجع تراش می‌دانند و کمی که رو ببینند اختیار خور و خواب و نشست و برخاست مرا هم از دستم بدر می‌برند." ۹۸۱

در پاریس نیز اوضاع به همین منوال بود. بنی‌صدر نقل می‌کند:

"در پاریس از آقای خمینی خواستم اطلاعیه‌ای صادر کند و کیش شخصیت خویش را تحریم کند. عکس و ستایش‌های شرک‌آمیز را تحریم کند. سکوت کرد. حرفی نزد چند روزی گذشت خبری نشد. درباره مجسمه شاه صحبت می‌کردم. گفتم مجسمه‌ای را پایین نمی‌آوریم که عکسی را جای او بگذاریم. انقلاب ناکام است اگر به کیش شخصیت پایان نبخشد.

احمد آقا و آقای اشراقی بفرغان آمدند که این چه حرفی بود که زده‌اید. درباره آقای خمینی از روی علاقه می‌کنند و درباره شاه از روی اجبار می‌کردند! گفتم مستبدهای محبوب فراوان بوده‌اند. ^{۹۸۲}

"در قضیه کردستان (سال ۵۸) آقای خمینی یک بیانیه ای داد و برای اولین بار خودش را به نام روح الله الموسوی الخمینی، فرمانده کل قوا معرفی کرد. در قم روی این مسئله که چرا امضا کرده بودند فرمانده کل قوا کلنجار رفتم. گفتم شما توی آسمان معنویت بودید و حالا آمدید شدید اعلی حضرت همایونی فرمانده کل قوا؟ این در شان شما نبود. ^{۹۸۳}"

"اشراقی داماد امام به من گفت: شما وقتی جایی می‌روید، منعکس نکنید که استقبال و احساسات مردم چطور بود. آقا حساس هستند. می‌گفت خود من هم وقتی به جایی می‌روم سعی می‌کنم وانمود کنم خبری نبوده است. ^{۹۸۴}"

آقای خمینی نیز نشان داد که از تعریف‌ها و تمجیدها چندان بدش نمی‌آید. تملق‌گویی‌ها و شرک‌گویی‌های فخرالدین حجازی که اغلب در حضور آقا انجام می‌گرفت و حاج آقا را "امام زمان" و "دارای عمر جاوید" می‌خواند به مذاق او خوش می‌آمد. ^{۹۸۵}

اما بنی صدر کسی نبود که از این باج‌ها به کسی بدهد. خود نقل می‌کند:

"روزی در حضور آقای خمینی فرزندش احمد گفت که مردم می‌گویند بنی صدر "الله اکبر" را با مردم تکرار می‌کند اما وقتی به "خمینی رهبر" می‌رسد لب فرو می‌بندد. معنی این کار او این است که امام را به رهبری قبول ندارد. گفتم بله. چون این کار را شرک می‌دانم و تعجب می‌کنم آقا چطور تا به حال آن را ممنوع نساخته‌اند! او حرفی نزد اما قیافه‌ای نشان داد که مایل نیست این بحث ادامه یابد. ^{۹۸۶}"

آقای خمینی از همان ابتدا که وارد خاک ایران شد، با صحبت‌ها و سخنرانی‌هایش نشان داد که نمی‌تواند محبوبیت کسی را در عرض خود ببیند. آنچنان که در بالا ذکر شد محبوبیت بنی صدر، شریعتمداری و منتظری و حتی استخوان پوسیده مصدق، او را به واکنش وامی‌داشت. او در حکم نخست‌وزیری بازرگان، خود را نماینده خدا دانست و نوشت:

"من یک توضیح دیگری هم باید بدهم، و آن اینکه من ایشان را [بازرگان] حاکم کرده‌ام، یک نفر آدمی هستم به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم این را قرار داده‌ام. ^{۹۸۷}"

او همچنین خطاب به یک میلیون نفری که در اولین سالگرد وفات دکتر مصدق پس از پیروزی انقلاب، در احمدآباد جمع شده بودند، گفت: "ول کنید این استخوان پوسیده را" و بعد از فوت آیت‌الله طالقانی و اجتماع باورنکردنی بیش از دو میلیون نفر که به صورت خودجوش بر پیکر پاک او گرد آمده بودند، آن را برای اسلام و خدا دانست و اظهار داشت:

"مردم با آن شور خودشان ریختند به خیابان‌ها و به سر و سینه خودشان زدند و گفتند این عالم و نایب پیغمبر ما از دنیا رفت. این برای اسلام بود. مردم هیاهویشان برای خدا است. ^{۹۸۸}"

با اینکه بنی صدر در متن حرکت انقلاب بود اما نه عکسی از او منتشر می‌شد و نه او تلاش می‌کرد تا خود را مطرح کند. در میان عکس‌های آقای خمینی در پاریس کمتر عکسی هست که او را در کنار آیت‌الله نشان دهد. بنی صدر عکس‌هایی را که خبرنگاران گرفته بودند جمع می‌کرد و پس از جدا ساختن عکس‌های خود بقیه عکس‌ها را به صاحبان تحویل می‌داد. ^{۹۸۹} و از عجایب روزگار است که یکی از اتهامات سال‌های بعد چنین شخصی که این همه از خودنمایی و سواس و پرهیز دارد، خودخواهی و تکبر بیان شد. ^{۹۹۰}

بنی صدر بر سر اصول اساسی زندگی‌اش، استقلال و آزادی، هیچ‌گاه نه کوتاه آمد و نه سازش کرد. در طول این سالیان هر کجا مخالفین او فرصت اظهارنظر درباره او را پیدا کرده‌اند، فوراً و بی‌مقدمه اولین دست‌آویز حمله‌شان غرور بنی صدر است. تا از آن‌ها درباره بنی صدر سوال می‌شود، این جواب را می‌دهند که: "والا یکی از ایراداتش این است که... ایراداتش خیلی زیاد است!... عرضم به خدمتتان که... بله... خیلی از خود راضی بود!" ^{۹۹۱}

حال جدا از اینکه اصولاً خصوصیات فردی و شخصی تا چه حد می‌تواند با گفته‌ها و کرده‌ها ارتباط داشته باشد، اگر منظور از خودخواهی و غرور، باج ندادن، ایستادن قرص و محکم بر سر منافع ملت و حرف‌هایی است که مکرراً در بالا از او نقل شد، این اسمش خودخواهی نیست. دگرخواهی و ملت‌خواهی است. خودخواه آن نیست که بر سر مصالح ملتش سازش نمی‌کند، آن است که بر دوش مردم سوار شده و استبداد را حاکم می‌کند. خودخواه کسی نیست که ۴۲ سال در

تبعید و در نهایت فقر و تنگدستی برای آزادی و استقلال وطنش مبارزه می‌کند، خودخواه کسی است که در ناز و نعمت و در منتهای خوشی و سعادت در ایران از مال مستضعف و غیرمستضعف می‌خورد و پست قبول می‌کند و صیغه‌بازار راه می‌اندازد و پول پارو می‌کند و قدرت و ثروت و مکنث را با هم ترکیب می‌کند. چطور است که بنی‌صدر در برابر مردم خاضع و خاشع است، دائم آن‌ها را ستایش می‌کند، مدام در میان آن‌هاست، گاه با اتوبوس به سرکار می‌رود،^{۹۹۲} در جبهه‌ها در سنگر روی خاک می‌نشیند، تمامی عکس‌هایش در جبهه بین سربازان رده پایین است، در سینی آن‌ها غذا می‌خورد و بر قایق آن‌ها سوار می‌شود، با شلوار کردی و پیراهن سه‌دگمه در چادر عشایر نشست و برخاست می‌کند و زمانی که روزنامه عکس او را در حال نماز چاپ می‌کنند برمی‌آشوبد و اعتراض می‌کند؛ اما زمانی که صحبت از انحصار و استبداد به میان می‌آید محکم می‌ایستد و به هیچ قیمت زیر بار ظلم نمی‌رود و در مقابل قبضه‌کنندگان قدرت ملت کوتاه نمی‌آید نامش می‌شود خودخواه و از خودراضی؟ بله. آقایان نمی‌توانند ببینند که کسی بر سر راهشان ایستاده است. اگر "بله قربان‌گو" و "چشم و سمعا و طاعتا" و "مطیع اوامر ذات ملوکانه" و عمله دست استبدادشان باشی و هیچ مزاحمتی برایشان ایجاد نکنی و چون‌وچرا نکنی و دم نزنی، دارای صفات پسندیده و خصال نیکو و آینه تمام‌نمای خوبی هستی و اگر در مقابل تمامیت‌خواهی‌شان صدای اعتراض بلند کنی و در برابر قدرت مطلقه‌شان فریاد بزنی، به پشتوانه ملت سد راهشان شوی و حیف و میل بیت‌المال را بازخواست کنی، خودخواه و از خودراضی و مغرور هستی. بر اساس همین تقسیم بندی است که امثال میرحسین موسوی می‌شوند چهره متواضع و افتاده و خدمتگزار قرن و محبوب و بنی‌صدر می‌شود خودخواه و متکبر و مغضوب. عینا همین اتهامات متوجه دکتر مصدق نیز بوده است. مخالفانش، که اکثرا از دسته حاکمان فعلی هستند او را به خودرایی، تکبر و بی‌اعتنایی به فرامین کاشانی متهم می‌کنند. از آن جمله است سخنان هاشمی رفسنجانی که درباره مصدق گفته بود: "مصدق بار خودش را بار کرده بود، خیال می‌کرد، دیگر نیازی به روحانیت ندارد و آراء مردم را پشت سر دارد."^{۹۹۳}

بنی‌صدر، راه پیشوا را در پیش گرفته بود.

رفتاری که از آقای خمینی در خرداد ۶۰ و از آن‌هنگام تا مرگش دیدیم چندان تعجب‌انگیز نبود. تمام سخنانی که در کتب البیع و ولایت فقیه آمده بود، عملی شد. اما آیت‌الله سخنان دیگری هم زده بود. پس حرف‌های پاریس چه؟ مگر آقای خمینی آن‌همه درباره آزادی بیان و روزنامه‌ها و دموکراسی سخن نگفته بود؟ مگر در قرآن نیامده است که "به عهده‌های خود عمل کنید"؟ مگر تعهد نکرده بود که آزادی مطبوعات و دموکراسی پیشرفته‌تر از کشورهای غربی را برایمان به ارمغان بیاورد؟ آیت‌اللهی که در پاریس و چند ماه پس از آن سخن از دموکراسی و آزادی و رحمت و اسلام و عدالت می‌زد چه شد که به گذشته خود رجعت کرد و به قلع و قمع رو آورد؟ این سخنان کجا با تعهداتش می‌خواند؟ این بار دیگر خود اوست که صحبت می‌کند:

"آنهايي که فریاد می‌زنند باید دموکراسی باشد، این‌ها مسیرشان غلط است. مسیر ما مسیر نفت نیست. ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست. ما اسلام می‌خواهیم."^{۹۹۴}

"در انقلابی که در ایران حاصل شد در سرتاسر این مملکت فریاد مردم این بود که ما اسلام می‌خواهیم. این مردم قیام نکردند که مملکتشان دموکراسی باشد."^{۹۹۵}

"به آنها که از دموکراسی حرف می‌زنند گوش ندهید. آنها با اسلام مخالفند. میخواهند ملت را از مسیر خودش منحرف کنند. ما قلمهای مسموم، آنهايي را که صحبت ملی و دموکراتیک و اینها را می‌کنند می‌شکنیم."^{۹۹۶}

"آن‌هایی که به اسم دموکراسی، با اسم دموکرات می‌خواهند مملکت را به فساد و تباهی بکشند، این‌ها باید سرکوب شوند. ملت آن‌ها را سرکوب خواهد کرد. کاری نکنید که باب غضب باز شود."^{۹۹۷}

"شما روشنفکر هستید و آزادی همه چیز، از جمله آزادی فحشا را می‌خواهید. یک نحو آزادی می‌خواهید که جوانان ما را فاسد کند. ما می‌خواهیم مملکت را حفظ کنیم و حفظ مملکت به آن آزادی که شما می‌گویید نیست. این آزادی مملکت را بر باد می‌دهد. این آزادی که شما می‌خواهید، آزادی دیکته شده است."^{۹۹۸}

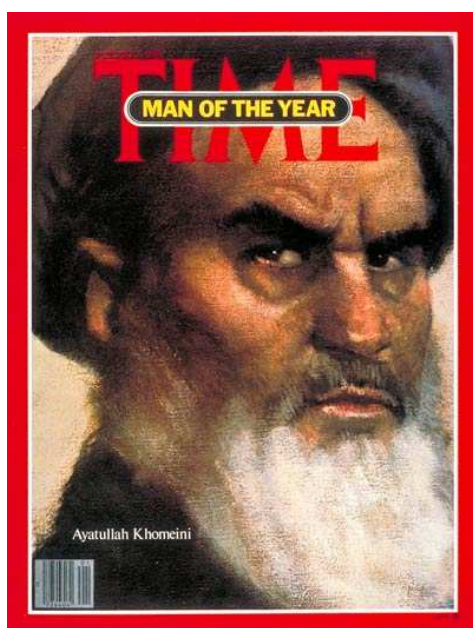
"من انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم اجازه نمی‌دادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می‌کردیم، تمام جبهه‌ها را ممنوع اعلام می‌کردیم و یک حزب و آن حزب الله، حزب مستضعفین تشکیل می‌دادیم و من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردم."^{۹۹۹}

"یک نفر آدمی که یک مملکت یا گروه را فساد می‌کند، قابل اصلاح نیست. این را باید برای تهذیب جامعه نابود کرد. این غده سرطانی را باید از جامعه دور کرد و دور کردنش هم به این است که اعدامش کنند."^{۱۰۰۰}

"یکی از این‌ها آمده بود گریه می‌کرد که چرا بعضی از این‌ها را می‌کشند! این‌ها باز توجه ندارند که اسلام در عین حال که تربیت است، یک مکتب تربیت است... اگر ما بخواهیم مسامحه کنیم در قضاوت، تا آخر گرفتار هستیم. ما با هیچ کس قوم و خویشی نداریم. ما مطیع اسلام هستیم و احکام اسلام را می‌خواهیم جاری کنیم."^{۱۰۰۱}

"ما دیگر نمی‌توانیم آن آزادی را که قبلاً دادیم بدهیم و نمی‌توانیم بگذاریم این احزاب کار خودشان را ادامه بدهند. ما شرعاً نمی‌توانیم مهلت بدهیم. شرعاً جایز نیست که مهلت بدهیم. ما آزادی دادیم و خطا کردیم. به این حیوانات درنده نمی‌توانیم با ملایمت رفتار بکنیم. دیگر نمی‌گذاریم هیچ نوشته‌ای از این‌ها در هیچ جای مملکت پخش شود. تمام نوشته‌هایشان از بین می‌بریم. با این‌ها باید با شدت رفتار کرد و با شدت رفتار خواهیم کرد."^{۱۰۰۲}

"این جنایتکارها که در بازداشت هستند متهم نیستند، بلکه جرمشان محرز است؛ باید فقط هویت آنها را ثابت کرد و بعد آنها را کشت. اصلاً احتیاج به محاکمه آنها نیست. هیچگونه ترحمی در مورد آنها مورد ندارد. اگر ما اینها را نکشیم، هر یکی شان که بیاید بیرون می‌رود آدم می‌کشد. با چند سال زندان کار درست نمی‌شود. این عواطف بچه‌گانه را کنار بگذارید."^{۱۰۰۳}



روح‌الله خمینی، مرد سال ۱۹۷۹ مجله تایم

"راجع به دادگاه انقلاب و راجع به کارهایی که مربوط به دادگاه انقلاب است، من نمی‌گویم که باید اینجا سستی بشود. اینجا باید با جدیت جلویش گرفته بشود، باید جلوی این فسادها گرفته بشود. حالا بگیرند نگه دارند تربیت کنند یا اگر واقعاً مستحق حدود شرعی هستند حدود شرعی را جاری بکنند که زندانها باید محل تربیت باشند."^{۱۰۰۴}

"آقایان بعضی‌شان می‌گویند: مساله ولایت فقیه، اگر یک مساله تشریفات باشد مضایقه نداریم، اما اگر بخواهد دخالت بکند در امور، نه، ما آن را قبول نداریم. اگر متوجه به لازم این معنا باشند، مرتد می‌شوند."^{۱۰۰۵}

"هر که به رسول خدا اهانت کند، هر که به ائمه هدی اهانت کند، واجب‌القتل است."^{۱۰۰۶}

"قیام کردن بر خلاف حکومت اسلامی، جزایش جزای بزرگی است. قیام بر ضد حکومت اسلامی در حکم کفر است، بالاتر از همه معاصی است. همان بود که معاویه قیام می‌کرد، حضرت امیر قتلش را واجب می‌دانست."^{۱۰۰۷}

"آنکه مکتبی را مسخره می کند، اسلام را مسخره می کند. اگر متعمد باشد، مرتد فطری است. زنش برایش حرام است. مالش هم باید به ورثه داده شود. خودش هم باید مقتول شود." ۱۰۰۸

"ملی گرایی مخالف اسلام است." ۱۰۰۹ "ملی گرایی بر خلاف اسلام است این بر خلاف دستور خداست و بر خلاف قرآن مجید است." ۱۰۱۰ "ملی گرایی اساس بدبختی مسلمین است" ۱۰۱۱ "ما از این ملی ها هیچ ندیدیم جز خرابکاری" ۱۰۱۲ "آنهایی که می گویند ما می خواهیم ملت را احیا کنیم، مقابل اسلام ایستاده اند" ۱۰۱۳

"ما چقدر از این ملیت سیلی خوردیم. من نمی خواهم بگویم که در زمان ملیت، در زمان آن کس که آن قدر ازش تعریف میکنند [مصدق] چه سیلی به ما زدند. من نمی خواهم بگویم که مدرسه فیضیه را به مسلسل بستند. بروند کنار این ها، بروند گم بشوند. ما از آن ها ضربه خوردیم." ۱۰۱۴

پس از این حرف ها درباره مصدق، بنی صدر پیامی از طریق اشراقی برای آقای خمینی فرستاد:

"اشراقی آمد و گفت که آقا می خواهد شما را حمایت کند. گفتم برای ریاست جمهوری از آقا حمایتی نخواستم و با حمایت ایشان رئیس جمهور نشدم و الان که روزی ۲۰ ساعت برای وطنم کار می کنم، از آقا هیچ حمایتی نمی خواهم، فقط مزاحمتی ایجاد نکند. اشراقی گفت: آقا گفته اند اگر در چهار چوب قانون اساسی کار کنی از شما راضی خواهم بود. گفتم: من در چهار چوب کار کردم تا حالا از قانون پا فراتر نگذاشته ام. من از شما می خواهم قانون را رعایت کنید. شما مجلس شورای ملی را کردید اسلامی و گفتید کمیته ها و دادگاههای انقلاب به کار خود ادامه دهند و احزاب را بستید. شما گفته اید در ادامه مجلس را منحل خواهید کرد. من کجا از این حرفها زده ام؟ می خواهم قانون اساسی اجرا شود. من چقدر باید از دست شما رنج ببرم؟ هر کاری را سر و سامان می بخشم با یک لگد خراب می کنید. می ترسید من مصدق شوم و شما کاشانی اما الآن محبوبیتم از مصدق بیشتر است ولی هیچ وقت صحیح ندانستم که در مقابل شما بایستم. شما با کارهایی که می کنید، خود را کاشانی می کنید. خوب نکنید که نشوید. مگر من نخواستم دولت معرفی کنم؟ شما قبول کردید و زدید زیرش. من بازرگان نیستم و پیشمرگ نخواهم شد. در سخنرانی خود مصدق را نزد مردم بی اعتبار کردید، با حرفهای شما مصدق بی اعتبار نخواهد شد. مصدق مظهر ملی ماست و چهره جهانی دارد و الآن شما چه چهره ای در جهان دارید و مصدق چه چهره ای دارد؟ من نخواستم بروم سر قبر شهدای سی تیر، ولی بعد از حرفهای شما من رفتم و سر قبر هریک فاتحه خواندم. شما نمی توانید با این کارها مصدق را خراب کنید. وقتی آقای سنجابی در پاریس پیش شما آمد سه روز شنگول بودید، حالا چه شده؟" ۱۰۱۵

آقای خمینی که روزگاری گفته بود "روحانیون حق ندارند رئیس جمهور شوند" ۱۰۱۶ و حتی قبل تر از پاریس، در نجف گفته بود: "منظور از حکومت اسلامی این نیست که رهبران مذهبی خود حکومت را اداره کنند." ۱۰۱۷ و در پاریس نیز همان طور که در ابتدا آمد بارها گفته بود که روحانیون منصب دولتی قبول نخواهند کرد، اینک با کمال اعتماد به نفس می گفت:

"می گویند که روحانیون باید بروند سراغ کار خودشان و ملت را بگذارند و سیاست را بگذارند برای ما. شما در این ۵۰ سال هیچ غلطی نکردید. شما را من می شناسم. نمی خواهم اسمتان را ببرم. سر جایتان بنشینید. آدم بشوید." ۱۰۱۸ "همه متصدیان روحانی که هستند الان در مقامات بالا، از بابت این است که می بینند که کسان دیگر نخواهند توانست اداره این کشور را آنطور بکنند که اسلام می خواهد. بدون آنها نمی شود اداره کرد مملکت را. ما جواب خدا را چه بدهیم؟" ۱۰۱۹

"آخر شما در ظرف چندین سال چه کار کردید برای این کشور که روحانیون را می گوئید نباید باشد؟ چه کردید؟ چه کار مثبتی شما کرده اید؟ جز حرف هیجی ندارید." ۱۰۲۰

"اگر اسلام را از دست شما گرفتند و آخوند را از ملت جدا کردند شما ۴ نفر ملی هیچ کاری نمی توانید بکنید." ۱۰۲۱

"روحانیت نقش دارد، در حکومت هم نقش دارد. ما حالا بعد از مدت ها فهمیدیم که اطمینان به دیگران نیست." ۱۰۲۲ وقتی از او پرسیدند که این صحبت های شما با آنچه در پاریس گفتید نمی خواند، بی هیچ قید و مسئولیتی گفت من اگر صلاح بدانم امروز یک حرفی می زنم، فردا اگر صلاح دیدم مخالفش را می گویم! بنی صدر از اولین باری که این گفته را از زبان آقای خمینی شنید نقل می کند:

"من به خمینی گفتم شما تعهد کردید که مجلس موسسان تشکیل دهید و باید عمل کنید. ایشان گفتند نه هیچ اینچنین نیست. من اگر لازم باشد امروز یک حرف میزنم، فردا اگر خلاف آن اقتضا کرد، خلافتش را میگویم. ما یکدفعه همینجور رفتیم!"^{۱۰۲۳}

آقای خمینی البته بعدها این جمله را در دو سخنرانی تکرار کرد:

"در نجف و پاریس یک حرفهایی زدم که چنانچه اسلام پیروز شود، روحانیون میروند سراغ شغل‌های خودشان، لکن وقتی ما آمدیم و وارد معرکه شدیم دیدیم که اگر روحانیون را بگوییم همه بروید سراغ مساجدتان، این کشور به حلقوم آمریکا یا شوروی می‌رود... ما این طور نیست که هر جا یک کلمه‌ای گفتیم و دیدیم مصالح اسلام این جور نیست، بگوییم سر اشتباه خود هستیم. ما دنبال مصالح هستیم. بنابراین مساله نیست که آقایان به ما بگویند شما آن روز اینجوری گفتید... هر چه می‌خواهند به ما بگویند. بگویند کشور ملایان، حکومت آخوندیسم. این هم یک حرفه‌ای است که ما را از میدان به در کنند. ما نه، از میدان بیرون نمی‌رویم."^{۱۰۲۴}

"ما می‌خواهیم اسلام را پیاده کنیم. پس ممکن است دیروز من یک حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را. این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم."^{۱۰۲۵}

به عبارت دیگر آقای خمینی نه تنها مردم ایران، که به قول جلال‌الدین فارسی دولتمردان آمریکا را هم فریب داد. او می‌گوید:

"امام همین آمریکا را فریب داد با مصاحبه‌هایی که در پاریس کرد... آن را امام برای فریب آمریکا گفت... بله. ما خیلی چیزها را قبل از آن که عملی کنیم نباید به دشمن بگوییم."^{۱۰۲۶}

پس از سال ۶۰ آقای خمینی هر چه خواست با قانون کرد. رئیس دیوان عالی را بر خلاف قانون اساسی نصب کرد و با تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی و تعیین گروهی برای دست‌بردن در قانون در سال ۶۸، قانون اساسی را آن طور که می‌خواست، درست کرد. این عمل آقای خمینی که در تناقض کامل با اصل ۵۹ قانون اساسی انجام شد، منجر به صدور دو اطلاعیه از سوی نهضت آزادی ایران در ۱۲ خرداد و ۲۵ تیر ۶۸ گردید. در این بیانیه‌ها آمده بود:

"به راستی در کجای دنیا سابقه دارد قانون اساسی را در شورای منتخب حاکمیت بدون حق اظهار نظر ملت، اصلاح و یا ترمیم نمایند؟"^{۱۰۲۷}

از جمله این تصرف‌ها، حذف شرط مرجعیت برای رهبر و تعیین اختیارات برای ولایت مطلقه فقیه بود. این تغییرات تا بدانجا صورت گرفت که عزت‌الله سبحانی در نامه‌ای سرگشاده به نمایندگان مجلس نوشت:

"این تغییر قانون اساسی است نه اصلاح آن."^{۱۰۲۸}

هاشمی رفسنجانی نیز درباره شیوه برخورد آقای خمینی با قانون اساسی می‌گوید:

"امام در عمل نشان دادند که بیشتر از آن قانون اساسی، برای مقام ولایت اختیارات قائل هستند. کسی هم معترض نبود. بدون اینکه به مجلس مراجعه کنند نهادهایی تاسیس کردند و قضاوت‌هایی بین مجلس و شورای نگهبان انجام دادند."^{۱۰۲۹}

آقای خمینی با اهرم شورای نگهبان، همان مجلس فرمایشی را نیز در زیر سیطره خود گرفته بود تا احیانا، "ولایت مطلقه فقیه"، خدشه‌دار نگردد. یکی از همین کارها در خاطرات هاشمی رفسنجانی آمده است:

"در جلسه علنی شرکت کردم. لایحه طرح احیا و واگذاری اراضی مزروعی که در مجلس تصویب شده بود از طرف شورای نگهبان با اشکالات فراوان رد شده، البته امام دستور داده‌اند که رد شود."^{۱۰۳۰}

تمام این‌ها یک طرف و تهییج و تحریک مردم به جاسوسی و فروختن و لودادن دوست و آشنایشان در طرف دیگر. آقای خمینی در این باره فرمودند:

"واجب بر همه ما، بر همه شماست که اگر توطئه‌ای دیدید و اگر رفت و آمد مشکوکی دیدید خودتان توجه کنید و اطلاع دهید. بر همه ما واجب است که جاسوسی کنیم. بر همه ما واجب است که نظر کنیم و توجه کنیم و نگذاریم که غائله‌ای

پیدا شود. منع جاسوسی از حرف‌های احمقانه‌ای است که از همین گروه‌ها القا می‌شود که جاسوسی خوب نیست. اما برای حفظ اسلام و حفظ نفوس مسلمین واجب است.^{۱۰۳۱}

"مردم باید پند بگیرند از آن مادری که پسر خود را آورد و بدست محاکمه سپرد و آن پسر اعدام شد. این یکی از نمونه های اسلام است و دیگران هم باید همینطور باشند. اولادها و برادرها و فرزندان خودشان را اگر نصیحت نپذیرفتند معرفی کنند تا به مجازات خود برسند.^{۱۰۳۲}

"اسلام را همه باید حفظ کنیم... یک بیچاره‌ای به من نوشته بود که شما گفتید همه این‌ها را باید تجسس کنید، خوب در قرآن [که] می‌فرماید لاتجسسوا... وقتی که اسلام در خطر است همه شما موظفید که با جاسوسی حفظ کنید اسلام را.^{۱۰۳۳}

"دانش آموزان عزیز باید با کمال دقت اعمال و کردار دبیران و معلمین را زیر نظر بگیرند که اگر خدایی ناکرده در یکی از آنها انحرافی ببینند بلافاصله به مقامات مسئول گزارش نمایند... فرزندان عزیزم در صورتیکه مشاهده کردند که بعضی از دشمنان در لباس دوست و همشاگردی می‌خواهند آنانرا جذب گروه خود کنند به مقامات مسئول معرفی نمایند و سعی کنند اینکار خود را به صورت مخفی انجام دهند.^{۱۰۳۴}

خود آقای خمینی نیز در این باره پیش‌قدم شده بود. بنی‌صدر از موسوی‌گرمارودی که برای آقای خمینی از دفتر او خبر می‌برد می‌گوید:

"موسوی‌گرمارودی از دفتر من برای خمینی خبر می‌برد. آقای پسندیده برادر بزرگ آقای خمینی به من گفته بود که او جاسوس است در نزد شما. احضارش کردم. گفتم: من که هر روز کارنامه می‌نویسم. توی این دفتر ریاست جمهوری چه چیزی هست که شما می‌روید و گزارش می‌کنی؟ او شروع کرد به فحش‌های چارواداری به خمینی دادن و گریه کردن و گفت: چه کنم؟ من دوتا زن دارم و از هر زن دوتا بچه دارم. مال و ثروتی هم که ندارم. آن کار در بنگاه فرانکلین را هم از من گرفتند. درآمد ماهانه خوبی در آنجا داشتم. شما هم در اینجا به عنوان مشاور پولی به من نمی‌دهید و من باید زندگی کنم. به این صراحت این حرفها را زد و مقداری زیاد هم فحش به آنها داد. گفتم برو...^{۱۰۳۵}

موسوی‌گرمارودی بعدها در نامه مورخه ۶۵/۱۲/۱۵ به آقای خمینی ماجرای خبر بردن از دفتر بنی‌صدر را برای او بازگفت و با بیان اینکه به شما گفتم اگر خبر بردن من افشا شود، آبرویم می‌رود، نوشت:

"... در شرفیابی کوتاه دوم که آقای رحمانی نیز حضور داشتند باز استدعای کناره‌گیری و استعفا کردم ولی فرمودید: همچنان بمانید و انحرافات او را به مسئولین گوشزد کنید. در شرفیابی سوم به تاریخ ۵۹/۱۰/۲۹ که آقای توسلی نیز حضور داشتند، مصرأ استدعای اجازه استعفا کردم. با نقل به مضمون عرض می‌کنم که فرمودید: آبرو مهم‌تر از خون نیست، جوانان ما برای این انقلاب الهی خون می‌دهند، شما هم آبرو بدهید.^{۱۰۳۶}

آقای خمینی نیز در جواب او نوشت:

"همان‌گونه که مرقوم داشتید پس از کشف انحراف بنی‌صدر چند مرتبه نزد اینجانب آمدید و اظهار داشتید که من می‌خواهم از سمتی که نزد بنی‌صدر دارم کناره‌گیری کنم و اینجانب برای مصالحی که در نظر داشتم با نظر شما مخالفت کردم و شما را با اکراهی که داشتید از کناره‌گیری بازداشتیم...^{۱۰۳۷}

با کودتای ۶۰، سیل اعدام‌ها و کشتارها شروع شد. دسته دسته جوانان این مملکت پای در مسلخ می‌گذاشتند و جنازه بی‌روح آنان تحویل مادران داغدارشان می‌گشت. قتل‌عام هواداران رئیس‌جمهور و هر آنکس که در وجودش شعله آزادی کورسویی می‌زد، نشان داد که قدرت نه انسانیت می‌شناسد، نه رحم، نه مروت و نه دین و نه اسلام. تنها سرکوب و خون می‌تواند جنون قدرت را فرونشاند. دردناک‌ترین کودتای قرن به اجرا گذاشته شد و انقلابیون آزادیخواه بوسیله آقای خمینی و دستیاران حکومتی به وحشتناک‌ترین شکل ممکن کنار زده شدند. گویی بنی‌صدر آخرین مهره مزاحم بود که نمی‌گذاشت آقایان هرکار دلشان خواست بکنند و اکنون که او نبود...

بنی‌صدر درباره خسارتی که به کشور بر اثر این کودتا وارد آمد گفت:

" آزادی قلم واجتماعات و احزاب از بین رفتند. روشنفکران و مغزها از کشور متواری شدند و آنها که ماندند یا ساکت اند یا مخفی و زندانی و اعدام شدند. بخش مترقی روحانیت نیز یا ساکت یا تحت فشار است. امنیت قضایی از بین رفته است. روحانیون حکومتیان از حقوق ویژه برخوردارند، حتی دادگاهشان هم ویژه است. مردم نه در جان و مال و شرف خویش کمترین امنیتی ندارند. ابزار فشار و اختناق از جمله تفتیش خانه ها و استراق سمع و دستگیری دست جمعی و شکنجه و اعدام های فوری با ابعاد گسترده تر از دوران شاه بکار میرود. فساد مالی فراگیر شده است. کمیته ها و سپاه بتدریج در حیطه قدرت، وحدت جدیدی میان فرصت طلبان، مستکبران و حکومت روحانیون بوجود آورده اند. اقتصاد کشور در بازرگانی داخلی و خارجی خلاصه شده است. سرمایه ها از کشور فرار می کنند. مغزها از کشور رفته اند. مدیرکل واعضای گمرک مهرآباد را توقیف کرده بودند چرا که اجازه ترخیص وسایل جاسوسی و تفنگ های کوچک و بزرگ و بی صدا و با دوربین که مخصوص ترور هستند را نداده بودند. به تهدید من آنها را آزاد کردند و امروز بر خلاف همین قانون اساسی و لابد به تجویز شرعی، تلفن ها و نامه ها کنترل می شوند. ترور رواج دارد و خانه های شکنجه و زندان های نامعلوم بسیاریند و سپاه ساواک شده است." ۱۰۳۸

"خشونت زبان رسمی جمهوری اسلامی شد، هر بار رادیو می گفت: "امروز امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی سخنانی ایراد فرمودند" همه نگران می شدند. چرا که روشن بود آتش ها را تیز خواهد کرد." ۱۰۳۹

پیرمرد عارف داستان ما اینک بر تختی از خون نشسته بود. پایه های حکومت اسلامی با خون جوانان معصوم کشور مستحکم تر می گشت و انسانیت، جای خود را به قاتلیت داده بود. وحشیانه ترین کشتار قرون اخیر با چراغ سبز آیت الله و دستور کتبی و علنی وی، سیاه ترین روزهای تاریخ معاصر ایران را رقم زد. از این سو جوانان این مملکت گروه گروه روانه جوخه های اعدام می شدند و از آن سو پیرمرد عارف ما سرخوش از ادای وظیفه سجده شکر به جا می آورد. صدای فریاد مردان و زنان معتقد و باایمان که مرگ را بر ننگ ترجیح داده بودند در سیاهچال های تاریک و شکنجه گاه های مخوف می پیچید و سرانجام در خلوت قبرستان هایی که "شاه آن ها را آباد کرده بود" آرام می گرفت. او که خود را تجسم و نمود عینی اسلام دانسته بود و با شعار "اگر روحانیت برود، اسلام رفته است" به میدان آمده بود، در انتخاب بهترین راه ، آسان ترین راه را انتخاب کرد؛ کشتار.

از آن سو بنی صدر برای خمینی پیام می فرستاد و در آخرین صحبت ها او را بار دیگر به رعایت حاکمیت ملت و آزادی مردم دعوت می کرد. بنی صدر از آن لحظه ها می گوید:

"محمدی گیلانی گفته است من سه بار محکوم به اعدام هستم مگر آنکه پیش از ماه رمضان نزد آقای خمینی بروم و توبه کنم. من نه تنها آماده ام که توبه کنم، بلکه آماده ام تا زنده ام نه حرفی بزنم و نه مطلبی بنویسم. آماده تیرباران هم هستم به یک شرط که شما همان خمینی پاریس شوید، آزادیهای عمومی را به آنها باز گردانید، امنیت را بازگردانید، و اقتصاد را سامان دهید." ۱۰۴۱

"دو روز پیش از اعدام ها و کشتارهایی که از ۳۱ خرداد آغاز شد نظر خودم را در نواری ضبط کردم و پیش خمینی فرستادم. گفتم دادگاه های انقلاب را دست کم سه ماه تعطیل کند. آزادی ها، خصوصا آزادی مطبوعات را برقرار کند و بحث های آزاد به معنای واقعی کلمه پدید آورد. اگر سه ماه گذشت و نتیجه بد بود، از نو زندان و شکنجه و اعدام و کشتار را برقرار سازد. نشنید و بدتر کرد." ۱۰۴۲

"کار را بجایی رسانند که شبی ۵۰۰-۴۰۰ نفر را اعدام می کردند. این اعمال آنها را اعدام نمی شود گفت، چون کشتار روزمره بود، یعنی وقتی ۵۰۰-۴۰۰ نفر را می کشتند این معنی اعدام ندارد. بلکه کشتار مداوم بود." ۱۰۴۳

"هر روز گروه گروه کودک و نوجوان و جوان را اعدام می کنند. این اعدام ها ضربه مرگباری بر هستی اسلام و استقلال وارد می کند. اعتبار این ملت را از بین می برند. انقلاب ما، انقلابی که چند نسل قربانی آن شده اند در خطر است." ۱۰۴۴

"چه بی اعتباری بیشتر از این که در برابرش نسل جوان ایستاده است و حکومت روحانیون برای ادامه حکومت استبدادی ضعیفش به کشتار و اعدام کودک و نوجوان می پردازد و ظرف دو ماه ۴۰۰ نفر اعدام شده اند. در یک قرن اخیر چه کسی و در چه رژیم این سفاکی را کرده است؟" ۱۰۴۵

وناامیدانه می پرسد:

"چطور می شود شاهد مرگ انقلابی چنان زیبا شد؟ چه می شد اگر خمینی همان خمینی ماه های قبل از انقلاب می شد؟" ۱۰۴۶

نقاب از چهره فروافتاده بود.

بر سر دوراهی

نقطه عطف زندگی سید ابوالحسن بنی صدر فرا رسیده بود. تمام آن زحمات طاقت فرسای زندگی اش در یک کفه و این لحظات و ثانیه های سخت در کفه دیگر ترازو. رئیس جمهور محبوب بر سر دوراهی دشواری قرار گرفته بود: بماند یا برود؟ در این گیرودار بود که سروکله مجاهدین خلق پیدا شد. آن ها دیگر از کجا آمده بودند؟ مگر یکدست از اینها انقلاب ایدئولوژیک نکردند و بنی صدر در افشای دروغهاشان، کتاب "زور علیه عقیده" را نوشت؟ مگر این ها نبودند که رئیس جمهور دائماً تفکرشان را نقد می کرد و آنان را التقاطی می دانست؟ پس کنار او چه می کردند؟ بنی صدر پیش از این، قبل از انتخابات ریاست جمهوری، درباره سازمان مجاهدین خلق گفته بود:

"چند وقت پیش اینها (مجاهدین) پیش من آمدند. گفتند شما بیشتر از همه ما را کوبیدید. بیشتر از همه ما را اذیت کردید. گفتم من خیال می کنم بیش از همه به شما خدمت کردم. به دلیل اینکه شما بیمارید و کسی جرات نداشت به شما بگوید بیمارید. من نترسیدم و گفتم. ایدئولوژی شما التقاطی است. التقاطی از استالینیسم و یک برداشت ساده ای از اسلام." ۱۰۴۷

دفتر حزب جمهوری به تازگی منفجر شده بود و ظن ها به سمت سازمان مجاهدین خلق ایران گردش می کرد. درباره انفجار حزب جمهوری ناگفته های بسیاری هنوز مطرح است. چگونه می شود که هاشمی رفسنجانی و دو تن از سران حزب، دقیقی قبل از انفجار از سالن بیرون می آیند؟ ۱۰۴۸ چطور می شود که با یک بمب دست ساز کار گذاشته شده در پای ستون میانی ساختمان، تمامی ستون های کناری منفجر شده و سقف یکپارچه پایین بیاید؟ اصولاً چطور یک جوان سال اول دانشگاهی می تواند به دفتر مرکزی حزب نفوذ کند، بمب کار بگذارد و به هوای بستنی خریدن از محل خارج شود؟! ۱۰۴۹ تقلیل بیش از ۸۰ کشته دفتر حزب به ۷۲ تن و صحنه سازی با واقعه کربلا چه دلیلی داشته است؟ ۱۰۵۰

بنی صدر نقل می کند:

"در پاریس از رجوی پرسیدم که شما انفجار را انجام دادید؟ گفت ما کردیم. گفتم در تهران که پرسیدم گفتید ما نکردیم، اینجا می گویی ما کردیم؟ اما من باورم نیست که شما کردید چون خود من از ستاد ارتش که هنوز با آنها رابطه داشتیم پرسیدم. آنها گفتند یا این کار را ما کردیم که ما چنین کاری نکردیم، یا سفارت روس که حزب توده به تنهایی نمی تواند انجام دهد یا این کار را سپاه انجام داده. نظر نهایی ارتش این بود که این کار سپاه پاسداران می توانسته بوده باشد. تمام جاهای آن سالن بزرگ به تریبی مواد منفجره گذاشته بودند که سقف آن یکجا ریخته بود. طوری نبود که فقط یک گوشه ای بمب گذاشته باشند." ۱۰۵۱

"جمهوری اسلامی هر جریانی را که دراز کردند گفتند انفجار کار آنها بوده، وقتی رهبری حزب توده را گرفتند گفتند این انفجار زیر سر آنها بوده، در آن روزهای پس از انفجار گفتند که این کار را رجوی به دستور بنی صدر انجام داده، بعد که سید مهدی هاشمی را گرفتند، همین هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه گفت که او بود که انفجار را ترتیب داده بود." ۱۰۵۲

به هر حال انفجار مقر حزب جمهوری یکی از نقاط به شدت تاریک و مبهم تاریخ معاصر است. تصفیه درون سازمانی، کنارزدن مدعی اول رهبری پس از آقای خمینی و از سر راه برداشتن کسانی که بعدها می توانستند در قدرت برای خود سهمی طلب کنند می تواند علتی از علل این انفجار باشد. با این حال تا زمانی که تاریخ ورق نخورد و اسناد و اطلاعات رو نشوند نمی توان درباره این موضوع اظهار نظر قطعی کرد.

بنی صدر درباره ملاقات آن روزها با نمایندگان سازمان مجاهدین می گوید:

"شهید حسین نواب صفوی آمد پیش من که مجاهدین می خواهند با شما صحبت کنند. دو نفر از آنها آمدند. اولین سئوالی که کردم این بود که انفجار حزب جمهوری کار شما بود؟ گفتند نه. آن روز هم اطلاعیه‌ای صادر کردم و انفجار را محکوم کردم چون با چنین روشی موافق نبودم. رجوی آمد و نشست و با همان بلبل زبانی‌هایی که بلد است گفت ما کارهای شما را خواندیم و کاملا در خط شما هستیم و اندیشه شما. تا بخواهید از این حرفها زد. گفتم این چیزهایی که شما می گوئید شفاهی است آن مطالبی که نوشتید توش آثار و بقایای استالینیسیم هست." ۱۰۵۳

"به رجوی گفتم: به آقای خمینی بیش از پدرعلاقه داشتیم. به او صد درصد اعتماد داشتیم این چنین از آب درآمد. به شما صد درصد بی اعتمادم. با شما وارد یک راهی می شویم. اگر شما موفق شدید، چه بهتر و اگر نه، پیشاپیش، شناخته می شوید و شر شما از سر مردم کوتاه می شود." ۱۰۵۴

"مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم. گفت می خواهیم قبل از برگزاری انتخابات خارج شویم گفتم نه. اول باید ببینم مردم در این انتخابات چگونه عمل می کنند. اگر رفتند پای صندوق و رای دادند معنایش این است که این کودتا را تایید می کردند. بنابر این من دیگر کاری ندارم. می آیم بیرون و یک اعلامیه می دهم که مردم شما با به پای صندوق رفتن این کودتا را تایید کردید. من گفته بودم رای مردم است حال چون انتخاب شما اینطور شده، می پذیرم. رجوی گفت قرآن میگه اکثرهم لا یعقلون یعنی اکثر مردم عقل ندارند. آخوندها بگویند بروید پای صندوق می روند. گفتم اولاً شما قرآن را نخوانده اید، چون قرآن این را در باره کفار می گوید نه مردم مسلمان ایران. قرآن می گوید با کفار برخورد خشن نداشته باشید چون اینان از روی نادانی کافرند. نگفته است به اینکه مردم رای ندارند. دوم اینکه همین موقعیتی که دارم از مردم دارم. آنها به من رای دادند و اگر رای آنها نبود من هم یک آدمی هستم مثل بقیه. انتخابات که شد چند تن از دوستان ما که در وزارت کشور بودند گفتند که در سراسر کشور فقط دو میلیون و هفتصد هزار نفر شرکت کردند. گفتم خب این نشان می دهد که مردم هنوز به من اعتماد دارند و کودتا را تکذیب کردند. حال وظیفه داریم برویم در صحنه اصلی و روابط پنهانی آنهايي که کودتا کردند تا جنگ را ادامه دهند فاش کنیم. این شد که با خروج از ایران موافقت کردم. در حالیکه در آغاز هیچ قصدی برای خروج نداشتم." ۱۰۵۵

همان طور که هاشمی رفسنجانی در خاطراتش پیش بینی کرده بود انتخابات "بی رقیب" و "کم رونق" خواهد بود ۱۰۵۶، تنها ۲,۷ میلیون نفر در آن انتخابات فرمایشی شرکت کردند. رقم اعلام شده که بالای ۱۴ میلیون شرکت کننده را نشان می داد، حاکی از تلاش نافرجام حکومت کودتا در اعلام مشروعیت خویش بود. میزان شرکت کنندگان دقیقا ۱۴ میلیون و ۵۳۲ هزار اعلام شد تا این طور به اذهان متبادر سازد که محبوبیت جمهوری اسلامی هم چنان برقرار است و مردم بیشتر از انتخابات اول (۱۴ میلیون و هشتاد و پنج هزار) شرکت کرده اند و گر نه چطور می شود زمانی که خود مسئولین حکومت کمترین میزان مشارکت را پیش بینی می کنند، بیشترین آرا به صندوقها ریخته شود؟ مصلحت و حیثیت جمهوری اسلامی اینطور ایجاب می کرد که میزان مشارکت بیشتر از اولین انتخابات ریاست جمهوری، اعلام شود. پس از عزل بنی صدر دیگر جمهوری اسلامی به چشم خویش انتخاباتی ندید، هر چه بود انتصابات بود. برای مثال در انتصابات ۲ مرداد ۶۰، آقای رجایی با ۸۷/۸ درصد ۱۰۵۷، در انتصابات ۲۵ مرداد ۶۰، آقای خامنه‌ای با ۸۵/۶ درصد ۱۰۵۸ و در انتصابات ۱۰ مهر ۶۰، آقای خامنه‌ای با رای عجیب و غریب ۹۵/۰۴ درصد ۱۰۵۹ به ریاست جمهوری انتخاب شدند! این انتصابات سوالی را در اذهان پدید می آورد که آخر در کجای دنیا در یک انتخابات آزاد یک کاندیدا ۸۶ و ۸۸ و ۹۵ درصد رای می آورد؟ مسئولین جمهوری اسلامی برای خودشان سنگ تمام گذاشته بودند.

اما چه عواملی سبب شد تا بنی صدر از ایران برود؟ خود او میگوید:

"قبل از ۱۶ خرداد مطلقا قصد خروج از ایران را نداشتم. اصلا فکرم به کودتای آنها نمی رسید. آدم اشتباهاتش را یکی یکی متوجه می شود، اگر قبلا می توانست پیش بینی کند که خدا می شد. بعد از جلسه ۱۶ خرداد ۶۰ آمدیم جلسه کردیم. گفتیم او تا پای رویارویی با مردم نمی رود. خمینی مثل شاه نیست که تا پای کشتار برود. می رویم توی مردم و آن جا به کوشش هایمان ادامه می دهیم تا این حضرات را از قدرت برانیم. اما وقتی در عمل کشتار و اعدام روز ۳۰ خرداد ۶۰ را دیدیم، معلوم شد این آقای خمینی از کشتار و تیرباران هم ابایی ندارد." ۱۰۶۰

"بعد از انتخابات راضی شدیم که برویم خارج از کشور. خروج از ایران را با کسانی که در نیروی هوایی داشتند ترتیب دادند. کارت شناسایی یکی از همافران را به من دادند. سلمانی آمد و مرا مشابه آن قیافه ای در آوردند که در عکس آن کارت شناسایی بود. چون شب به آن محل می‌رفتیم و پرواز می‌کردیم دقت را کم می‌کرد و متوجه نشدند. بدین ترتیب وارد فرودگاه شدیم و سوار یک هواپیمای سوخت رسانی شدیم که سرهنگ [بهزاد] معزی خلبان آن بود."^{۱۶۱}

کودتاچیان اینک آتوی بسیار خوبی بدست آورده بودند. آخرین حرکت رئیس‌جمهور، بهترین فرصت را در اختیار مخالفان گزارده بود تا با تمسک به آن سیل وحشتناک توهین‌ها و دروغ‌ها را به سمت رئیس‌جمهور روانه کنند. کانون حملات و ترجیع‌بند همیشگی آنان این شده بود: "بنی‌صدر با چادر و آرایش زنانه فرار کرد!"

اولین بار این نوع تهمت‌زدن را هاشمی رفسنجانی وارد ادبیات سیاسی ایران کرد. زمانی که احمد سلامتیان، یار صدیق بنی‌صدر، در اصفهان سخنرانی داشت و این تجمع با حمله حزب‌الله برهم‌زده شد هاشمی رفسنجانی نوشت:

"آقای سلامتیان را حزب الهی‌ها مجروح کردند و مراسم را به هم زده اند و او هم با چادر فرار کرده است! بهتر بود بی‌چادر فرار می‌کرد که در تاریخ اینگونه ثبت نشود!"^{۱۶۲}

تهمت‌زدن به کثیف‌ترین شکل ممکن و تحقیر کردن به غیرانسانی‌ترین وجه، کار و کسب آقایان بود. در مکتب اینان هدف وسیله را توجیه می‌کرد تا به راحتی دروغ بگویند و طرف مقابل را با بددهنی و اصطلاحات مخصوص خودشان بکوبند و از راه بدر برند و در این راه هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند. هدف؛ خرد کردن بنی‌صدر و وسیله؟ هر آنچه لازم باشد. و جالب این‌جاست که همیشه بنی‌صدر و طرفدارانش با چادر فرار می‌کنند و منبع و سند این گفته‌ها و نوشته‌ها، همواره از یک حزب و دسته و گروه برمی‌خیزد. لجن‌مال کردن طرف مقابل به قرون وسطایی‌ترین شکل موجود و از راه اتهاماتی که از فرط تکرار نخ نما شده و از شدت کهنگی بوی ناگرفته است، کاری است در تخصص آقایان. حقیقت این است که این تیپ انسان‌ها و این طرز فکر مردم را فاقد شعور و درک تصور می‌کند، آن احساس قیامت‌مآبی در اعماق جان آن‌ها نفوذ کرده است و گرنه کدام عقل سلیمی قبول می‌کند که رئیس‌جمهور یک مملکت در میان ده‌ها راهی که برای خروج از کشور برایش مهیا است، این راه را انتخاب کند؟ چطور مسعود رجوی آرایش زنانه نکرد و چادر نپوشید و در میان آن افرادی که رفتند فقط بنی‌صدر این کار را انجام داد؟ گذشته از همه این‌ها شما اگر رئیس‌جمهور را با لباس زنانه و چادر دیدید پس چرا نگرفتیدش؟ در عکسی که از بنی‌صدر در فرودگاه پاریس گرفته شده است مگر لباس همافران را بر تن بنی‌صدر نمی‌بینند؟ بعدازهمه، آخر کدام شعور و وجدانی باور می‌کند و چه کسی قبول می‌کند که در پایگاه یکم شکاری تهران، در پایگاهی کاملاً نظامی، و آن هم در زمان جنگ می‌توان با آرایش زنانه و چادر وارد شد؟ روحانیان حاکم با این دروغ، در حقیقت طرز فکر واقعی خود را که جز تحقیر انسان و ستایش قدرت نیست، آشکار ساختند. دروغشان هم متناسب با سطح تفکرشان بود. در نظر آنها، زن انسانی پست و لباسش، لباس خفت است. از این رو، نگفتند که بنی‌صدر با لباس نظامی کشور را ترک گفت، گفتند با آرایش و لباس زنانه از کشور فرار کرد.^{۱۶۳} به هر رو، اکنون تمامی دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی دست آقایان است و هرچه می‌خواهند می‌گویند و هرچه توان دارند برای خرد کردن و لجن‌مال کردن چهره بنی‌صدر به کار می‌برند. کابوس بنی‌صدر تا ابد بر سر جمهوری اسلامی سنگینی می‌کند. سرانجام اینکه در کشوری که در آن به قول دادگستری رسمی و رادیو تلویزیون و روزنامه دولتی از خانه آیت‌الله بیات، سی‌دی مستهجن بیرون می‌آید، به عزت‌الله سبحانی اتهام نگهداری مشروبات الکلی و قاچاق تریاک می‌خورد، شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل برای آزادی اکبر گنجی با طناب از بیمارستان میلاد آویزان می‌شود، چه جای تعجب است که رئیس‌جمهور ۱۱ میلیونی‌اش با "آرایش زنانه" از کشور خارج شود!؟

گسست از مجاهدین

به محض ورود به فرانسه، آزمایش آغاز شد: رجوی مأمور بود تا شورای مقاومت ملی را براساس اصول راهنمای میثاق (استقلال و آزادی و عدم هژمونی) که بنی صدر به رشته تحریر در آورده بود، تشکیل دهد.^{۱۰۶۴} اعضای شورای ملی مقاومت را طیف وسیعی چون ابوالحسن بنی صدر، احسان شریعتی، منصور فرهنگ، علی اصغر حاج سیدجوادی، علیرضا نوری زاده، منصور بیات زاده، بابک امیرخسروی، مسعود رجوی و مهدی ممکن تشکیل می دادند. قرار بر این بود تا آلترناتیوی قوی برای دولتی که روحانیون قبضه کرده بودند تشکیل شود. اما مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی اهدافی دگر در سر داشتند. رجوی مدعی شد که چند گروه حاضر به پیوستن به شورا نشدند. زمانی که بنی صدر ترکیب شورا را مغایر با اصول راهنمای میثاق و منافع ملت ایران یافت، از رجوی نامه‌ای گرفت که مصوبات شورا وقتی اعتبار دارند که به امضای او برسند. بنی صدر خطاب به رجوی گفت "اکنون که وارد آزمایش شده‌ایم، اولین باری که قدم کج بگذاری، خواهم گفت.^{۱۰۶۵} لحظه امتحان فرا رسید؛ رجوی می‌بایست میان وفای به عهد با میثاق و رسیدن به قدرت بهر وسیله، انتخاب می‌کرد. طارق عزیز وارد پاریس شد تا بتواند با جذب احزاب و افراد مخالف دولت ایران جنگ را به سود رژیم صدام پایان دهد. مسعود رجوی همانند آقای خمینی، دیروز امضائی کرده بود و امروز بر آن بود زیر امضای خود بزند، پس به پیشنهاد طارق عزیز لبیک گفت و با صدام حسین دست بیعت داد. خیانت را به منتهای حد خویش رساند و به جبهه دشمن پیوست.

بنی صدر درباره درخواست طارق عزیز از او برای مذاکره می‌گوید:

"طارق عزیز می‌خواست با من ملاقات کند. به پل ویسی گفتم چنین ملاقاتی نمی‌کنم. من خود را قربانی این آقایان می‌دانم. این جنگ ما را به اینجا آورد، حالا من بیایم با این آقای متجاوز به خاک ایران ملاقات کنم؟ چه دیداری دارم با او؟ بعد که رجوی رفت با او دیدار کرد، گفتم: او برد و شما باختید.^{۱۰۶۶}"

"یک روز سلامتیان آمد پیش من، دیدم صورتش مثل لبو کبود بود. گفتم شما چرا اینجوری هستید. گفت چرا نباشم، رجوی می‌خواهد برود بغداد. گفتم غلط می‌کنه می‌خواد بره. می‌ایستیم و نمی‌گذاریم. گفت ما یک عمر گفتیم آزادی استقلال، حالا سر از بغداد در آوریم؟ بعد خود رجوی آمد و گفت ما در مرز ایران و عراق مستقر می‌شویم فراخوان می‌کنیم، یک میلیون نفر می‌آیند مرز، با این نیروها می‌رویم و تهران را تصرف می‌کنیم. خیلی خندیدم گفتم: بچه شدیدی؟ فراخوان می‌کنیم یک میلیون می‌آیند؟ این حرفها چیست می‌زنی؟ کدام دیوانه‌ای می‌آید مرز عراق و با شما راهپیمایی می‌کند و می‌آید تهران را فتح کند؟ پایت را بگذاری بغداد کارت ساخته است. از دید مردم تو آلت دست هستی.^{۱۰۶۷}"

بنی صدر در پاسخ نامه مسعود رجوی بار دیگر این نکات را گوشزد کرد:

"البته همانطور که نوشته‌اید دو نظر وجود دارد: یکی نظر سرنگونی رژیم به بهای جلب همکاری و استفاده از خارج را جایز می‌شمارد و یک نظر جایز نمی‌شمارد. اینجانب جانب‌دار نظر دوم هستم. هر چه می‌خواهید بنویسید، اما چه کسی گول می‌خورد که مسأله اصلی که شما را به نوشتن این نامه برانگیخته، مسأله همکاری با عراق برای سرنگونی رژیم است. از این راه رژیم خمینی سرنگون نمی‌شود، با کمال تأسف تثبیت می‌شود.^{۱۰۶۸}"

"در میثاق، استقلال تعریف شده بود. گفته شده بود که استقلال یعنی دخالت ندادن به هیچ قدرت خارجی و غیرمستقیم در مسائل داخلی ایران. رجوی این را امضا کرد و نقضش کرد و تشریف برد بغداد. شناخته شدن گروه رجوی را یک خدمت بزرگی به این مملکت می‌دانم. برای اینکه مطمئنم بعد از این رژیم استبدادی در ایران، ناشناخته‌ای که از این نوع کلاهها بخواهد سر مردم ایران بگذارد نیست.^{۱۰۶۹}"

نقطه مناقشه‌انگیز دیگر، ازدواج فیروزه بنی صدر، دختر بزرگ او با مسعود رجوی در ۲۴ مهر ۱۳۶۱ بود.^{۱۰۷۰} بنی صدر در این باره می‌گوید:

"با ازدواج فیروزه با رجوی موافق نبودم. خوب دختری که ۱۸-۱۷ سالش است هر روز بنشیند و در گوش او بخوانی که اگر این ازدواج بشود این طور می شود، آنطور می شود و او را قانع کرده بودند که این ازدواج به مصلحت است و مبارزه در پیش و این حرفها برای جوان جاذبه دارد. به دخترم گفتم بهتر است کس دیگری را پیدا کنی برای ازدواج این فرد مناسبی نیست. اما علت اصلی مخالفت من این بود که معتقد بودم این گونه مسائل را نباید با مسائل سیاسی قاطی کرد. به همین سبب بود که موافق نبودم ولی در اسلام انتخاب را خود زن می کند. بنابر این حق انتخاب با دخترم بود و من حق نداشتم به او بگویم بکن یا نکن. من فقط به عنوان مشاور می توانستم بگویم این جور است یا این جور نیست، دخترم اختیار گرفته بود که اگر رجوی به اصل آزادی و استقلال تجاوز کرد از شوهرش جدا شود و همین طور هم شد. یک روز دخترم به من تلفن کرد و در حال گریه گفت این آقای رجوی می خواهد برود به بغداد و هر چه اصرار کردم منصرف نشد. گفتم تو از روز اول شرط کردی، الان از اختیارت استفاده کن. دخترم از اختیارش استفاده کرد و [در ۲۳ بهمن ۱۳۶۳] طلاق گرفت.^{۱۰۷۱}

فیروزه بنی صدر تحصیلات خود را تا مقطع دکترا ادامه داد و بعدها با پروفیسور مهران مصطفوی، از اعضای مجامع اسلامی ایرانیان، ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دختری ۲،۵ ساله به نام "ایران" است.

اما در باب رابطه بنی صدر و مجاهدین چندین نکته لازم به ذکر است. همانطور که بنی صدر بارها در گفته‌ها و نوشته‌هایش توضیح داده است، او پس از پیروزی انقلاب همواره موافق تشکیل جبهه بوده و با عضویت مجاهدین در این جبهه مخالف نبوده است. در این میان نکته جالب اینجاست که در اوائل انقلاب زمانی که او برای تشکیل این جبهه می کوشید، حزب جمهوری هم موافق مشارکت این گروه بود. بنی صدر عقیده داشت که اگر بنا است به جای خشونت، خشونت زدائی در دستور کار گروههای سیاسی (به خصوص در برخورد با یکدیگر) قرار گیرد، آزمایش، بهترین روش است. او حتی در اهمیت آزمایش تا آنجا پیش رفت که ورود در عمل با آقای خمینی را پیش از "ابتلا"، یک "اشتباه بزرگ" نامید.^{۱۰۷۲} بعد از کودتای ۶۰، اکنون او بود که نه می خواست و نه می توانست بگذارد صحنه سیاسی کشور را گروههایی که مبنای کار خود را بر زور و قدرت قرار داده بودند، از آن خود کنند و حق انتخاب از مردم سلب شود. بنابراین، می بایست ناآزموده را به آزمایش می کشاند و در این راه برای آنکه مجاهدین آزادی را روش و هدف کنند، همانقدر تلاش کرد که در مورد خمینی و روحانیان حکومتی کوشیده بود. بنی صدر می گوید: "بارها به رجوی گفتم، همواره متذکر این معنی باش که در ابتلا هستی. اگر از آزادی خود غافل نشوی و به آزادی و استقلال وفا کنی، سرمایه مهمی می شوی برای کشور و گرنه، مردم از شر تو آسوده می شوند. چرا که ناشناخته‌ای هستی که شناخته خواهی شد."^{۱۰۷۳}

رجوی و سازمانش اما قدرت را اصل می دانستند، به خط مشی ترور اعتقاد داشتند و بنی صدر در نقطه مقابل آن‌ها قرار داشت. پیوستن او به مجاهدین موجب شگفتی شد، گرچه هنوز روی اصلی و باطن حقیقی مجاهدین خلق آشکار نشده بود و به کشت و کشتار دست نیازیده بودند. پیوستن مجاهدین به میثاق اگر تنها یک خوبی داشت، آن رو شدن دست مجاهدین و خارج شدن آن‌ها از جرگه آلترناتیوها برای حکومت آینده ایران است. سرانجام مسعود رجوی به عراق رفت^{۱۰۷۴} تا با همسر تازه خود که زن سابق مهدی ابریشمچی (از اعضای سازمان) بود ازدواج کند و با صادر کردن آن بیانییه عجیب که ازدواج خود را با مریم عضدانلو قجر "ازدواج توحیدی" و "ضرورت انقلاب ایدئولوژیک" دانست^{۱۰۷۵}، خط ترور را در پیش گیرد و سرانجام با آن فضاحت تاریخی در عملیات مرصاد (ویا فروغ جاویدان) خود و سازمانش درو شوند.

گرچه اعلام قیام مسلحانه در سال ۶۰ از سوی رهبری مجاهدین خلق را اشتباه وحشتناک آنها می دانند، اما حقیقت اینست که مدت‌ها پیش آنها در قبال تضمین امنیت خود از سوی شخص آقای خمینی، حاضر به تحویل دادن اسلحه‌هایشان شدند. آقای خمینی اما از دادن تضمین امنیتی امتناع کرد و با بستن تمامی درها، درب خشونت را باز نمود. گرچه هنوز مشخص نیست که در صورت موافقت آقای خمینی، مجاهدین اقدام به بر زمین گذاشتن اسلحه‌هایشان می کردند و یا نه؟ پیرامون حرکت رهبری سازمان مجاهدین در اعلام قیام مسلحانه، آنچه از گفته‌ها برمی آید این است که نخست بنا بر این شده بود که اعضای سازمان در حد دفاع از خود، عمل کنند، اما بدون داشتن آمادگی و بدون توجه به

وجود داشتن یا نداشتن زمینه مردمی، وارد فاز عملیات مسلحانه تهاجمی شدند. با این خطای فاحش، رجوی بهترین فرصت و مناسب‌ترین بهانه را در اختیار حکومتیان نهاد تا افراد سازمانش را به وحشیانه‌ترین شکل موجود قلع و قمع کنند. در عوض هریک از کسانی که از حزب الله توسط مجاهدین کشته می‌شد، حکومت ۱۰۰ نفر از آن‌ها را در زندان خلاص می‌کرد. دکتر ملکی که در آن زمان در زندان بوده است می‌گوید: "در اوین شب‌ها گاه تا ۶۰۰ تیر خلاص را شمارش می‌کردیم." ۱۰۷۶ در این قتل‌عام، تنها مجاهدین نبودند که ضربه خوردند، چریک‌های فدایی، حزب دموکرات و تقریباً تمامی گروه‌های چپ به همراه مسلمانان نواندیش از این قتل‌عام خونین بی‌نصیب نماندند. بر طبق آمار کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران در سوئد، در طول این ۷ سال (۶۰-۶۷)، ۱۰۷۸۷ نفر اعدام شدند. چرا اینگونه شد؟ اگر آقای خمینی می‌گذاشت که مجاهدین ۴،۵ نفر به مجلس بفرستند و از کاندیدا شدن آنها در انتخابات ریاست جمهوری جلوگیری نمی‌کرد آیا باز هم این اتفاق‌ها می‌افتاد؟ زمانی که آقای خمینی در پاسخ به کاندیداتوری رجوی گفت: "کسانی که به قانون اساسی جمهوری اسلامی رای مثبت نداده‌اند، صلاحیت رئیس‌جمهور شدن را ندارند." ۱۰۷۷ بنی‌صدر در پاسخ گفت: "اگر مسئله رای ندادن به قانون اساسی باشد باید شناسنامه همه را نگاه کنید." ۱۰۷۸ هر چه بازرگان داد زد که "اگر تعدد احزاب را ممنوع سازند، احزاب زیرزمینی می‌شوند و ممکن است دست به اقدامات مسلحانه بزنند." ۱۰۷۹ کسی گوش نداد. و روزی فرا رسید که به خاطر یک جزوه، یک اعلامیه، یک ورق کاغذ بسیاری را به خاطر هیچ‌و‌پوچ به سخت‌ترین وجه گرفتند و شکنجه دادند و کشتند. ۱۰۸۰ به دختران باکره تجاوز کردند و آن‌ها را فله‌ای درون گودال‌های خاوران ریختند. آیت‌الله منتظری در نامه‌ای به آقای خمینی به این اعدام‌ها اعتراض کرد و در نوشته‌ای طوفانی آیت‌الله را به چالش کشید: "حدود هشت سال است با خشونت و اعدام زیاد و بازداشت زیاد و مصادره‌های بیجا حکومت کردیم و به جانی نرسیدیم. آیا می‌دانید در زندانهای جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است؟ آیا می‌دانید عده زیادی زیر شکنجه بازجوها مردند؟ آیا می‌دانید در زندان مشهد در اثر نبودن پزشک و نرسیدن به زندانیهای دختر جوان بعدا ناچار شدند حدود بیست و پنج نفر دختر را با اخراج تخمدان و یا رحم ناقص کنند؟ آیا می‌دانید در زندان شیراز دختری روزه دار را با جرمی مختصر بلافاصله پس از افطار اعدام کردند؟ آیا می‌دانید در بعضی زندانهای جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند؟ آیا می‌دانید هنگام بازجویی دختران استعمال الفاظ رکیک ناموسی رائج است؟ آیا می‌دانید چه بسیارند زندانیانی که در اثر شکنجه‌های بی‌رویه کور یا کر یا فلج یا مبتلا به دردهای مزمن شده‌اند و کسی به داد آنان نمی‌رسد؟ آیا می‌دانید در بعضی از زندانها حتی از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند این هم نه یک روز و دو روز بلکه ماهها؟ آیا می‌دانید برخورد با زندانی حتی پس از محکومیت فقط با فحش و کتک بوده؟ آیا می‌دانید روحانی و روحانیت در نظر مردم مورد تنفر واقع شده است؟ قطعا به حضرت تعالی خواهند گفت اینها دروغ است و فلانی ساده اندیش. اما من از داخل زندانها و رفتار با آنان اطلاع دارم و می‌بینم جنایت می‌شده و شورای عالی قضائی که وظیفه دارد یا نمی‌داند و یا جرات اقدام ندارد. آیا می‌دانید مردم در عین حالی که به نماز جمعه می‌آیند و شعار هم می‌دهند اکثر آنان ناراضیند و به مسئولین فحش می‌دهند؟ آیا می‌دانید در ادارات و وزارتخانه‌ها و متاسفانه بعضی دادستانیها و دادگاهها رشوه بیداد می‌کند؟ آیا می‌دانید دزدیهای کلان با رشوه و سفارش و تلفن حل می‌شود ولی دزدیهای کوچک تعقیب می‌شود؟ آیا می‌دانید از بس دزدی و اختلاس و مخصوصا با لباس پاسدار و کمیته زیاد شده مردم احساس امنیت جانی و مالی نمی‌کنند؟ آیا می‌دانید در خارج کشور بیش از دو میلیون ایرانی آواره‌اند و بسیاری از دختران به فحشا و خودفروشی افتاده‌اند و ایران و ایرانی را در خارج بی‌اعتبار کرده‌اند؟ آیا می‌دانید فقرو گرانی بیداد می‌کند؟ آیا می‌دانید مواد مخدر در کشور بیداد می‌کند؟" ۱۰۸۱

منتظری در جای دیگر به آقای خمینی گفت:

"نظام کشور الان به شخص حضرت تعالی وابسته است آن هم نه فقط از روی ایمان بلکه قسمت زیادی از راه ترس." ۱۰۸۲

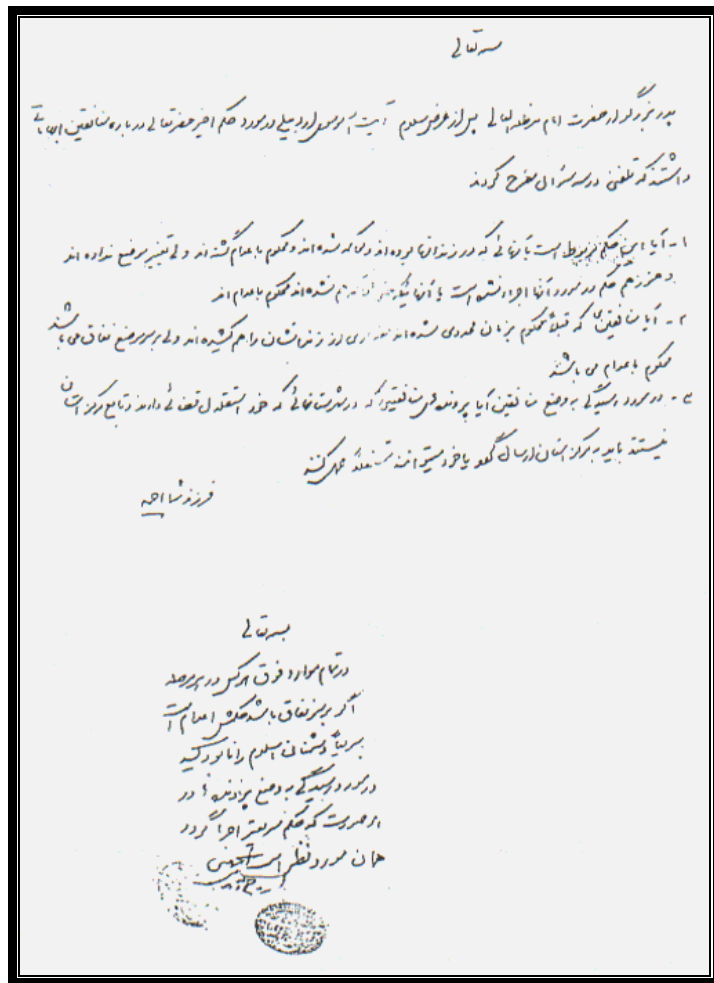
آیت‌الله پسندیده برادر ناتنی آقای خمینی نیز در نامه‌ای به او به این اعمال اعتراض کرد و گفت:

"آیا این ناله‌ها را شما می‌شنوید؟ روزی که آن سید بیچاره [بنی‌صدر] را که فقط قصد خدمت داشت و خود شما صد بار گفته بودید که از فرزند به من نزدیکتر است؛ با آن افتضاح از ریاست جمهوری خلع کردند و یک بدبخت بدعاقبت را که

اداره یک کاروانسرا هم از عهده‌اش بر نمی‌آید به ریاست جمهوری این مملکت بزرگ و معتبر تعیین کردند؛ به شما گفتم این شیاطین قصد دیگری دارند و می‌خواهند از این عروسک برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند. روزی که دستور دادید همه صندوق‌ها را به نام علی آقا خامنه‌ای باز کنند؛ من و دو سه آدم دلسوز که حداقل یکیشان؛ یعنی شیخ علی آقا تهرانی بیست سال شاگرد خاص و مورد محبت شما بود؛ به شما نوشتیم که این انتخاب ایران را بر باد می‌دهد؛ گوش نکردید و حالا می‌بینید آنچه نباید می‌دیدید. این همه خونها ریخته شد؛ اینهمه جنایات وقوع پیدا کرد که از ذکر آن به خود می‌لرزیم که مبادا قطره‌ای از این خونها به سبب اخوت من و شما دامن مرا بگیرد؛ فقط برای اینکه شما به جای گوش سپردن به آنها که هم به اسلام و هم به ایران علاقه مند بودند؛ گوش به شیاطین دادید. این چه معنا دارد که ما اسلحه از اسرائیل بخریم و بعد از جنگ با اسرائیل و تحریر جنوب لبنان سخن بگوییم؟^{۱۰۸۳} بنده در مورد جنگ و مسایل آن حرف نمی‌زنم که خود مثنوی هفتاد من کاغذ است؛ فقط می‌گویم آیا به گوش شما نمی‌رسد که بعضی از نور چشمیها چه دست اندازیها به بیت‌المال مسلمین به اسم جنگ و کمک به جنگ زدگان کرده‌اند. بیش از ۳ ماه است بنده برای دیدن شما وقت خواسته‌ام ولی دفتر شما مرتب می‌گویند وقت ندارید. آنوقت هر روز ملای فلان ده و دادستان بهمان قصبه را به حضور می‌پذیرید. چون لابد به جز مدح و ثنا نمی‌گویند و بدبختانه شاید چون خداوند تبارک به من لسان مداحی نداده حتی باید از برادر خود محروم بمانم. حال روزنامه‌ها یک روزه یک شیخ را آیت‌العظمی می‌کنند و دیگری را افقه الفقها. آن شیخ گیلانی جلاد آیت‌الله می‌شود و دسته دسته ثقه الاسلام و حجت‌الاسلام از کارخانه حکومتی بیرون می‌آید. اسمش را هم گذاشته‌اند حکومت جمهوری اسلامی و مسرورید که حکم خدا را در زمین اجرا کرده‌اید؟ خوشا به سعادت آنها که همان روزهای نخست رفتند و این روزها را ندیدند. من نیز دیر و زود می‌روم. تنها، وحشتم برای شماست.^{۱۰۸۴}

کشتار حدود ۳۰۰۰ تن از مخالفین (به آمار سازمان مجاهدین ۴۶۷۲ نفر و بر طبق آمار آیت‌الله منتظری ۲۸۰۰ یا ۳۸۰۰ نفر^{۱۰۸۵}) درون زندان‌ها در سال ۶۷ که بدستور آقای خمینی انجام گرفت، یکی از سیاه‌ترین و شرم‌آورترین فجایع سده اخیر بود. در ابعاد فاجعه همین بس که طبق آمار رسمی بنیاد شهید مجموع تعداد قربانیان انقلاب ایران از سال ۴۲ تا ۵۷، ۳۱۶۴ تن است^{۱۰۸۶} و اینان در شهریور ۶۷ با یک حکم، بیش از ۳۴۰۰ تن را روانه قبرستان کردند. بسیاری از زندانیان که حکم محکومیت چندساله داشتند و ایام محکومیت خود را می‌گذراندند، با آن نامه معروف آیت‌الله قتل‌عام شدند. متن نامه آقای خمینی به شرح زیر است:

"از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حيله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محارب بودن آنها و جنگهای کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاریهای حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجه الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم الاتباع می‌باشد، رحم بر محاربین ساده اندیشی است،



دستخط پسرش سیداحمد و پاسخ آقای خمینی: "در تمام موارد فوق، هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است..."



خاوران؛ مدفن در خون خفتگان بی نام و نشان.

قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردید ناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند "اشداء علی الکفار" باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می باشد. والسلام ۱۰۸۷"

در پشت این نامه دستخط سیداحمد خمینی به چشم می خورد که ۳ سوال را مطرح ساخته است:

" پدر بزرگوار حضرت امام مدظله العالی

پس از عرض سلام، آیت الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت تعالی درباره منافقین ابهاماتی داشته اند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند:

۱ - آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده اند و محاکمه شده اند و محکوم به اعدام گشته اند ولی تغییر موضع نداده اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهایی که حتی محاکمه هم نشده اند محکوم به اعدامند؟

۲ - آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سر موضع نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟

۳ - در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می توانند مستقلا عمل کنند؟^{۱۰۸۸}

در پایین متن سیداحمد، پاسخ آقای خمینی به همراه مهر و امضا به چشم می خورد:

" در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.^{۱۰۸۹}

منتظری در این باره می گوید:

" به آیت الله موسوی اردبیلی که آن زمان رئیس شورای عالی قضایی بودند پیغام دادم: مگر قاضی های شما اینها را به پنج یا ده سال زندان محکوم نکرده اند؟ مگر شما مسئول نبودید؟... حتی افرادی که نماز می خواندند، روزه می گرفتند، طرف را می آوردند به او می گفتند بگو غلط کردم، او هم به شخصیتش برمی خورد نمی گفت، می گفتند پس تو سر موضع هستی و او را اعدام می کردند! در همین قم یکی از مسئولین قضایی آمد پیش من و از مسئول اطلاعات قم گله می کرد که می گوید تندتند اینها را بکشیم از شرشان راحت شویم، من می گویم آخر پرونده های اینها را بررسی کنیم یک تجدید نظری در حکم اینها بکنیم، می گوید حکم اینها را امام صادر کرده ما فقط باید تشخیص موضع بدهیم. به بعضی افراد می گویند تو سر موضعی؟! او هم نمی داند که قضیه از چه قرار است می گوید بله، فوری او را می برند اعدام می کنند... اول محرم شد، من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در محرم از اعدامها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: "ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده ایم، دویست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده ایم. کلک اینها را هم بکنیم بعد هر چه بفرمایید...!"^{۱۰۹۰}

لطف الله میثمی نیز درباره دیدارش با منتظری درباره شکنجه ها در زندان می گوید:

"بعد از زندان به دیدار آقای منتظری رفتم. آنجا آقای منتظری به استقبال من آمدند. من خوشحال شدم. ایشان از من پرسیدند از زندان چه خبر؟ گفتم زن آبستن را می زدند و می گفتند به بچه ات رحم کن. گفت تو کجا بودی؟ گفتم من در انفرادی بودم. گفت پس کجایش را دیده ای! یعنی ایشان این قدر از مسائل زندان مطلع بودند که به من می گفت تو کجایش را دیده ای.^{۱۰۹۱}

در آن جو خفقان منتظری تنها کسی بود که درباره این قتل عام خونین به آقای خمینی نامه نوشت. به او اعتراض کرد، با تمام وجود خواست تا از اعدامها جلوگیری کند.^{۱۰۹۲}

نامه ها و اعتراض های منتظری به آقای خمینی، حجت را بر روح الله الموسوی الخمینی در پیشگاه خدا و خلق تمام کرد. پاداش منتظری البته فراموش نشد، عزل او از مقام قائم مقامی رهبری، رنجنامه سید احمد خمینی علیه او، نامه ۶/۱/۶۸ آقای خمینی، حصر چندین ساله او در خانه اش و حمله به حسینیه او و غارت و تخریب اسباب و اثاثیه تنها گوشه ای از این پاداشها بود. دفاع تمام عیار او از حق و حقوق اعدامیان منجر به نوشتن نامه ای سراسر توهین و افترا از

سوی آقای خمینی در ۶/۱/۶۸ شد. در باب انتساب این نامه بحث های فراوانی شده است اما با توجه به اعمال آقای خمینی، گفته های منتظری، نامه های ۶/۱/۷ و ۶/۱/۸ به نظر نمی رسد این نامه به کسی غیر از آقای خمینی تعلق داشته

باشد. اما چنانکه منتظری خود نیز در خاطراتش اشاره می‌کند^{۱۹۳}، شایعه پراکنی، شانتاژ و جوسازی نزدیکان در صدور این نامه به وضوح مشخص است. در قسمت‌هایی از این نامه آمده بود:

"با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه ای برایتان می‌نویسم... می‌بینید که چه خدمت ارزنده ای به استکبار کرده اید... شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خرابتر می‌کند... از آنجا که ساده لوح هستید و سریعا تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد... برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند... والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم چون در آن وقت شما را ساده لوح می‌دانستم"^{۱۹۴}

پس از این نامه، فشار وحشتناکی بر منتظری وارد شد تا توبه‌نامه‌ای بنویسد و از آقای خمینی عذرخواهی کند. منتظری نقل می‌کند:

"آقای عبدالله نوری از تهران وارد شدند و شروع کردند به اظهار ناراحتی زیاد که قرار بوده این نامه را در رادیو تلویزیون بخوانند و اگر نامه پخش شود چه می‌شود، خیلی بد شده و امام خیلی ناراحت هستند و شما باید چیزی بنویسید که ایشان قانع شوند. من گفتم: "توکل من به خداست و من کار خلافی نکرده‌ام تا بخواهم عذرخواهی یا توبه کنم. آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان درآوردند و گفتند: "من در ماشین این متن را نوشته‌ام که شما این مضمون را به امام بنویسید". نامه مفصلی بود و در ضمن آن این جمله‌ها وجود داشت: "رهبر عزیز، امروز من اعتراف می‌کنم که از ورطه ای هولناک که در آن قرار گرفته بودم توسط پتکی آهنین بیدار شدم، امروز در می‌یابم که به خوابی عمیق فرو رفته و بسیاری از آنچه را باید می‌دیدم نمی‌دیدم... اینجانب که از تربیت یافتگان فقه و اصول و فلسفه و مبارزه آن جناب بودم نیز در دام این اهریمنان گرفتار آمدم و نتوانستم مسیر صحیح را بروم!" در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه نامه بود و می‌خواستند از من امضا بگیرند. من گفتم: "آخر این چه حرف‌هایی است که شما می‌زنید، من گناهکار نیستم که توبه کنم، اعتراف به امر دروغ گناه است". بعد از دوسه ساعت مشاجره، آقای نوری گفت: "اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند امام خوشش می‌آید". من گفتم: "امام از دروغ خوشش می‌آید؟! ایشان گفتند: "لابد چیزی بوده است!" آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم: "... خورده است هر که می‌گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده اند و آنها به من خط می‌دهند، بلند شوید بروید!"^{۱۹۵}

تنها خون می‌توانست عطش قدرت را فرونشاند. بنی‌صدر بهت‌زده درباره این تصمیم آقای خمینی در اعدام فله‌ای مخالفان، می‌گوید:

"لاهوته می‌گفت خمینی کسی بود که اگر مگسی در اتاق بود آن را می‌گرفت و از پنجره می‌انداخت بیرون تا کشته نشود. یک چنین آدمی، موجودی دربیاید که با یک کلمه بله یا نه، هزاران نفر را در ۳ شب (قتل عام ۶۷) بکشند. فکرش را بکنید."^{۱۹۶}

"اگر شاه سابق می‌دانست آقای خمینی مثل او به قدرت علاقه‌مند است اصلا از جایش تکان نمی‌خورد. متأسفانه قدرت کششی دارد که اگر کسی تمرینات لازم را نکرده باشد، در مقابله با آن کشانده می‌شود و می‌رود. ایشان هم همینطور کشانده شد و رفت. وقتی فردی گفت ۳۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه. دیگر این زور خالی است آخرش می‌شود که آن دستور عجیب و غریب و فراموش نشدنی در تاریخ را صادر می‌کند که در سه شب حدود ۳۰۰۰ نفر (به قولی ۳۷۰۰ نفر) را اعدام می‌کنند."^{۱۹۷}

"سر سوزن به فکر اسلام نیستند. آن وقت هم نبودند، دروغ می‌گویند. وقتی کسی مثل آب خوردن دروغ بگوید و آدم بکشد و شکنجه کند چه اسلامی؟ همین الان آقای خامنه‌ای بعد از ۲۰ سال در دیدار با وزیران می‌گوید این قتل‌های زنجیره‌ای فرعی است، حکومت باید به مسائل اصلی بپردازد. کسی که چنین حرفی می‌زند می‌شود به او گفت مسلمان؟ قرآن می‌گوید اگر یک نفر بیگناه را بکشید مثل اینکه تمام بشریت را کشته‌اید. یعنی مهمترین مسئله است. هیچ چیز مهمتر از انسان و منزلتش نیست."^{۱۹۸}

آن قدر مسئله کشتن و اعدام برای آیت‌الله عادی و معمولی شده بود که زمانی که در یک مصاحبه مردمی، خبرنگار از خانمی پرسید الگوی شما در زندگی کیست؟ و آن زن جواب داد: اوشین!، آقای خمینی به راحتی حکم اعدام او را صادر کرد. او در نامه‌ای به رئیس سازمان صداوسیما نوشت:

"آقای محمد هاشمی، مدیرعامل صدا و سیما جمهوری اسلامی

با کمال تأسف و تأثر روز گذشته از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن پخش گردیده است که انسان شرم دارد بازگو نماید. فردی که این مطلب را پخش کرده است تعزیر و اخراج می‌گردد، و دست‌اندرکاران آن تعزیر خواهند شد. در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است، بلاشک فرد توهین‌کننده محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر از اینگونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه و توبیخ و مجازات شدید و جدی مسئولین بالای صدا و سیما خواهد شد" ۱۰۹۹

برای آیت‌الله، قبح مرگ از میان رفته بود.

یک انتخاب؛ یک تحلیل

هر انسانی در نقاط عطف زندگی خود تصمیماتی را اتخاذ می‌کند که در آنها مرگ یا زندگی دوباره‌اش، تجلی می‌یابد. "فرار"، "گریختن"، "هجرت"، "خارج شدن مخفیانه"، همه و همه این‌ها در نزد توده عوام مفهوم واحدی را می‌رسانند. این حرکت بنی‌صدر البته مخالفان و موافقان بسیاری دارد که به حتم، مخالفانش گوی سبقت را از موافقان می‌ربایند اما مسئله این جاست: اگر بنی‌صدر بسان اکثر قریب به اتفاق رهبران برکنار شده بوسیله کودتا پس از ورود به پاریس، پس از آن هیاهوی اولیه، زندگی عادی خود را پی می‌گرفت و پی کار خودش می‌رفت پاسخ‌دادن و جواب قطعی صادر کردن بسیار آسان‌تر و سهل‌الوصول‌تر می‌گشت. اما ماجرا بسیار بغرنج و پیچیده شد. بنی‌صدر بر تمام پیش‌فرض‌های احتمالی خط بطلان کشید و ما را با دنیایی از سوال‌های بی‌پاسخ تنها گذاشت. فرار به معنای گریز از سختی و فشار و مقصد آرامش کردن است. اما حرکت رئیس‌جمهوری را که در فرودگاه نظامی به هوا برمی‌خیزد و آن‌سو در فرودگاه نظامی می‌نشیند^{۱۱۰}، وارد جریان اصلی مبارزه می‌شود و ۲۵ سال تمام در غربت و فشار به مبارزه علیه حکومت استبداد ادامه می‌دهد را چه می‌شود نام گذاشت؟ ۱۷ سال قبل از انقلاب همواره در سخت‌ترین شرایط مبارزه کردن، در میدان‌های جنگ بی‌مهلبا به استقبال مرگ رفتن و جان بر کف ایستاده تا آخرین لحظه و از آن سو خروج از کشور. ترس از مرگ؟ بی‌گمان نمی‌تواند درست باشد چه آنان که کارنامه او را روز به روز تعقیب می‌کردند می‌دانند که این وصله‌ها به او نمی‌چسبند. زندگی ده ماهه‌اش در کوران خمپاره و تیربار و موشک و توپ و تانک و حضور مداومش در خط مقدم حداقل نافی ترس و وحشت او از پدیده‌ای به نام مرگ است. اشتباه در اتخاذ استراتژی؟ شاید. چه ما نه در شرایط او بودیم و نه در زمانی که در آن قرار داشت. سه راه پیش پای او وجود داشت. ۱- ذلت ۲- هجرت ۳- شهادت. راه چهارمی قابل تصور نیست. بدون شک احساس، همواره شکوه شهادت را بر تلخی ذلت و فسردگی به هنگام هجرت ترجیح می‌دهد. حتی اگر عقل، بر هجرت پای فشارد؛ حس غریب و زیبای پرواز ابدی این کالبد خاکی را تنها نمی‌گذارد. و این است که از هر کس، در هر کوی و برزن بخواهی تا میان شهادت و هجرت یکی را برگزیند، اولین انتخاب، اولین گزینه خواهد بود. چه در دل و جان بنی‌صدر در آن لحظات سرنوشت‌ساز گذشت کسی نمی‌داند. هر آنچه بنی‌صدر در طول این سالیان درباره آن تائیه‌ها گفته است، کوششی است نافرجام برای در قالب ریختن آن احساس در حصار تنگ و تار کلمات. احساسی که در هیچ واژه‌ای نمی‌گنجد. یک حس درونی، یک زمزمه میان خود و خدا و یک وجدان شهودی که در زندان هیچ سخن و هیچ واژه‌ای به بند نمی‌آید. تصمیمی که گرفته می‌شود. ادامه مبارزه و یا پایان آن؟ اگر به راه اول رود چاره‌ای جز هجرت ندارد. به هر طریق ممکن و اگر راه دوم را انتخاب کند وظیفه خود را در این جهان پایان یافته تلقی کرده، می‌میرد، جنازه‌اش را مردم بر شانه‌ها می‌برند و هر سال و هر قرن مردم یاد و نام او را گرامی می‌دارند. اما تا کی شخصیتی همچون او بیاید خدا می‌داند. در این جاست که بنی‌صدر باز هم به ساختارشکنی رو می‌آورد. به همه افتخار نه می‌گوید، راه اول را برمی‌گزیند تا در حد توانش بتواند به این ملت کمک کند تا از چنگ استبداد خلاصی یابد. راهی که در آن نه خبری از افتخار و قهرمانی و مدال است و نه حتی یک زندگی ساده بی‌غل و غش. هر آنچه هست فقر است و دربدری است و آوارگی است و سختی.

مبارز راه استقلال و آزادی راهی را برگزید که انتخاب کردنش بسیار سخت تر از انتخاب نکردنش بود. او که به سادگی می توانست مطابق قول آقای خمینی کناری بنشیند و تالیفاتش را ادامه دهد و یا با انتخاب مرگ، چه همانطور که در خاطرات پس از سقوط هلیکوپتر گفته بود، به تمام آرزوهای خود برسد و نه تنها یک مرگ عادی و بی ارزش، که مرگی پاک و افتخارآمیز را تجربه کند و برای همیشه از این تنازعات و کشمکش های میان حق و باطل و آزادی و استبداد خلاص شود؛ برای استقلال و آزادی میهنش قدم در راهی گذاشت که در آن نه نام بود و نه نان. رئیس جمهور راهی را برگزید که ۲۵ سال تمام حکومت استبدادی جمهوری اسلامی را یک تنه درگیر انواع و اقسام بحران ها و چالش ها نمود و زجر داد.

۴۲ سال در تبعید^{۱۱۰}

خانه ای سرد و نمور در شهر کوچک ورسای در حومه پاریس تبعیدگاه ۲۵ ساله اولین رئیس جمهور ایران است. خانه ای قدیمی، کهنه و بزرگ که قبل تر متعلق به آموزش و پرورش فرانسه بود و دادگستری فرانسه آن را غیرقابل سکونت ارزیابی کرد، ربع قرن می شود که پذیرای آخرین بازمانده مبارزان راه استقلال و آزادی است. ساختمان مخروبه ای که از سوی خبرنگاران " کاخ یخ " خوانده می شود و آلن شوالریاس، روزنامه نگار فرانسوی آن را از فرط قدمت "خانه لوئی چهاردهم" می خواند^{۱۱۲}، سال هاست که به حضور دائم ابوالحسن بنی صدر عادت کرده است. کاخ یخ در حقیقت زندان یخ است، چه، رئیس جمهور به خاطر وجود تهدید ترور، سالی چند بار بیشتر از آن بیرون نمی آید. مبارز راه استقلال و آزادی در دل تمدن اروپا همچنان ساده زندگی می کند و از اصول راهنمایش ذره ای کوتاه نمی آید. سیستم گرمایشی خانه محدود می شود به یک کرسی با لامپ ۴۰ وات، بخاری چوبی و شوفاژ گازی. چند تکه فرش واثابیه ای که تمامی آنها را ایرانیان تهیه کرده اند، تمام زندگی رئیس جمهور را تشکیل می دهند. با آنکه، برابر قانون، می بایست دولت فرانسه به سران تبعیدی دولتها کمک مالی کند، بنی صدر با وجود تنگدستی و در حالی که به گفته خود او " تا مدت ها دلهره فقر در غربت او را رها نمی کرد"، حاضر به قبول آن نشده است. رئیس جمهور که در ۲ سال و نیم مسئولیتش در جمهوری اسلامی دیناری از بودجه مملکت نگرفته بود، از دولت فرانسه درخواست پناهندگی سیاسی یا اجتماعی نکرد تا از کوچکترین حقوق پناهندگان محروم بماند؛ محرومیتی که در آن لذت استقلال نهفته است. تمامی خرج و مخارجش از جاره دو آپارتمان کوچک که سال ها پیش در پاریس آن را خریده بود تامین می شود. از مالیات معاف است چرا که درآمد زندگی اش به حداقل مشمول مالیات در قانون فرانسه نمی رسد. پیراهنش هنوز از جنس و شکل همان پیراهن های سه دکمه ای است که سال ها پیش در سخنرانی هایش در میدان آزادی و حسینیه ارشاد به تن می کرد. حنجره ای که مردم بارها با صدایش به وجد آمدند و فریاد کشیدند، هنوز هم در عزلت ورسای بی امان می خروشد. روزنامه انقلاب اسلامی که یک "در هجرت" کوچک به انتهای آن اضافه شده است، همچنان منتشر می شود.^{۱۱۳} بنی صدر در پاریس به محض ورود به فرودگاه به خبرنگاری بی سی گفت: " برای افشای روابط پنهانی خمینیسیم - ریگانیسیم آمده ام". آنچه از اکتبر سورپرایز در جهان صدا کرد، گوشه ای از نتایج زحمات او بود. در طول این سال ها او هر چه در توان داشت گذاشت. همانطور که در آغاز ورودش به پاریس قول داده بود، در این سالیان، با توافق معتقدان به آزادی و استقلال، بار سنگین بدیل مستقل را بر دوش کشیده اند. افشای سازشهای پنهانی حکومت ایران، اکتبر سورپرایز و ایران گیتهای امریکا و اروپائی (معامله بر سر گروگانگیری و معامله های اسلحه بقصد طولانی کردن جنگ در سود امریکا و انگلستان و اسرائیل که آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاجر، در دادگاه بدان اعتراف کرد)، افشای آمران و مأموران ترور رستوران میکونوس آلمان که طی آن رهبران کرد کشته شدند، انتشار نامه های منتظری و پرده برداشتن از اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، ماجرای مک فارلین، افشای آمران و مأموران قتل های زنجیره ای، کشتار حلبچه، قتل قاسملو و سران کرد و افشای فسادهای کوچک و بزرگ استبدادیان ایران و غرب تنها گوشه ای از زحمات او در راه استقلال و آزادی ایران است.

بنی صدر که ساکن فرانسه بود، از افشاء روابط پنهان ایران و فرانسه (تحت عنوان ایران گیت) خودداری نکرد. پس از آنکه بنی صدر اقدام به افشای معامله فرستاده پاسکوا، وزیر سابق کشور فرانسه، بر سر گروه‌های فرانسوی در لبنان کرد، او مشاور حقوقی خود را نزد بنی صدر فرستاد تا از او بخواهد مدتی در باره روابط ایران و فرانسه سکوت کند. وکیل دادگستری که میتران، رئیس جمهوری فقید فرانسه، نزد بنی صدر فرستاده بود تا بداند ماجرا چه بوده است به مشاور حقوقی پاسکوا گفت: "آیا می دانید شما از کسی خواسته‌اید سکوت کند که دموکراسی ایران از او شروع می شود؟" پس از آن که مشاور در ساکت کردن بنی صدر توفیق نیافت، به طرفهای ایرانی خود گفته بود: "بنی صدر را نمی شود ساکت کرد اما می توان او را از میان برداشت." ترور و از میان برداشتن او راهی است که سران حکومت ایران آن را بارها آزموده‌اند. این حجم بالای تهدیدها و ترورها در این ۲۵ سال او را در میان ۵ تنی قرار داده است که در جهان هدف بیشترین تهدیدهای روزمره انواع تروریست‌ها هستند. اگر در ایران بنی صدر تنها در خطر تروریست‌های حکومت بود، اینک در خطر سرویس‌های جاسوسی و اطلاعاتی دنیا نظیر سیا و موساد نیز هست. دوربین‌های مدار بسته بر فراز کاخ یخ مراقبند تا جان رئیس‌جمهور از گزند در امان بماند. زندگی‌ای که مدام در تهدید و ترور می‌گذرد. در لیست افشا شده قتل‌های زنجیره‌ای، نام او نیز به چشم می‌خورد. خود او درباره وضعیتش می‌گوید: "بارها و بارها افرادی به قصد ترورم مامور شدند. حتی در لبنان سفیر فرانسه دستگیر شد تا با من معاوضه شود؛ به چند فلسطینی و ایرانی پول دادند؛ حتی یکی با مواد منفجره آمد به فرودگاه پاریس، که دستگیر شد. شب روز هم در ایران آقایان حکم اعدام مرا دارند صادر می‌فرمایند و زندگی ما هم آن طور که می بینید در ترور و تهدید می‌گذرد." آنکه پس از کودتای ۶۰ خطاب به آقای خمینی و همدستانش گفته بود: "شما می‌مانید که بروید، ما می‌رویم که بمانیم."^{۱۱۴} با قامتی بلند چون سرو ایستاده است. بنی صدر همچنان در غربت نیز به کار تالیف کتاب ادامه می‌دهد. کتب عقل آزاد، زن و زناشویی، سیر تحول سیاست آمریکا در ایران در سه جلد، سیر اندیشه سیاسی در ۳ قاره؛ انسان، حق و حقوق قضاوت در قرآن، توانایی و ناتوانی، توطئه آیت‌الله‌ها، نقد تضاد و تناقض در منطق صوری، خیانت به امید، درس تجربه و اصول راهنمای اسلام حاصل تنها گوشه‌ای از تحقیقات و تالیفات نخستین رئیس‌جمهور ایران در ورسای است. او همچنان بر عهده‌ی که با مردم بسته بود، پایدار مانده است. بنی صدر اما امروز تحت شدیدترین سانسورهای حکومتی و غیر حکومتی قرار دارد. در این ۲۵ سال حکومتیان منتهای تلاششان را انجام دادند تا کوچکترین ردپایی از او در تاریخ معاصر باقی نماند. هر جا اسمی، نامی، نوشته‌ای، کتابی، صدایی و تصویری از او هست باید به سرعت پاک شود. کتاب‌های آدولف هیتلر، مارکس، انگلس، لنین، استالین و خاندان پهلوی و خاطرات شاه و ثریا و ملکه مادر بارها و بارها به راحتی تجدید چاپ می‌شوند اما حتی یک کتاب بنی صدر هم اجازه چاپ ندارد. در کلام او چه چیزی نهفته است که اسمش، صدایش، تصویرش، آثارش و هر کسی که با او در ارتباط است، ۲۵ سال است در سانسور کامل قرار دارد؟

از این سو آزادی خواهان امروز ایران^{۱۱۵} که در آن زمان دوره دیکتاتوری را می‌گذراندند و مخالف او بودند، از بیم فاش شدن آنچه در دهه ۶۰ بر سر این ملت آورده‌اند، بنی صدر را در سانسور کامل قرار داده‌اند و اگر هم گاهی حرف از او بزنند در مقام تاختن است. دین‌ورزانی که زمانی ضد دین بوده‌اند و تیشه به ریشه آزادی این مملکت زده‌اند، کتب دینی بنی صدر را در تحریم کامل قرار داده‌اند تا یک زمان مردم به فکر این نیفتند که بنی صدری هم هست و دهه شصتی هم در کار بوده است. از میان فعالان سیاسی امروز؛ دکتر سروش درباره فاجعه انقلاب فرهنگی و مصطفی معین درباره وقایع دانشگاه شیراز در سال ۶۰ و نقششان در انقلاب فرهنگی، بهزاد نبوی درباره قرارداد الجزیره، خیانت به وطن و زدوبندهای پشت پرده گروگانگیری، علیرضا علوی تبار درباره وزارت اطلاعات مخوف آن دوران و نقشش در وقایع دانشگاه شیراز در سال ۶۰، حمیدرضا جلایی پور درباره کشتار مردم قارنا توسط سپاه به فرماندهی ایشان و این پاسخ که "هر کس به جای من بود همین کار را می‌کرد"^{۱۱۶}، عطاالله مهاجرانی از خاطراتش در مجلس اول، فحاشی به بازرگان و ارتباط تنگاتنگش با حکومتیان، سعید حجاریان درباره تاسیس وزارت اطلاعات و نقشش در کودتای نوژه، حجت‌الاسلام کروی درباره بنیاد شهید، ملاقات با نماینده ریگان در مادرید، اختلاس‌ها، فسادها، نامه ۶۷/۱۱/۲۹ به منتظری، مخفی کردن اسلحه در ساک‌های حجاج در سال ۶۶ و بوجود آمدن آن فاجعه بزرگ، نقشش در جنگ و ارتباطش با آقای

خمینی، مصطفی تاجزاده درباره دوران تصدی دادستانی دادگاه انقلاب در اوج شکنجه‌ها و اعدام‌ها در سال ۶۱، محسن آرمین درباره بازجویی‌هایی که او را به تعزیر حتی برادرش برای اعتراف وامی‌داشت^{۱۱۰۷}، صادق‌زیبا کلام درباره نقشش در انقلاب فرهنگی و حکومت رجایی، ابراهیم اصغرزاده درباره گروگانگیری، خواندن اسناد علیه این و آن در تلویزیون و دوران تصدی‌اش در وزارت ارشاد در سال ۶۱، عباس عبدی و محسن میردامادی درباره حادثه گروگانگیری و کشتار حجاج در سال ۶۶ و صادق طباطبایی درباره تجارت اسلحه و قاچاق تریاک در زمان جنگ، قطعاً ناگفته‌های بسیاری دارند که چه خوب است توسط خودشان به اطلاع شهروندان برسد.

روند سانسور و تحت‌فشار قرار دان بنی‌صدر به حدی است که زمانی که روزنامه جامعه به مدیریت لطیف صفری، یار آن روزهای بنی‌صدر، یک عکس از چهره تبلیغاتی تار بنی‌صدر روی یکی از دیوارهای شهر چاپ کرد و همچنین به خاطر درج مصاحبه معین‌فر که در آن از بنی‌صدر دفاع کرده بود، به حکم دادستانی توقیف شد.

مظلوم‌ترین رئیس‌جمهور تاریخ ایران در غربت نیز به اصول و مبانی استقلال و آزادی سخت پایبند است. این وسواس به قدری شدید است که زمانی که مهدی خلجی، خبرنگار رادیو فردا، برای مصاحبه نزد او آمده بود و به قول او مورد استقبال گرم بنی‌صدر قرار گرفته بود و به تمامی پرسش‌های او نیز پاسخ گفته بود، هنگامی که مطلع می‌شود که قرار است این گفتگو در رادیو فردا پخش شود، به وی اجازه می‌دهد فقط برای استفاده شخصی از آن استفاده کند. استدلال بنی‌صدر این بوده است که چون بودجه این رادیو معلوم نیست از کجا تامین می‌شود، لذا همکاری با آن می‌تواند منافی اصل ایستادگی بر استقلال ایران تفسیر شود. سه ماه پیش از آنکه آقای خمینی در آن جو سراسر ناامیدی جنگ را پایان دهد و جام زهر را سرکشد، دوبراب ابوالقاسم مصباحی، شاهد دادگاه می‌کونوس^{۱۱۰۸} را به نزد بنی‌صدر فرستاد تا او را راضی به برگشتن کند و با این روش، بار دیگر مشروعیت را به نظام برگرداند. ابوالقاسم مصباحی، معاون سعید امامی در وزارت اطلاعات، مشاور شورای امنیت ملی، نماینده ایران در مذاکرات در دفتر ایران در سازمان ملل در ژنو و نماینده جمهوری اسلامی در کنفرانس سازمان بین‌المللی خوار و بار (FAO)، در جریان شهادتش در دادگاه برلین گفت:

" من در ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ با موافقت موکد خمینی با بنی‌صدر در تبعید در پاریس ملاقات کردم تا او را برای بازگشت به ایران ترغیب کنم. برای این کار من توانستم به او ضمانت امنیتی بدهم اما بنی‌صدر رد کرد."^{۱۱۰۹}

بنی‌صدر در این باره می‌گوید:

" سه ماه پیش از سرکشیدن جام زهر، آقای خمینی، آقای مصباحی را فرستاد. چون ویزای ورود به فرانسه را نداشت، پس از اطلاع (توسط شارون، وکیل مدافع) به رئیس‌جمهوری و وزارت کشور فرانسه اطلاع داده شد. وزارت کشور مأموران خود را به فرودگاه فرستاد و دو مامور او را نزد این جانب آوردند. با این وعده که بیا هرچه بخواهی می‌کنیم، مرا دعوت به بازگشت کرد. بار نخست، جواب دادم جز آزادی نمی‌خواهم. آزادی مردم را به آنها بازگردانید. پاسخ دادم: الف- شرط اینجانب آزادی و استقلال است. ب- نیاز به یک انفجار معنوی است و حاصل نمی‌شود مگر به اینکه، شما آقای خمینی، در برابر مردم ایران و در تلویزیون ظاهر شوی و به درگاه خدا توبه کنی و از مردم ایران طلب بخشش کنی. با این کار، انفجار معنوی روی می‌دهد و بازگشت این جانب به ایران معنی پیدا می‌کند و اثر می‌بخشد. فرستاده او می‌خواست که بنویسم. گفتم: آمدن شما مسلم می‌کند که آقای خمینی جنگ را باخته است و نیاز به مشروعیت دارد. اما آمدن اینجانب به ایران، به او مشروعیت نمی‌دهد و نامه نوشتنم نیز. پیش از این، یکبار نواری را برای او فرستادم و بار دیگر نامه‌ای به او نوشتم که پیش از آنکه اسلام و ایران قربانی قدرتمنداری شود، شجاعت کنار رفتن را بجوی و با استعفا و بازگردان ولایت به جمهور مردم (همان عهد که در نوفل لوشاتو با مردم ایران در برابر دنیا بستنی و بر خلاف نص قرآن، شکستی)، بزرگی از سر گیر. نشنید. همسر او [خدیجه ثقفی] در سال ۶۶، در سال کشتار حجاج از مکه پیام داد که "با شما بد کرده‌اند و ببخشید...". شگفت اینک فرزند او، احمد خمینی نیز ماهی پیش از مرگش، توسط آقای حجازی، برادر داماد آقای مهندس بزرگان، پیام داده بود حلال کنید آنچه از بدی با شما کرده‌ایم. این طور که بخاطر دارم مدعی شده بود اگر به ایران بازگردم، او امنیت مرا تأمین می‌کند. موافقت آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی را نیز بدست آورده است. آقای حجازی از این جانب خواست به او پاسخ کتبی بدهم. نپذیرفت و شفاهی جواب دادم: حقوق شخصی هر چه

بود حلال کردم اما حق مردم را خداوند نیز حلال نمی‌کند. پیش از آنکه فرصت را از دست بدهید، هرچه از اسرار دارید، انتشار بدهید. لاقلاً مکتوب و مضبوط کنید و از دسترس وزارت اطلاعات خارج کنید. اسرار را در سینه نگاه ندارید و با افشای آنها، نسبت به مردم ادای حق کنید. افسوس...^{۱۱۱۰}

سید احمد خمینی در اواخر عمر و در اوان سخنرانی معروف افشاگرانه در بهمن ۷۳، پیش از آن که به قتل برسد، پشیمان از کارهای خود نه تنها به سوی بنی‌صدر، که به نزد آیت‌الله منتظری^{۱۱۱۱} و مهندس بازرگان نیز پیام فرستاد و حلالیت طلبید. مهندس بنی‌صدری، داماد بازرگان از زمانی که مهندس بازرگان در بیمارستان بستری بود، نقل می‌کند:

" پس از رفتن پرستار، آقای مهندس [بازرگان] روی تخت استراحت می‌کردند که درب اتاق باز شد و مرحوم حاج سید احمد خمینی و آیت‌الله صانعی وارد اتاق شدند. حاج احمد خمینی در حالی که سالم و بانشاط به نظر می‌رسیدند، مستقیماً به سوی آقای مهندس رفتند، سلام کرده، با گرمی دست دادند و پیشانی ایشان را بوسیدند و احوال ایشان را پرسیدند... حاج احمد آقا سپس با تاکید اظهار داشتند ما را دعا کنید... در پایان حاج احمد آقا در حالی که کنار تخت، روبروی مهندس ایستاده بود، خم شده و پیشانی آقای مهندس را بوسیدند و با لحنی جدی اظهار داشتند " ما را دعا کنید. " پس از رفتن آقایان، در حالی که خود از این ملاقات و اظهارات حاج احمد آقا در شگفت بودم، از آقای مهندس نظرشان را نسبت به این ملاقات و اظهار حاج احمد آقا پرسیدم. مهندس بازرگان با لحنی کاملاً جدی گفتند: خودش بود.^{۱۱۱۲}

بنی‌صدر یک‌بار نیز در سال ۶۳ نامه‌ای خطاب به خمینی فرستاد و او را به بازگشت به عهدی که در پاریس با مردم بسته بود فراخواند:

"وضع بیش از آنچه باید وخیم شده است. ویرانی و کشتار و بی‌اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان اندازه نمی‌شناسد. و شما همچنان اصرار دارید «تا به آخر بروید»؟ شما هم در زندانی که از ایران ساخته‌اید، زندانی شده‌اید. عجب انتقامی شاه از شما گرفت. شما را بحال و روز خود در آورد.

بیایید نترسید و اسلام و ایران را نجات بدهید. دو جمله بگوئید آنچه شد خلاف اسلام بود. به زیان ایران و انقلاب بزرگ این نسل بود. به مردم بگوئید آزادند راه و رسم زندگی را معین کنند. می‌دانم که در این آزادی، خشم‌های سرکوفت شده، چون شراره‌های آتش فشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما قربانی این خشم‌ها خواهید شد. هزاران خانواده‌های جگر سوخته فریادهای خشم سر خواهند داد و... اما زمان خواهد گذشت. ایران در آزادی آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ، دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح و توانائی دینی خواهد شمرد. روحی و دینی که به شما امکان دادند از اعماق سقوط به فراز آئید و بزرگی از سر گیرید. چرا نگویم هنوز مایلم که شما نیز از جلد خونریز و ویرانگر بدر آئید و همان قیافه معنوی عصر انقلاب را از سر گیرید. هر چه فریاد کردم، باور نکردید. بمن مقام وعده دادید و تهدید کردید. از مقام گذشتم، خطرها همه را پذیرفتم بلکه بخود آئید و باور کنید که ما عمری را در خدمت انقلاب گذاشتیم و نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم این انقلاب تباه شود. هر چه توانستم کردم بلکه جلو قدرت مداری ویرانگر شما را بگیرم و در همان حال کوشیدم شما را از رفتن براهی که اینک می‌بینید به بیابان سراسر فساد و تباهی و قتل و غارت انجامید، باز دارم.

اینک باین امید که نامه به شما برسد و از راه هشدار از نو به شما نامه می‌نویسم. از شما دعوت می‌کنم:

۱- این دستگاه ظلمیه ضد اسلامی (دادگاه‌های انقلاب و...) را منحل کنید.

۲- جنگ را متوقف کنید.

۳- بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی بازگرداند یعنی مجلس جدیدی با انتخابات برآستی آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی بگردد.

۴- آزادیها را برقرار سازید.

۵- از امور یکسره کنار بگیرید.

۶- اگر گمان می‌کنید اینهمه بخاطر آنست که به قدرت باز گردم. تعهد می‌کنم که هرگز بگرد سیاست نگردم، به شرط آنکه کارهای بالا انجام بگیرند.

۷- از آزادی نترسید. به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مردم همه را آزموده‌اند و همه را می‌شناسند و رژیمی که در آزادی متصدی امور می‌شود، رژیمی ضد اسلام نخواهد شد. از خدا و ارواح پاک اولیاء دین مدد بخواهید و شانه‌ها را از زیر بار اینهمه فساد و قتل و... آزاد کنید. نترسید پشیمان نخواهید شد.^{۱۱۳}

بنی‌صدر نه تنها در مقام یک فیلسوف و نظریه پرداز مسائل روشنفکری، بلکه به مثابه یک اسلام‌شناس و در مقام یک مرجعیت دینی قرار دارد. آگاهی و اشراف او به دین و دینداری است که باعث شده تا رژه گارودی در کتاب "ایران کدام انقلاب" اندیشه او را نه تنها راه‌حلی برای ایران، بلکه راه حلی برای جهان صنعتی به منظور خروج از بحران به شمار آورد. ماسیمو کاجاری فیلسوف ایتالیایی، اندیشه او را "ترجمان اومانیسیم اسلامی" می‌نامد در وصف او می‌گوید: "هیچ فکر کرده‌اید کلام بنی‌صدر چه معنی می‌دهد و کدام معنی را می‌تواند داشته باشد؟ سخنان پرزیدنت بنی‌صدر بیانگر اصالت انسان اسلامی است. اسلامی که معلم بردباری، گفتگو و تفاهم است. این اسلام اسلامی نیست که در حال حاضر، در ایران، حکومت می‌کند. اسلامی نیست که در کشورهای اسلامی معمول است. تقصیر کیست که آن اسلام این اسلام گشته است؟ تمام این کشورها در اسلامی زندگی می‌کنند که با سخن بنی‌صدر فاصله بسیار دارد. کف زنده‌های ما ایتالیاییها برای آقای بنی‌صدر، امیدوارم آگاهانه باشد. امیدوارم این آگاهی وجود داشته باشد که در صحبت‌های بنی‌صدر، نه نظر ماکیاول، نه قول ماکس وبر، نه فکر ماریلیو دی‌پادوا و نه اندیشه اسمیت وجود دارند. از فرهنگ سیاسی سخن گفت که هیچ کلامی از این شخصیتها در آن نبود. با سیاست زدگی غربی ما که بر پایه بینش‌های این صاحب نظران است، تفاوت بسیار دارد."^{۱۱۴}

پرفسور سکات: استاد علوم سیاسی و متخصص امور خاورمیانه در استرالیا درباره اندیشه او و کتاب "عقل آزاد" بنی‌صدر می‌گوید: "اگر این کتاب ترجمه به زبان انگلیسی داشت، می‌توانست به عنوان کتاب درسی دانشجویان فلسفه سیاسی و اجتماعی، معرفی شود... ای کاش شما جوان‌ها او را به عنوان رهبر حرکت اندیشه خود برمی‌گزیدید تا به اهدافتان برسید، فراموش نکنید او برخاسته از همان حکومت بود، ناسازگاری‌اش را دیدند که بر خلاف منافع و موقعیتشان است و کمر به نابودی‌اش بستند. اما حیف است... شماها بدانید که در این برهوت بی‌رحم، کمتر کسی است که بگوید من ناجی‌ام و بی‌توقع، می‌خواهم مُردنم در کنار جوانان وطنم باشد و این را کمتر رهبری می‌گوید."^{۱۱۵}

در پیشگاه تاریخ

و راه بنی‌صدر، راه استقلال و آزادی، همچنان ادامه دارد. جدال نابرابر آزادی و استبداد تا ابد برقرار است. بنی‌صدر بر عهدی که با مردم بسته بود، ایستاد. همچون آینه‌ای تمام‌قد به نسل پس از خویشتن نشان داد که چگونه می‌توان قدرت را در دست داشت و خود را به قدرت نفروخت. حسین نواب صفوی، حسن لاهوتی^{۱۱۶} و هزاران مبارز گمنام بی‌نام و نشان، نشان دادند که چگونه می‌توان با بذل جان و زندگی خویش، استقلال و آزادی این کشور را پاس داشت. مظاهر مقاومت، همچون شمعی فروزان بودن را در عمق تاریکی و ظلمت، آموختند. ما انقلابی را از دست دادیم. آزادی‌مان به یغمارفت و استقلال‌مان بر فنا. در زیر چرخ‌دنده قدرت له شدیم و بیزار از همه‌کس و همه‌چیز چشم به آینده نامعلوم دوختیم... اما نه! در عوض آن همه سختی و رنج، دُر گرانبهایی به دست آوردیم. تجربه‌ای ارزشمند که بودن و شدنمان را در آن فریاد زدیم. گرچه به بهای زیاد، اما بالاخره، آموختیم که انقلاب را نباید تجربه‌ای در نیمه رها شده تلقی کرد. آزادی‌مان را از دست دادیم تا این غفلت را به یاد آوریم که آزادی در ما است و مائیم که با غفلت از آن، خود را تسلیم حاکمیت زور کرده‌ایم. یک نسل اگر سوخت و نابود شد، نسل بعد اما، ققنوس وار، سرشار از آگاهی و تجربه، سر از خاکستر بیرون خواهد آورد. این نجواهای کوچک سرانجام روزی به فریاد بدل خواهند گشت و این حصارهای تنگ و تار را کنار خواهند زد. این همه‌های ظریف و گوش‌نواز را نمی‌شنوید؟ اینک، مبارزان راه استقلال و آزادی به میدان آمده‌اند.

مقدمه و متن پیش نویس قانون اساسی

در ابتدا شش نفر ذیل :

ناصر کاتوزیان، فتح الله بنی صدر، حسن حبیبی، احمد صدر حاج سید جوادی، عبدالکریم لاهیجی، جعفری لنگرودی

متن پیش نویسی را تهیه نمودند. کمیسیون نهایی برای نوشتن متن پیش نویس قانون اساسی، ولی از افراد ذیل تشکیل گردید و پیش نویس نهایی قانون اساسی با متن اولیه تفاوت دارد :

یدالله سبحانی، کریم سنجابی، مرتضی مطهری، عزت الله سبحانی، ابوالحسن بنی صدر، و دکتر صحت از حزب ملت ایران و دو قاضی از دیوان عالی کشور.

متن زیر پیش نویس کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مقدمه آن است که به قلم آقای ابوالحسن بنی صدر نوشته شده است. این متن مورد قبول آقای خمینی نیز واقع شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که اینک به تصویب ملت ایران می رسد، در ارکان و بنیادها و حقوق و تکالیفی که پدید می آورد، ترجمان مبارزه ای است که از آغاز تا روزگار محمد (ص) و از آن زمان تا امروز برای تحقق توحید بنحو پیگیر ادامه یافته است. این قانون بیان آرمانهایی است که در جریان انقلاب دوران ساز ملت ایران در شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی تبلور یافته اند. این قانون بر جای نظامی که در یک دوران بسیار طولانی، زورمداری را در صورت شاهنشاهی اصل می شمرد و انسان را تا حد وسیله تحقق استبداد مطلقه ناچیز و زبون می کرد، پایه نظامی را استوار می گرداند که به افراد و آحاد ملت امکان می دهد از طریق دستیابی به استقلال کامل در اسلام آزادی بخش، بر دامنه آزادیهای خود بیفزایند.

در پی فروریختن دیواره شب دیرپای شاهنشاهی و آغاز روز استقلال و آزادی که تابش خورشید اسلام نوید آنرا می دهد، زمان آن رسیده است که قرنهای مبارزه ملت ایران و همه مستضعفان روی زمین در شالوده گذاری جامعه پیشاهنگی به ثمر نشیند که در آن انسان، آزاد و مختار و مسئول و رهبر نظام توحیدی در پهنه ایران و جهان بگردد. در آن انسانی فعلیت پیدا کند که بر روی زمین مقام و منزلت انسانیش را در نظامهای ستمگرانه، بزور ستانده بودند و از مسند خلیفه اللهیش به ژرفاهای تدنی ها فروافکنده بودند.

این انقلاب ظفرمند باید به بیرون رفتن از نظامی جهانی بیانجامد که در آن از دیرباز حاصل کار و سعی تمامت انسانها در کشورهای مسلط و زیر سلطه بقدرت های تخریبی بدل می گردد و در خدمت تکاثر قدرت سیاسی و سرمایه و ادامه نظام های اجتماعی مبتنی بر زور، بکار می افتد. ابعاد این قدرتهای تخریبی چنان بزرگ شده اند و با چنان شتابی بزرگتر

می شوند که انسانیت این عصر در اضطراب و سرگیجه ای طاقت شکن، مرگ فرهنگ آزادی و تباهی فطرت انسانی خویش را نزدیک و نزدیکتر می بیند. در بحبوحه این پریشانی و از خودبیگانگی، ملت ما در جریان انقلاب بر اساس رابطه انسان و خدا، از تفرقه به وحدت گرائید و کاری را که ناممکن می نمود به انجام رساند و اینک می خواهد با استوار کردن بنیاد جامعه توحیدی، افق رهائی و آزادی را بروی خود و همه انسانیت بگشاید. در حقیقت ملت، برای رهائی از نظام شاهنشاهی بجای ماندن در نظام جهانی و تکیه کردن به این و آن ابرقدرت، بخود تکیه کرد و از راه برادری و برابری که در رابطه با خدا معنی دار می شود، بوحدتی استوار رسید و در جریان بیرون رفتن از سلطه همه جانبه قدرتهای جهانی، موجبات پیروزی فرهنگ توحید، فرهنگ قدیم و قویم خویش را بر فرهنگ سلطه گران فراهم آورد.

نزدیک به دو قرن سلطه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و حاکمیت گروه هایی که ابزار این سلطه بودند، موجب غفلت از اصل خود شده بود. در حقیقت ملتی که همواره از جانب مهاجمان در میان گرفته شده بود و طبیعت موطنش نیز هر روز بیشتر از پیش بخشی و ناسازگاری می گرایید، چگونه می توانست بدون فرهنگی که ره آورد مبارزه حیاتی او بود، به حیات خویش ادامه دهد. استقلال در این فرهنگ تعریفی ویژه می یابد: جامعه آزاد و توحیدی آن جامعه ای است که نه مسلط و نه زیر سلطه، نه ستمگر و نه ستم پذیر و یار ستمدیده علیه ستمگر است.

بدینسان استقلالی که در جمهوری اسلامی جریان آن آغاز می گیرد، بیرون رفتن از همه مناسبات و تناسباتی که بدانها کشور ما بطور روزافزون غارت می شد و مردم ما اسیرتر می گشتند. وقتی استقلال همه جانبه تحقق می پذیرد، آزادیها نیز واقعیت پیدا می کنند. آزادی در استقلال و استقلال در آزادی و تحصیل این دو در اسلام ممکن می گردد.

بدینسان آزادی نیز تعریفی دیگر می یابد. در حقیقت بر پایه رقابت حدود عمل هر فرد را توانائی رقیب تشکیل می دهد و کار قانون در تنظیم رقابت ها خلاصه می شود. بر این پایه، «دمکراسی» کاربردن جز این ندارد که به تابعیت انسان از تمرکز و تکاثر قدرتهای سیاسی و اقتصادی در محدوده نظام طبقاتی قرار و قاعده ببخشد. فرد که بظاهر اصیل شمرده می گردد، وسیله ایجاد و رشد قدرت تباه کننده ای می شود که زمان به زمان دائره آزادی ادعائی و میدان عمل را تنگ تر نیز می سازد و جامعه نه عرصه سعی انسان در فراگرد رشد که تنگنای فعالیت تخریبی او می گردد. نه فراخنای آزادی، که حصار بندگی و زندان تباه گر استعدادها را می شود.

وقتی در عرصه قدرت جوئی، میدان عمل تنگ تر می شود و اختیار انسان در فعالیت های سازنده کمتر و در عملیات تخریبی فزونتر می گردد، بتدریج جستجوی رشد و آزادی جای خود را به جستجوی قدرت ها می دهد. تمرکز و تکاثر زور و قدرت های ویرانگر جای رشد انسان و فراخی جستن افق آزادیهای او را می گیرد. در جریان رشد قدرت های سلطه جوی اقتصادی و سیاسی، لاجرم انسان بعنوان انسان از صحنه بیرون می رود تا بعنوان آلت این قدرت ها به صحنه بازگردد. از اینروست که در «دمکراسی» های غربی و شرقی که دو شکل یک واقعیت یعنی همان زورمداری هستند، روز به روز آزادیهای انسان محدودتر می شوند و زمان به زمان از آهنگ رشد واقعی او کاسته می گردد. در حقیقت بازایستادن از فعالیت های تخریبی و پرداختن به سازندگی و رشد مقدمات لازم آزادی هستند. با ابتکار و سازندگی رشد حاصل می شود و وقتی حاصل سعی، بکار افزودن بر امکان رشد رفت، بر دامنه آزادیها افزوده می گردد. جامعه ای که در آن انسان و رشد او هدف فعالیت ها قرار می گیرد، انسان ها از تخریب خود و یکدیگر باز می ایستند و در جریان ساختن و ساخته شدن خویش قدرت های مخرب را منحل می گردانند و جامعه آزاد توحیدی را بدینسان بنا می کنند.

برگرداندن جریان شتاب گیر تخریب به سازندگی و مسیر غی به رشد و جهت انقیاد به آزادی، بدون قبول تصویری که اسلام از انسان بدست می دهد، میسر نمی شود. در حقیقت انسان در مقام خلیفه خدا، در مداری باز قرار می گیرد. در این مدار و در گذر دائمی به معنویت کران ناپیدا از هر تنگنای آزاد می شود. وقتی نظام اجتماعی بازتاب این برداشت از انسان و قلمرو عمل او گشت و قانونها و قرارها، نه ترجمان موازنه قوا که بیانگر توحید انسانها شدند، دیگر انسان خود و جامعه و طبیعت را رقیب و خصم، و عرصه زندگی اجتماعی را جو خفقان آور نمی یابد، بلکه خود و جامعه و طبیعت را یار می جوید. بدینسان وقتی رابطه انسان و خدا اساس قرار می گیرد و قوانین چنان تنظیم می شوند که در جامعه انسانها در

موازنه قوا و تقابل های کاهنده قرار نگیرند، تنها یک مسابقه بر جا می ماند و آن مسابقه در سازندگی و رهبری به رشد و در نتیجه گسترده تر کردن افق آزادی این آزادی است.

ارزشهائی که از طریق قوانین و قرارها، ضابطه اندیشه و عمل در شالوده گذاری نظام اجتماعی توحیدی می شوند، پرتو این تصویر از انسان هستند. این ارزشها یکسانی انسان را با خویشتن خویش و با خانواده و با جامعه خودی و با جامعه جهانی و انسان جامع، خلیفه الله بیان می کنند:

اگر نابرابری در استعدادها در نظام اجتماعی نامطلوب به نابرابری بر پایه زور و تشخص طلبی تبدیل نشود و نظام اجتماعی چنان گردد که امکان دهد هر کس استعداد خویش را در مقام مسئول خود و همگان، در جستجوی هویتی جامع تر برای خود و دیگران بکار اندازد، جریان رشد یک رشته گذار از نابرابری به برابری و از نقص به کمال و از انقیاد به آزادی می گردد. بدینسان توحید به مثابه ارزش، تنها خود را با هم نوع یکسان شمردن نیست، بلکه سعی در رشد دادن خود و هم نوع و در این رشد با یکدیگر همسانی جستن نیز هست. این توحید مساعی ممکن نمی شود مگر آنکه انسان و جامعه انسانی بعنوان مطلق نفی گردند یا که مبانی عینی و ذهنی که موجب می گردند آدمیان در گروه های متخاصم نیروهای خویش و استعدادها و منابع طبیعت را علیه یکدیگر بکار اندازند، از میان برداشته شوند تا انسان در نظام توحیدی بعثت کند و راه خویش را بسوی خدا سر راست گرداند. بعثتی که اسلام ارزش می کند، حرکت پیوسته و مداوم انسان و جامعه او در نظامی است که در آن هر کس سعی خویش را بکار می برد تا همراه دیگران از بندگی طاغوت آزاد گردد.

بدینقرار در شالوده گذاری جامعه اسلامی ایجاد برابری در امکان کار، و مشارکت و فراهم آوردن اسباب جهاد علیه طاغوت که بر اندیشه و باور و روابط اجتماعی ما، بساط حکومت مطلقه گسترده است باید از اولویت کامل برخوردار گردد. باید قلمروهای سیاست و اقتصاد و روابط اجتماعی و فرهنگ، قلمروهای جهاد علیه طاغوت شناخته گردند و اخلاق دینی و قانون، تداوم این جهاد را تضمین کنند تا که انقلاب بزرگ ما به هدف خویش برسد، در ایران مردم از سلطه خارجی و استبداد همزاد او بیاسایند و در ایران و جهان وعده خدا تحقق یابد و زمین و رهبریش از آن مستضعفان جهان بگردد. تا وقتی اصالت فرد یا جامعه تا بدانجا مطلق شود که انسان نتواند از خود فراتر برود، به سخن دیگر تا زمانی که قانون اسباب مشارکت عموم در مسئولیت ها و رهبری را فراهم نیآورد و انسان بمثابه پیشاهنگ و موجودی که از خود فراتر می رود، شناخته نگردد، این وعده جامعه عمل بخود نمی پوشد.

همگانی کردن رهبری و مسئولیت و فراهم آوردن همه اسباب تحقق این مقصود و بخصوص ارزش کردن کار رهبری در مسیر رشد، شرط رشد و آزادی انسان و به منزله اعتراف قانونی بحق و مسئولیت فرد فرد مردم کشور در ساختمان جامعه توحیدی و شرکت در رهبری جامعه جهانی در جهت استقرار قطعی توحید در جهان است.

بدینقرار ارزش کردن کار رهبری بدانست که قانون در جهت دادن به تحول اجتماعی اسبابی فراهم آورد که هر کس بتواند فراخور استعداد خویش در مسئولیت بزرگ رهبری شرکت کند، همه امام یکدیگر و مسئول یکدیگر بشوند آنسان که هر کس معرف نیرو و اراده و هویت و رهبری جمع در صراط مستقیم بازگشت به خدا گردد. عدالت واقعی همین است. عدالت ضابطه تشخیص رهبری اسلامی از غیر آنست. در حقیقت اگر پذیرفته شود که همه مسئولند و شرکت در رهبری حق و مسئولیتی از آن فرد فرد مردم است، خط عدالت آن خطی می شود که در آن همه نسبت به یکدیگر فعال باشند و همه برای یکدیگر حق داشتن عرصه عمل را بپذیرند و قانون تأمین عرصه سعی و عمل برای همه را وظیفه مقدم دولت بدانند. اندیشه توحیدی نمی پذیرد که افزودن بر عرصه سعی و کار یکی با کاستن از عرصه سعی و کار دیگری ملازمه پیدا کند و بر آنست که وقتی هیچکس بار سلطه خویش را بر دوش دیگران نهد و زیر بار سلطه دیگری نرود و رشد دادن استعداد خویش و دیگران را فریضه شناسد، زمان به زمان عرصه کار همگان فراختر می گردد. بدینقرار قانونی که اساس نظام نواسلامی را می گذارد، باید امتیازاتی را که بر زور مبتنی هستند و از موقعیت های سیاسی و اقتصادی اجتماعی و فرهنگی منشاء می گیرند، ملغی کند و سعی و کار را اساس حق انسان بر محصول آن شناسد و با ایجاد امکان

از بین بردن رابطه سلطه گر - زیر سلطه، میان جامعه انقلابی ما واسطه گران بین المللی و در درون جامعه خودمان، حذف همه عوارض این رابطه از جمله استثمار را ممکن گرداند.

بدینقرار عدالت آن نیست که جامعه را به بهانه برابری، ایستا و ساکن گردانیم. عدالت در رابطه با هدف معنی پیدا می کند و کوتاه ترین خطی است که یک جامعه فعال برای رسیدن به هدف در پیش می گیرد. از اینرو مقتضی عدالت ارزیابی و انتقاد است. بنابراین قانون باید این امر را ممکن گرداند و اسباب از بین بردن انواع سانسورها را فراهم آورد تا مشارکت عموم در ساختمان جامعه توحیدی ممکن گردد.

بدینسان در جمهوری اسلامی، انسان و جامعه هدفدار تلقی می گردند. این هدف، رسیدن به روز بعثت، به روز فراخی و آزادی از تنگنای «ندرت»ها و فقر، فقر همه جانبه ای است که بشر امروز بدان گرفتار است. این هدف استقرار آن جامعه ای است که در آن خوب و بد هر اندیشه و هر کاری را تجربه معین می کند و امر به معروف و نهی از منکر جامعه را بخط عدل نزدیک می کند و انسانها از غیریت ها آزاد می شوند و در صراط مستقیم رشد، فطرت آزاد و توحیدی خویش را باز می جویند.

با وجود این برای آنکه بزرگترین انقلاب قرن حاضر و نخستین انقلابی که خارج از موازنه قدرتها و بدون دادن مجال دخالت به آنها از راه تبلور ارزش های فوق در اندیشه و عمل مردم مسلمان ما راه پیروزی را گشود، تکرار تجربه های ناکام گذشته نگردد، در تهیه قانون اساسی از توجه به واقعیت های کشور چاره نیست. برکندن پایه های «نظام شاهنشاهی» و استوار کردن اساس استقلال و آزادی و استقرار جمهوری اسلامی برای پیروز گرداندن انسان در بنیادگذاری جامعه توحیدی نیازمند آنست که اصول ناظر به استقلال و آزادی با همان مفهوم که در اسلام دارند، اصول کلی و هدفهای عمومی تلقی گردند.

قبول حق استقلال و آزادی برای همه جامعه ها و پذیرش اخلاق و نظام ارزشی اسلامی بمتابه بنیان روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و جهت یابی سعی انسان در جامعه انقلابی، امکان داده اند که در اصول این قانون تصویری از جامعه جدید جهانی آزاد از روابط سلطه گر - زیر سلطه، بدست داده شود. در حقیقت رهنمود تجربه ما و کشورهای زیر سلطه دیگر اینست که رشد در وابستگی ممکن نمی شود و آزادی در جامعه ای که خود زیر سلطه است از دایره پندار بیرون نمی آید.

وجدان به این امر سبب شد که ملت ما در جریان یک بعثت فرهنگی نه تنها از یوغ سلطه فرهنگی غرب آزاد گردد و فرهنگ اسلامی خویش را به برنده ترین سلاح مبارزه حیاتی خود تبدیل کند، بلکه مردم جهان را از وجود و کاربرد این سلاح آگاه گرداند. در حقیقت ارزش های روشنگر تصویر انسان و جامعه که در انقلاب ایران متجلی شدند، جهان شمولند و انقلاب ایران بمتابه نمایشگر این ارزش ها، خود دارای ارزشی جهانی و تاریخی است. همان سان که آمد پیام این انقلاب اینست که نه تنها بیرون از مناسبات و تناسبات زور می توان انقلاب کرد، بلکه انقلاب موفق باید چنین خصیصه ای داشته باشد و ارکان و بنیادهائی که بوجود می آورد باید بنفسه مانع از بازگشت جامعه انقلابی به آن مناسبات بگردند.

بدینقرار تلاش برای پیروز گرداندن انقلاب ایران در دست یافتن به هدفهای خویش یک مسئولیت سخت خطیر و بسیار گرانبه تر زنان و مردان انقلابی ایران و سراسر جهان است. چرا که دیدیم بحران و بن بست که «نظام شاهنشاهی» در آن گرفتار آمد، بحران و بن بست جهانی است. همه جا حاصل کار انسان و منابع رو و زیر زمین به قدرت تخریبی بدل می شود و صرف تباهی حال و آینده انسان می گردد. انقلاب ایران، انقلابی است علیه یک نظام جهانی تباه گر و باید جهانی بگردد. برای آنکه این انقلاب جهانی بشود، ایجاد بنیادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی متناسب با این فرهنگ انقلابی ضرورت پیدا می کند. بدین لحاظ.

در ایجاد ارکان و بنیادهای سیاسی، دیگر حاکمیت قطعی دولت، ملت، اصل و ضابطه فرض نمی شود. ضابطه در تعیین چند و چون ارکان و بنیادها و حدود اختیاراتشان، رشد انسان بعنوان عضو جامعه در تحول بسوی نظام توحیدی می گردد. با عنایت به واقعیت های داخلی و خارجی کوشش می شود که رهبری سیاسی جامعه در عین آنکه مظهر وحدت ملت می شود، بنام این وحدت حق مردم هیچ منطقه ای را ضایع نگرداند. ملت ما که قرنهای و قرنهای در نظام

استبدادی مسلط بر دیگران یا زیر سلطه دیگران می زیسته و همواره قدرت حکومت مجال هرگونه رشد را از او می ستانده است، محتاج بنیادها و ارکانی است که به قدرت استبدادی تحول نجویند و بار دیگر از راه تحمیل نابرابری و گستردن بساط زور و ستم، جامعه را گرفتار انواع اختلافها و خصومتها و تبعیضها نگردانند. از اینرو در حدودی که وحدت کشور و رشد عمومی جامعه و ضرورتهای محلی ایجاب می کند، از طریق شوراها و بنیادهای منطقه ای دیگر حق خودمختاری مردم هر محل به آنها بازپس داده می شود.

در ایجاد ارکان و بنیادهای اقتصادی، دیگر سودجویی و تمرکز و تکاثر مال و سرمایه اصل شمرده نمی شود. ضابطه در تعیین چند و چون فعالیت های اقتصادی رفع نیازهای انسان در جریان رشد می گردد. از عنایت به این واقعیت زمان غفلت نمی شود که در همه نظامهای اجتماعی امروز، دستگاه اقتصادی، دستگاهی است که تحصیل حداکثر سود و تبدیل مازادها را به قدرتهای تخریبی هدف اصلی خود قرار داده است. این امر سبب می شود که بر عوامل اجتماعی تشدید فقر باز هم افزوده گردد و منابع طبیعت روی به زوال گذارند و اقتصاد امروز همچون اسلحه خطرناکی موجودیت نسلهای آینده را تهدید کند. از اینرو در تنظیم اصول این قانون مفهوم متداول رشد اقتصادی که فرهنگ سلطه گر غرب سعی دارد به بشر بقبولاند مورد اعتناء قرار نمی گیرد. رشد اقتصادی آنست که نه تنها امکان فعالیت اندیشه و کار انسان را وسعت بخشد بلکه نسلهای بعدی عرصه سعی و کار پر پهناتری پیدا کنند و فعالیت اقتصادی در بطن سعی انسان در جریان رشد جا و محل پیدا کند. بدینقرار نه تنها موافق اصول این قانون، وظیفه ارکانها و بنیادهای مختلف ایجاد کار برای عموم افراد ملت است بلکه بر عهده آنهاست که بتدریج امکان شرکت فرد فرد مردم کشور را در کار رهبری و ارزیابی و ابتکار و ابداع فراهم آورند. چنان نباشد که برای بیکاران هیچ نوع کار نباشد و برای آنها هم که کار می کنند فقط یک نوع کار وجود داشته باشد که همان شرکت در تولید کالا و یا خدمت بعنوان یکی از ابزار است. ارکانها و بنیادهای اقتصادی باید با فراهم آوردن امکانات بیشتر، اشتغال بکارهای رهبری و ارزیابی و ابتکار را هر چه زودتر فراهم آورند. آنسان که نسل جوان امروز و نسلهای آینده در عرصه های گوناگون سعی، کارمایه انقلابی را فزونی و روحیه انقلابی خویش را توان بخشند.

در ایجاد ارگانها و بنیادهای اجتماعی از توجه به این موضوع غفلت نمی شود که پیروزی انقلاب در گرو متلاشی کردن کامل سازمان اجتماعی است، سازمانی که زن و مرد و بیشتر زن را آلت تمرکز و تکاثر قدرتهای مالی و غیر آن در مقیاس جهان می کرد. از اینرو در تغییر نظام اجتماعی «شاهنشاهی» و از میان بردن قشربندی اجتماعی بر پایه زور و ستم، به اعاده حقوق انسان بخصوص زن توجه کامل می شود. خانواده کانون رشد و تعالی انسان و واحد پیشاهنگ تلقی می گردد که در آن فرزندان مؤمن به آرمانهای این انقلاب بزرگ تربیت می گردند. ضابطه های کنونی ازدواج که بیانگر تقدم نیاز به قدرت بر سعادت و امکان رشد زوجین هستند، نفی می شوند و توافق در عقیده و علاقه ضابطه ازدواج دختران و پسران این ملت پذیرفته می گردد. قانون و اخلاق باید اسباب آزادی ازدواج جوانان را فراهم آورد و همواره حقوق خانواده را بر حقوق پدر، مادر، و یا زوجین مقدم بشمارد.

و از آنجا که در جمهوری اسلامی کار رهبری و ابداع و ابتکار و ارزیابی، از ارزش ویژه ای برخوردار می شود، این قانون برای زنان و مردان و بویژه زنان امکانات مادی و معنوی فراهم می آورد تا تعلیم و تربیت فرزندان قربانی تضییقات مادی و انواع فشارها نگردد و زنان کشور از موقعیت دون انسانی هم بعنوان «شیئی جنسی» و هم بعنوان «نیروی کار» رها گردند و با فراغت بال وظیفه پراج مادری و مشارکت در مسئولیت هایی را به انجام رسانند که در عهده انسان پیشاهنگ عصر انقلاب است.

در ایجاد بنیادها و ارکان فرهنگی، علاوه بر عنایت به لزوم ویران کردن بنیادها و ارکان «فرهنگ شاهنشاهی» و حفظ تداوم بعثت فرهنگی که ترجمان انقلاب رهائی بخش نسل امروز است، به فراهم آوردن اسباب رشد انسان تقدم قطعی داده می شود. در حقیقت پیروزی مردم ایران در مبارزه تاریخی خویش، که در تضاد مذهب و استبداد حاکم متجلی می شد، وقتی قرین موفقیت قطعی می گردد که برداشت و تصویر اسلامی انسان در وجود انسان طراز نو تحقق پذیرد. از

اینرو اصول این قانون چنان تدوین می شوند که بر اساسشان بنیادها و ارکان فرهنگی بتوانند بوجود آیند که در محیط تعلیم و تربیت، انسان ناطق ارزش والا و جهان شمول اسلامی تربیت گردد.

بدینسان این قانون اساسی هم تبلور خواستهای انقلاب اسلامی ما و هم تدارک همه جانبه برای دوام این انقلاب تا پیروزی کامل انسان، انسان پیشاهنگ و رشید و آزاد است.

اینک بر عهده همگان است که پیروی از این اصول انقلابی را وظیفه خود شناسند و بدانند که تغییر زندگی قومی که خواستار رشد، و دستیابی به خیر و کمال و زیبائی و آزادی است، باخواست و یاری خداوند، زمانی انجام پذیر است که آن قوم خود را صاحب اراده و حق حاکمیت بشمارد و در مسیر رشد گامهای استوار بردارد.

بر عهده مردم است که با انتخاب مدیران و مسئولان کاردان و مؤمن، و نظارت بر کار آنها در اجرای این قانون و مشارکت در ساختمان جامعه اسلامی انقلابی، مبارزه تاریخی خویش را به پیروزی کامل رسانند تا در جامعه اسوه، انسان مسلمان در مسیر رشد و آزادی مسند خلیفه الهی را بازجوید و شهید بر مردم جهان گردد تا که سپیده آزادی بر سرتاسر زمین بردهد.

ضمیمه 2: متن کامل پیش نویس قانون اساسی

فصل اول : اصول کلی

اصل ۱

نوع حکومت ایران "جمهوری اسلامی" است که ملت ایران در پی انقلاب اسلامی پیروزمندش در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین سال یکهزاروسیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی با اکثریت 98/2٪ به آن رأی مثبت داده است.

اصل ۲

نظام جمهوری اسلامی نظامی است توحیدی بر پایه فرهنگ اصیل و پویا و انقلابی. اسلام، با تکیه بر ارزش و کرامت انسان، مسئولیت او درباره خویش نقش بنیادی تقوا، در رشد او، نفی هر گونه تبعیض و سلطه جوئی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و ضرورت استفاده از دستاوردهای سودمند علوم و فرهنگ بشری در جهت التزام کامل به همه تعالیم الهی اسلام.

اصل ۳

آراءعمومی مبنای حکومت است و بر طبق دستور قرآن که: «وشاور هم فی الامر» و «امرهم شوری بینهم» امور کشور باید از طریق شوراهای منتخب مردم در حدود صلاحیت آنان و به ترتیبی ناشی از آن مشخص می‌شود حل و فصل گردد.

اصل ۴

جمهوری اسلامی ایران دراستقرار جامعه توحیدی، معنویت و اخلاق اسلامی را مبنای روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار می‌دهد.

اصل ۵

بر مبنای آیه کریمه: یا ایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و انسی وجعلناکم شعوبا و قبائل التعارفوا ان الکریمکم عندالله اتقیکم.
در جمهوری اسلامی ایران همه اقوام از قبیل فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و نظائر اینها از حقوق کاملاً مساوی برخوردارند و هیچ کس را بر دیگری امتیازی نیست، مگر بر اساس تقوا.

اصل ۶

در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. هیچ فرد یا گروه و هیچ مقام و مرجعی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، بر استقلال و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌یی وارد کند یا به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی عقیده، بیان، قلم و آزادی‌های مشروع دیگر را از کسی سلب کند یا قوانین و مقرراتی بدین منظور وضع کند مگر در حالت جنگ.

اصل ۷

جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و رسیدن به استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد و بنابراین درعین خودداری کامل از هر گونه دخالت سلطه جویانه در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین علیه مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.

اصل ۸

جمهوری اسلامی ایران با رعایت کامل موازین اقتصادی اسلام، صنعت و کشاورزی بومی را ترویج می‌کند و در عین حال از همه علوم و فنون پیشرفته جهان در امر صنعت و کشاورزی نیز استفاده می‌نماید، البته با رعایت کامل استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و جلوگیری از هر گونه وابستگی جامعه به دیگران و بدون التزام به پذیرش نظام اجتماعی حاکم بر آنان.

اصل ۹

سعی و کار حاصل از آن حق هر کسی می‌باشد. هیچ کس نمی‌تواند بعنوان مالکیت رسمی و کار خود، امکان سعی و کار را از دیگری سلب کند. امکان کار و کوشش برای همه باید چنان فراهم گردد که هیچکس مورد بهره‌کشی و استثمار دیگران قرار نگیرد.

اصل ۱۰

جمهوری اسلامی ایران باید امکانات آموزش و پرورش را برای همه مردم کشور بطور یکسان فراهم کند تا هر کسی بتواند فراخور استعدادش از آموزش و پرورش و رشد و شکوفایی برخوردار گردد و محدودیت امکانات سد راه پیشرفت او نشود.

اصل ۱۱

خانواده واحد بنیادی جامعه انقلابی ایران محسوب می‌گردد. قوانین باید اسباب استواری ازدواج را برپایه توافق در عقیده و علاقه فراهم آورد و در تنظیم آنها حقوق خانواده بر حقوق فردی زوجین مقدم شمرده شود و روابط زن و مرد باید بر مبنای طهارت و تقوی و ارزشهای والای انسان قرار گیرد، نه بر تفاخر ظاهری و مادی و هوسرانی.

اصل ۱۲

از آنجا که تربیت فرزندان با پدر و مادر و در دوران کودکی بیشتر بامادر است تعلیم و تربیت دختران وظیفه مقدم بنیادهای فرهنگی تلقی می‌شود و قوانین راجع به خانواده باید برای مادر امکانات مادی و معنوی در نظر بگیرد تا بتواند به فراغت بال و وظیفه پرارج مادری و مسئولیت‌هایی بپردازد که در جامعه انقلابی اسلامی برعهده دارد.

فصل دوم: دین رسمی کشور

اصل ۱۳

دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری است که مذهب اکثریت مسلمانان ایران است و مذاهب دیگر اسلامی، اعم از زیدی، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی معتبر و محترم است و در مناطقی که مسلمانان پیرو این مذاهب اکثریت دارند مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق این مذاهب خواهند بود. ولی در احوال شخصیه و در تعلیم و تربیت دینی هر مسلمان در هر نقطه از ایران بر طبق مذهب اسلامی خود عمل می‌کند.

اصل ۱۴

زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان در ایران اقلیتهای رسمی دینی شناخته می‌شوند و در انجام مراسم دینی خود آزاداند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می‌کنند.

فصل سوم: حق حاکمیت ملی و قوای ناشی از آن

اصل ۱۵

حق حاکمیت ملی از آن همه مردم است و باید به نفع عموم به کار رود و هیچ فرد یا گروهی نمی تواند این حق الهی همگانی را به خود اختصاص دهد یا در جهت منافع اختصاصی خود یا گروه معینی بکار برد.

اصل ۱۶

قوای ناشی از اعمال حق حاکمیت ملی عبارتند از : قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه مجریه که باید همیشه مستقل از یکدیگر باشند و ارتباط میان آنها بر طبق این قانون بوسیله رئیس جمهور برقرار گردد.

اصل ۱۷

اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای ملی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می شود و مصوبات آن پس از توشیح رئیس جمهوری برای اجرا به قوه قضائیه و قوه مجریه ابلاغ می گردد. در امور مهم که به سرنوشت کشور و مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مربوط باشد ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد.

اصل ۱۸

اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه های دادگستری است که باید بر طبق موازین اسلام تشکیل شود و به رسیدگی به دعاوی و حل و فصل آنها و حفظ حقوق عمومی و اجرای عدالت اسلامی بپردازد.

اصل ۱۹

اعمال قوه مجریه از طریق رئیس جمهور و هیأت وزیران است.

فصل چهارم : پرچم، زبان و خط رسمی کشور

اصل ۲۰

پرچم رسمی ایران به رنگهای سبز و سفید و سرخ با علامت مخصوص جمهوری اسلامی است.

اصل ۲۱

زبان و خط مشترک مردم ایران فارسی است و متون و مکاتبات رسمی باید با این زبان و خط باشد. ولی استفاده از زبان های محلی در مدارس و مطبوعات محلی آزاد است.

فصل پنجم : حقوق ملت

اصل ۲۲

همه افراد ملت اعم از زن و مرد، در برابر قانون مساوی اند.

اصل ۲۳

عقیده و حیثیت و جان و مسکن و شغل اشخاص محترم و از تعرض مصون است مگر به حکم قانون.

اصل ۲۴

نامه‌های پستی و مکالمات تلفنی از بازرسی و ضبط مصون است. افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، عدم مخابره آنها و تجسس از طریق استماع مکالمه‌های تلفنی ممنوع است مگر به حکم قانون.

اصل ۲۵

مطبوعات در نشر مطالب و بیان عقاید آزادند، مگر در نشر مطالب مخالف عفت عمومی یا توهین به شعائر دینی. اتهام و افترا و تعرض به شرف و حیثیت و آبروی اشخاص یا نشر اکاذیب، جرائم مطبوعاتی و کیفیت مجازات و رسیدگی به آنها را قانون معین می‌کند.

اصل ۲۶

تشکیل احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های دینی، سیاسی و صنفی آزاد است مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، حاکمیت و وحدت ملی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. شرکت افراد در اینگونه گروه‌ها آزاد است و هیچکس را نمی‌توان از شرکت در گروه دینی، سیاسی و اجتماعی دلخواهش منع کرد یا به شرکت در یکی از این گروه‌ها مجبور ساخت.

اصل ۲۷

تشکیل اجتماعات مسالمت آمیز آزاد است و مقررات مربوط به اجتماع و راه پیمائی در خیابان‌ها و میدان‌های عمومی بموجب قانون معین خواهد شد.

اصل ۲۸

هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی نیست برگزیند.

اصل ۲۹

حق استفاده از بیمه بهداشت، درمان، بیکاری، پیری و از کارافتادگی، حقی است همگانی و دولت مکلف است بر طبق قوانین با استفاده از درآمدهای ملی این بیمه‌ها را برای یک فرد کشور تأمین کند و در این زمینه، کشاورزان، کارگران و گروه‌های کم درآمد حق تقدم دارند.

اصل ۳۰

سلب تابعیت اشخاص فقط در صورتی ممکن است که دولت دیگری تابعیت آنها را بپذیرد. اتباع خارجی نیز می‌توانند در حدود قوانین به تابعیت ایران درآیند.

اصل ۳۱

هر کسی حق دارد به منظور دادخواهی به دادگاه صالح رجوع کند و هیچکس را نمی‌توان از دادگاهی که بموجب قانون باید درباره او حکم کند منصرف کرد و به دادگاه دیگری فرستاد.

اصل ۳۲

اصل برائت است و هیچکس مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

اصل ۳۳

حکم به مجازات و اجراء آن باید به موجب قانون باشد.

اصل ۳۴

هیچ فعل یا ترک فعلی جرم محسوب نمی‌شود. مگر به استناد قانونی که پیش از وقوع آن وضع شده باشد.

اصل ۳۵

هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلائل حداکثر در مدت بیست و چهار ساعت به متهم ابلاغ شود.

اصل ۳۶

شکنجه بدنی یا روانی جهت اقرار گرفتن ممنوع است. اجبار اشخاص به شهادت مجاز نیست و چنین شهادت یا اقرار یا سوگند فاقد ارزش و اعتبار است. مجازات تخلف از این اصل را قانون معین می‌کند.

اصل ۳۷

لطمه به حرمت و حیثیت انسانی که به حکم قانون بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.

اصل ۳۸

هیچ یک از ایرانیان را نمیتوان از محل اقامت خود تبعید و یا از اقامت در محل دلخواهش منع کرد، یا به اقامت در محلی مجبور ساخت، مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد.

اصل ۳۹

هیچ حقی را نمیتوان بر خلاف مبانی و هدفهائی که موجب آن شده مورد استفاده قرارداد.

اصل ۴۰

مالکیت شخصی که از راه مشروع به دست آید محترم است و حدود آن را قانون معین می‌کند.

اصل ۴۱

هیچ ملکی را نمیتوان به عنوان نیاز عمومی از صاحبش گرفت. مگر به تصویب قانون و پرداخت قیمت عادلانه آن.

اصل ۴۲

هر کسی حق دارد در حدود قانون از حمایت مادی و معنوی آثار علمی، ادبی، هنری و صنعتی خود برخوردار باشد.

اصل ۴۳

هیچکس نمیتواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.

اصل ۴۴

زمینهای قابل کشت را بدون عذر موجه نمی‌توان معطل گذاشت. ضوابط به اجرای این اصل را قانون معین می‌کند.

اصل ۴۵

تبدیل اراضی قابل کشت به غیرکشاورزی ممنوعست مگر در موارد ضرورت به حکم قانون

اصل ۴۶

منابع زیرزمینی و دریائی و معادن و جنگل ها و بیشه‌ها و رودخانه‌ها و آبهای عمومی دیگر و اراضی موات و مراتع از اموال عمومی است و نحوه اداره و بهره‌برداری از آنها بوسیله قوانین معین می‌شود.

اصل ۴۷

مالکیت خصوصی در صنایع کشاورزی یا بازرگانی در صورتیکه وسیله اضرار یا تجاوز به منافع عمومی شود با تصویب مجلس شورای ملی، ملی اعلام می‌گردد.

فصل ششم : قوه مقننه

مبحث اول : مجلس شورای ملی

اصل ۴۸

مجلس شورای ملی از نمایندگان ملت که بطور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند تشکیل می‌گردد. مصوبات اکثریت این نمایندگان برای همه ملت لازم الاجراست. شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان را قانون معین خواهد کرد.

اصل ۴۹

دوره نمایندگی در مجلس شورای ملی چهار سال است. انتخابات هر دوره باید پیش از پایان دوره قبل بعمل آید بطوریکه جمهوری اسلامی در هیچ صورت بدون مجلس نباشد.

اصل ۵۰

عده نمایندگان مجلس شورای ملی دو بیست و هفتاد نفر است و پس از هر ده سال در صورت زیاد شدن جمعیت کشور، در هر حوزه انتخابی به نسبت هر صد و پنجاه هزار نفر یک نماینده اضافه می‌شود. زرتشتیان و یهودیان کشور هر کدام یک نماینده و مسیحیان دو نماینده جداگانه انتخاب می‌کنند و در صورت افزایش جمعیت هر یک از این اقلیت‌ها بازاء هر یکصد و پنجاه هزار نفر اضافی یک نماینده اضافی خواهند داشت. مقررات مربوط به انتخابات مطابق قانون معین می‌شود.

اصل ۵۱

نمایندگان باید پیش از رسمیت یافتن مجلس به ترتیب زیر سوگند نامه یاد کنند و متن قسم نامه را امضاء نمایند. "من، امضاء کننده این ورقه به خداوند قادر متعال و قرآن کریم و شرف انسانی خود سوگند می‌خورم که نگهبان دست آوردهای انقلاب اسلامی ملت ایران و مبانی جمهوری اسلامی باشم و ودیعه ای را که ملت به ما سپرده است بسان امینی عادل پاسداری کنم. در انجام وظایف وکالت تقوی پیشه کنم و همواره به استقلال و اعتدالی کشور و حفظ حقوق ملت پایبند باشم. از حریم قانون اساسی دفاع کنم و در گفته‌ها و نوشته‌ها و بیان عقاید خویش جز به استقلال کشور و آزادی مردم نیندیشم." (اقلیتهای مذهبی این سوگند را با ذکر کتاب آسمانی خود یاد خواهند کرد).

اصل ۵۲

ترتیب انتخاب رئیس و هیأت رئیسه را مجلس و تعداد کمیسیون‌ها و دوره تصدی آنها و امور مربوط به مذاکرات و انتظامات مجلس بوسیله آئین نامه داخلی مجلس معین می‌گردد.

اصل ۵۳

مذاکرات مجلس شورای ملی باید علنی باشد و گزارش کامل آن در روزنامه رسمی منتشر شود. به تقاضای رئیس جمهور یا نخست وزیر یا یکی از وزراء یا رئیس مجلس یا ده نفر از نمایندگان ممکن است جلسه ی محرمانه با حضور همه نمایندگان یا با حضور عده خاص از آنها تشکیل شود. در صورت اخیر مصوبات این گروه خاص از نمایندگان وقتی معتبر است که به تصویب مجلس برسد.

اصل ۵۴

– وزیران با اجتماع یا به انفراد حق شرکت در جلسات مجلس را دارند و در صورتیکه مجلس لازم بداند مکلف به حضورند و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود. وزیران میتوانند مشاوران خود را نیز همراه داشته باشند

مبحث دوم : ا اختیارات و صلاحیت

اصل ۵۵

مجلس شورای ملی در عموم مسائل و در حدود صلاحیت مقرر در قانون اساسی میتواند قانون وضع کند.

اصل ۵۶

– سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل تفویض به دیگری نیست و هر نماینده در برابر تمام ملت مسئولیت دارد. مجلس نمی تواند اختیار قانونگذاری را به شخص یا هیأتی واگذار کند، ولی در موارد ضروری میتواند اختیار وضع بعضی از قوانین را به کمیسیون های داخلی خود تفویض کند. در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می نماید بصورت آزمایشی اجرا می شود و تصویب نهائی آنها با مجلس خواهد بود.

اصل ۵۷

– تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای ملی است. مفاد این ماده مانع از تفسیری نیست که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می کنند.

اصل ۵۸

بناهای دولتی و اموالی که جنبه نفایس ملی دارد قابل انتقال بغیر نیست مگر با تصویب مجلس شورای ملی.

اصل ۵۹

تغییر در خطوط مرزی کشور در صورتیکه ممکنست که به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان مجلس شورای ملی برسد.

اصل ۶۰

دادن امتیاز تشکیل شرکتهای و مؤسسات عمومی و اعطای امتیاز انحصار در امور تجارتي و صنعتی و کشاورزی و معادن از طرف دولت بدون تصویب مجلس شورای ملی ممنوعست.

اصل ۶۱

عهد نامه‌ها و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی و قراردادهای دیگر از این قبیل باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل ۶۲

استخدام کارشناسان و مستشاران خارجی از طرف دولت در حد احتیاج و ضرورت باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل ۶۳

گرفتن و دادن وام و کمک‌های بدون عوض از طرف دولت اعم از داخله و خارجه باید با تصویب مجلس شورای ملی باشد.

اصل ۶۴

لوائح قانونی پس از تصویب هیأت وزیران به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شود. طرح‌های قانونی به پیشنهاد حداقل 15 نفر از نمایندگان در مجلس شورای ملی قابل طرح است.

اصل ۶۵

طرح‌های قانونی و پیشنهادهای و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوائح قانونی عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی با افزایش هزینه‌های عمومی می‌انجامد، در صورتی قابل طرح در مجلس خواهد بود که در آن طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد.

اصل ۶۶

مجلس شورای ملی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول مسلم اسلام و قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر طبق اصل 144 بعهدده شورای نگهبان قانون اساسی است.

اصل ۶۷

مجلس شورای ملی حق تحقیق و تفحص در هر یک از امور کشور را دارد.

اصل ۶۸

برقراری حکومت نظامی ممنوع است. مگر هنگام جنگ به حکم قانون.

اصل ۶۹

در هر مورد که نماینده‌ای از وزیر مسئول درباره موضوعی از وظائف او سؤال کند، آن وزیر موظف به جواب است و جواب نباید بیش از ده روز به تاخیر بیفتد مگر با عذر موجه.

اصل ۷۰

نمایندگان می‌توانند دولت را استیضاح کنند. استیضاح در صورتی قابل طرح است که به امضاء ده نفر از نمایندگان برسد. پاسخ با استیضاح باید ظرف ده روز از تاریخ تقدیم آن، از طرف دولت یا وزیر مسئول داده شود. مجلس پس از استماع

پاسخ دولت به دولت رأی اعتماد یارأی عدم اعتماد می‌دهد. در صورت اخیر دولت معزول است و نخست وزیر یا وزیر مورد استیضاح نمی‌تواند در هیئت دولتی که بلافاصله تشکیل می‌شود شرکت کند.

اصل ۷۱

نمایندگان مجلس را نمیتوان به مناسبت عقایدی که در مجلس اظهار کرده یا به آرائی که در مقام ایفای وظائف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد. ولی اگر نماینده‌ای مرتکب جنحه یا جنایاتی مشهود شود بلافاصله مورد تعقیب قرار می‌گیرد جریان تعقیب باید به آگاهی مجلس برسد. در صورتیکه نماینده متهم به ارتکاب جرم غیرمشهود باشد، به شرط سلب مصونیت تحت تعقیب قرار می‌گیرد.

اصل ۷۲

هیأت وزیران پس از تشکیل و معرفی و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد. در دوران تصدی نیز در مورد مسائل مهم و مورد اختلاف، دولت میتواند از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل ۷۳

هرکس شکایتی از چگونگی اداره کشور یا شیوه قانونگذاری یا سیاست قضائی داشته باشد، میتواند به مجلس شورای ملی اعلام کند. هرگاه شکایت درباه مجلس باشد باید به او پاسخ کافی داده شود و اگر راجع به دولت یا سیاست قضائی باشد به وزارت مسئول فرستاده می‌شود تا مورد رسیدگی قرار گیرد.

اصل ۷۴

برای تأمین هرچه سریعتر رفاه عمومی و پیشبرد اصلاحات بهداشتی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی، با توجه به مقتضیات بومی و جلب همکاری مردم در این مقاصد، اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان، با نظارت شورائی بنام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند صورت می‌گیرد. حدود اختیارات، و عمل ونحوه نظارت شوراهای مذکور و سلسله مراتب آنها را که باید رعایت اصول و حدت ملی و تمامیت ارضی و تابعیت حکومت مرکزی باشد، قانون تعیین می‌کند.

فصل هفتم : قوه مجریه

مبحث اول : رئیس جمهوری

اصل ۷۵

رئیس جمهوری بالاترین مقام رسمی کشور در امور داخلی و روابط بین‌المللی و اجرای قانون اساسی است و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه مجریه را بعهده دارد.

اصل ۷۶

رئیس جمهوری باید مسلمان و ایرانی‌الاصل و تابع ایران باشد.

اصل ۷۷

رئیس جمهوری برای مدت چهارسال از راه مراجعه مستقیم به آراء عمومی انتخاب می‌شود و انتخاب متوالی او تنها برای یک دوره دیگر امکان دارد.

اصل ۷۸

داوطلبان احراز مقام ریاست جمهوری باید آمادگی خویش را بطور رسمی اعلام کنند نحوه انجام انتخاب رئیس جمهوری را قانون معین می‌کند.

اصل ۷۹

رئیس جمهوری به اکثریت مطلق آراء شرکت کنندگان انتخاب میشود، ولی هرگاه در دور نخست هیچیک از داوطلبان نتواند چنین اکثریتی بدست آورد، روز جمعه هفته بعد برای بار دوم رأی گرفته می‌شود، در دور دوم تنها دو نفر از داوطلبانی که دور نخست آراء بیشتری بدست آورده‌اند شرکت می‌کنند، لیکن اگر بعضی از داوطلبان برنده آن دوره، از شرکت در انتخابات منصرف شوند، انتخاب از میان دو داوطلبی صورت می‌گیرد که بیش از دیگران رأی داشته باشند. شورای نگهبان قانون اساسی بر انتخابات نظارت و نتیجه را اعلام می‌کند. در نخستین دوره انتخاب رئیس جمهوری انجمن عالی نظار که طبق آئین‌نامه تشکیل می‌شد، نظارت بر انتخاب رئیس جمهوری را برعهده دارد.

اصل ۸۰

انتخاب رئیس جمهوری جدید باید حداقل یکماه پیش از پایان دوره ریاست جمهوری انتخاب شود و در فاصله انتخاب رئیس جمهوری جدید و پایان دوره ریاست جمهوری سابق، رئیس جمهوری پیشین وظائف ریاست جمهوری را انجام می‌دهد.

اصل ۸۱

هرگاه ده روز پیش از روز رأی گیری یکی از داوطلبان فوت کند، انتخابات به مدت دوهفته به تاخیر می‌افتد، اگر در فاصله دور نخست و دور دوم نیز یکی از دو نفر حائز اکثریت دور نخست فوت کند مهلت انتخابات تجدید می‌شود.

اصل ۸۲

رئیس جمهوری درمجلس شورای ملی در جلسه‌ای که باحضور رئیس دیوانعالی کشور و اعضای شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل می‌شود سوگند نامه زیر را قرائت و امضاء می‌کند:

"من، بعنوان رئیس جمهوری در پیشگاه ملت ایران، به خداوند قادر، متعال و قرآن کریم سوگند یاد می‌کنم که پاسدار قانون اساسی و نگاهبان دین رسمی کشور باشم و همه وجود و استعداد و صلاحیت خویش را وقف خدمت به مردم و اعتلاء کشور و ترویج اخلاق و پشتیبانی از حق و عدالت سازم، از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی از قانون اساسی که برای ملت شناخته شده است حمایت کنم و در حراست از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم و با استعانت از خداوند و پیروی از پیامبر و ائمه اطهار علیه السلام قدرتی را که ملت بعنوان امانتی مقدس بمن سپرده است، همچون امینی پارسا و فداکار نگاهدار باشم و آنرا به منتخب ملت پس از خود بسپارم و از هر گونه خودکامگی بپرهیزم".

اصل ۸۳

توشیح قوانین با رئیس جمهور است ولی خودداری او از توشیح قانون در مهلت مقرر، جزء موارد مصرح در قانون اساسی، نمی‌تواند اجرای قوانین را پس از انقضای مهلت توشیح متوقف سازد، یا به تاخیر اندازد. مهلت توشیح قانون ده روز از تاریخ ابلاغ قانون به نخست وزیر است.

اصل ۸۴

رئیس جمهور حق دارد در مهلت توشیح، مصوبات مجلس شورای ملی را که بر خلاف قانون اساسی یا اصول مسلم و احکام شرعی می‌بیند، با ذکر دلایل خود، برای اصلاح و بررسی مجدد آن به مجلس بازگرداند، در اینصورت قانونی که پس از شور دوباره به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد، باید ظرف مهلت مقرر به توشیح برسد و هرگاه ریاست جمهوری آن را باز هم متعارض با قانون اساسی یا اصول مسلم و احکام شرعی بداند، مراتب را به شورای نگهبان اعلام می‌کند.

اصل ۸۵

در امور مالی نیز، هرگاه ریاست جمهوری اجرای قانون را به مصلحت نبیند، میتواند تجدید نظر در آنرا با ذکر دلایل از مجلس بخواهد ولی پس از تصویب مجدد باید آنرا توشیح کند. درخواست تجدید نظر نیز باید تا پایان مهلت توشیح انجام شود.

اصل ۸۶

در مواردیکه به پیشنهاد رئیس جمهور، تصویب عهدنامه یا لایحه‌ای به همه پرسى گذارده می‌شود، مهلت توشیح قانون از تاریخی آغاز می‌شود که نتیجه همه پرسى بوسیله شورای نگهبان اعلام گردد.

اصل ۸۷

رئیس جمهور نخست وزیر را انتخاب می‌کند.

اصل ۸۸

رئیس جمهور در حدود اختیارات خویش در برابر ملت مسئول است.

اصل ۸۹

هرگاه بین قوه مجریه و مجلس شورای ملی اختلاف نظر بوجود آید و توافق ممکن نگردد، رئیس جمهور میتواند از راه همه پرسى، انحلال مجلس شورا را به تصویب ملت برساند و در صورت انحلال باید بلافاصله انتخابات جدید مجلس اعلام و ترتیبی داده شود که مجلس جدید حداکثر طی شش هفته از تاریخ انحلال، کار خود را آغاز کند. رئیس جمهور در هر دوره ریاست جمهوری فقط یکبار می‌تواند از این حق استفاده کند.

اصل ۹۰

اعلام عفو عمومی پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس جمهور است، همچنین رئیس جمهور حق دارد در حدود قوانین مجازات محکومات را تخفیف دهد.

اصل ۹۱

اعطای نشان‌ها و عناوین افتخاری دولت با رئیس جمهور است.

اصل ۹۲

رئیس جمهور استوار نامه سفیران اعزامی به کشورهای بیگانه را امضاء می‌کند و استوار نامه سفیران کشورهای بیگانه را می‌پذیرد.

اصل ۹۳

فرماندهی کل نیروهای نظامی با رئیس جمهور است. رئیس کل ستاد ارتش جمهوری اسلامی به پیشنهاد هیأت وزیران و تصویب رئیس جمهور تعیین می‌شود.

اصل ۹۴

امضای عهدنامه‌های دولت ایران با سایر دولت‌ها و همچنین امضای پیمان‌های مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی با رئیس جمهور یا نماینده قانونی او است که پس از تصویب مجلس شورای ملی انجام می‌شود.

اصل ۹۵

اعلان جنگ و متارکه آن و پیمان صلح پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس جمهور است مگر در موارد فوری و اضطراری که رئیس جمهور با مشورت هیأت وزیران تصمیم می‌گیرد.

اصل ۹۶

رئیس جمهور در صورت لزوم می‌تواند از طریق پیامی که توسط نخست وزیر در مجلس قرائت می‌شود نظرهای خود را با اطلاع نمایندگان برساند این پیام مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

اصل ۹۷

در مورد غیبت یا بیماری رئیس جمهور، شورائی بنام شورای موقت ریاست جمهوری مرکب از: نخست وزیر، رئیس مجلس شورای ملی و رئیس دیوانعالی کشور، وظائف او را انجام می‌دهد، مشروط بر اینکه عذر رئیس جمهور برای مدتی بیش از دو ماه نباشد.

اصل ۹۸

در صورت فوت یا کناره‌گیری رئیس جمهور یا بیماری طولانی و یا سایر موجباتیکه مانع از اجرای وظائف وی شود، وظائف و اختیارات رئیس جمهور بااستثنای اختیار مربوط به درخواست تجدید نظر نسبت به مصوبات مجلس و اقدام به همه پرسى موقت با شورای موقت ریاست جمهوری است و این شورا حداقل یکماه و حداکثر پنجاه روز پس از احراز آن نسبت به انتخاب رئیس جمهور جدید اقدام می‌کند.

اصل ۹۹

در مدتی که وظائف رئیس جمهور بعهدده شورای موقت ریاست جمهوری است نمی‌توان دولت را استیضاح کرد یا تجدید نظر در قانون اساسی را عنوان کرد.

اصل ۱۰۰

هرگاه رئیس جمهور لازم بداند، جلسه هیأت وزیران در حضور وی و بریاست او تشکیل می‌گردد.

اصل ۱۰۱

تصویب‌نامه و آئین‌نامه دولت، پس از تصویب هیأت وزیران با اطلاع رئیس جمهور می‌رسد و در صورتیکه مصوبه‌ها را بر خلاف قوانین بیابد می‌تواند برای تجدید نظر به هیأت وزیران بفرستد.

اصل ۱۰۲

چنانچه رئیس جمهور به خیانت یا توطئه علیه امنیت کشور متهم شود، مجلس شورای ملی باید به اتهام او رسیدگی کند و اگر سه چهارم همه نمایندگان مجلس رأی به تعقیب او دادند هیأت عمومی دیوان عالی کشور به اتهام رسیدگی و بر طبق قوانین عمومی، مجازات او را معین می کند. پس از رأی مجلس به تعقیب، تا صدور رأی نهائی دیوان عالی کشور رئیس جمهور از مقام خود معلق است و وظائف او را شورای موقت ریاست جمهور انجام می دهد.

مبحث دوم : هیأت وزیران

اصل ۱۰۳

وزراء به پیشنهاد نخست وزیر و تصویب رئیس جمهور معین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می شوند. اداره امور کشور بعهده هیأت وزیران و مسئولیت اجرایی کلیه سازمان های کشوری و لشگری با این هیأت است تعداد وزیران و حدود صلاحیت هر یک از آنان را قانون معین می کند.

اصل ۱۰۴

ریاست هیأت وزیران با نخست وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم های دولت می پردازد و با همکاری وزیران خط مشی سیاسی دولت را تعیین و اجرای قوانین را تامین میکند. نخست وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات وزیران است.

اصل ۱۰۵

نخست وزیر تا زمانیکه مورد اعتماد مجلس است در سمت خود باقی می ماند استعفای دولت به رئیس جمهور تقدیم می شود و تا تعیین دولت جدید، به وظائف خود ادامه می دهد.

اصل ۱۰۶

هیچکس نمی تواند به مقام نخست وزیری و وزارت برسد مگر اینکه مسلمان و ایرانی الاصل و تابع ایران باشد.

اصل ۱۰۷

- هیأت وزیران در برابر مجلس شورای ملی مسئول است و تا زمانی به کار خود ادامه می دهد که در اجرای وظائف خود مورد اعتماد مجلس باشد.

اصل ۱۰۸

نخست وزیر میتواند با تصویب رئیس جمهور وزیری را عزل کند و دیگری را بجای او برگزیند، ولی هرگاه پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت، نیمی از اعضای هیأت وزیران تغییر کند، دولت باید مجدداً تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل ۱۰۹

هریک از وزیران مسئول وظائف خاص خویش در برابر مجلس است، ولی در اموری که بتصویب هیأت وزیران می رسد مسئول اعمال دیگران نیز هست.

اصل ۱۱۰

علاوه بر مواردی که هیأت وزیران یا وزیری مأمور تدوین آئین نامه های اجرائی قوانین می شود، هیأت وزیران حق دارد برای انجام وظائف اداری و تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمان های اداری بوضع تصویب نامه و آئین نامه و نظامنامه بپردازد،

ولی مفاد این مقررات هیچگاه نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد، هر یک از وزیران نیز در حدود وظائف خویش و مصوبات هیأت وزیران، حق وضع آئین‌نامه و صدور بخشنامه را دارد.

اصل ۱۱۱

صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی و ارجاع آن به داوری موکول به تصویب هیأت وزیران در هر مورد است.

اصل ۱۱۲

نخست وزیر و وزیران در صورتیکه متهم به خیانت یا توطئه علیه امنیت کشور گردند، اتهام آنها در مجلس مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و چنانچه اکثریت مجلس رأی داد تعقیب متهم در صلاحیت هیأت عمومی دیوانعالی کشور است و مجازات این جرائم تابع قوانین عمومی است.

اصل ۱۱۳

رسیدگی به اتهام رئیس جمهوری و نخست وزیر و وزیران در مورد جرائم عمومی، پس از تصویب مجلس شورای ملی، در دادگاه‌های عمومی دادگستری انجام می‌شود.

مبحث سوم : امور مالی

اصل ۱۱۴

هیچ نوع مالیات وضع نمی‌شود مگر بموجب قانون، موارد معافیت و بخشودگی و تخفیف مالیاتی نیز بموجب قانون مشخص می‌شود.

اصل ۱۱۵

– نظام مالیاتی باید عادلانه و مردمی باشد و چنان برقرار شود که هر کس از مواهب طبیعی بهره بیشتر برد، بار هزینه‌های عمومی را بیشتر بدوش کشد.

اصل ۱۱۶

بودجه کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر می‌شود از طرف دولت تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی تسلیم خواهد شد. هر گونه تغییر در ارقام بودجه نیز تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود.

اصل ۱۱۷

کلیه دریافت‌های مربوط به دولت در حسابهای خزانه‌داری کل متمرکز میشود و تمام پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب بموجب قانون انجام می‌گیرد.

اصل ۱۱۸

دیوان محاسبات کشور و سازمان و اداره امور آن در تهران و مراکز استانها بموجب قانون تشکیل و تعیین خواهد شد.

اصل ۱۱۹

مجلس شورای ملی عده کافی بعنوان مستشار دیوان محاسبات به ترتیبی که قانون معین میکند انتخاب خواهد کرد.

اصل ۱۲۰

دیوان محاسبات کلیه حسابهای وزارتخانه ها و مؤسسات و شرکتهای دولتی و سایر دستگاههایی که بنحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می کنند به ترتیبی که قانون مقرر می دارد رسیدگی و یا حسابرسی می نماید و مراقبت خواهد کرد که هیچ هزینه ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی درمحل خود به مصرف رسیده باشد. حسابها و اسناد و مدارک مربوط را برابر قانون جمع آوری و لایحه تفریغ بودجه هر سال را بانضمام نظرات خود به مجلس شورای ملی تسلیم می نماید.

مبحث چهارم : ارتش

اصل ۱۲۱

ارتش جمهوری اسلامی پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور را بعهده دارد.

اصل ۱۲۲

هیچ افسر و سرباز خارجی بخدمت نظام ایران قبول نمی شود، عبور یا اقامت نیروی نظامی خارجی از کشور تنها با رعایت مصالح کشور، آنهم با تشخیص و تصویب سه چهارم کل نمایندگان مجلس شورای ملی ممکن است.

اصل ۱۲۳

هزینه های نظامی سالانه از طرف مجلس شورای ملی تصویب می شود که در آن هزینه خرید اسلحه باید به صراحت معین و ضرورت تهیه انواع آن توجیه شود.

اصل ۱۲۴

استقرار هرگونه پایگاه نظامی خارجی، هر چند بعنوان استفاده های صلح آمیز در ایران ممنوع است.

اصل ۱۲۵

ترفیع درجه نظامیان و سلب آن بموجب قانون است.

فصل هشتم : قوه قضائیه

اصل ۱۲۶

محاكم دادگستری مرجع رسمی تظلمات عمومی است. تشکیل محاکم و تعیین صلاحیت محاکم منوط به حکم قانون است و کسی نمی تواند به هیچ عنوان دادگاهی تشکیل دهد.

اصل ۱۲۷

قوه قضائیه مستقل و رئیس جمهور ضامن استقلال آن است. شورای عالی قضائی در حدود اصل ۱۳۸ این قانون لوازم و مقتضیات این استقلال را فراهم می آورد و در حفظ آن با رئیس جمهور همکاری می کند.

اصل ۱۲۸

تشکیل محاکم اختصاصی جز در موارد مصرح در این قانون ممنوع است، ولی ممکن است برخی از شعب محاکم عمومی بنوع خاصی از دعاوی رسیدگی کنند.

اصل ۱۲۹

دیوانعالی کشور بمنظور نظارت بر اجرای درست قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضائی تشکیل می‌شود.

اصل ۱۳۰

قضات محاکم را نمی‌توان از مقامی که شاغل‌اند بطور موقت یا دائم بدون محاکمه و ثبوت جرم منفصل کرد یا محل خدمت یا سمت آنها را بدون رضای آنان تغییر داد. تغییر محل و سمت بازپرسان با تصویب شورای عالی قضائی ممکن است.

اصل ۱۳۱

دادگاه باید حکم هر دعوی را با توجه به قوانین و سایر منابع حقوق اعلام کند و نمی‌تواند بطور عموم رأی دهد و قاعده بوجود آورد.

اصل ۱۳۲

احکام دادگاه‌ها باید مستدل و حاوی مواد قانونی و اصولی باشد که بر طبق آنها حکم صادر شده است، و تخلف از این اصل موجب نقض حکم در دیوان کشور می‌شود.

اصل ۱۳۳

محاکمات علنی انجام می‌شود مگر آنکه با تشخیص دادگاه علنی بودن مخالف نظم یا منافی عفت عمومی باشد.

اصل ۱۳۴

رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی در محاکم دادگستری و با حضور هیأت منصفه صورت می‌گیرد.

اصل ۱۳۵

قاضی موظف است حکم هر دعوی را در قوانین بیابد و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال و یا تعارض قوانین از صدور حکم امتناع ورزد.

اصل ۱۳۶

در مواردی که قاضی نتواند حکم دعاوی حقوق را در قوانین موضوعه بیابد، باید با الهام از قواعد شرع، عرف و عادات مسلم و آنچه عدالت و مصالح عمومی اقتضا دارد، حکم قضیه را صادر کند.

اصل ۱۳۷

قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویب‌نامه و آئین‌نامه‌ها و نظامنامه‌های دولتی که مخالف با قوانین یا خارج از حدود وظائف قوه مجریه است، خودداری کنند و هر ذینفعی حق دارد ابطال اینگونه مقررات را از شورای دولتی بخواهد.

اصل ۱۳۸

برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظائف خاص نظامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌شود.

به جرائم عمومی نظامیان و به کلیه جرائم افسران و درجه داران و افراد و کارمندان شهربانی و ژاندارمری در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود.

اصل ۱۳۹

شورای عالی قضائی اداره امور مربوط به قوه قضائیه اعم از استخدام و نصب و عزل قضات و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها را بعهدہ دارد، این شورا مرکب است از : سه نفر از مستشاران یا رؤسای شعب دیوان عالی کشور به انتخاب آن دیوان. شش نفر از قضائی که دارای لااقل ده سال سابقه خدمت قضائی باشند به ترتیبی که قانون معین می‌کند. رئیس دیوان عالی کشور که ریاست شوری را نیز بعهدہ دارد. دادستان کل کشور . اعضای انتخابی شوری به مدت پنج سال انتخاب می‌شوند. چگونگی تقسیم کار بین اعضای شوری و سازمان آنرا قانون معین می‌کند.

اصل ۱۴۰

حکم انتصاب رئیس دیوان عالی کشور و رؤسای شعب و مستشاران و دادستان کل کشور به امضای رئیس جمهور صادر می‌شود و سایر احکام به امضای وزیر دادگستری می‌رسد.

فصل نهم : دیوان عدالت اداری

اصل ۱۴۱

به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین، واحدها یا آئین نامه‌های دولتی، واحقاق حقوق آنها دیوانی بنام دیوان عدالت اداری تأسیس می‌گردد، حدود و اختیارات و نحوه عمل این دیوان را با رعایت استقلال قوه قضائیه، قانون تعیین می‌کند.

فصل دهم : شورای نگهبان قانون اساسی

اصل ۱۴۲

بمظور پاسداری، از قانون اساسی از نظر انطباق قوانین عادی با آن، شورای نگهبان قانون اساسی با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

پنج نفر از میان مجتهدان در مسائل شرعی که آگاه به مقتضات زمان هم باشند مجلس شورای ملی این پنج نفر را از فهرست اسامی پیشنهادی مراجع معروف تقلید انتخاب می‌کند. شش نفر از صاحب نظران در مسائل حقوقی، سه نفر از اساتید دانشکده‌های حقوق کشور و سه نفر از قضات دیوان عالی کشور که بوسیله مجلس شورای ملی از دو گروه مزبور انتخاب می‌شوند.

اصل ۱۴۳

این اشخاص برای مدت ده سال انتخاب می‌شوند ولی در نخستین دوره، پس از پنج سال از هر گروه دو نفر بقید قرعه تغییر می‌یابند و انتخاب مجدد اعضا ممکن نیست ریاست شورا به انتخاب اعضای آن است.

اصل ۱۴۴

شورای نگهبان به درخواست یکی از مراجع معروف تقلید، یا رئیس جمهور یا رئیس دیوانعالی کشور یا دادستان کل کشور، صلاحیت رسیدگی به قوانین را پیدا می کند، مشروط بر اینکه از تاریخ توشیح قانون بیش از یکماه نگذشته باشد.

اصل ۱۴۵

در صورتیکه شوری قانون سندی را به دلیل مخالفت صریح با اصول مسلم شرعی یا سایر اصول این قانون متعارض با قانون اساسی بداند، آنرا برای تجدید نظر با ذکر دلایل تعارض به مجلس بر می گرداند و مجلس با توجه به دلایل ذکر شده تجدید نظر بعمل می آورد.

اصل ۱۴۶

تصمیم های شورای نگهبان با رأی حداقل دو سوم اعضاء معتبر است.

اصل ۱۴۷

– شورای نگهبان نظارت برانتخاب رئیس جمهور مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) را نیز بعهده دارد.
درخواست مراجعه با آراء عمومی باید از طرف رئیس جمهور یا دو سوم از نمایندگان مجلس شورای ملی باشد و برای اجراء به شورای نگهبان تسلیم شود.

فصل یازدهم

اصل ۱۴۸

هرگاه اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی یا رئیس جمهور به پیشنهاد هیأت وزیران لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل از قانون اساسی را عنوان کنند، طرح یا لایحه تجدید نظر از طرف مجلس یا هیأت وزیران تهیه و مورد بررسی مجلس شورای ملی واقع می شود، این متن پس از تصویب سه چهارم نمایندگان مجلس باید توسط رفراندوم مورد تأیید ملت قرار گیرد اصل اسلامی بودن نظام حکومتی کشور مشمول این مطلب نیست.

اصل ۱۴۹

هیچکس نمی تواند بیش از یکی از مقام های زیر را دارا باشد. قبول مقام دیگر بمنزله استعفای از مقام نخست است.
ریاست جمهور، نخست وزیری و نیابت آن وزارت و قائم مقامی و معاونت آن، استانداری و فرمانداری، نمایندگی مجلس شورای ملی، عضویت در شورای نگهبان قانون اساسی، عضویت در شورای عالی قضائی. تنها نخست وزیر در مورد تصدی وزارتخانه های دیگر از این قاعده مستثنی است.

اصل ۱۵۰

مقامات یاد شده در اصل پیش، با تصدی مقام قضاء و دادستانی (جز در مورد عضویت قضات در شورای نگهبان و شورای عالی قضائی) و هرگونه وظیفه اداری دولتی و هر نوع شغل در مؤسساتی که تمام یا بخشی از سرمایه آن متعلق به دولت یا مؤسسات عمومی است و نیز با ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیأت های مدیره انواع مختلف شرکتهای خصوصی و یا وکالت دادگستری و مشاوره حقوقی منافات دارد. سمت های آموزشی در دانشگاه ها و مؤسسات علمی از این قاعده مستثنی است.

فصل دوازدهم :

اصل ۱۵۱

در رسانه‌های گروهی (رادیو و تلویزیون) که دولتی هستند، آزادی انتشار اطلاعات باید تأمین باشد. این رسانه‌ها تحت نظارت مشترک قوای سه‌گانه اداره خواهد شد و ترتیب آنرا قانون معین می‌کند.

میثاق شورای جبهه مقاومت ملی

دکتر سید ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور منتخب مردم

بسم الله الرحمن الرحيم

مردم ایران، زنان و مردان، گروه ها و احزاب سیاسی طرفدار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی، وقتی آخرین ضربه ها به بازمانده آزادیها وارد گردید و مدعیان در طریق هموار کردن راه وابستگی ها را دیدم، به آخرین پیام آقای خمینی که در کرمانشاه به اینجانب تسلیم شد پاسخ رد دادم. ایشان گفته بودند که اگر به نابود کردن آزادیها اعتراض نکنم و با باند حاکم از در سازش درآیم و بر تصرف نهادهای قانون چون شورای قضائی و شورای نگهبان و مجلس و هیئت وزیران و روزنامه ها و رادیو تلویزیون ... صحنه بگذارم، رئیس جمهوری و فرماندهی کل قوا را هنوز هم حفظ می کنم و اگر چنین نکنم برای همه چیز ایستاده اند (یعنی تا تهدید به توقیف و اعدام) کوشش ۱۷ ماهه اینجانب در فهماندن این مطلب که عناوینی نظیر ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا برای خدمت به هدف های انقلاب است که استقلال و آزادی اساس شان را تشکیل می دهند، بجایی نرسید و همچنان گمان می کردند و می کنند که این مقامها بالنفسه اصالت دارند و انسان معتقد حاضر می شود هدفها را قربانی حفظ آنها کند. کسانی که خود چنین کرده اند چگونه می توانند جز این باور کنند؟ بهر رو، وقتی استقلال و آزادی از بین رفتند و رژیم کنونی خاصه های رژیم پیشین را با سرعت بخود پذیرفت، و محل تردید نماند که آمریکا با نفوذ همه جانبه دارد بدست حاکمان کنونی مخالفان واقعی استقرار رژیم دلخواهشان را از میان می برد در مقام انسان مسئول و منتخب و طرف اعتماد شما مردم بر آن شدم که راه استقامت را در پیش بگیرم و برای نجات انقلاب و تداوم آن اصولی که پیش از انقلاب پذیرفته شده بودند و طی دو سال و نیم از بین برده شدند، در این میثاق تنظیم کنم و از همه بخواهم بدان بپیوندند، آنرا امضاء کنند و با تمام جان و دل در تحقق آن بکوشند و بدانند که از همان زمان که در آنها اراده تسلیم ناپذیری و پیروزی بوجود آمد، پیروزی بدست آمده است. پیش از پیروزی انقلاب، از مجموع علائمی که دشمن بدست می داد این معنی قابل دریافتنی بود که سیاست آمریکا مبتنی بر استیلای رژیمی با ثبات در ایران است. رژیم با ثبات دلخواه این سیاست باید از دو مشخصه اصلی برخوردار می شد.

۱- مردم کشور بدان بعنوان یک ضرورت و تقدیر گردن گزارند یعنی نیروهای فعال جامعه که مخالف سیادت آمریکا هستند از بین بروند و زمینه اجتماعی عمل نیز پیدا نکنند.

۲- ساختهای وابستگی را حفظ و تحکیم کند. اجرای این سیاست، در مرتبه اول بسته به تحقق شعار آمریکا بود: نه شاه به مثابه نیروهای توان یافته حاکم و نه خمینی به مثابه بیان نیروهای مخالف سیادت آمریکا.

تکلیف شاه معلوم بود، اما خمینی به مثابه مرجع دینی مردم جز از راه دیگردیسی دینی - سیاسی و انطباق با رژیم دلخواه آمریکا، قابل حذف نبود. این امر نه امروز که هم از ابتدا بر این جانب آشکار بود. از اینرو در تحلیل هایی که بطور مرتب، تهیه و در دسترس ایشان می گذاشتم، بر این واقعیت تکیه می کردم. آنچه آنگاه از راه عملی قابل تحصیل بود اینکه که دو سال و نیم از عمر رژیم می گذرد بر همگان ملموس است:

۱- این رژیم نه تنها از وابستگی ها نکاسته است، بلکه بر کم و کیف آن افزوده است، بعنوان نمونه بودجه مصوب سال حاضر است که بیانگر کمال وابستگی است.

۲- این رژیم در زمینه اسلام و آزادیها آن چنان دچار دگرگونی شده، که رژیم شاه سابق آرزو کردنی گشته است! و اینک در کار حذف موانع سیاسی - اجتماعی یعنی نیروهای سیاسی مخالف استقرار رژیم دلخواه آمریکا است. بارها هشدار داده بودم، که حذف کنندگان، خود بحکم قانون حذف، حذف می شوند. اما قدرت در جریان تمرکز خویش احکام خود را بر مجریان ناتوان تحمیل می کند. و اگر بخواهیم بدانیم از شخصیت ها و گرایش های سیاسی، کدام منحرف شده اند کافی است اصولی را که در پاریس از سوی آقای خمینی اظهار شدند و اینجانب در تدوین آنها شرکت فعال داشته ام و آن اصول را موانع دستیابی آمریکا به هدفهایش تلقی می کردم، از نو به یاد آوریم و ببینیم چه کسی و چه گرایشهایی که آنها را زیر پا گذاشتند و عملاً به خدمت سیاست آمریکا در آمدند:

۱- اصول اول که حکومت اسلامی باید بر آن استوار می شد، اصل استقلال بود. استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، و نتیجه اجتماعی آن تغییر ساخت اجتماعی جامعه در جهت حذف قشرها و گروه های صاحب امتیاز که موجودیت خود را وابستگی بدست می آوردند.

لازم به یادآوری است که مشاوران آقای خمینی از داخل کشور به ایشان خاطر نشان می ساختند که رژیم شاه رفتنی است به شرط اینکه ایشان به آمریکا حمله نکنند بنابراین دو خط از ابتدا وجود داشت خطی که حداقل نمی خواست آمریکا برود و خطی که رژیم شاه را در بن بست می دید و معتقد بود، ایران در وابستگی نه تنها امکان رشد ندارد، بلکه امکان بقاء نیز ندارد. آنچه بر انقلاب گذشته است جای تردید نمی گذارد که خط تفاهم طلبی با آمریکا (یا تحکیم وابستگی با تظاهر به مخالفت با آمریکا) بر رهبری انقلاب حاکم شد. امروز همه می دانند که آمریکایی ها به همه مراجعه کرده اند. آنها که سازش را پذیرفتند معلوم شدند و آنها هم که سازش را نپذیرفتند معلوم شدند. یک سخن همیشگی اینجانب به آقای خمینی این بود که مردم شما را مرجع دینی می شناسند و نه یک سیاستمدار متخصص قطع و وصل های داخلی و خارجی. جای تأسف بسیار است که وی این سخن را نشنید و با اسلام و کشور و شخصیت خویش کرد آنچه کرد و می کند.

بهر رو، کوشش برای نجات انقلاب ایران است، کوشش انقلابی برای سد کردن راه بر آمریکا در سیاست استقرار رژیم وابسته با ثبات باید با اصل قرارداد استقلال و قبول برنامه جامع برای دست یابی بدان آغاز بگیرد. آن نیروهای سیاسی و گرایش هایی حق دارند در این کوشش شرکت کنند که با تمام وجود به استقلال یعنی نپذیرفتن سلطه هیچ ابرقدرت خارجی در همه زمینه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، باور داشته باشند و در فعالیت سیاسی داخلی به هیچ رو پای سیاست های خارجی را به میان نکنند. نه تنها تجربه انقلاب ما بلکه تجربه نیم قرن اخیر کشورهای دیگر این واقعیت را بر ما عیان می گرداند که وقتی بجای اجرای برنامه استقلال سیاست خارجی به مثابه حربه ای بکار گرفته شد برای کسب قدرت انحصاری و از میدان بدر کردن معارضان آن سیاست دیر یا زود استفاده منفی (کوبیدن مخالفان بعنوان داشتن تمایل به آن سیاست) جای خود را به استفاده مثبت یعنی زد و بند با آن سیاست می دهد.

۲- آزادی به مثابه بازتاب استقلال در سیاست خارجی، بعنوان پایه دوم جمهوری اسلامی پذیرفته شده بود. هم در پاریس ذیل کلمه آزادی و در تفسیر آن، این اصول از زبان آقای خمینی در دهها اعلامیه و مصاحبه آمد و در سرتاسر جهان نشر یافت و در واقع میثاق مردم ما، روشنفکران و نیروهای سیاسی با رهبری گفت:

الف- آزادی بیان و لغو انواع سانسور، آنروزها اسلام دین حاکمیت یک گروه تلقی نمی شد. سخنی از استبداد و حتی ولایت فقیه نمی شد. ما با اطمینان از حقانیت اسلام و اتکای این دین به علم، لغو همه سانسورها را برای ایجاد زمینه تجلی اسلام به مثابه روش رشد لازم می شمردیم. می گفتیم اسلام با برداشتی که از رابطه مادیت با معنویت، بدست می دهد راه بیرون رفتن جامعه های بحران زده عصر حاضر است و بحران زده ها از این واقعیت آگاه نمی شوند مگر وقتی سانسور و همه سانسورها لغو گردند و آزادی بیان کامل حکمروا شود. و امروز حال و روز این آزادی را همه می ببینند، می بینند که جوانان و نوجوانان و حتی کودکان به دلیل دادن شعار یا پخش اعلامیه و روزنامه، یاغی باغین می شوند، اعدام می گردند.

هم اینجا جا دارد بگویم آقای گیلانی به انیجانب یک ماه فرصت داده است نزد آقای خمینی بروم و توبه کنم. هیچ نمی گویم که توبه را باید به درگاه خداوند کرد و نیز نمی پرسم کدام گناه را توبه کنم، بلکه با کمال میل حاضرم از همه گناه های کرده و یا ناکرده توبه کنم بشرط آنکه آقای خمینی، آقای خمینی پاریس بشوند و همان اسلام را بخواهند و عملی بسازند و بدان مستلزم گردند که در پاریس اظهارش می کردند.

بهر رو تجدید انقلاب و بازگرداندنش به مجرای اصلی، بدون پای بندی به آزادیها از جمله به آزادی بیان به معنی لغو همه سانسورها ممکن نمی شود. ما نباید از یاد ببریم که اگر نخواهیم یک یا چند گروه را بر کشور حاکم کنیم و آنها بزور مرام خویش را عملی سازند (که ناچار پای قدرت خارجی و وابستگی را بمیان می کشد) ناگزیر باید به آگاهی و رشد وجدان عمومی مردم و ارتقاء شعور ملتمان تکیه کنیم و این امر با وجود سانسور ممکن نمی شود. امروز کار گوسفند فرض کردن مردم کشور بجایی رسیده است که آقای خمینی بنا بر مسموع گفته اند ۱۵ میلیون رأی در انتخابات ریاست جمهوری می خواهیم. اما این ۱۵ میلیون که باید با انواع تهدیدهای دینی و غیره رأی بدهند، لازم نیست بدانند چرا باید رأی بدهند و به چه کس و برای اجرای کدام برنامه باید رأ بدهند! وضع بدتر از آنچه در رژیم شاه بود نیست؟ ما شکست آن رژیم را دیدیم. شکست رژیم خمینی نیز از مدتها پیش بر همه آشکار شده است. اگر بخواهیم راه را بر عمال آمریکا ببندیم و در این جهان بتوانیم با استقلال زندگی کنیم چاره جز ارتقاء شعور عمومی نیست و آنهم بدون لغو همه سانسورها سرانجام نمی گیرد.

ب- لغو گناه عقیدتی. در پاریس این امر برای خمینی مسلم می نمود که در این جهان نمی توان برخورد عقاید و آراء را را محدود کرد، چه رسد به از بین بردن آنها. بنابراین روش دفاع از اسلام، مطلقاً دادگاههای انقلاب و اعدام و شکنجه و ... نیست. ما با اطمینان خاطر تام می گفتیم که در جمهوری اسلامی زندانی سیاسی نخواهیم داشت. خود ایشان مکرر می گفتند که رژیم شاه بجای هر چیز زندان ساخته است. با ورود به ایران و ایجاد دادگاه انقلاب، بر اینجانب روشن بود که این دادگاه سرانجام به دستگاه تفتیش عقاید و قصابخانه مغزها تبدیل خواهد شد. اینست که هم از ابتدا با آن و نحوه کارش مخالف بوده می گفتم حتماً مهره های اصلی رژیم شاه را باید در دادگاه های عادی محاکمه کرد تا هم منزلت انسان و حاکمیت قانون از ابتدا استقرار پیدا کند و هم نسل امروز از طریق محاکمه های علنی، تمامی حقایق مربوط به رژیم پیشین خصوص حقایق مربوط به حاکمیت مطلقه آمریکا بر سرنوشت کشورش را بداند و این دومین دلیل مهمتر است. بارها درباره این دادگاه و نحوه عمل آن در شورای انقلاب اعتراض کردم. به دفعات راجع به آن با آقای خمینی صحبت و اعتراض کردم و نامه های بسیار در این باره نوشته ام که همه موجود است. در ماههای اول ریاست جمهوری بنا بر حذف این دادگاه ها شد. اما بتدریج قدرت سیاسی متمرکزتر می شد، این دادگاه به مثابه ابزار انزجار مخالفان سیاسی جدید، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. تا اینکه امروز کار را بجایی رسانیده است که هرگونه امنیت سیاسی، فکری، شغلی ... را از بین برده است. بنا بر این واقعیت ها، بازگرداندن انقلاب به مسیر اصلی خویش و به عنوان قدم اساسی برای جلوگیری از استقرار رژیم وابسته به غرب، چاره جز این نیست که این وجوه آزادی پذیرفته و اجرای آنها تضمین گردد. در جمهوری جرم سیاسی به معنی عقیده به این و یا آن مرام وجود نخواهد داشت و به این عنوان زندان و زندانی نخواهیم داشت. اعدام و هرگونه مجازات به گناه عقیده وجود نخواهد داشت حتی همه کسانی که در رژیم شاه سابق و در رژیم فعلی بدلائل سیاسی مرتکب جرم حتی جرم قتل کودکان می شوند در دادگاههای عادی محاکمه علنی خواهند شد.

ج- در پاریس نه تنها پذیرفته و قبول شده بود که هر صاحب عقیده ای حق بیان عقیده خویش را دارد، پذیرفته نیز شده بود که حق مخالفت با عقیده دولت را نیز دارد. آزادی فتوایی نیز پذیرفته شود و هیچ کس تصور نمی کرد که کودک و نوجوان و بازاری را به گناه شرکت در تظاهراتی که «ولی» ممنوع کرده است، تیرباران کنند.

وارد این بحث نمی شوم که این امور در اسلام هست یا نیست. به این مطالب نمی پردازم که از عناصر یونان زدگی (غرب زدگی تاریخی) یکی این سخن است که، عدالت آنست که موافق نظر حاکم عمل شود، می گویم برداشت ما از موقعیت زمانی و مکانی جامعه خودمان این بود که استفاده از حربه «تکفیر» و خدشه دار کردن اصالت رأی عمومی در امور کشور، قربانی کردن اسلام و ناتوان کردن آن در حل مسائل و مشکلات امروز جامعه ای است که از راه انقلاب می خواهد خود را

رها سازد. آقای خمینی که این معنا را هم پذیرفته بودند و هم بارها اظهار کردند و باز هم با تمامی تلاشی که کردند نتوانستند مانع از گنجانده شدن این معنی به صورت اصل در قانون اساسی بشود. بنابراین آنچه دادگاههای انقلاب می کنند مخالف قانون اساسی و مخالف مواضع متخذ پاریس و به دلایل بسیار، عمل عناصر نفوذ یافته سیاست آمریکا در دستگاه حاکمه امروز و موجب فتنای اسلام می گردد. بنابراین بازگشت به مفاهیم و ارزش هایی که انقلاب بر اساس آنها واقعیت پیدا کرد به این است که:

هیچ حزب، گروه و شخصیتی حق انحصاری رأی و فتوا را ندارد و اظهار رأی و آزادی اجتهاد حق مقدس و همگانی است. مخالفت با رأی و فتوا و حق قانون (در صورتیکه مانع اجرا نشود) حق احزاب و گروه ها و افراد است و احدی را نمی توان از این حق محروم کرد. رویه ای که در استبداد دینی یا استالینیزم یا فاشیزم بکار رفته است و می رود در این جمهوری جرم تلقی می شود. نه تنها قوه مجریه نمی تواند اشخاص را به صرف مخالفت و اجتماع یا هرگونه مخالفت مساعدت آمیز دیگر باغی با غین یا بی غین تلقی کند، بلکه موظف است اسباب بروز و ظهور عقاید مخالف را فراهم آورد.

البته آزادیها در همانها که آوردم خلاصه نمی شوند. آزادیهای بسیار دیگری در پاریس از زبان ایشان آورده شده است (نظیر آزادی پوشش برای زن و مرد، آزادی تحصیل، آزادی فرهنگی اقوام، آزادی انجام فرایض مذهبی برای مذاهب مختلف و ...) که همه امروز پایمال شده اند. این آزادیها به اسم اسلام پایمال شده اند و سلب شدنشان از ضربه هایی است که به اسلام وارد شده اند. اعاده همه این آزادیها برای ساختمان یک جامعه توحیدی ضرورت تام و تمام دارند. اگر ما با تأکید اصرار آزادیهای بالا را مورد توجه قرار می دهیم برای اینست که می دانیم آزادیهای دیگر و نابرابری های اقتصادی و فرهنگی و انواع وابستگی ها، همه بلایایی هستند که با از بین رفتن آن آزادیها بر سر جامعه می کوبند.

۳- در قلمرو سیاسی در پاریس پذیرفته شده بود که در اسلام شخص حکومت نمی کند، قانون حکومت می کند بنابراین پذیرفته و از امور بدیهی بشمار می آید که اگر اجرای قانون اسلام تضمین گردد حکومت اشخاص به صرف تعلق به یک قشر خاص ضرورت ندارد. بنابراین خود ایشان به صراحت تمام اظهار کردند که وقتی به ایران بازگشتند به قم خواهند رفت و بکار خویش مشغول خواهند شد و به نظارت اکتفا خواهند کرد. در پاریس به آقای حبیبی گفته بودم که قانون اساسی تهیه کنند و ایشان نیز مشغول شد و قسمت به قسمت نزد ایشان می برد و مورد بحث و تصویب قرار می گرفت. آن متن در قم نیز از سوی فضلا و اساتید حوزه بررسی شد و بعد با دوبار تجدید نظر به صورت پیش نویس در آمد. پیش نویس را هم ایشان و عم علمای دیگر دیدند. به نظر ایشان ایرادهایی رسیده بود که به قلم خویش نوشته بودند و موجود است. اینجانب و آقای بهشتی به نزد ایشان به قم رفتیم و از نه مورد ایراد، غیر از مورد مربوط به ریاست جمهوری که زن نباشد بقیه را حضوراً رفع کردیم و قرار شد این مورد نیز در مجلس خبرگان مورد رسیدگی قرار بگیرد. تا مجلس خبرگان هیچ صحبتی از ولایت فقیه نبود چه رسد به استبداد فقیه. باز وارد این بحث نمی شوم که دست کم نود در صد علمای شیعه با ولایت به معنی حکومت سیاسی یک فرد مخالف بودند و آن نیز از آثار یونان زدگی است که مستقیم و از راه کلیسای مسیحی نفوذ کرده است. می گویم در این جهان، اعمال ولایت جز از طریق رأی عمومی که مستلزم رشد جامعه است، امکان ندارد و همانطور که می بینیم به استبداد فقیه می انجامد. رفتار امروز آقای خمینی که حق اظهار نظر را حتی از مراجع نیز سلب کرده است و اعدام دستجمعی کودکان و نوجوانان به دلیل مخالفت با «فقیه عادل» نه تنها عدول ایشان از آرائی است که در پاریس اظهار می نمودند و در متون قانون اساسی که تحت نظر خودشان تهیه می شد، منعکس است، نه تنها عدول از همین قانون اساسی موجود است که حدود و وظایف و اختیارات ایشان را معین کرده است، بلکه موجب بی اعتباری اسلام و سخت ترین ضربه ها به آنست. نتیجه اینگونه ولایت فقیه که بدترین استعدادهای نیز به گردش نمی رسند، همین وضعیتی است که کشور پیدا کرده است: گروگانگیری و تنایج اقتصادی آن (دستکم هشتاد میلیارد دلار ضرر محاصره اقتصادی و جنگ) و جنگهای داخلی و خارجی دلیلی جز استبداد رأی ایشان و استفاده گروه قدرت پرست از ضعف ایشان ندارد. اگر بحال و روزی که اسلام در نظر نسل جوان کشور و مردم دنیا پیدا کرده است توجه کنیم بیشتر بخاطر استبداد شخصی (چه دینی، چه شاهنشاهی، چه ایدئولوژیک، چه قومی و ...) پی می بریم بازگرداندن انقلاب به مسیر خود نه تنها مستلزم پایان بخشیدن به اینگونه ولایت استبدادی است بلکه (چون نظیر این

«ولایت» در «ولایت» اجرایی که پس از پیروزی استبداد بر قرار می کنند نیز وجود دارد) ممنوع ساختن ولایت استبدادی حزب و جبهه و ... را نیز ضروری گرداند. در این جمهوری همانطور که در جریان انقلاب اسلامی و از انقلاب مشروطیت به این سو لغو استبداد پذیرفته شده بود هرگونه ولایتی نه تنها از طریق آرای عمومی و اراده آزاد مردم کشور قابل اعمال است و بس.

ع- در پاریس اصل انتقاد پذیرفته شده بود و آقای خمینی انتقاد دیگران از خودش را نیز طلب می کرد و بیان آزادگی اسلام بود. در تهران پس از سخنرانی عاشورا و حسین ارشادف، به این جانب گفت مقصود شما از این حرف که گفته اید «چهارده معصوم بیشتر نداریم و چهاردهمی هم غایب است اثبات تقصیر و اشتباه درباره من (یعنی ایشان) بوده است. البته این ظن در ایشان القاء شده بود و اینجانب چنین قصدی نداشتم اما مطالعه طولانی در همه نظرهایی که درباره حکومت تدوین شده اند و ملاحظه نتایج معصوم شمردن شخصیت در ایران (چه در رژیم سابق و چه در رژیم کنونی که بقول آقای محمد گیلانی آقای خمینی معصوم هستند و بناچار در مخالفت با ایشان، مخالف بزهکار و حتی مستحق اعدام است) و حزب در روسیه و کشورهای نظیر آن، جای تردید نمی گذارد که حق با شیعه است که معصوم را غایب شمرده است تا انتقادپذیری فرد یا گروه یا حزب یا جبهه و یا ... حاکم را اصل قرار دهد.

بنابراین بازگشت انقلاب به مجرای اصلی، بمعنی غیر معصوم شناختن فرد، گروه، حزب، جبهه (و هر نوع دیگر) است. نتیجه حاصل اینست که انتقاد (بمعنی درست کلمه) از رهبری حق مردم است و باید مردم را بدین کار تشویق کرد. یک تجربه تاریخی به ما می گوید که تنها روش سیاست موفق، روش تألیف گرایش های سیاسی در یک جبهه متحده بوده است. این امر نه تنها مورد قبول آقای خمینی بود، بلکه خود ایشان بیش از دیگران بر این معنی تأکید می کرد و اصرار داشت «که احزاب و گروه ها و ... از مناقشات موسمی صرفنظر کنند و متحد شوند» در پاریس نیز بر این نظر بودند. اما همانطور که از نجف تا پاریس انقلاب می ساخت، از ورود به تهران ضد انقلاب می سازد. این رویه سیاسی واقع بینانه و انقلابی را رها کرد و به تدریج به حذف نایل شد. و امروز بر حذف گرایش های اسلامی ناسازگار با استبداد خویش نیز جازم گشته است. شاه سابق نیز از انقلاب سفیدش بیعد، حتی در گرایش های وفادار به رژیم نیز بتدریج روش حذف را اساس کرد و به آنروز افتاد که دیدیم. این بلای بزرگ انقلاب ما، بلای بزرگ انقلابهای دیگر نیز بوده است. اینست که اگر بخواهیم انقلاب و کشور را از سقوط نجات بدهیم باید با سرعت تمام، به اصل مقبول بازگردیم.

در این جمهوری هیچ شخصیت، هیچ گروه، هیچ چیزی از اولویت «هژمونی» برخوردار نیست و حق حذف دیگران را ندارد.

تمایل به ایجاد یک جبهه سیاسی، تمایل اصلی شناخته می شود و بر همه گرایشها و گروه ها و احزاب معتقد به استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی، کوشش برای ایجاد این جبهه فرض است. گروه هایی که آماده شرکت در این جبهه هستند باید بی درنگ آنرا تشکیل دهند. حتی اگر تنها یک گروه آماده عمل است، باید بمثابة نماینده یک جبهه عمل کند و با تمام توان برای مشارکت دادن دیگران بکوشد.

۶- در پاریس خطوط سیاسی بسیار دیگری نیز پذیرفته شده بود. آقای خمینی از همه جلوتر و پیشتراز شده بود. در مصاحبه ای گفت زن نه تنها می تواند نماینده و وزیر بشود بلکه می تواند رئیس جمهور نیز بشود. در تهران این سخن را بیادش آوردم. پاسخ داد در آنجا بحکم مصلحت حرفهایی زده ام اما خود را ملزم به آنها نمی دانم. (در مجلس مؤسسان و در حضور اعضای شورای انقلاب از جمله آقای مهندس بازرگان همان حرف را مورد آن مجلس گفت). باز به ایشان خاطر نشان کردم که مردم شما را مرجع می شناسند و سخن شما را فتوای دینی تلقی می کنند و اعمال خود را بر آن استوار می گردانند. در طول تاریخ ایران همواره می گفتند، سخن شاه دو تا نباید بشود، چه رسد به سخن مرجع دینی. مردم کدام سخن را بیان دینی تلقی کنند؟ سخن دیروز را؟ سخن امروز را؟ سخن فردا را؟ بهر رو در این جمهوری باید به همان مواضع پاریس بازگشت و پذیرفت در جامعه اسلامی رشد پدیدار نمی گردد مگر اینکه زنان شخصیت کامل خویش را از هر لحاظ بدست بیاورند و حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متناسب با این شخصیت را پیدا کنند. در مورد اقوام

گونگونگی که مجموعه ملی ما را تشکیل می دهند وضع به همین منوال است. در محدوده استقلال و تمامیت و یکپارچگی ارضی کشور، باید همه اقوام از حقوق برابر برخوردار گردند و اداره محلی بر اساس بنیاد شورا با خودشان باشد.

۷- در اداره سیاسی جامعه یک اصل دیگر که رویه بود و متروک شد شورا بود. در اوایل انقلاب کوشش هایی بعمل آمد تا شورا در قلمروهای مختلف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بصورت روش اداره و رهبری اعمال گردد. اما در برابر تمایل به استبداد فرد و گروهی دوام نیاورد و متروک شد. نه تنها رهبری سیاسی کشور آنرا با حاکمیت استبدادی خود سازگار نمی دید، بلکه شورای متشکل نیز یا وسیله اعمال سیاست های گروه های سیاسی می شوند و یا استبداد اعضای شورا را برقرار می ساختند. اینک اگر بخواهیم در اداره و هر نوع اداره ای اصل را بر شورا بگذاریم چاره نداریم مگر آنکه اصولی را که پیش از این آوردیم با دقت و قاطعیت تمام اجرا کنیم.

۸- یکی از اصول سیاسی که از سال ۱۳۴۰ تا وقتی که طرد و نفی ملی گراها رویه شد، مورد قبول بلکه مورد قبول مؤکد آقای خمینی بود پشت و روی یک سکه بحساب آمدن اسلامیت و ایرانیت بود. در آخرین مصاحبه ایشان پیش از خروج از نجف استقرار حکومت ملی را قدم اساسی استقرار حکومت اسلامی شمردند. قبول ایرانیت به مثابه یک ملت با فرهنگ تاریخی و سرزمینی که حق دارد در آن با استقلال زندگی کند، محل هیچ تردید نبود و نه تنها تضاد میان اسلامیت با ایرانیت ملاحظه نمی شد، بلکه دوئیت میان این دو قائل نبودند. اینجانب خود در یکی از گزارشهای تحلیلی که برای ایشان تهیه می کردم به شرح این واقعیت که تجربه ای تاریخی در همه دنیا از جمله ایران است پرداخته ام، که شرط پیروزی هر انقلابی تحقق سه نیاز اجتماعی زیر است:

نیاز به ملیت به معنی پایان بخشیدن به تفرق و پراکندگی داخلی و استقلال در قبال کشورهای دیگر، نیاز به اصلاحات اجتماعی به معنی تغییر بنیادی مناسبات اجتماعی در جهت رهایی نسبی محرومان جامعه؛

نیاز به معنویت یا دین یا ایدئولوژی بعنوان بیانگر نیازهای فوق و نیاز انسان به آزادی و رشد و تداوم تاریخی.

اینک این نیازها، سرکوفت شده اند و بازگرداندن انقلاب به مجرای خویش مستلزم بازگشت از جمله اصل تفکیک ناپذیری اسلامیت و ایرانیت است. جز اینها اصول دیگری از جمله اصل انتخابات که متضمن آزادی داوطلب شدن و آزادی کامل رأی دادن بود، اصل حکومت لیاقت و ضابطه بجای حکومت رابطه که رویه دیرینه در کشور بود، از بین بردن روابط شخصی قدرت که متأسفانه تجدید شد و بدتر از دوران شاه (به ترکیب همین مجلس و دولت و حاکمان جدید بنگرید و روابطشان را با یکدیگر در نظر بگیرید) هم تجدید شد، همه اصولی هستند که باید مورد عمل قرار بگیرند، الا اینکه اگر اصول بالا به اجرا درآیند این اصول نیز به طبع اجرا می گردد.

۹- با آنکه روشن است که اجرای اصول بالا و اجرای برنامه جامعه استقلال، نظام اقتصادی جدید را طلب می کند، لازم است به ضرورت تغییر نظام اقتصادی تأکید شود. این تغییر نیز در پاریس پذیرفته شده بود. چند سال پیش از انقلاب وقتی از راه روش علمی به این واقعیت دست یافتیم که رژیم شاه در بن بست قرار گرفته است و رفتنی است و حاصل ۱۵ سال تحقیق در زمینه مسایل ایران را بصورت مشکلات کشور و راه حل آن در آوردیم و در نجف برای مطالعه به آقای خمینی دادم، از نجف نامه آمد که این بیانیه (همان بیانیه جمهوری اسلامی ایران یا برنامه استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی) را منتشر کنید. در ماههای اول انقلاب هم کوشش هایی برای قطع وابستگی های اقتصادی و تغییر ساخت اقتصاد کشور بعمل آمد اما مثل بقیه امور متوقف و عقیم ماندند. اینک برای بازگرداندن انقلاب به مجرای اصلی خویش اصل قرارداد نظام اقتصادی اسلامی برای از میان بردن هر گونه حاکمیت اقتصادی گروهی بر گروه دیگر و پدید آوردن امکان برابری رشد افراد جامعه، ضرورت تمام دارد. بلحاظ آنکه اجزاء مرکب این اصل را در اقتصاد توحیدی و بیانیه آورده ام، در اینجا تفصیل نمی کنم.

۱۰- در قلمرو فرهنگ، استقلال فرهنگی و رهایی از غربزدگی تاریخی (یونان زدگی) و غربزدگی جدید و ایجاد زمینه پدیدار شدن انسان طراز نو، مبتکر، انسان مسئول، انسان آزموده و آموزش پذیر، یک ضرورت چشم نپوشیدنی است. بزرگترین انحراف انحراف در قلمرو فرهنگ است. معنویتی که انقلاب را به پیروزی رساند و با انقلاب پیروز شد، با حاکمیت مادیت پست، واپسگرا، خشن و بغایت خشن از صحنه رانده شد. بنام مبارزه با غربزدگی، رکود و جمود فرهنگی

اصل قرار گرفت و در این عصر تغییرهای برق آسا، موجبات بدترین وابستگی‌ها فراهم گشت. با اصل قرار دادن ظاهر، مغزها و تخصص‌ها مورد تحقیر قرار گرفته و تارانده شدند.

بازگرداندن انقلاب به مسیر خود نه تنها به معنی گسترش هر چه بیشتر امکانات و تأسیسات آموزش و پرورش است، بلکه فراهم آوردن زمینه‌های آزادی برای اندیشه و عمل است تا انسان مسلمان از راه ابتکار، فرهنگ جدید را که بیانگر خواست عمومی همه محرومان و مستضعفان جهان است عرضه کند.

۱۱- مقارن و ملازم با اصول فوق، تغییرات اجتماعی بمنظور دستیابی بجامعه توحیدی است. نیک پیدا است که این جامعه بدانجهت توحیدی است که در آن روابط بر اساس زور استوار نمی‌گردد و بنا بر این ساختمان آن ممکن است. تجربه اینجانب از انقلاب بدین سو و در مقام رئیس جمهوری و فرماندهی کل قوا برایم جای تردید نمی‌گذارد که تغییرات سریع و مطلوب آنهم در محدوده قلمرو استقلال ممکن است بشرط آنکه زور را اصل قرار ندهیم. اصول بالا را نیز بر همین اساس تنظیم کردم. و باور این است که تنها مردمان و گروه‌ها و افرادی می‌توانند بعنوان پیشگام انقلاب متحد کنند و عمل کنند که این میثاق را بپذیرند و صمیمانه برای تحقق آن تلاش کنند. و اما این اصول در اجرا محتاج یک برنامه جامع برای تحقق استقلال همه جانبه است. بیانیه جمهوری اسلامی که بر اساس واقعیت‌های کشور تهیه شده است و هنوز این واقعیت‌ها همانها هستند که بودند، همان برنامه استقلال سیاسی و اقتصادی و تغییرات بنیادی اجتماعی ناظر بر استقلال در جهت پدید آوردن جامعه توحیدی است. این برنامه در خارج و داخل کشور از سال ۱۳۵۱ بدینسو مورد بحث با شرکت گرایشهای فکری گوناگون بوده است و همواره نیز از موافقت شرکت کنندگان در بحث برخوردار شده است. افسوس که تمایل به استقرار استبداد و انواع توطئه‌های داخلی و خارجی مجال برای اجرای آن فراهم نیاورد. چگونه ممکن بود این برنامه اجرا شود وقتی اجرای آن نه تنها محتاج اجرای اصولی بود که بر شمرده بلکه اجرای این برنامه نفی نظامی بود که می‌خواستند و می‌خواهند و داشتند و دارند برقرار می‌سازند. باورم اینست که وظیفه اصلی هر انسان معتقدی اینست که راه را بر سلطه دوباره و همه جانبه آمریکا و نفوذ هر قدرت خارجی دیگر (روسیه، اروپا، چین و ...) ببندد. ملت ایران با ملاحظه این اصول و پرس و جو از انحرافات و منحرفین، باید یکپارچه برای عملی ساختن این اصول قیام کند و به حاکمیت انواع چماق‌ها، سانسورها و ... و در یک کلام انواع زور پایان ببخشد.

بنایم بر این نبود که بمانم و بایستم اما وقتی برایم تعیین شد که این انحرافات و کارهایی که انجام می‌گیرند، نخست به حذف نیروهای اصلی که مخالف حاکمیت آمریکا بر کشورشان هستند و سپس به اسقرار حاکمیت ثابت و دوام آمریکا از طریق جناحهای ضد انقلاب می‌انجامد، بر آن شدم که بمانم و با تمام توان برای نجات انقلاب و دین و کشورم بکوشم.

اقتضای رأی ملت بزرگ ایران، استقامت از سوی اینجانب و همه گروه‌ها و احزاب سیاسی و دستجات و افرادی است که می‌پذیرند برغم همه خطرهای در این کوشش بزرگ یاری رسانند و به قیمت جانبازی در پیروز گرداندن انقلاب بکوشند. با وجود وضعی که با انحراف از خواست‌ها و مواضع انقلاب بوجود آورده اند و با وجود جو اختناق و رعب و وحشت بی نظیری که پدید آورده اند، به توانمندی نسل جوان کشور باور دارم و یقین دارم که این نسل پرتوان و پرتلاش موانع را از پیش بر می‌دارد و پیروز می‌شود.

رئیس جمهور منتخب مردم ایران

ابوالحسن بنی صدر

۲۷ تیر ۱۳۶۰

منابع و مأخذ:

- 1- درس تجربه، خاطرات سید ابوالحسن بنی‌صدر، به کوشش حمید احمدی، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، شهریور ۸۰، ص ۱۹
- 2- درس تجربه، ص ۱۸
- 3- فیروزه در رشته پزشکی تحصیل کرد، زهرا در رشته علوم سیاسی و علی در رشته مکانیک.
- 4- درس تجربه، ص ۴۱
- 5- مصاحبه بنی‌صدر با عرفان قانعی فرد تحت عنوان ضرورت شناخت رهبری در اندیشه جوان امروز ایران، ۱۰ آبان ۸۲
- 6- اولین رئیس جمهور ایران، ۵ گفتار به کوشش محمد جواد مظفر، نشر کویر، ۱۳۸۰، ص ۵۱
- 7- بنی‌صدر می‌گوید: "آقای خمینی اجازه داد ۱۰ درصد از سهم امام صرف چاپ و نشر کتابهای انتشارات مصدق شود. او می‌دانست که ما نطق‌های مصدق را چاپ می‌کنیم. همین آقای خمینی که امروز می‌گوید مصدق به اسلام سیلی زد، آن روز اجازه می‌داد که از وجوه شرعیه صرف چاپ نطق‌های همین مصدق شود." (خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۰، ص ۱۴۰)
- 8- کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی؛ از آغاز تا انشعاب، نشر گردون، چاپ دوم سال ۱۳۷۷، ص ۱۴۳
- 9- درس تجربه، ص ۵۱-۵۰
- 10- درس تجربه، ص ۶۶. بعدها غضنفرپور به جرم هواداری از بنی‌صدر و در تشویق و پاداش زحمات و خانه‌ای که در اختیار آقای خمینی قرار داده بود زندانی، شکنجه و تواب شد.
- 11- سولیوان: "استدلال او (شریف‌امامی) این بود که رفتن خمینی به اروپا سبب می‌گردد تماس خود را با مخالفان مذهبی از دست بدهد. او به من [سولیوان] و یارسونز [سفیر انگلیس در ایران] گفت وقتی آیت الله به پاریس برود از نظر ایرانیان می‌افتد و احتمالاً دیگر هرگز از او حرفی به میان نخواهد آمد." (ماموریت در ایران، ویلیام سولیوان، محمود مشرقی، انتشارات هفته، ۱۳۶۱، ص ۱۶۶)
- 12- درس تجربه، ص ۶۶
- 13- درس تجربه، ص ۶۷ & توانایی و ناتوانی، مجموعه ۳۵ مقاله منتشره در روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت در سال ۶۱، ابوالحسن بنی‌صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، خرداد ۸۵، ص ۲۴.
- 14- اصول راهنما و ضابطه‌های حکومت اسلامی، ابوالحسن بنی‌صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، تابستان ۵۷، صص ۱۷۷-۲۲۹
- 15- درس تجربه، ص ۶۷
- 16- "مردم ناقص‌اند و نیازمند کمال‌اند و ناکامل‌اند، پس به حاکمی که قیام‌آمین صالح باشد محتاج‌اند..." (ولایت فقیه، روح‌الله خمینی، بی تا، بی تا، ص ۶۴)
- 17- "زن‌ها را وارد ادارات کردید، ببینید در هر اداره‌ای که وارد شدند، آن اداره فلج شد... روحانیت ملاحظه می‌کند که در کنفرانس‌ها اجازه می‌دهند که گفته شود قدم‌هایی برای تساوی حقوق مرد و زن برداشته شده." (سخنرانی در مسجد اعظم قم، ۱۲ آذر ۱۳۴۱، امام و روحانیت صص ۹۸ و ۱۳۲)
- 18- درس تجربه، ص ۶۸
- 19- گفتگو با خبرنگاران، ۱۱ آبان ۵۷، پاریس
- 20- سخنرانی ۵ آبان ۵۷، پاریس، امام و ...، گردآورندگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۵۸، ص ۱۶۸
- 21- مصاحبه با پائزه سرا ایتالیایی، ۱۱ آبان ۵۷، پاریس، صحیفه نور، ج ۴ ص ۲۶۶
- 22- مصاحبه با روزنامه هلندی دی ولکرانت، ۷ نوامبر ۱۹۷۸، صحیفه نور، ج ۴ ص ۳۶۴
- 23- مصاحبه با خبرنگار روزنامه لاکروا، ۱۰ آبان ۵۷، پاریس، صحیفه نور، ج ۴ ص ۲۴۲
- 24- مصاحبه با خبرنگار رادیو و تلویزیون لوکزامبورگ، ۱۱ آبان ۵۷، پاریس، صحیفه نور، ج ۴ ص ۲۶۳
- 25- مصاحبه با خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس، ۱۶ آذر ۵۷، صحیفه نور، ج ۵ ص ۱۳۲
- 26- مصاحبه با رادیو و تلویزیون اطریش، ۱۰ آبان ۱۳۵۷، امام و ...، گردآورندگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۵۸، ص ۱۲۰

- 27- مصاحبه با خبرنگار تلویزیون آلمان، ۱۶ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۳۵۳
- 28- صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۶
- 29- صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۱۷
- 30- مصاحبه با تلویزیون ایتالیا، ۲۳ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۷
- 31- مصاحبه با لوموند، ۲۲ آبان ۵۷، پاریس، صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۱
- 32- ۵۷/۸/۱۰، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۰.
- 33- صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۷.
- 34- مصاحبه با تلویزیون آلمانی زبان سوئیس، ۱۴ آبان ۱۳۵۷
- 35- گفتگو با خبرنگاران، ۲۴/۱۰/۵۷، پاریس، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۱۵
- 36- گفتگو با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۵۷، پاریس
- 37- صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۰۶
- 38- ۵۷/۱۰/۱۸، صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۷
- 39- مصاحبه با رویترز، ۱۴ آبان ۵۷، پاریس؛ صحیفه نور، جلد ۴، صفحه ۱۶۰
- 40- مصاحبه با مجله ی آستر، ۲۶ دی ۵۷، پاریس؛ صحیفه نور، جلد ۵، ص ۴۸۳
- 41- مصاحبه با لوژورنال منطقه آلپ فرانسه، ۷ آذر ۱۳۵۷
- 42- ۵۷/۱۰/۲۶، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۴۰
- 43- ۵۷/۱۰/۱۸، صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵
- 44- مصاحبه با رویترز، ۴ آبان ۱۳۵۷، پاریس
- 45- مصاحبه با خبرنگاران، ۱ بهمن ۵۷، پاریس
- 46- ۵۷/۸/۲۲، صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۴۱
- 47- مصاحبه با راسلگر، آبان ۵۷، پاریس، صحیفه نور، جلد ۵، ص ۷۰
- 48- مصاحبه با مجله اکسپرس، ۲۰/۱۰/۵۷؛ صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۹
- 49- مصاحبه ۱۲ آبانماه ۱۳۵۷، پاریس
- 50- مصاحبه با خبرنگاران، ۱۹ مهر ۵۷، پاریس، امام و ... گردآوردندگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۵۸، ص ۱۲۲
- 51- مصاحبه با خبرنگار فیگارو، ۲۲ مهر ۵۷، پاریس
- 52- مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری فرانسه، ۱۳ آبان ۵۷، پاریس، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۴۷
- 53- " مصاحبه با خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس، امام و ... گردآوردندگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۵۸، ص ۱۲۳
- 54- مصاحبه با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۱۳۵۷، پاریس
- 55- مصاحبه با خبرنگاران، ۸ آبان ۵۷، پاریس
- 56- صحیفه نور، ج ۴، ص ۵۸
- 57- مصاحبه با خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس
- 58- مصاحبه با اشپیگل، ۱۶ آبان ۵۷، پاریس، صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۵۹
- 59- مصاحبه با القومی العربی، ۲۰ آبان ۵۷، ۱۱ نوامبر ۷۸، امام و ... گردآوردندگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۵۸، ص ۲۱۴
- 60- سخنرانی ۱ دی ۵۷، پاریس
- 61- مصاحبه با روزنامه آلمانی دنیای سوم، ۱۵ نوامبر ۷۸
- 62- مصاحبه با سازمان عفو بین الملل، ۱۹ آبان ۵۷، پاریس
- 63- مصاحبه با اشپیگل، ۷ نوامبر ۱۹۷۷

- 64- مصاحبه با خبرنگاران، ۱ بهمن ۵۷، پاریس
- 65- سخنرانی ظهر عاشورا، ۲۰ آذر ۵۷، پاریس
- 66- مصاحبه با خبرنگار رادیو و تلویزیون لوکزامبورگ، ۲۰ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۱۷
- 67- مصاحبه با گاردین، ۱۰ آبانماه ۵۷
- 68- مصاحبه با راسلگر، آبان ۵۷، پاریس، صحیفه‌ی نور، جلد ۵، ص ۷۰
- 69- عبور از بحران، خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۶۰ به اهتمام یاسر هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ هفتم، ۱۳۷۸، ص ۳۸۲. بنی‌صدر درباره نام کتاب هاشمی رفسنجانی تعبیر جالبی دارد: "بحران می‌ساختند تا از بحران عبور کنند!" (نامه‌هایی از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، به اهتمام فیروزه بنی‌صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، خرداد ۱۳۸۵، توضیحات، ص ۶۷)
- 70- درس تجربه، ص ۳۷
- 71- درس تجربه، ص ۷۲. در تصویر پائین آمدن آقای خمینی از هواپیما، بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده در پشت دیده می‌شوند. آیت‌الله حسن لاهوتی نیز در کنار آن‌ها قرار دارد.
- 72- چهارتن اعدامی، نعمت‌الله نصیری، رییس ساواک؛ خسروداد، فرمانده هوانپروز؛ ناجی، فرماندار نظامی اصفهان و رحیمی، فرماندار نظامی تهران و رییس شهربانی کل کشور بودند.
- 73- درس تجربه، ص ۷۴
- 74- درس تجربه، ص ۶۹
- 75- نگاه کنید به مصاحبه اورینا فالاجی با آقای خمینی، ۲ مهر ۵۹، قم، متن کامل در صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۹۱ به بعد.
- 76- درس تجربه، ص ۷۵
- 77- همان، ص ۸۹
- 78- همان، ص ۶۵
- 79- همان، ص ۶۵
- 80- انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۴۱
- 81- درس تجربه، ص ۱۲۸
- 82- خیانت به امید، ص ۷۵
- 83- خیانت به امید ص ۹۵؛ درس تجربه، ص ۹۱
- 84- کار و کارگر در اسلام، ابوالحسن بنی‌صدر، انتشارات پیام آزادی، چاپ هفتم، خرداد ۵۹، ص ۵۱
- 85- درس تجربه، ص ۷۷
- 86- پس از آن‌ها آیت‌الله منتظری با ۱۶۷۲۹۸۰، آیت‌الله گلزاده غفوری با ۱۵۶۰۹۷۰، دکتر بهشتی با ۱۵۴۷۵۵۰، مهندس عزت‌الله سبحانی با ۱۴۴۹۷۱۳ رای، بالاترین آرا کسب کردند.
- 87- "فقیه در همه اموری که با دین و دنیای بندگان خدا ارتباط دارد و باید صورت پذیرد و هیچ‌گزیری از انجام آن نیست حق تصرف و ولایت دارد. در تمام امور جامعه که امام مستقیماً در آن ولایت داشته است و اعمال ولایت می‌کرده، فقیه نیز حق ولایت دارد." (حدود ولایت حاکم در اسلام، ملا احمد نراقی، صص ۱۳-۱۵ و ص ۹۷) برای آشنایی بیشتر با نظریات ملا احمد نراقی درباره ولایت فقیه رجوع کنید به "اندیشه سیاسی ملا احمد نراقی"، سیدسجاد ایزدهی، موسسه بوستان کتاب قم
- 88- ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، روح‌الله الموسوی الخمینی، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۸۴
- 89- ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، روح‌الله الموسوی الخمینی، بی‌نا، بی‌تا، ص ۵۸
- 90- گردهمایی ائمه جمعه، ۷۷/۱۱/۸
- 91- سخنرانی در جمع ناظران انتخابات استان قم، خبرگزاری انتخاب، ۲۹ بهمن ماه ۱۳۸۴
- 92- ولایت فقیه، روح‌الله الموسوی الخمینی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ نهم، تابستان ۷۸، ص ۴۱
- 93- جاودانه تاریخ، سیدمحمد حسینی بهشتی، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ج ۳، گفتارها، صص ۴۷-۴۶
- 94- مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی، ج ۳، ص ۱۶۴۰
- 95- صحیفه‌نور، ج ۹، ص ۲۵۳

- 96- سخنرانی در دیدار با مسؤولین دانشکده افسری نیروی زمینی سپاه، کیهان، ۱۰ خرداد ۸۴
- 97- سخنرانی ۵۸/۸/۹، صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۴۰۷
- 98- کیهان، ۹ شهریور ۸۵
- 99- سخنرانی ۵۸/۷/۱۲، صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۶
- 100- صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۳۷
- 101- صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۳۷
- 102- یا لثارات الحسین، شماره ۸۰، ص ۴
- 103- رسالت ۲۲ دی ۱۳۸۴
- 104- سخنرانی ۵۸/۸/۹، صحیفه نور، جلد ۱۰، صفحه ۸۸
- 105- مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۶۳۱
- 106- صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۸
- 107- ولایت فقیه، ص ۶
- 108- سخنرانی به مناسبت برگزاری کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت، ۱۱ بهمن ۷۸
- 109- سخنرانی در دهمین نشست دوره سوم مجلس خبرگان، ۱۳۸۲/۰۶/۱۷
- 110- کتاب البیع، روح الله خمینی، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی تا، جلد ۵، ص ۴۷۲
- 111- ولایت فقیه، ص ۳۷
- 112- سمینار ولایت فقیه در ساری، رادیو تهران، اخبار ساعت ۲۰ روز ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۱
- 113- ولایت فقیه، ص ۴۰
- 114- خبرگزاری کار ایران، ایلنا، ۸۵/۷/۱۲
- 115- سخنرانی آیت الله جعفر سبحانی در دیدار با مسؤولین اجرایی دومین همایش بین المللی دکترین مهدویت، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۵
- 116- سخنرانی آیت الله مصباح یزدی در جمع بسیجیان شهرستان قروه، ۷ مرداد ۱۳۸۱
- 117- ولایت فقیه، ص ۵۱
- 118- روزنامه رسالت، ۱۹ تیر ۶۸. آیت الله آذری قمی البته بعدها از نظریه خود برگشت و از مواضع قبلی خود اظهارندامت و پشیمانی کرد. از این رو مورد آزار و اذیت شدید حکومتیان قرار گرفت، کلاس درسش تعطیل شد و در خانه اش حصر گردید. او که ابتدا به مرجعیت آقای خامنه‌ای رای داده بود در نامه‌ای مفصل در ۷۶/۸/۵ به آقای خاتمی نوشت: "... و اما جامعه مدرسین که معظم له (آقای خامنه‌ای) را به عنوان یکی از مراجع سبعه معرفی کردند نیز برخلاف ضوابط شرعی و قانونی خود عمل کردند، زیرا با رای تلفنی و در جوی ناسالم ایشان را معرفی کردند که برخی از تلفن شونده‌ها بعداً آن را انکار کردند، چون شرط مرجعیت دو چیز است که هیچیک برای معظم له (آقای خامنه‌ای) موجود نیست، ... جامعه مدرسین که به جواز تقلید معظم له رای داده اند تنها به لحاظ مصلحت نظام بوده که مصلحت اندیشی در این امر حیاتی صحیح نبوده و نیست، ... ولی اخیراً این شعار "هم مرجعی هم رهبری" توسط بچه‌های اطلاعاتی سر داده شد و روز رای گیری جامعه مدرسین عده‌ای از آنها به منظور فشار بر جامعه که متأسفانه با تبلیغات داخل جلسه آقای یزدی و آقای جنتی و یک نفر دیگر ضربه تلخ خود را به انقلاب مقدس اسلامی وارد کرد... چرا مقام معظم رهبری وضعیت مرجعیت بخصوص حضرت آیت الله العظمی منتظری را به دست یک مشت بچه‌های اطلاعاتی داده اند که شبانه قصد تعدی به حریم مرجعیت و غارت آرشیو و دیگر اشیاء ایشان را می‌نمایند، و افراد ناصح و خیرخواه را با چشم بسته و اهانت به زندان می‌برند... آن روز یک نفر از جامعه مدرسین در دفاع و حمایت از معظم له قدمی برنداشت و کلمه‌ای نگفت، من حقیر هم چیزی نگفتم، ولی امروز از خدای خود و پیغمبرم شرمنده‌ام و معذرت می‌خواهم".
- 119- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۴۵۲
- 120- خبرگزاری فارس، ۸۴/۰۵/۱۸
- 121- رسالت، ۱۳۷۵/۱۱/۱۳
- 122- سخنرانی ۵۸/۸/۳، صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۱۸

- 123 - سخنرانی آقای خامنه‌ای در مراسم پانزدهمین سالگرد درگذشت آقای خمینی، ۸۳/۳/۱۴
- 124 - جمهوری اسلامی، ۱۳۸۲/۰۴/۰۳
- 125 - روزنامه خرداد، ۷۸/۳/۱۶
- 126 - نشریه شهروند چاپ کانادا، ۲۰۰۲/۳۰/۵ برابر با ۹ خرداد ۱۳۸۱
- 127 - رک به متن سخنان آیت‌الله نمازی، خبرگزاری رسا، ۱۶ فروردین ۱۳۸۳
- 128 - روزنامه صبح امروز، ۷۷/۱۱/۲۰
- 129 - خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۸۵/۰۴/۲۶
- 130 - سخنرانی ۵۸/۷/۳۰، صحیفه نور، ج ۶، ص ۹۵
- 131 - سخنان آیت‌الله نمازی، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، 1385/03/09
- 132 - پیام ۵۷/۱۱/۱۵، صحیفه نور، جلد ۵، صفحه ۳۱
- 133 - روزنامه خرداد، ۷۸/۳/۵
- 134 - کشف‌الاسرار، روح‌الله الموسوی‌الخمینی، انتشارات آزادی، قم، چاپ دوم، ص ۲۲۲
- 135 - صحیفه نور، جلد ۱، صفحه ۲۶۲
- 136 - صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۴۴
- 137 - سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی به مناسبت عید غدیر خم، خبرگزاری رسا، ۱۶ فروردین ۸۳
- 138 - صحیفه نور، ج ۵، ص ۵۲۲. تئوری پردازان و رهروان راه ولایت‌فقیه البته هر آنجا که لازم باشد از ادبیات خشن سود می‌برند: مصباح یزدی: "اگر تحقق اهداف اسلامی بجز از راه خشونت امکان پذیر نباشد این کار ضروری است." (صبح امروز، ۷۸/۳/۱۷) خزعلی: "ما در شورای نگهبان مواظب هستیم تا جوانان طعمه جهنم نشوند. شورای نگهبان وقتی در مورد مساله ای اظهار نظر می‌کند و می‌گوید درست است دیگر تمام شد و اگر گفت باطل است دیگر تمام شد." (خرداد ۷۸/۳/۱۱) محسن رضایی: "ما خودمان به مطبوعات آزادی دادیم. یک شبه هم می‌توانیم همه‌ی اینها را جمع کنیم. ما خودمان مطبوعات را درست کردیم اما می‌بینیم اینها به انحراف کشیده شده‌اند" (اخبار، ۱۰/۲/۷۸) رحیم صفوی: "ما دنبال این هستیم که ریشه‌ی ضد انقلاب را در هر کجا که هستند بزنیم. بعضی‌ها را باید گردن بزنیم بعضی‌ها را زبانشان را قطع می‌کنیم." (شلمچه، شماره ۳۰)
- 139 - درس تجربه، ص ۱۷
- 140 - التنقیح فی شرح العروه الوثقی، الاجتهاد والتقلید، آیت‌الله خویی، تقریرات از میرزا علی غروی تبریزی؛ قم، ص ۴۲۴
- 141 - پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی‌تا، ص ۶۷ & بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، بی‌تا، ص ۲۹. در حقیقت برداشت مطهری از ولایت فقیه جز حکومت فقیه بود.
- 142 - پیرامون جمهوری اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ص ۲۶
- 143 - المکاسب المحرمه، آیت‌الله اراکی، ص ۹۴. تکه‌های مربوط به نقض اصل ولایت فقیه در چاپ جدید کتاب آیت‌الله اراکی حذف شده است.
- 144 - درس تجربه، ص ۸۲
- 145 - خاطرات آیت‌الله منتظری، چاپ اول، بهار ۷۹، ج ۱، ص ۴۵۶
- 146 - پس از طرح این اصل، روزنامه انقلاب اسلامی در توصیف رئیس‌جمهور و اختیارات او در نظام جمهوری اسلامی، کاریکاتور مترسکی را کشید که در زیر آن نوشته بود رئیس‌جمهور! (انقلاب اسلامی، ۲۶ مهر ماه ۱۳۵۸)
- 147 - صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۱۳
- 148 - کیهان، ۱۰ آذر ۵۸
- 149 - مصاحبه با روزنامه بامداد، ۲۶ مهر ماه ۱۳۵۸
- 150 - مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، صفحه ۱۱۵۲
- 151 - اطلاعات، ۱۷ آبان ۵۸
- 152 - انقلاب اسلامی، ۱ مهر ۵۸

- 153 - اطلاعات ۱۹ شهریور ۵۸. از آزادی تا شهادت، مجموعه کامل اعلامیه‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، خطبه‌های نماز جمعه و تفاسیر تلویزیونی آیت‌الله طالقانی، انتشارات رسا، چاپ دوم، ص ۴۸۲
- 154 - از آزادی تا شهادت، مجموعه کامل اعلامیه‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، خطبه‌های نماز جمعه و تفاسیر تلویزیونی آیت‌الله طالقانی، انتشارات رسا، چاپ دوم، ص ۴۸۸
- 155 - انقلاب اسلامی، ۲۲ شهریور ۵۸
- 156 - نقل از بنی‌صدر، درس تجربه، ص ۶۰
- 157 - مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جلد دوم، صفحه ۱۱۱۶-۱۱۱۵. همچنین پیشتر ناصر مکارم در مصاحبه‌ای گفته بود: "تا آنجا که من اطلاع دارم هیچ رهبر مذهبی انتظار ندارد که رهبری مملکت را برعهده گیرد. رهبران مذهبی از جنبه‌های مذهبی در امور نظارت داشته باشند." (اطلاعات، ۱۴ آبان ۵۷)
- 158 - کیهان، ۱۵ مهر ۵۸
- 159 - نقل از مصاحبه با رشیدیان، عضو مجلس خبرگان، نشریه حکومت اسلامی، ارگان دبیرخانه مجلس خبرگان، سال یازدهم، شماره ۳۹، بهار ۸۵، ص ۱۹۸. جالب اینجا که رشیدیان نیز که از سرسخت‌ترین مدافعان اصل ولایت فقیه به شمار می‌رفت، عضو حزب زحمتکشان آبادان بود.
- 160 - درس تجربه، ص ۸۳
- 161 - درس تجربه، ص ۸۳
- 162 - نامه‌هایی از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، به اهتمام فیروزه بنی‌صدر، چاپ اول، خرداد ۱۳۸۵، توضیحات، ص ۳۲۶
- 163 - درس تجربه، ص ۸۴
- 164 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۴۵۶ همچنین درس تجربه، ص ۷۰. رشیدیان، از مدافعان سرسخت ولایت فقیه نیز درباره موضع‌گیری بنی‌صدر می‌گوید: "بنی‌صدر می‌گفت: "بنی‌صدر می‌گفت مجتهد جامع‌الشرایط یا ولی فقیه باید ۱۶۴ علم داشته باشد و این محال است لذا ولایت فقیه مفهوم دارد ولی مصداق ندارد و از این به صورت چماق همیشه استفاده می‌کرد." (نشریه حکومت اسلامی، ارگان دبیرخانه مجلس خبرگان، سال یازدهم، شماره ۳۹، بهار ۸۵، ص ۲۰۷)
- 165 - درس تجربه، ص ۸۳
- 166 - عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۶۰
- 167 - سخنرانی مورخه ۵۸/۱۰/۷. صحیفه نور، جلد ۱۱، ص ۱۳۳
- 168 - مصاحبه با حامد الگار، ۵۸/۱۰/۷. صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۱۹. بعدها آیت‌الله مشکینی در این باره گفت: "اگر از روز اول به مسئله ولایت فقیه در قانون اساسی تاکید نمی‌شد امروز خبری از اسلام نبود." (کیهان، ۷ خرداد ۸۴) محمدعلی رجایی تاکید کرد: "ما ولایت فقیه را به عنوان عالیترین دستاوردهای انقلاب در قانون اساسی خود گنجانیده ایم." (نقل از کیهان، ۲۵ خرداد ۸۴) همچنین بهشتی نیز گفت: "این اصل، یک اصل تعارفی نیست که بخواهند با فقها و علما تعارف کنند، احترام آنها را نگهدارند و بگویند بله آقا خوب اصل ولایت فقیه هم ما توی قانون اساسی گذاشتیم. هیچ اینجورها نیست. این اصل یک اصل بنیادی در نظام اسلامی ماست." (جمهوری اسلامی ۱۳۸۲/۰۴/۰۳)
- 169 - نقل از سخنان بنی‌صدر، ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ داوود علی‌بابایی، انتشارات امید فردا، ۱۳۸۴، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۶۶
- 170 - انقلاب اسلامی، ۳۰ دی ۵۸
- 171 - انقلاب اسلامی، ۲۲ دی ۵۸
- 172 - انقلاب اسلامی، ۲۶ دی ۵۸
- 173 - انقلاب اسلامی، ۲۳ دی ۵۸
- 174 - انقلاب اسلامی، ۳۰ دی ۵۸
- 175 - انقلاب اسلامی، ۲۳ دی ۵۸
- 176 - انقلاب اسلامی، ۲۴ / ۱۰ / ۵۸

177 - ۱۰ ماه پس از انتخابات، زمانی که لاهوتی و سلامتیان دو یار بنی صدر به مشهد رفتند تا سخنرانی کنند محمدتقی شریعتی نیز به میان آنان آمد و زمانی که در جایگاه قرار گرفت مردم با شعارهای سلام بر شریعتی، بنی صدر، بنی صدر حمایت می‌کنیم، به تشویق محمدتقی شریعتی پرداختند. (انقلاب اسلامی، ۸ آذر ۵۹)

178 - کیهان، ۳۱ خرداد ۶۰

179 - فهیمه خمینی: به حبیبی رای خواهم داد (انقلاب اسلامی، ۲ بهمن ۵۸)

180 - چاپ عکس‌های کاندیداها آنقدر وسیع و زیاد شد که آقای خمینی گفت: "عکس من در پوستریهای انتخاباتی دلیل بر تایید یا تکذیب کسی نیست." (انقلاب اسلامی، ۲۶ دی ۵۸). برای مثال یکی از پوستریهای صادق قطب زاده، تنها یک عکس از آقای خمینی (در هواپیما هنگام ورود به ایران) بود که در گوشه سمت راست و پایین آن نوشته شده بود: "هدیه ستاد انتخاباتی ریاست جمهوری صادق قطب زاده".

181 - کیهان، ۳ بهمن ۵۸

182 - صد مقاله، مجموع سرمقاله‌های روزنامه انقلاب اسلامی به قلم بنی صدر، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ مرداد

۵۹، ج ۲، ص ۱۹۹، انقلاب اسلامی، ۱۳ دی ۵۸

183 - صد مقاله، ج ۲، ص ۲۰۳، انقلاب اسلامی، ۱۶ دی ۵۸

184 - انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۱۸

185 - برای مثال نگاه کنید به گفتگوی جواد مظفر با آیت‌الله بهشتی در کتاب اولین رئیس‌جمهور ایران، نشر کویر، ۱۳۸۰

186 - هاشمی رفسنجانی در این باره نقل می‌کند:

"من و آیت‌الله خامنه‌ای برای حل مشکل به قم رفتیم و با امام مذاکره کردیم. ما اصرار می‌کردیم که در این موقعیت درست نیست که ما روحانیت را محدود و ممنوع کنیم، امام استدلال ما را نپذیرفتند." (حقیقت‌ها و مصلحت‌ها، گفتگو با هاشمی رفسنجانی، صص ۶۸ و ۶۹)

187 - ایران بدنبال یک رئیس‌جمهور، اریک رولو، لوموند، ۲۵ ژانویه ۱۹۸۰

188 - انقلاب اسلامی، ۳ بهمن ۵۸

189 - کیهان، ۶ دی ۵۸

190 - صد مقاله، ج ۲، ص ۲۲۱؛ انقلاب اسلامی، ۳۰ دی ۵۸

191 - صد مقاله، ج ۲، ص ۲۲۶؛ انقلاب اسلامی، ۲ بهمن ۵۸

192 - انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۰۰

193 - صد مقاله، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۳، انقلاب اسلامی، ۶ بهمن ۵۸

194 - درس تجربه، ص ۱۹

195 - پیروزی حتمی بنی صدر در دور اول، اریک رولو، لوموند ۲۶ و ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰

196 - نام برخی دیگر از قربانیان پروژه موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای که از طرف وزارت اطلاعات ایران سازمان داده شده بود و رئیس‌جمهور محمد خاتمی پس از این حادثه فرمان به عزل دری نجف‌آباد، وزیر اطلاعات داد، چنین است: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، حسین برازنده، شمس‌الدین امیرعلایی، احمد امیرعلایی، احمد تفضلی، ابراهیم زال‌زاده، پروانه اسکندری، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، سیامک سنجری، رضا مظلومان، فاطمه قائم‌مقامی، افتخارالسادات برقی، پیروز دوانی، مجید شریف، معصومه مصدق و برای آگاهی بیشتر درباره قتل‌های زنجیره‌ای نگاه کنید به تراژدی دموکراسی در ایران، جلد ۱ و ۲، عمادالدین باقی، نشر نی & نار، یک‌خانه اشباح، اکبر گنجی، انتشارات طرح نو. & گزارش قتل‌ها و اعترافات سعید امامی، علیرضا نوری زاده، نشر باران & عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری، اکبر گنجی، انتشارات طرح نو & ناگفته‌ها در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، علیرضا نوری زاده، نشر نیما

197 - توانایی و ناتوانی، مجموعه ۳۵ مقاله منتشره در روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت در سال ۶۱، ابوالحسن بنی صدر، انتشارات

انقلاب اسلامی، خرداد ۸۵، ص ۱۲۹

198 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۴۸۵

199- در خاطرات هاشمی رفسنجانی نیز در این مورد چنین می‌خوانیم: "آقای مهندس موسوی تلفن کرد که خبرگزاری اطلاع داده است که صادق طباطبائی در آلمان به اتهام قاچاق تریاک بازداشت و با سپردن ودیعه آزاد شده. توطئه است." (خاطرات ۲۳ دی ۱۳۶۱، پس از بحران، ص ۳۵۹) "احمدآقا آمد و گفت گویا دادگاه دوسلدورف آلمان با مصونیت آقای صادق طباطبائی موافقت کرده و در صورت آزادی به عنوان عنصر نامطلوب از آلمان اخراج می‌شود." (خاطرات ۱۴ اسفند ۱۳۶۱، پس از بحران، ص ۴۱۱) "عصر احمدآقا آمد و خبرداد صادق طباطبائی غیاباً محکوم به ۳ سال زندان شده است، ولی اکنون در ایران است." (خاطرات ۲۰ اسفند ۱۳۶۱، پس از بحران، ص ۴۱۹)

200- در ادامه کتاب به نقش او و ماجرای سازش با نمایندگان ریگان و بوش پرداخته شده است.

201- درس تجربه، ص ۱۴۳

202- منتظری نقل می‌کند: "واقع مطلب این است که ما در اینکه دستخط این نامه و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد از شخص امام باشد تردید داریم، آنها هم که اهل خط و خط‌شناس هستند تشخیص می‌دهند که این خط از امام نیست و متن آن هم با واقعیات جور در نمی‌آید و مضطرب است، ما اول احتمال این معنا را نمی‌دادیم، چون به دستگاه امام اعتماد داشتیم، ولی بعداً که دستخط این نامه را با سایر دستخط‌های امام مقایسه کردند مشخص شد که خط نامه ۱/۶ که در اواخر عمر امام نوشته شده بسا خط امام نباشد و چنانکه چندین نفر به نقل از جمعی از خصیصین بیت امام گفتند، نامه یا به خط آقای حاج احمد آقا است و یا خط آقای رسولی، ولی آقای انصاری به عنوان نامه امام آورد و به من تحویل داد، البته ممکن است املائی ایشان باشد." (خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۶۴)

برای مقایسه دستخط سیداحمد خمینی با دستخط آقای خمینی و دلایل آیت‌الله منتظری در مشکوک بودن انتساب این نامه به آقای خمینی همچنین رک به خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۲، پیوست‌ها، صص ۱۲۴۷-۱۲۵۱. منتظری در رابطه با جعل صحبت‌ها و سند‌های آقای خمینی توسط سید احمد خمینی می‌گوید: "یکی از افرادی که با من مربوط است و با آقای فلاحیان (قائم مقام وقت وزیر اطلاعات) هم مربوط بود نقل می‌کرد که آقای فلاحیان گفت: "این یکی دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم با احمد آقا حل می‌کردیم و به اسم امام منعکس می‌کردیم، ما اصلاً دسترسی به امام نداشتیم می‌رفتیم با احمد آقا مطرح می‌کردیم و بعد می‌آمدیم به عنوان امام مطرح می‌کردیم." (خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۶۳)

203- نامه آقای خمینی به منتظری، مورخه ۶/۱/۶۸، صحیفه نور، چاپ اول، پاییز ۷۸، ج ۲۱، ص ۳۳۱

204- درس تجربه، ص ۸۶

205- درس تجربه، ص ۱۰۴

206- این جمله آقای خمینی نیز پیش از انتخابات شایان ذکر است:

"اینجانب بنا ندارم از کسی تأیید نمایم، چنانچه بناندارم کسی را رد کنم. از تمام احزاب و گروه‌ها و افراد می‌خواهم از نسبت دادن کاندیدای خود به من، که از آن استفاده تأیید و یا تعیین و یا رد شود، ندهند، من بسیار مایل هستم که گروه‌های متعهد و معتقد به جمهوری اسلامی و خدمتگزار به اسلام هستند، در مبارزات انتخاباتی کمال آرامش را در تبلیغ کاندیداهایشان رعایت نمایند." (صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۷۸)

207- در انتخابات ۱۳۷۶/۳/۲ که با ۴ کاندیدا برگزار شد، سید محمد خاتمی با ۲۰۰۸۸۳۸۸ رای از مجموع ۲۹۰۷۶۸۸۴ (با احتساب ۲۴۰۹۱۶ رای باطله) با ۶۹/۰۹ درصد بانتخاب شد. علی‌اکبر ناطق نوری با ۲۴/۸۸، سید رضا زواره‌ای و محمد محمدی نیک‌(ری‌شهری) در رده‌های بعد جای گرفتند.

208- کیهان، ۶ بهمن ۵۹

209- صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۶۰

210- درس تجربه، ص ۱۰۵

211- همان، ص ۱۰۵

212- کیهان، ۲۳ اسفند ۵۸

213- کیهان، ۲۷ اسفند ۵۸

214- کیهان، ۲۵ اسفند ۵۸

215- درس تجربه، ص ۱۰۸

- 216- نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹، "نامه‌ها از بنی صدر به آقای خمینی و دیگران"، ص ۴۵-۴۶
- 217- صد مقاله، ج ۲، ص ۳۲۳، انقلاب اسلامی، ۹ فروردین ۵۹
- 218- انقلاب اسلامی، ۵ مرداد ۵۹
- 219- درس تجربه، ص ۱۰۸
- 220- همان، ص ۱۱۰
- 221- مقاله انقلاب اسلامی، ۸ بهمن ۵۹
- 222- اطلاعات، ۲۵ و ۲۹ خرداد ۵۹
- 223- کیهان، ۵۹/۴/۲
- 224- جمهوری اسلامی، ۲۶ خرداد ۵۹
- 225- اطلاعات، ۳۱ خرداد ۵۹
- 226- حسن آیت، متولد ۳ تیر ۱۳۱۷ در نجف آباد، در رشته علوم اجتماعی دارای درجه کارشناسی ارشد بود و همزمان، با تحصیل در حوزه علمیه قم تا مرحله خارج فقه و اصول پیش رفت.
- 227- ر.ک "چهره حقیقی مصدق السلطنه"، حسن آیت، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۰
- 228- نقل از همشهری، ۱۳ مرداد ۱۳۸۳
- 229- شنود اشباح؛ مروری بر کارنامه‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، رضا گلپور چمرکوهی، تهران، نشر کلیدر، چاپ اول، پائیز ۱۳۸۱، ص ۱۳۵
- 230- سخنان آیت‌الله خامنه‌ای در نماز جمعه تهران، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۹
- 231- این خاطرات روزانه در ۴ جلد با همان عنوان "روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟" توسط انتشارات انقلاب اسلامی چاپ شده است.
- 232- برای مثال ر.ک به انقلاب اسلامی، ۲۴ آذر ۵۹
- 233- کیهان، ۶ اسفند ۵۷
- 234- انقلاب اسلامی، ۱۲ خرداد ۵۹
- 235- انقلاب اسلامی، ۱۹ اردیبهشت ۶۰
- 236- انقلاب اسلامی، ۱۰ آبان ۵۹
- 237- انقلاب اسلامی، ۲۱ تیر ۵۸
- 238- کیهان، ۱۶ اسفند ۵۹
- 239- کیهان، ۱۰ خرداد ۶۰
- 240- سخنان بنی صدر در مراسم تفویض حکم ریاست‌جمهوری، انقلاب اسلامی، ۱۶ بهمن ۵۸
- 241- انقلاب اسلامی، ۶۰ / ۳ / ۹
- 242- انقلاب اسلامی، ۸ بهمن ۵۹
- 243- انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰
- 244- انقلاب اسلامی، ۱۶ بهمن ۵۹
- 245- انقلاب اسلامی، ۱۷ شهریور ۵۹
- 246- انقلاب اسلامی، ۲۱ دی ۵۹
- 247- انقلاب اسلامی، ۵۸ / ۱۱ / ۱۰
- 248- سخنرانی مورخه ۵۹/۱۱/۲۲
- 249- کار و گارگر در اسلام، ابوالحسن بنی صدر، ص ۱۰
- 250- انقلاب اسلامی، ۱۹ آبان ۵۹
- 251- انقلاب اسلامی، ۲۳ بهمن ۵۹
- 252- انقلاب اسلامی، ۸ اردیبهشت ۶۰

- 253 - انقلاب اسلامی، ۱۸ اردیبهشت ۶۰
- 254 - انقلاب اسلامی، ۲۸ دی ۵۹
- 255 - انقلاب اسلامی، ۱۹ اسفند ۵۹
- 256 - بامداد، ۵۹/۳/۱۹
- 257 - انقلاب اسلامی، ۲۵ آذر ۵۹
- 258 - میزان، ۲ خرداد ۶۰
- 259 - کیهان، ۹ خرداد ۶۰
- 260 - انقلاب اسلامی، ۱۳ مرداد ۵۹
- 261 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰
- 262 - انقلاب اسلامی، ۲۹ آذر ۵۹
- 263 - انقلاب اسلامی، ۲۹ آذر ۵۹
- 264 - اطلاعات، ۳ شهریور ۵۹
- 265 - انقلاب اسلامی، ۲۴ آذر ۵۹
- 266 - انقلاب اسلامی، ۲۶ آذر ۵۹
- 267 - انقلاب اسلامی، ۲ خرداد ۶۰
- 268 - سخنرانی برای مردم اصفهان، انقلاب اسلامی، ۷ بهمن ۵۹
- 269 - انقلاب اسلامی، ۲۳ بهمن ۵۹
- 270 - انقلاب اسلامی، ۸ شهریور ۵۸
- 271 - انقلاب اسلامی، ۲۵ مرداد ۵۸
- 272 - صد مقاله، ج ۱، ص ۲۴۳، انقلاب اسلامی، ۷ مهر ۵۸
- 273 - انقلاب اسلامی، ۷ آذر ۵۹
- 274 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آذر ۵۹
- 275 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آذر ۵۹
- 276 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آذر ۵۹
- 277 - انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۵۹
- 278 - کیهان، ۶ بهمن ۵۹
- 279 - سخنرانی مورخه ۵۹/۸/۲۹
- 280 - انقلاب اسلامی، ۵ اردیبهشت ۶۰
- 281 - خیانت به امید، ص ۴۶
- 282 - انقلاب اسلامی، ۱۷ آذر ۵۹
- 283 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آذر ۵۹
- 284 - انقلاب اسلامی، ۳۰ آذر ۵۹
- 285 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۳۰ تیر ۱۳۵۹، نامه‌هایی از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۶۶-۶۷
- 286 - انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۵۹
- 287 - انقلاب اسلامی، ۱۹ آذر ۵۹
- 288 - انقلاب اسلامی، ۱۹ اردیبهشت ۶۰
- 289 - انقلاب اسلامی، ۲۲ آبان ۵۹
- 290 - انقلاب اسلامی، ۱۴ اسفند ۵۹
- 291 - انقلاب اسلامی، ۱۰ خرداد ۶۰
- 292 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آذر ۵۹

- 293 - سخنرانی مورخه ۵۹/۱۱/۲۲
- 294 - انقلاب اسلامی، ۱ مرداد ۵۹
- 295 - انقلاب اسلامی، ۱۹ فروردین ۶۰
- 296 - انقلاب اسلامی، ۲ آذر ۵۹
- 297 - انقلاب اسلامی، ۵ اردیبهشت ۶۰
- 298 - کیهان، ۲۹ فروردین ۵۸
- 299 - صد مقاله، ج ۲، ص ۸۸: انقلاب اسلامی، ۱ آذر ۵۸
- 300 - کارو کارگر در اسلام، بنی صدر، ص ۱۳۱
- 301 - انقلاب اسلامی، ۵ اردیبهشت ۶۰
- 302 - صد مقاله، ج ۲، ص ۲۶۸: انقلاب اسلامی، ۲۰ بهمن ۵۸
- 303 - انقلاب اسلامی، ۲۳ بهمن ۵۹
- 304 - اطلاعات، ۱۰ آذر ۵۹
- 305 - انقلاب اسلامی، ۱۷ / ۲ / ۵۹
- 306 - انقلاب اسلامی، ۲۲ فروردین ۶۰
- 307 - انقلاب اسلامی، ۲۸ مهر ۵۸
- 308 - اطلاعات، ۱۲ اسفند ۵۸
- 309 - سروش، شماره ۶، ۱۷ خرداد ۵۸، ص ۱۰
- 310 - انقلاب اسلامی، ۱۴ اسفند ۵۹
- 311 - درس تجربه، ص ۱۳۲
- 312 - انقلاب اسلامی، ۲۸ آبان ۵۹
- 313 - انقلاب اسلامی، ۲۸ آبان ۵۹
- 314 - انقلاب اسلامی، ۲۹ فروردین ۶۰
- 315 - انقلاب اسلامی، ۲۸ آبان ۵۹
- 316 - سخنرانی مورخه ۲۸ آبان ۵۹
- 317 - نامه بنی صدر به آقای موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰؛ نامه‌ها از بنی صدر به آقای خمینی و دیگران، صص ۳۳۵ و ۳۳۹
- 318 - خیانت به امید، ص ۵۲
- 319 - کیهان، ۹ خرداد ۶۰
- 320 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۸ فروردین ۱۳۶۰؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۳۳۲
- 321 - نامه بنی صدر به آقای احمد خمینی، ۲۹ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۹۷-۱۹۹
- 322 - مقام مصدق در نهضت استقلال طلبی، ابوالحسن بنی صدر، ص ۴
- 323 - درس تجربه، ص ۱۳۳
- 324 - مقام مصدق در نهضت استقلال طلبی، ص ۵۳
- 325 - صد مقاله، ج ۲، ص ۲۲: انقلاب اسلامی، ۷ آبان ۵۸
- 326 - کیهان، ۱۶ فروردین ۵۸
- 327 - اولین رئیس جمهور، پنج گفتگو درباره اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران، به کوشش محمد جواد مظفر، نشر کویر، ۱۳۸۰، ص ۴۹
- 328 - انقلاب اسلامی، ۱۲ اردیبهشت ۶۰
- 329 - انقلاب اسلامی، ۳ اردیبهشت ۶۰
- 330 - انقلاب اسلامی، ۲۳ بهمن ۵۹

331 - اطلاعات، ۱۹ مرداد ۵۹

332 - خیانت به امید، ص ۱۶۹

333 - زن و زناشویی، ابوالحسن بنی‌صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، فروردین ۶۷

334 - پس از سال ۶۰ حکومت ایران ضمن تلاش‌های که در راه بی‌اعتبار کردن و زدودن چهره او از تاریخ معاصر و ذهن مردم انجام داد، دروغ‌هایی را جعل کرد و با تکرار آن سعی نمود آن را به توده مردم القا سازد. جالب و بسیار عجیب آن‌جا که علی‌رغم پخش وسیع و هجوم تبلیغاتی علیه بنی‌صدر، این مردم نبودند که تسلیم فشار تبلیغاتی شدند، بلکه روشنفکران و آن‌ها که خود را روشنفکر می‌دانستند شایعه‌ها را باور کردند و تهمت‌ها را به جای حقیقت نشاندهند. یکی از این دروغ‌ها که برای بی‌اعتبار کردن وجهه روشنفکری بنی‌صدر ساخته و پرداخته شد این جمله بود: "بنی‌صدر گفته موی زن برق و اشعای دارد که مردان را حالی به حالی می‌کند!!" هر کس که ذره‌ای و فقط ذره‌ای با بنی‌صدر و کتاب‌های او آشنا باشد و بخصوص کتاب سترگ "زن و زناشویی" او را خوانده باشد، به بی‌پایه و اساس بودن این حرف پی می‌برد اما نسل جوانی که نه بنی‌صدر را دیده و نه (به لطف سانسور همه‌جانبه) کتاب‌های او را خوانده است، چگونه می‌تواند راست را از دروغ تشخیص دهد؟ در این شایعه به راحتی سخنان یک خانم حاضر در جلسه به جای حرف بنی‌صدر جازده می‌شود بدون اینکه آب از آب تکان بخورد! با این تفکر که کتاب‌های بنی‌صدر را که نمی‌گذاریم چاپ شود، پس هر دروغی را که خواستیم مجازیم که به او و گفته‌های او ببندیم. صحبت این خانم حاضر در جلسه عیناً در کتاب "خانواده در اسلام"، چاپ سال ۵۹ به شرح زیر آمده است:

"من با چند پسرهای دانشجو در مورد پوشیدن موی سر زن بحث می‌کردم و آن را بعنوان حجاب قبول نداشتیم و معتقد بودم اگر لباس متناسب باشد و خودم را بپوشم، همین حجاب است هر کدام از اینها دلیلی بر پوشیدن موی سر می‌آورد. یکی از آنها دلیلی را پیش کشید که می‌گفت ثابت شده است که موی سر زن اشعای تولید می‌کند که روی مرد اثر می‌گذارد بطوریکه این باعث می‌شود که مرد از حالت عادی خارج شود." ("خانواده در اسلام یا مقام و منزلت زن در اسلام"، سید ابوالحسن بنی‌صدر، انتشارات روزنامه انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۵۹، ص ۹۹)

بنی‌صدر بارها و بارها این قول را تکذیب و رد کرد و حتی در کتاب "زن و زناشویی" در فصل ۷ به طور مجزا در مبحثی تحت عنوان کلی "هیستریزاسیون" با نقل و نقد نظر میشل فوکو به شدت نظریه هیستریک بودن تن زن (را که در فارسی و در توده عوام تحت عنوان "برق داشتن"، "اشعه داشتن تن و موی زن" و "امواج حالی به حالی کردن مرد!" تعبیر و مطرح شده است) را رد کرده و نظریه‌هایی چون: "نابرابری از لحاظ جنسی همچون مرد فعال و زن فعل‌پذیر"، "زن مظهر هوس با تنی انباشته از سکس"، و "زن، ناقص عقل، ویرانگر و منشاء مرگ" را نظریه‌هایی بر بنیاد قدرت و نه بر بنیاد عدم قدرت می‌بیند.

حکومت اسلامی برای از میدان خارج کردن مخالفان خود به کثیف‌ترین حیل‌ها و زشت‌ترین فریب‌ها متوسل می‌شود و چه جای تعجب است که: عنوانش جمهوری است و لقبش؟ اسلامی!

335 - انقلاب اسلامی، ۱۸ اسفند ۵۹

336 - انقلاب اسلامی، ۲۴ اسفند ۵۹

337 - انقلاب اسلامی، ۲۴ اسفند ۵۹

338 - صد مقاله، ج ۲، ص ۱۹۶-۱۹۵: انقلاب اسلامی، ۱۲ دی ۵۸

339 - خانواده در اسلام، بنی‌صدر، ص ۱۵-۱۴

340 - کیهان، ۲۶ اسفند ۵۷

341 - حجاب، بنی‌صدر، انتشارات روزنامه انقلاب اسلامی، سال ۵۹، ص ۱۰۱

342 - خیانت به امید، ص ۱۸۹

343 - مصاحبه با سعید بهبهانی در ۲۷ مرداد ۸۱ برابر با ۱۷ اوت ۲۰۰۲. همچنین خاطرات روز ۲۲ شهریور ۶۰، خیانت به امید، ص ۱۶۷

344 - خیانت به امید، ص ۷۷

345 - بامداد، ۵۹/۳/۲۰

346 - خیانت به امید، ص ۵۳

347 - متن نامه بنی‌صدر به آقای خمینی و پاسخ رد او درباره نخست‌وزیری سید احمد را ببینید در انقلاب اسلامی، ۱ مرداد ۵۹

348 - درس تجربه، ص ۱۴۳

349 - انقلاب اسلامی، ۱۳ خرداد ۶۰

350 - درس تجربه، ص ۱۱۰ و ۱۴۵ - ۱۴۴؛ همچنین گزارش دیدار بنی صدر با آقای خمینی، ۲۱ مرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۰۰-۱۰۶. آن قدر دور و بری‌های آقای خمینی ذهن او را نسبت به بنی صدر مغشوش کرده بودند که او نمی‌توانست حرف‌های بنی صدر را قبول کند. بنی صدر در نامه ای به آقای خمینی نوشت: "ترجیح می‌دهم ۱ روز رئیس جمهور مورد اعتماد باشم و یک قرن رئیس جمهور غیر قابل اعتماد نباشم. باور بفرمائید از این نظر همه وجودم رنجش است." (نامه آقای بنی صدر به آقای خمینی، ۲۲ مرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۰۸)

351 - میزان، ۹ اسفند ۵۹

352 - انقلاب اسلامی، ۶ مرداد ۵۹

353 - نامه بنی صدر به رجایی ۳ / ۶ / ۵۹، نقل از "چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی و بنی صدر"، کیومرث صابری فومنی، دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست‌وزیری، چاپ دوم، دی ۶۰، ص ۱۰۵-۱۰۴

354 - انقلاب اسلامی، ۹ مرداد ۵۹

355 - انقلاب اسلامی، ۵/۱۸/۵۹

356 - انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۲۷

357 - نامه بنی صدر به رجایی ۳ / ۲ / ۶۰، مکاتبات رجایی و بنی صدر، ص ۱۹۹

358 - انقلاب اسلامی، ۱۵ مهر ۵۹

359 - نامه بنی صدر به رجایی ۳ / ۲ / ۶۰، مکاتبات رجایی و بنی صدر، ص ۱۷۲

360 - نامه رجایی به بنی صدر ۱۷ / ۱۲ / ۵۹، مکاتبات رجایی و بنی صدر ص ۱۶۳-۱۶۲

361 - انقلاب اسلامی، ۲۳ آذر ۵۹

362 - انقلاب اسلامی، ۸ بهمن ۵۹

363 - نامه بنی صدر به رجایی، ۱۱ / ۱۲ / ۵۹، نقل از مکاتبات رجایی و بنی صدر، ص ۱۵۸

364 - انقلاب اسلامی، ۷ مرداد ۵۹

365 - انقلاب اسلامی، ۷ مرداد ۵۹

366 - انقلاب اسلامی، ۱۶ مرداد ۵۹

367 - انقلاب اسلامی، ۱۱ آبان ۵۹

368 - صد مقاله، ج ۲، ص ۳۳۸؛ انقلاب اسلامی، ۳۰ فروردین ۵۹

369 - انقلاب اسلامی، ۱۶ آبان ۵۹

370 - انقلاب اسلامی، ۲۴ آبان ۵۹

371 - انقلاب اسلامی، ۱۴ اردیبهشت ۶۰

372 - انقلاب اسلامی، ۱۶ آبان ۵۹

373 - نامه بنی صدر به رجایی ۳ / ۶ / ۵۹، نقل از مکاتبات رجایی و بنی صدر، ص ۱۰۵-۱۰۴

374 - انقلاب اسلامی، ۱۱ اسفند ۵۹

375 - مصاحبه آقای خمینی با اوربانا فالاجی، خبرنگار و نویسنده ایتالیایی، قم، ۲ مهر ۵۸. انقلاب اسلامی، ۳ آبان ۵۸، ص ۵؛ همچنین در صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۹۱ به بعد

376 - نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، توضیحات، ص ۱۶۵

377 - عکس کف پای او تا مدت‌ها زینت‌بخش صفحه اول کتاب درسی "تعلیمات مدنی" دانش‌آموزان مقطع راهنمایی بود

378 - انقلاب اسلامی، ۲ خرداد ۶۰

379 - سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب دوم، گروگان‌گیری، فصل ۵، ص ۱۸

380 - سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب دوم، گروگان‌گیری، فصل ۵، ص ۱۰

381 - درس تجربه، ص ۱۱۰

382 - درس تجربه، ص ۱۴۴

383 - انقلاب اسلامی، ۲۹ دی ۵۹

384 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۳۵

385 - نامه بنی صدر به شورای انقلاب، ۳۰ تیر ۱۳۵۹، نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۷۰. بنی صدر و نوبری رئیس کل بانک مرکزی که اقتصاددان و یار او بود تلاش می‌کردند تا ایران از لحاظ اقتصادی زمین نخورد. بنی صدر در نامه‌ای به آقای خمینی در این باره می‌گوید: "دیشب به آقای اشراقی گفتم اگر می‌خواستیم آقای رجائی را زمین بزنم، بحقانیت حق، راه این بود که به آقای نوبری و دیگر کسانی که در زمینه سرپا نگهداشتن اقتصاد شب و روز کار می‌کنند بگویم استعفا کنند. اما از ترس جنگ و از ترس اینکه جنگ اقتصادی بدتر از این جنگ است. رژیم سابق را همین جنگ اقتصادی از پا درآورد، علی‌رغم میل او فشار آوردم بماند." (نامه بنی صدر به آقای احمد خمینی، ۱۷ اردیبهشت ۶۰، همان، ص ۴۱۱)

386 - نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، توضیحات، ص ۱۲۸

387 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۹ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، صص ۱۷۳-۱۷۴

388 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، صص ۲۶۸ و ۲۷۰

389 - عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۵۵. زمانی که بخش‌نامه ۱۳۶۰/۱/۱۵ خطاب به ادارات و بانک‌ها از سوی رجایی ابلاغ شد بسیاری به این تصمیم اعتراض کردند. در آن ابلاغیه دستور داده شده بود در ادارات: "از اول اذان ظهر کلیه مراجعات تعطیل شود و نیم ساعت برای ادای نماز ظهر و عصر اختصاص یابد". رجایی در پاسخ اعتراض‌ها به معطل گذاشتن مردم گفت: "نگران نباشید! وقتی مراجعان بانک‌ها و ادارات چندین بار با این مسئله برخورد کردند و در آن لحظات با معطلی روبرو شدند، خود را با همان شرایط تطبیق خواهند کرد!" (خواندنی‌ها از زندگی یک رئیس‌جمهور، محمد عابدی میانجی، انتشارات نورالسجّار، زمستان ۸۰، چاپ اول، ص ۱۲۶)

390 - رجایی پیرامون پاکسازی و حذف گسترده معلمان گفت: "معلمینی که ما می‌گوییم نباید در کلاس باشند از کسانی هستند که معتقدند امام قادر به رهبری همه جانبه اجتماع نیست. مسئله این است که گفتیم اگر کسی معتقد به رهبری امام نیست، این آدم ایدئولوژی این انقلاب را کامل و تمام قبول ندارد و این آدم نمی‌تواند آموزش دهنده ایدئولوژی این انقلاب باشد." (جمهوری اسلامی، ۱۹ شهریور ۵۹)

391 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اردیبهشت ۵۹

392 - انقلاب اسلامی، ۱۳ اردیبهشت ۶۰

393 - انقلاب اسلامی، ۱۴ اردیبهشت ۶۰

394 - سخنرانی مورخه ۵۹/۱۱/۲۲

395 - صد مقاله، ج ۲، ص ۳۳۵؛ انقلاب اسلامی، ۲۳ فروردین ۵۹

396 - انقلاب اسلامی، ۱۴ بهمن ۵۹

397 - انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹

398 - صد مقاله، ج ۲، مقاله فرار مغزها، ص ۱۳۰، انقلاب اسلامی، ۲۲ مرداد ۵۸

399 - انقلاب اسلامی، ۱۳ اسفند ۵۹

400 - سخنرانی در جمع اعضای کمیته امداد، مجله سروش، شماره ۲۸، ۱۹ آبان ۵۸، ص ۳۷

401 - صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۴۰۴

402 - خیانت به امید، ص ۵۷

403 - صد مقاله، ج ۲، ص ۳۴۱؛ انقلاب اسلامی، ۳۱ فروردین ۵۹

404 - انقلاب اسلامی، ۲ / ۲ / ۵۹

405 - میزان، ۲۷ / ۹ / ۵۹

406 - صد مقاله، ج ۲، ص ۳۵۳؛ انقلاب اسلامی، ۱۴ اردیبهشت ۵۹

407 - درس تجربه، ص ۱۱۴

408 - زوایای تاریک، جلال‌الدین فارسی، ص ۵۴۲

409 - جمهوری اسلامی، ۶ اردیبهشت ۵۹

- 410 - کیهان، ۲ اردیبهشت ۵۹
- 411 - جمهوری اسلامی، ۳۱ فروردین ۵۹. زهرا رهنورد، با نام اصلی زهره کاظمی، همسر میرحسین موسوی، نیز که تا چندی پیش ریاست دانشگاه شاهد را برعهده داشت همچنین گفت: "لیبرال‌ها با تفکر غربزده و روحیه محافظه‌کار پدر انقلاب ما را درآورده‌اند. امیدوارم مجلس گور حیات سیاسی آنان باشد. (مصاحبه با مجله سروش، شماره ۶۲، ۱۸ مرداد ۵۹، ص ۲۴) او همچنین در بخش دوم صحبت‌هایش گفت: "وزارت ارشاد ملی باید هرچه زودتر نشریات زهرآگین وابسته را جمع کند و دست از دموکرات منشی بردارد. کمی هم اسلامی، انقلابی و باتعصب عمل کند." (مصاحبه با مجله سروش، شماره ۶۳، ۲۵ مرداد ۵۹، ص ۴۰)
- 412 - بیانیه جبهه ملی، ۵۹/۱/۳۱
- 413 - درس تجربه، ص ۱۱۳
- 414 - درس تجربه، ص ۱۱۵
- 415 - انقلاب اسلامی، ۲۷ آبان ۵۹
- 416 - انقلاب اسلامی، ۲۴ آبان ۵۹
- 417 - جمهوری اسلامی، ۶۰/۴/۴
- 418 - مقاله ۵۹/۱۱/۲۵؛ ذخیره های امیریالیسم، بنی صدر و منافقین، دفتر سیاسی سپاه پاسداران، چاپ دوم، مرداد ۶۰، ص ۶۶
- 419 - اطلاعیه دفتر تحکیم وحدت، غائله ۱۴ اسفند، ص ۳۵۶
- 420 - محمد ملکی، اندیشه جامعه، شماره ۲۵، سال ۸۱. تنها کفایت نظری اجمالی به فاجعه‌ی «انقلاب فرهنگی» داشته باشیم. آمار تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ شمار دانشجویان را ۱۷۴،۴۱۷ نفر نشان می‌دهد، همین رقم در سال تحصیلی ۶۲-۱۳۶۱ پس از بازگشایی دانشگاه ۱۱۷،۱۴۸ نفر اعلام شد. به عبارت دیگر، ۵۷۰،۶۹ دانشجوی از ادامه‌ی تحصیل باز ماندند و شمار فارغ‌التحصیلان از ۴۲،۲۲۱ نفر در سال ۵۹-۱۳۵۸ به ۵۷۹۳ نفر در سال ۶۲-۱۳۶۱ کاهش یافت. (ماهنامه تحلیلی آموزشی لوح، شماره ۷، ص ۵۶)
- 421 - همشهری، ۲۸ دی ۸۱
- 422 - مصاحبه با مجله سروش، شماره ۸۱، ۶ دی ۵۹، ص ۳۹
- 423 - ماهنامه خبری، تحلیلی، آموزشی لوح، شماره ۵، مرداد ۷۸، صص ۲۷ و ۳۱
- 424 - غائله‌ی چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، انتشارات دادگستری جمهوری اسلامی، صص ۳۳۹ - ۳۵۹
- 425 - نامه محمد ملکی به سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۳
- 426 - روزنامه ایران، ۳۱ تیر ۱۳۸۱
- 427 - از متن نوار آیت، غائله ۱۴ اسفند، ص ۳۴۶
- 428 - انقلاب اسلامی، ۱۸ اردیبهشت ۵۹
- 429 - خاطرات شیخ صادق خلخالی، صادق خلخالی، نشر سایه، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۵۰
- 430 - انقلاب اسلامی، ۴ مهر ۵۸
- 431 - درس تجربه، ص ۱۰۱-۱۰۰
- 432 - سخنرانی در روز عاشورا، ۲۸ آبان ۵۹، کتاب غائله ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضدانقلاب، انتشارات دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ص ۳۳۱
- 433 - مصاحبه با رادیو و تلویزیون، غائله ۱۴ اسفند ۵۹، ص ۳۳۲
- 434 - عبور از بحران، ص ۴۴۰
- 435 - کیهان، ۲۸ شهریور ۶۰
- 436 - مصاحبه مورخه ۲۳ بهمن ۵۹
- 437 - کیهان، ۲۹ شهریور ۶۰. آیت‌الله موسوی تبریزی پس از پیروزی انقلاب دارای مناصبی همچون حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب در خوزستان، همدان، آذربایجان شرقی و غربی و دادستان کل انقلاب پس از قتل آیت‌الله قدوسی در سال ۱۳۶۰ بود.
- 438 - خاطرات شیخ صادق خلخالی، ج ۱، ص ۳۱۳
- 439 - کیهان، ۳۰ فروردین ۶۰

- 440 - انقلاب اسلامی، ۳ خرداد ۶۰
- 441 - نامه‌ها از از بنی صدر به خمینی و دیگران، توضیحات، ص ۲۸۴
- 442 - خیانت به امید، ص ۱۷۷
- 443 - درس تجربه، ص ۱۰۷
- 444 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به آقای خمینی و دیگران، ص ۴۷
- 445 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۱ اسفند ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به آقای خمینی و دیگران، ص ۲۸۲
- 446 - انقلاب اسلامی، ۲۱ آبان ۵۹
- 447 - انقلاب اسلامی، ۳۰ آبان ۵۹
- 448 - انقلاب اسلامی، ۵ شهریور ۵۹
- 449 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آذر ۵۹
- 450 - انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۳۸
- 451 - انقلاب اسلامی، ۲۵ مرداد ۵۹
- 452 - انقلاب اسلامی، ۲۸ آبان ۵۹
- 453 - انقلاب اسلامی، ۱۶ مرداد ۵۹
- 454 - انقلاب اسلامی، ۷ شهریور ۵۹
- 455 - انقلاب اسلامی، ۱۵ مهر ۵۹
- 456 - انقلاب اسلامی، ۱۳ اردیبهشت ۶۰
- 457 - انقلاب اسلامی، ۷ شهریور ۵۹
- 458 - انقلاب اسلامی، ۹ اردیبهشت ۶۰
- 459 - انقلاب اسلامی، ۹ مهر ۵۹
- 460 - میزان، ۱۸ آبان ۵۹
- 461 - از جمله تحقیقاتی که انجام گرفته است:
- The October Surprise Mystery, Trick or Treason, Robert Parry, 1993*
- Interlock, Marc Hulbert, New York, 1982*
- Secrecy & Privilege, Rise of the Bush Dynasty from Watergate to Iraq, Robert Parry, 2004*
- 462 - صد مقاله، ج ۲، ص ۴۴-۳۶؛ انقلاب اسلامی ۱۴ و ۱۵ آبان ۵۹
- 463 - عزت‌الله سبحانی نیز در این باره نقل می‌کند:
- "بنی صدر و قطب‌زاده از رفتار بچه‌ها [گروگان‌گیری] واقعا عصبانی بودند. هر روز هم درگیری می‌شد، دائم عصبانی بودند و هر شب بحث بود. بحث‌های داغی بین بنی صدر، قطب‌زاده و این روحانیون شورای انقلاب و حزب جمهوری وجود داشت. روحانیون می‌گفتند موجی راه افتاده و ما بایستی بر این موج سوار شویم. حرف مرحوم بهشتی این بود. می‌گفت ما باید بر موج سوار شویم". (ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، عزت‌الله سبحانی، انتشارات گام نو، چاپ اول، ۱۳۸۳، تهران، ص ۲۳۸)
- 464 - مصاحبه بنی صدر با خبرنگار پاکستانی، ۵۸/۱۲/۲۶
- 465 - کیهان، ۵۸/۱۱/۹
- 466 - کیهان، ۱۷ بهمن ۵۸
- 467 - خاطرات روز ۱۶ مرداد ۶۰، خیانت به امید، ص ۵۳
- 468 - کیهان، ۹ بهمن ۵۸
- 469 - اطلاعات، ۲۷ بهمن ۵۸
- 470 - کیهان، ۱۸ بهمن ۵۸
- 471 - مصاحبه بنی صدر با تهران تایمز، ۵۹ / ۶ / ۹
- 472 - صد مقاله، ج ۲، ص ۳۱۱؛ انقلاب اسلامی، ۱۹ اسفند ۵۸

- 473 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به آقای خمینی و دیگران، به اهتمام فیروزه بنی صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، خرداد ۱۳۸۵، ص ۴۶
- 474 - درس تجربه، ص ۹۰
- 475 - صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۴۰
- 476 - درس تجربه، ص ۹۰
- 477 - جمهوری اسلامی، ۹ / ۱۰ / ۵۸
- 478 - در شورای انقلاب چه گذشت؟ مجله ایران فردا، فروردین ۷۸، شماره ۵۲، ص ۹
- 479 - برای اطلاعات بیشتر ر.ک به " آن سوی اتهام"، خاطرات و مدافعات عباس امیرانتظام، ۲ جلد، نشر نی
- 480 - صد مقاله، ج ۲، ص ۱۷۷؛ انقلاب اسلامی، ۴ دی ۵۸
- 481 - صد مقاله، ج ۲، ص ۱۷۵؛ انقلاب اسلامی، ۴ دی ۵۸
- 482 - صد مقاله، ج ۲، ص ۱۹۷؛ انقلاب اسلامی، ۱۲ دی ۵۸
- 483 - صد مقاله، ج ۲، ص ۳۰، انقلاب اسلامی، ۱۴ تیر ۵۸
- 484 - برای چگونگی عملیات و حرف‌های جیمی کارتر رجوع کنید به:
- Keeping faith, Jimmy Carter, university of arkansas press, 1995, p 501-522*
- Keeping faith, Jimmy Carter, p 514*
- 486 - از آن جمله بهزاد نبوی گفت: "فرمانده نیروی هوایی وقت، به فرمان بنی صدر، آنها را بمباران کرد تا اسناد وابستگی وی به آمریکا افشا نگردد." (جمهوری اسلامی، ۱۳/۵/۱۳۶۰)
- 487 - کیهان، ۷ اردیبهشت ۱۳۵۹
- 488 - گفته‌های مسئولین آمریکایی که بعدها در خاطراتشان انتشار یافت، نشان داد این سخن بنی صدر و سرلشگر شادمهر بیراه نبوده است. برژینسکی در خاطرات خود پس از ناکام ماندن عملیات می‌نویسد:
- " به دستور رئیس جمهوری [جیمی کارتر]، صبح روز ۲۶ آوریل من جلسه‌ای در دفتر خود تشکیل دادم تا امکانات دست زدن به عملیات دیگری را بررسی کنیم. با این که هنوز اطلاع دقیقی از علل شکست مأموریت نجات به جز خارج شدن سه بالگرد از دور عملیات را نداشتیم، این بار بیشتر انجام عملیات ساده و مستقیمی را مورد بررسی قرار دادیم که مبتنی بر اعزام نیروی بیشتری به تهران و تصرف یکی از فرودگاه‌ها و عملیات سریع نجات در پایتخت بود."
- 489 - پاسخ بنی صدر به هاشمی رفسنجانی، ۱۹ اردیبهشت ۸۵؛ همچنین درس تجربه، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ همچنین انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۵۶۷
- 490 - انقلاب اسلامی، ۵ بهمن ۵۹
- 491 - غائله ۱۴ اسفند، ص ۷۰۸
- 492 - سخنرانی در جمع دانشجویان پیرو خط امام، سروش، شماره ۷۵، ۱۷ آبان ۵۹، صص ۶-۸
- 493 - برای اطلاعات بیشتر از ملاقات طباطبایی با کریستوفر رجوع کنید به کتاب همیلتون جردن:
- Crisis, the last year of carter presidency, Hamilton jordan, New York, putman, 1982, p344-345*
- همچنین کتاب برژینسکی: *power and principle ,zbigniew berzezinski, new york ,farar ,straus,giroux press, 1983, p 504-506*
- همچنین کتاب گری سیک: *October Surprise, Gary Sick, new york, times book press, 1991, p94,95,252*
- همچنین کتاب جیمی کارتر: *Keeping faith, jimmy carter, university of arkansas press, 1995, p567*
- 494 - در میان رقم‌های درخواستی ایران، یک رقم ۵۶،۵ میلیاردی نیز موجود بود. در کتاب سیر تحول سیاست آمریکا در ایران آمده است: "کارشناسان طرف شور بهزاد نبوی در پاسخ به مطالبه او که آمریکا اموال شاه و بستگان او را در اختیار ایران بگذارد، ارزش این اموال را ۵ / ۵۶ میلیارد دلار بر آورد کردند." (سیر تحول سیاست آمریکا، کتاب دوم، فصل ۵، ص ۲۱) بنی صدر در حاشیه نسخه دستنویس کتاب بر درستی رقم ۱۳ میلیارد دلار صحه می‌گذارد و می‌گوید: "حضرات این رقم را برای آن ساختند که ضمانت ۲۴ میلیارد دلاری از حکومت کارتر بخواهند و به بهانه آن، آزاد کردن گروگانها را تا لحظه سوگند ریگان به عقب بیاورند."

- 495 - سیر تحول سیاست آمریکا ، کتاب دوم ، فصل ۵، ص ۲۳. کیومرث صابری (گل آقا) ماجرای نقل قول را اینگونه تعریف می‌کند: "وقتی دو نفری از جماران بازگشتند ، بهزاد نبوی تا مرا دید، از ته سالن، گفت: صابری ببین! تو بعنوان یک نویسنده شاهد باش! قرار است ما کاری بکنیم که فردا به من خواهند گفت: وثوق الدوله ایران. ولی تو شاهد باش که ما فقط به اطاعت امر امام این کار را می‌کنیم. من به بهزاد نبوی گفتم: حالا نروی و این عبارت وثوق الدوله را به خبرنگاران بگوئی که اتفاقاً گوش نکرد و عین همین تعبیر را هم به خبرنگاران گفت." (یاس نو، ۳۱ دیماه ۱۳۸۲)
- 496 - نقل از خیانت به امید، ص ۷۱
- 497 - مجله سیاست خارجی، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۰
- 498 - نامه ابوالحسن بنی‌صدر به آقای خمینی، مورخه ۲۹ دیماه ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۳۴-۲۳۶.
- 499 - انقلاب اسلامی، ۲ خرداد ۶۰
- 500 - انقلاب اسلامی، ۳۰ اردیبهشت ۶۰
- 501 - انقلاب اسلامی، ۱۴ خرداد ۶۰
- 502 - انقلاب اسلامی، ۵ خرداد ۶۰
- 503 - انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، ص ۱۰۱
- 504 - خیانت به امید، ص ۶۹
- 505 - سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب دوم، فصل پنجم، ص ۲۴
- 506 - نقل قول مستقیم آن‌ها این بود:
- "گروگانها مثل میوه‌ای هستند که همه آبش کشیده شده است!"
- 507 - نگاه کنید به نامه هاشمی رفسنجانی مورخه ۶۰/۲/۳۱؛ عبور از بحران، ص ۱۱۵
- 508 - انقلاب اسلامی، ۱۳ اسفند ۵۹
- 509 - انقلاب اسلامی، ۲۳ فروردین ۶۰
- 510 - خاطرات ۳۰ فروردین ۶۰، عبور از بحران، ص ۷۳
- 511 - پیام انقلاب، شماره ۲۸، ۲۳ اسفند ۵۹، ص ۳۹
- 512 - خیانت به امید، ص ۶۹
- 513 - *New York Times, 15 April 1991*
- New York Times, 22 december 1991, "The Case for a Conspiracy", by Gary Sick*
- New York Times, 11 December 1991, "More October Surprise surprises"*
- New York Times, 19 November 1991, "Hostage, Then and Now, the October Surprise"*
- New York Times, 15 May 1991, The October Surprise Made Unsurprising"*
- New York Times, 2 September, 1991, "Folks Back Home Do Give a Hoot How '80 Election Was Won"*
- 514 - *News Week, 11 November 1991*
- 515 - *Washington Post, 24 Jun 1987, " Carter's Foiled October Surprise", by Jack Anderson*
- Washington Post, 21 April 1991, " October Surprise! Redux" by Mark Hossenball*
- Washington Post, 6 February 1992, "House Approves Inquiry Into 'October Surprise" By David Brown and Guy Gugliotta*
- Washington Post, August, 1991, "Probing the 1980' Reagan Campaign"*
- Washington Post, 9 July, 1991, " Hostages to the Past", BY Haynes Johnson"*
- 516 - *Frozen Food Age, 1 May 2001, "October Surprise", By Cristopher Westman*
- 517 - *Miami Herald, 18 August, 1991, "October Surprise: Are Democrats Looking For An Excuse?"*
- Miami Herald, 9 August, 1987*
- 518 - *The Nation, vol. 253, 9 September 1991, "Minority Report", By Christopher Hitchens*
- 519 - *Wall Street Journal, 24 October, 1988, " October Surprise"*
- Wall Street Journal, 16 September, 1992, " Perot's October Surprise"*
- Wall Street Journal, 27 November, 1991, "The Man Behind the 'October Surprise' Lie", By Emerson, Steven*

- Wall Street Journal*, 20 October, 1988, "Possible 'October Surprise': Arms for No Hostages in 1980", By Alexander Cockburn
- United Press International*, 6 August, 1991, "Bush Welcomes Probe, if It Proves Anything" -⁵²⁰
- USA Today*, 6 Aug, 1991, "Probe 'October Surprise' -⁵²¹
- Boston Globe*, 17 April, 1991, "Reagan-Khomeini Questions" -⁵²²
- Boston Globe*, 6 Aug, 1991, "October Surprise' Probe",
Sunday Times, 29 July, 1990 -⁵²³
- New Republic*, 18 November, 1991 -⁵²⁴
- columbia journalism review*, September/October 1991, "Who Will Unwrap The October Surprise?", -⁵²⁵
By Julie Cohen
- "The October Surprise, Enter the Press", By Steve Weinberg, *columbia journalism review*, March/April 1992
- TIME*, 30 March 1992, "October Surprise: the Sequel", By Janice Castro -⁵²⁶
- TIME*, 1 July 1991, "Con man or key to a mystery by nancy gibbs"
- TIME*, 25 July 1983, "special service"
- TIME*, 27 October 1980, "building to a climax" by ed magnuson
- Boston Herald*, 8 August, 1991, "An 'October surprise,' a September charade" -⁵²⁷
- Newsday*, 22 December, 1991, "Resume 'October Surprise' Probe" -⁵²⁸
- Newsday*, 29 April, 1991, "Was Bush Involved?" -⁵²⁹
- The Village Voice*, 25 February 1992, by Frank Snepp -⁵²⁹
- The Guardian*, 11 December 1991, "Lawmakers Lose Nerve on October Surprise" By Jack Colhoun -⁵³⁰
- The Guardia*, 26 February 1992, "October Surprise Probe Taps BCCI Lawyer", By Jack Colhoun
Washington Times, 17 December 1986 -⁵³¹
- San Francisco Examiner*, 4 August, 1991, "Did Reagan Campaign Cross the Line?", By Christopher -⁵³²
Matthews
- Los Angeles Times*, 6 August, 1991, "Yes, Do Try To Clear the Air" -⁵³³
- Los Angeles Times*, 5 May, 1991 "The Presidency, by Any Means", By Staurt Eizenstat
Los Angeles Times, 25 October, 1988, By Doyle McManus
Rocky Mountain Times, 2 October, 1988, By Sue Lindsay -⁵³⁴
- Rocky Mountain Times*, 3 October, 1988, By Alex Winter
Petersburg Times, 11 August, 1991, "The October Surprise" -⁵³⁵
- Playboy*, October 1988, p73, "october surprise ;An Election Held Hostage" by Abbie Hoffman and -⁵³⁶
Jonathan Silvers
- "*Christian Science Monitor*, 21 October, 1988, "Reagan-Bush '80 arms deal with Iran charged" -⁵³⁷
Christian Science Monitor, 4 September, 1991, "Probing the 'October Surprise'",
Christian Science Monitor, 13 August, 1991, "Of Carter, 1992 and 'October Surprises'"
Chicago Tribune, 6 February, 1992, "October surprise' inquiry Okd" -⁵³⁸
- Frontline*, 16 April 1991, "The Election Held Hostage", by Robert Parry and Robert Ross -⁵³⁹
- en.wikipedia.org/wiki/October_surprise -⁵⁴⁰
جستجوی گوگل عبارت "October Surprise" و Iran جستجو شود، به بیش از ۲۵ سال از افشای آن واقعه می‌گذرد، اگر در موتور رسوایی مطلب نوشته‌اند.
- October Surprise*, Barbara Honegger, Tudor Publishers, May 1989 -⁵⁴¹
- Crisis*, Tthe Last Year Of Carter Presidency, Hamilton Jordan, New York, Putman, 1982 -⁵⁴²
- My Turn To Speak, Iran, The Revolution And Secret Deals With U.S*, Avril 1991, mc milan book. -⁵⁴³
- عنوان این کتاب در نسخه فرانسوی "توطئه آیت‌الله‌ها" است:

⁵⁴⁴ - سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب دوم، گروگانگیری، ابوالحسن بنی صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، بهمن ۷۰

⁵⁴⁵ - *The October Surprise Mystery, Trick or Treason, Robert Parry, Sheridan Square Press, 1*

september 1993

⁵⁴⁶ - *Interlock, Marc Hulbert, 1982* نام این کتاب را در ترجمه تحت‌اللفظی به "همدست شدن" تعبیر کرد.

⁵⁴⁷ - *October Surprise, Gary Sick, new york, times book press, 1991*

⁵⁴⁸ - *The October Surprise X-Files, The Hidden Origins of The Reagan-Bush Era, Robert parry, The*

Media Consortium, 1996

⁵⁴⁹ - *Secrecy & Privilege, Rise of the Bush Dynasty from Watergate to Iraq, Robert Parry, 2004*

⁵⁵⁰ - متن کامل خطبه نماز جمعه در ماهنامه پر، شماره ۱۷۴، تیر ۷۹

⁵⁵¹ - هاشمی رفسنجانی نیز می‌گوید که آقای خمینی در جریان قضیه مک‌فارلن قرار داشته است و در جلساتی که با آقای خمینی

داشته‌اند موضوع مطرح شده بوده است. (هاشمی رفسنجانی، حقیقت‌ها و مصلحت‌ها؛ در گفتگو با مسعود سفیری، نشر نی، تهران

۱۳۷۸، ص ۹۹) رفسنجانی همچنین درباره سفر مک‌فارلین به تهران می‌گوید: "به امام هم گفته بودیم که هیئتی می‌آید و

کارشناسان ما با آنها صحبت می‌کنند." (مصاحبه رفسنجانی با کیهان، ۸۲/۱۱/۲۱)

⁵⁵² - درس تجربه، ص ۱۳۴

⁵⁵³ - "صبح ابتدا آقایان محلاتی و حسین خمینی که از کرمانشاه آمده بودند، به همراه آقای میرسلیم معاون وزارت کشور آمدند.

درباره کردستان و کرمانشاه گزارش دادند و معلوم شد که نیروهای دشمن در خاک عراق تدارکاتی دیده‌اند و خبری که قبلاً به ما

داده شده است، صحت دارد..." (انقلاب اسلامی، ۱۶ تیر ۵۹)

⁵⁵⁴ - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۴ شهریور ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۴۷

⁵⁵⁵ - نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، توضیحات، ص ۱۶۰

⁵⁵⁶ - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۲۸ شهریور ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۵۶

⁵⁵⁷ - اعدام سران ارتش حتی پس از جنگ نیز ادامه داشت. سرهنگ عطاریان و ناخدا افضلی که در طول جنگ خدمات ارزشمندی

به وطن کرده بودند به اتهاماتی نظیر جاسوسی و نفوذی متهم شده و اعدام گشتند.

⁵⁵⁸ - تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران، ناخدا حمید احمدی، ص ۸۶۱

⁵⁵⁹ - سخنرانی در خطبه نماز جمعه، ۲۱ تیر ۵۹

⁵⁶⁰ - تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران، ناخدا حمید احمدی، ص ۸۶۱

⁵⁶¹ - سعید مهدیون، آیت محقق، احمد آزموده، داریوش جلالی، خلیفه سلطانی، منوچهر صادقی، سیروس ستوده، اسماعیل نوری

مقدم، محمد بهروزفر، محمد علی ثقفی، جعفر راستگو، علی شفیق، اصغر الماسی، جعفر مظاهری، محمد بهرامی، مرتضی فرح‌پور، علی

بکمیانی، برخی از درجه‌داران اعدامی بودند.

⁵⁶² - سخنرانی در دیدار با فرمانده سپاه پاسداران، ۵۹/۴/۲۸، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۵۲

⁵⁶³ - با این وضعیت اسفناک سقوط خرمشهر ۳۴ روز طول کشید حال آنکه صدام گمان می‌کرد در چند روز کل خوزستان را می‌گیرد.

صدام برای فتح خرمشهر ابتدا گردان ۴ را به خدمت گرفت، پس از شکست این گردان او گردان ۹ را وارد میدان کرد، سپس تیپ ۲۶

زرهی را روانه خرمشهر ساخت و با عدم موفقیت این تیپ سرانجام لشکر ۳ عراق را به خرمشهر فرستاد تا بتواند آن‌جا را اشغال

کند. شکست تیپ ۲۶ زرهی عراق در فتح خرمشهر تا بدانجا صدام حسین را ناراحت ساخت که شخصا عبدالعزیز حدیثی، فرمانده

تیپ ۲۶ زرهی عراق را به ۱۵ سال زندان محکوم کرد.

⁵⁶⁴ - خیانت به امید، ص ۸۴

⁵⁶⁵ - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۵۶۸-۵۶۹

⁵⁶⁶ - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌های بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۵۷

⁵⁶⁷ - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۱ دی ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۲۳. برای مثال تانک‌های چیفتن ۷۰

تنی در اختیار ارتش بودند که موتورشان قدرت کشش تنها ۴۰ تن را داشت!

⁵⁶⁸ - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۳ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، صص ۱۶۷-۱۶۹

- 569- نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۹۸
- 570- نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۵۹، نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۶۰
- 571- تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران، ناخدا حمید احمدی، ص ۸۶۴
- 572- درس تجربه، ص ۱۲۳
- 573- انقلاب اسلامی، ۱۷ آبان ۵۹
- 574- انقلاب اسلامی، ۱۴ خرداد ۶۰
- 575- برای مثال رجوع کنید به انقلاب اسلامی ۵۹/۱۰/۲۸ و ۵۹/۷/۲۳. در سلسله یادداشت‌های "روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد"، بارها و بارها، ده‌ها نمونه از فداکاری‌های رئیس‌جمهور ثبت و ضبط گشته‌اند.
- 576- انقلاب اسلامی، ۲۸ بهمن ۵۹
- 577- انقلاب اسلامی، ۳۱ شهریور ۵۹
- 578- محسن رضایی اما درباره وضعیت جنگ در زمان بنی صدر می‌گوید:
- "در سال اول جنگ، دولت بنی صدر با دولت صدام می‌جنگید که جنگ آنان نتیجه‌ای جز اشغال پی در پی مرزهای ایران و مقاومت بدون دستاورد ملت ما ثمری نداشت و با آن که در این دوره ایران چهار عملیات انجام داد، موفق به فتح یک تپه هم نشد." (سخنرانی محسن رضایی در هفدهمین گردهمایی مسئولان و فرماندهان قرارگاه‌ها و گردان‌های مهندسی و رزمی جهاد سازندگی، هتل المپیک تهران، ۱۰ مهر ۱۳۸۴)
- 579- پاسخ بنی صدر به نامه یک "بسیجی مسلمان ایرانی"، ۲۴ تیر ۱۳۸۲
- 580- تحشیه دکتر بنی صدر بر نسخه دستنویس کتاب
- 581- روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد، خاطرات روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۹
- 582- خیانت به امید، ص ۸۵
- 583- مصاحبه بنی صدر با بخش فارسی رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۲ شهریور ۷۹
- 584- خیانت به امید، ص ۸۵
- 585- نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌های بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۴-۴۵
- 586- نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۱ دی ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۲۵
- 587- خاطرات ۷ شهریور ۶۰؛ خیانت به امید، ص ۱۲۲
- 588- نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۹ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۷۶
- 589- جمهوری اسلامی، ۱۷ اردیبهشت ۶۰
- 590- از متن نوار آیت، غائله ۱۴ اسفند، ۳۴۰-۳۵۴
- 591- انقلاب اسلامی، ۲۶ آذر ۵۹
- 592- انقلاب اسلامی، ۱۶ آبان ۵۹
- 593- انقلاب اسلامی، ۲۹ دی ۵۹
- 594- انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹
- 595- انقلاب اسلامی، ۲۵ آذر ۵۹
- 596- انقلاب اسلامی، ۲۸ دی ۵۹
- 597- انقلاب اسلامی، ۲۴ اردیبهشت ۶۰
- 598- انقلاب اسلامی، ۷ مرداد ۵۹
- 599- انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹
- 600- نامه بنی صدر به آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس، ۶ مرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۸۸
- 601- انقلاب اسلامی، ۱۶ آبان ۵۹
- 602- انقلاب اسلامی در هجرت، ۳ فروردین ۱۳۶۱
- 603- مصاحبه با سحابی، ایران فردا، شماره ۵۲، فروردین ۷۸، ص ۱۱

- 604 - "در مسأله طرفداری از بنی صدر، او [سید احمد] مادامی که من از بنی صدر بواسطه بعضی مصالح جانب‌داری می کردم او هم گاهی طرفداری می کرد و آنگاه که من پرده را بالا زده او را برکنار کردم حتی یک مرتبه از او طرفداری نکرد و مخالفت شدید می کرد." (نامه آقای خمینی در دفاع از عملکرد حاج احمد آقا، مورخه ۲۳ آذر ۱۳۶۱)
- 605 - خاطرات محلاتی، کیهان، ۷ تیر ۸۴
- 606 - سیر تحول سیاست آمریکا، کتاب دوم، فصل ۵، ص ۱۸
- 607 - انقلاب اسلامی، ۲۵ اسفند ۵۹. قبل از این گفتگو، حسین خمینی برای اولین بار در مصاحبه‌ای علیه بنی صدر صحبت کرد. چه شده بود؟ درباره چرایی آن مصاحبه بنی صدر نقل می‌کند: "روز بعد از مصاحبه، حسین خمینی نزد من آمد و گفت: "عمویم احمد آقا تلفن کرد بیا حال امام خراب است. از آبادان به تهران آمدم. نزد پدر بزرگ رفتم دیدم در رختخواب با حالی بسیار زار است. مضطرب شدم و پرسیدم: چه شده؟ کسالت دارید؟ امام گفت: از دست بنی صدر است، بنی صدر می‌خواهد مرا نابود کند." (نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، توضیحات، ص ۲۱۹)
- 608 - بیانیه حزب ملت ایران، ۱۳/۸/۱۳۵۹
- 609 - انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹
- 610 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰
- 611 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰
- 612 - سخنرانی در کنگره بزرگداشت سرداران و ۱۶ هزار شهید خوزستان، ۱۰ اسفند ۱۳۷۹
- 613 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۲۶ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۹۵
- 614 - انقلاب اسلامی، ۳ خرداد ۶۰
- 615 - "اینجانب تصمیم خود را گرفته‌ام. بعد از این جنگ استعفا خواهم کرد." (نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۳ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۶۹)، "اینک هم در صفحه جداگانه استعفا خود را می‌نویسم خدمت شما باشد هر وقت دیدید مصلحت کشور است بفرومائید منتشر کنند." (نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۷)
- 616 - خاطرات سیاسی احمد توکلی ۱۳۳۰-۱۳۶۰، فصل پنجم، پیروزی انقلاب اسلامی
- 617 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۵۷۱
- 618 - نامه هاشمی رفسنجانی به آیت‌الله خمینی، به تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۵۹؛ عبور از بحران، مقدمه، ص ۲۳
- 619 - جمهوری اسلامی ۱۳/۵/۱۳۶۰
- 620 - انقلاب اسلامی، ۲۹ دی ۵۹
- 621 - عملیات یک مهرماه ۵۹. مصاحبه رادیویی سرهنگ خلبان امیر بیگدلی با رادیو بین‌المللی فرانسه، بخش فارسی، ۱۳ شهریور ۱۳۷۹. بنی صدر درباره دیدارش از خلبانان نیروی هوایی پیش از این پروازها می‌گوید: "رفتم برای خلبانان در پایگاهشان داستان رستم و اشکبوس را گفتم. گفتم رستم اکنون شما هستید. اینکه چگونه می‌توانید ارتش عراق را متوقف کنید، شما باید به من بگویید. ولی آنچه که ما می‌خواهیم، بر خلاف عرف نظامی انجام دهید. همه با هم ایستادیم و سرود "ای ایران" را خواندیم با یک حالت هیجانی." (مصاحبه بنی صدر با بخش فارسی رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۲ شهریور ۷۹)
- 622 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۳ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۶۸
- 623 - مصاحبه سرهنگ بیگدلی با بخش فارسی رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۲ شهریور ۷۹
- 624 - انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۵۹
- 625 - سیر تحول سیاست آمریکا، کتاب دوم، فصل ۵، ص ۱۰
- 626 - انقلاب اسلامی، ۱۸ آبان ۵۹
- 627 - انقلاب اسلامی، ۶ آبان ۵۹
- 628 - انقلاب اسلامی، ۳ خرداد ۶۰
- 629 - انقلاب اسلامی، ۲۶ آذر ۵۹
- 630 - انقلاب اسلامی، ۴ خرداد ۶۰

631 - سیر تحول سیاست آمریکا، کتاب دوم، فصل ۵، صص ۱۶ و ۹

632 - به کرات از فکوری نقل شده بود که گفته بود: "این آقایان نمی‌گذارند جنگ تمام بشود." او در گفتگویی با بنی‌صدر در آخرین روزهای خرداد ۶۰ گفته بود: "آقای خمینی که قدرت بسیج مردم را از دست‌داده است، دست به زور و کشتار خواهد زد." پس از آن که همسر فکوری به نزد کروبی، رئیس بنیاد شهید می‌رود و از می‌خواهد تا پیرامون مرگ همسرش تحقیق کند، کروبی اینگونه پاسخ می‌دهد که: "شما هر نیازی اعم از نقدی و غیرنقدی دارید بفرمایید ما آن را برایتان انجام می‌دهیم فقط پیگیر این قضیه نباشید." برای آگاهی از جزئیات حادثه و سوالات بی‌جواب پیرامون سقوط هواپیما رک به مصاحبه محمد جعفری با رادیو آزادگان، ۴ نوامبر ۲۰۰۵. همچنین پیکر شهید فلاحی در کنار مزار آیت‌الله طالقانی، در بهشت زهرا مدفون گشت.

633 - "هواپیما تا ۸۰ مایلی تهران به آسودگی پرواز می‌کند. خلبان با برج مهرآباد تماس می‌گیرد و اجازه کم کردن ارتفاع پرواز را می‌خواهد. موافقت می‌شود. ۱۵ مایلی تهران. خلبان دوباره می‌خواهد ارتفاع را کمتر کند. باز موافقت می‌شود. ارتفاع تا ۸۵۰۰ پایی زمین پایین می‌آید. به محض کم شدن ارتفاع هر چهار موتور هواپیما از کار می‌افتد." (سازمان ایثارگران نراجا، روزنامه رسالت، ۸۵/۷/۲)

634 - انقلاب اسلامی، ۷ آذر ۵۹

635 - انقلاب اسلامی، ۷ آذر ۵۹

636 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹

637 - انقلاب اسلامی، ۴ خرداد ۶۰

638 - انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹

639 - انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹

640 - انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹

641 - خیانت به امید، ص ۴۷

642 - انقلاب اسلامی، ۲۴ دی ۵۹

643 - عبور از بحران، ص ۱۲۵

644 - درس تجربه، ص ۷۳

645 - مصاحبه مهندس غرضی با روزنامه همشهری، چهارشنبه، ۶ آبان ۱۳۸۳

646 - نظیر این فحاشی‌ها بارها و بارها توسط دولتمردان نظام ولایت فقیه تکرار شده است. کلکسیون از آن‌ها را ببینید در: "غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹"، انتشارات دادگستری تهران.

647 - بنی‌صدر یک بار مستاصل از این همه حمله و تهمت، گفته بود: "هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که بیش از یک فرمانده خواهان پیروزی است." (انقلاب اسلامی، ۳ اسفند ۵۹)

648 - حماسه هویزه، مقدمه به قلم علی شمخانی، چاپ ۱۳۶۶، صفحه ۱۲

649 - نامه بنی‌صدر به آقای خمینی، ۲۸ شهریور ۱۳۵۹؛ نامه‌های بنی‌صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۵۷. همچنین: نامه بنی‌صدر به آقای منتظری، ۲۴ اسفند ۱۳۵۹؛ نامه‌های بنی‌صدر به خمینی و دیگران ص ۳۲۱-۳۲۳. همچنین دو خط آخر از: پاسخ بنی‌صدر به نامه یک "بسیجی مسلمان ایرانی"، ۲۴ تیر ۱۳۸۸.

650 - انقلاب اسلامی، ۲۱ آبان ۵۹

651 - انقلاب اسلامی، ۲۳ دی ۵۹

652 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰

653 - درس تجربه، ص ۱۴۷

654 - درس تجربه، ص ۱۲۶-۱۲۷. همچنین مصاحبه بنی‌صدر با رادیو آزادگان، ۴ اکتبر ۲۰۰۶

655 - اعضای این هیئت عبارت بودند از ناراسیما رائو، ویز امور خارجه هند؛ گوما، وزیر امور خارجه گامبیا، ایزیدور ماکالمیر، وزیر خارجه کوبا و چند تن دیگر.

656 - نامه بنی‌صدر به آقای خمینی، مورخه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران، ص ۴۱۶

657 - خاطرات ۲۱ اردیبهشت ۶۰، عبور از بحران، ص ۲۰۶

658 - عبور از بحران، ص ۵۲

659 - آمار کشته‌شدگان ارتش تا زمان فتح خرمشهر، ۳۰ هزار و پس از آن ۱۸ هزار بوده است. در کل ارتش ۴۸ هزار کشته داشته است. (نقل از علی شهبازی، فرمانده کل ستاد ارتش، اطلاعات، ۲۹ فروردین ۷۹)

660 - جمهوری اسلامی، ۳۱ خرداد ۱۳۶۱

661 - انقلاب اسلامی، ۱۹ اردیبهشت ۶۰

662 - جنگ تحمیلی، انتشارات دفتر نمایندگی سازمان تبلیغات اسلامی، اردیبهشت ۶۳، ص ۱۲۲

663 - نشریه پر، شماره ۱۷۰، بهمن ۷۸

664 - سخنرانی آقای خمینی، ۴ فروردین ۱۳۶۵

665 - پیام خطاب به زائران حج، ۷ مرداد ۱۳۶۶

666 - اعضای این هیات عبارت بودند از: احمد سکوتوره، رئیس‌جمهور گینه؛ یاسر عرفات، رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین؛ حاج داوود، رئیس‌جمهور گامبیا؛ ضیالرحمن، رئیس‌جمهور بنگلادش؛ ضیالحق، رئیس‌جمهور پاکستان، حبیب شطی، دبیرکل سازمان کنفرانس اسلام؛ بولنت الودسو نخست‌وزیر ترکیه؛ تنکو احمد وزیر امور خارجه مالزی و مصطفی نیاس وزیر امور خارجه سنگال.

667 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، صص ۵۸۹-۵۹۱. در نامه‌ای که بعدها مهدی کروبی، حمید روحانی و جماران‌ی در حمله به آیت‌الله منتظری می‌نویسند، قید می‌کنند: "شما در سخنرانیهای خود روی این نکته بارها تاکید دارید که برخی از شعارهایی که دادیم غلط بوده، تند روی بود، موجب رمیدن افکار جهانی شد! حتی در دیدار با هیئت فلسطینی سفارش کردید که اشتباهی را که ما مرتکب شدیم شما تکرار نکنید، شعار نابودی اسرائیل را سر ندهید." (خاطرات آیت‌الله منتظری، جلد دوم، پیوست‌ها، نامه ۲۹ بهمن ۶۷، ص ۱۲۵۷)

668 - تحشیه دکتر بنی‌صدر بر نسخه دستنویس کتاب

669 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ۶۶۷-۶۶۸

670 - نقل از درس تجربه، ص ۱۴۷

671 - تبدیل پیروزی به شکست، کیهان لندن، شماره ۲۵ تا ۳۱ فروردین ۱۳۸۴

672 - عبور از بحران، ص ۵۰۰

673 - اطلاعات، ۶۱/۱۰/۱۴. و اینچنین رفسنجانی مفتخرانه از عملیات‌ها در عراق می‌گوید: "ما جزیره مجنون و هور (در داخل عراق) را که هدف نظامی بود گرفتیم. می‌خواستیم خود را به جاده بصره به عراق وصل کنیم... بعد از عملیات والفجر مقدماتی، من فرماندهی جنگ را به طور رسمی پذیرفتم... از ماروت و جومان مصطفی عبور کرده و بیش از صد کیلومتر در خاک عراق پیش رفته بودیم. به کرکوک نزدیک می‌شدیم و امکان حمله به کرکوک از طریق کردستان برای ما بوجود آمده بود... در عملیات کربلای ۵ ما به پشت بصره رسیدیم. خیلی برای عراق خطرناک بود... عملیات کربلای ۵ نشان داد ما می‌توانیم پیشروی کنیم. بصره کاملا در آستانه سقوط قرار گرفته بود." (هاشمی رفسنجانی، حقیقت‌ها و مصلحت‌ها، در گفتگو با مسعود سفیری، نشر نی، تهران ۱۳۷۸، صص ۹۱-۹۴)

674 - تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران، ناخدا حمید احمدی، ص ۹۴۱

675 - در خاطرات هاشمی رفسنجانی در روز ۲۲ تیر ۱۳۶۱ در اینباره آمده است: "دیشب شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای صادر کرده و آتش بس خواسته است. نخست وزیر و وزیر خارجه هم آن را رد کرده‌اند." (پس از بحران، خاطرات روز ۲۲ تیر ۱۳۶۱، ص ۱۷۸)

676 - نزدیک به ۵۰ عملیات در خاک عراق انجام شد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: والفجر دو در منطقه حاج عمران در ۶۲/۴/۲۹، خیبر در هورالهوریه و جزایر مجنون در ۶۲/۱۲/۳، کربلای ۳ انهدام اسکله الامیه در خلیج فارس ۶۵/۶/۱۱، عملیات نامنظم فتح ۳ در عمق ۳۰۰ کیلومتری خاک عراق در زاخو ۶۵/۸/۲۴، کربلای ۵ در منطقه شلمچه ۶۵/۱۰/۱۹، عملیات نامنظم فتح در عمق ۷۰ کیلومتری در منطقه رواندوز عراق ۶۵/۲۲/۱۱، کربلای ۷ در حاج عمران ۶۵/۱۲/۱۲، کربلای ۱۰ در ماووت عراق ۶۶/۱۳/۳۰، نصر ۴ در استان سلیمانیان ۶۶/۳/۳۱، نصر ۸ در ماووت عراق ۶۶/۸/۲۹، والفجر ۱۰ در منطقه حلبچه ۶۶/۱۲/۲۵. شرق، ویژه نامه جنگ، ۴ مهر ۱۳۸۴) هاشمی رفسنجانی نیز پس از این حملات ادعا کرد: "ما فقط دفاع کردیم... از آنچه به دست آوردیم، راضی هستیم." (خبرگزاری مهر، ۸۵/۷/۲)

677 - هاشمی در خاطرات ۸ فروردین ۶۰ می‌نویسد: " .. از امام خواستم که به مسئولیت فرماندهی کل قوا، توجه بیشتری بفرمایند و از عدم تحرک در جبهه‌ها شکایت کردم و اینکه به ارتش در آبادان، توپ ۱۷۵ داده نمی‌شود که بتوانند حمله به شهرها را تلافی کنند". (عبور از بحران، ص ۴۱)

678 - " آقایان جمی و طرفی هم آمدند. قرار شد موقتا توپ‌ها شهر بصره را نکوبند." (عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، خاطرات ۲۸ بهمن ۶۰، ص ۴۸۲)

679 - ویژه نامه هفته دفاع مقدس، روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۶/۳۱. این در حالی است که سرلشگر رحیم صفوی سخن از ۲۱۳ هزار شهید به میان می‌آورد (کیهان، ۱۲ تیر ۷۹). عباس خامه یار اما خبر از تدوین فرهنگ زندگینامه ۲۱۹ هزار شهید داد. (جمهوری اسلامی، ۱۵ شهریور ۱۳۸۴) همچنین ر.ک به آمار عمادالدین باقی در مقاله جامعه‌شناسی جنگ، ویژه‌نامه جنگ، شرق، ۴ مهر ۱۳۸۴ در یک نگاه آماری پیرامون شهدای ایران در طول جنگ، از نظر تحصیلات ۸۰۶۶۸ نفر تا مقطع ابتدایی و کمتر، ۵۵۶۷۷ نفر تا مقطع راهنمایی، ۶۶۳۳۴ تن تا مقطع متوسطه، ۸۰۶۱ نفر دارای تحصیلات دانشگاهی و ۳۱۱۷ تحصیلات حوزوی داشتند. (ویژه نامه هفته دفاع مقدس، روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۶/۳۱)

680 - دقیقا ۳۷۸۵۴۰ جانباز که از این تعداد ۱۶۷۸۹۸ تن بالای ۲۵ درصد و ۲۱۰۶۴۲ تن کمتر از ۲۵ درصد جانبازی داشته‌اند. (ویژه نامه هفته دفاع مقدس، روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۶/۳۱)

681 - مصاحبه با محمد باقر نیکخواه مسؤول واحد «ش.م.ر» سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، روزنامه قدس، ۴ مهر ۱۳۸۵

682 - اعتماد ملی، ۸۵/۷/۱، همچنین روزنامه ایران، ۱۳۸۵/۲/۲۶. "استانهای ایلام با مساحت یک میلیون و ۷۰۰ هزار هکتار، خوزستان با مساحت یک میلیون و ۳۸۰ هزار هکتار، استان کرمانشاه با مساحت ۶۹۱ هزار هکتار، آذربایجان غربی با مساحت ۵۹ هزار هکتار و کردستان با مساحتی به وسعت یک هزار و ۴۸۰ هکتار، بنا به تحقیق انجمن حمایت از مصدومین مین ایران به ترتیب آلوده ترین نقاط ایران از این منظر به حساب می‌آیند." (ایران، ۱۳۸۵/۲/۲۶)

683 - " وجود ۱۶ میلیون مین در ایران، شامل یک چهارم کل مین‌های خنثی نشده در سرتاسر جهان است." (ماهنامه گزارش، شماره ۱۶۶، مرداد ۸۴). "ایران با داشتن ۱۶ میلیون مین خنثی نشده، همچنان در میان بیش از ۸۰ کشور جهان بعد از مصر مقام دوم جهان را دارد. طبق اعلام مرکز اطلاعات ملل متحد در ایران تخمین زده شده که سالانه بیش از ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر کشته و مجروحین جدید به واسطه بقایای اینگونه مواد منفجره هستند که بیش از ۸۰ درصد از این قربانیان را غیرنظامیان تشکیل می‌دهند" (روزنامه ایران، ۸۵/۲/۲۶) "۱۶ میلیون مین عمل نکرده و ۴ میلیون هکتار آلوده به مین هر روز جان و اعضای ۲۲۲ نفر را می‌گیرند." (اعتماد ملی، ۸۵/۷/۱)

684 - نقل از رفسنجانی، کیهان هوایی، ۱۲ مهر ۱۳۷۰.

685 - گزارش شماره S۳۶۸۲۲/ مورخ سی‌ویکم ژوئیه ۱۹۹۱. دبیر کل در گزارش صدونودویک صفحه‌ای خود به شورای امنیت در بیست و چهارم دسامبر ۱۹۹۱، این موضوع را به اطلاع اعضای شورا رساند.

686 - مصاحبه بهزاد نبوی با روزنامه همبستگی، نقل از خبرگزاری انتخاب، ۱۷ آبان ۱۳۸۵.

687 - "دانشگاه را برای ادامه تحصیل رزمندگان و ایثارگران علاقه‌مند هموار کردیم. مجلس تصویب کرد که ۴۰ درصد ظرفیت دانشگاه‌ها به رزمندگان و ایثارگران تخصیص یابد." (هاشمی رفسنجانی، حقیقت‌ها و مصلحت‌ها، ص ۱۰۶)

688 - "Reagan's Secret Dealings With Iran", *TIME*, 17 November, 1986, Vol. 128, No. 20.

689 - اولین بار این قضیه را مجله عربی الشراع، چاپ بیروت در شماره ۲ نوامبر ۱۹۸۶ افشا کرد. بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات پیرامون این معاملات پنهانی مطلب نوشتند از جمله:

Newsweek, 11 november, 1991

World Policy Journal, Vol. 5, 1987, "The Iran-Contra Scandal: a Postmortem", By petere Kornbluh

Wall Street Journal, 13 July, 1995, "Asides: Iran-Contra epilogue"

National Review, Vol. 41, 4 August, 1989, "Iran-Contra; Still Trying"

The Nation, Vol. 250, June 4, 1990, "Puff The Magic Contra", By David Corn

The Nation, Vol. 243, December 6, 1986, "Sitting Down with sattu; Why Iran persued The Arms Deal",

Columbia Journalism Review, March/April 1994, "IRAN-CONTRA", By Malcolm Byrne and Peter Kornbluh

TIME, 25 December 1989, "American Notes IRAN-CONTRA"

TIME, 20 July 1987, "Charching Up capitol Hill", By Lance Morrow

همچنین در دائره‌المعارف *wiki-pedia* پیرامون این معاملات مطالب مفصلی از روزنامه‌ها و کتاب‌های گوناگون جمع‌آوری شده است. تحقیقات پیرامون ایران‌کنترا خود نیازمند کتابی مفصل و مجزا است.

⁶⁹⁰ - "ما از برخی از تجهیزات آمریکایی که پیش از آمدن مک‌فارلین تهیه کرده بودیم، در عملیات فاو استفاده کردیم. ماجرای مک‌فارلین پیش از عملیات کربلای ۵ افشا شد. افشای آن در ۱۳ آبان ماه سال ۱۳۶۵ بود و ما عملیات فاو را در بهمن ماه سال ۱۳۶۴ انجام دادیم. حدود نه ماه پس از فتح فاو این قضیه افشا شد... جریان از مدتها پیش در رابطه با گروهانهای آمریکایی در لبنان آغاز شده بود و چند محموله تاو، هاگ و قطعات فرستاده بودند. ما در همان عملیات تعداد زیادی از تانکهای عراقیها را با تاوها زدیم... [آمریکائی‌ها گفتند] چرا ایران در بازار سیاه اینها را گران می‌خرد؟ از ما بخرد، ما حاضریم به شما کمک کنیم تا در جنگ پیروز شوید. این ادعای آنها بود. ما هم گفتیم آزمایشی وارد می‌شویم، یعنی پس از بحثها، می‌بینیم آنها از ما چه می‌خواهند یا ما از آنها چه می‌خواهیم. کم کم، که این بحثها مطرح شد، آنها نخستین چیزی که مطرح کردند، این بود که کمک کنید تا گروهانهای ما در لبنان آزاد شوند و این به عنوان یک علامت خوب خواهد بود. ما هم به آنها گفتیم نیازهای ضروری ما را که در بازار سیاه پیدا نمی‌شود، به ما بدهید. چند قلم را صورت دادیم که تاو، موشکهای هاگ، لامپهای رادارها و موارد دیگر بود... مذاکرات به همین صورت ادامه پیدا کرد. ما هم زحمت زیادی کشیدیم تا سر نخ و ردپایی از گروهانها پیدا کردیم. خیلی سخت بود. لبنانیها خیلی پیچیده عمل می‌کردند... آمریکاییان غیر مستقیم به ما چند قلم کالا دادند و پولش را گرفتند. ما هم کمک کردیم که گروهانها زودتر آزاد شوند." (مصاحبه با هاشمی رفسنجانی، کیهان، ۲۱/۱۱/۸۲)

⁶⁹¹ - و زمانی که از محسن رضایی پرسیدند چه کسی فرمانده عملیات شکستن حصر آبادان بود در مصاحبه با اعتماد ملی چنین گفت:

"شکونده حصر آبادان چه کسی بود؟"

- فاتح اصلی همه نبردها حضرت امام (ره) بودند.

از فرماندهان نظامی چطور؟

- امام خودشان فرمانده نظامی همه ما بودند." (مصاحبه محسن رضایی با روزنامه اعتماد ملی، ۱ مهر ۸۵)

⁶⁹² - تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران، ناخدا حمید احمدی، ص ۸۶۹

⁶⁹³ - آنها از هر فرصتی برای پاکسازی ارتش و نیروی زمینی و نیروی هوایی استفاده می‌کردند. برای مثال در خاطرات ۷ مرداد ۱۳۶۰ رفسنجانی آمده است: "ساعت ۱۱ گزارش رسید که بنی‌صدر و مسعود رجوی، سرنشین هواپیمای فراری هستند... زمینه خوبی برای تصفیه ضد انقلاب در نیروی هوایی پیش آمده است." (عبور از بحران، خاطرات ۷ مرداد ۶۰، ص ۲۱۹)

⁶⁹⁴ - درباره حذف گام به گام ظهیرنژاد رفسنجانی در خاطراتش آورده است: "ظهیرنژاد وضع جبهه‌ها و طرح‌های آینده جنگ را گفت. به ایشان پیشنهاد سمت ریاست ستاد [مشترک] شد. راضی نبود و نوعی حذف تلقی می‌کرد... ولی نظر ایشان پذیرفته نشد. سرانجام ایشان رئیس ستاد مشترک و آقای صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی شدند." (عبور از بحران، خاطرات ۹ مهر ۶۰، ص ۳۰۹). نمودار این حذف در کتاب‌های هاشمی رفسنجانی، به عنوان یکی از افراد بلندپایه نظام، به خوبی مشخص است. در کتاب "عبور از بحران"، که خاطرات هاشمی در سال ۱۳۶۰ را شامل می‌شود، ۳۱ بار نام ظهیرنژاد آمده است. حال آن‌که در کتاب پس از بحران، که خاطرات سال ۱۳۶۱ هاشمی را شامل می‌شود، نام ظهیرنژاد تنها ۴ بار آمده است.

⁶⁹⁵ - درباره چگونگی اعدام او گفته شده است که: "سرهنگ عطاریان زمانی که آوردنش تا مراسم اعدام اجرا شود گفت: "ما قرار بود در جبهه کشته شویم، حالا در اینجا شهید می‌شویم." مجتبی حلوائی که جلااد اوین بود شروع کرد به خواندن آیه اعدام: "ان المنافقین فی درک اسفل السافلین من الناس". پس از مراسم اعدام سکوت شد. یک وانت نیسان آوردند و این‌ها را ریختند توی وانت و بردند." (تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران، ناخدا حمید احمدی، صص ۸۸۹-۸۹۰)

⁶⁹⁶ - در خاطرات هاشمی رفسنجانی درباره تصفیه و پاکسازی ابوشریف، از یاران بنی‌صدر در فرماندهی سپاه، آمده است: "آقای ابوشریف آمد و از اینکه ایشان را بیکار کرده‌اند و دوستانشان را از سپاه اخراج می‌کنند گله داشت و گریه می‌کرد..." (عبور از بحران، خاطرات ۲۸ تیر ۶۰، ص ۲۰۷)

⁶⁹⁷ - در حقیقت از ۱۳ تن بالاترین رده فرماندهان نیروهای مسلح ارتش ایران، ۸ نفر به اشکالی چون اعدام، زندان، تبعید حذف شدند و دو نفر نیز در سانحه مشکوک هوایی در دوران جنگ جان باختند.

698 - عبور از بحران، خاطرات ۲۹ اسفند ۶۰، ص ۵۱۲. جالب اینجا است که آقای خمینی نیز که از جنگ چیزی سردر نمی آورده است متوجه خارج بودن گفته می شود و به این حرف محسن رضایی واکنش نشان می دهد: "مورد استخاره نیست، به امید خدا با معیارهای عقلانی عمل کنید." (همان)

جنگ و جان جوانان پاک این سرزمین، ۶ سال زیر دست چنین آقایانی بود.

699 - خاطرات سر تیپ دوم اسکندر بیرالوند فرمانده سابق تیپ ۸۴ پیاده خرم آباد، به مناسبت گرامی داشت هفته دفاع مقدس، روزنامه اطلاعات، ۵ مهر ۱۳۷۶، ص ۵. همچنین هاشمی رفسنجانی در خاطراتش از بازدید منطقه ای می گوید که در آن ۷۰ پاسدار بر اثر انفجار مین شهید شده بودند (عبور از بحران، ص ۴۷۹)

700 - گفتگوی هادی قلم نویس، مدیر کل آمار و اطلاعات بنیاد شهید انقلاب اسلامی با خبرگزاری مهر، ۱۳۸۲/۰۶/۲۹

701 - گفتگو با محمد باقر نیکخواه، مسئول واحد ش.م.ر. (شیمیائی، میکروبی، رادیواکتیو) سپاه پاسداران، خبرگزاری مهر،

۱۳۸۵/۷/۴

702 - خاطرات آیت الله منتظری، ج ۱، ص ۵۸۴

703 - مصاحبه با آیت الله طاهری اصفهانی، اعتماد ملی، ۸۵/۳/۹

704 - نامه آیت الله منتظری به آقای خمینی، خاطرات آیت الله منتظری، ج ۲، صص ۱۰۵۶-۱۰۶۰

705 - سخنرانی در کنگره بزرگداشت سرداران و ۱۶ هزار شهید خوزستان، ۱۰ اسفند ۱۳۷۹

706 - سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب دوم، گروگانگیری، فصل ۵، ص ۱۰

707 - نقل از عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، خاطرات ۳ دی ۶۰، ص ۴۲۰

708 - حدیث ولایت، ج ۳، ص ۲۸

709 - جمهوری اسلامی، ۱۳۷۴/۱/۱۴، ص ۱۴. حال آنکه هاشمی رفسنجانی روایتی متفاوت از آن جلسه نقل می کند: "چند روز پس از فتح خرمشهر، که تب و تاب عملیات تمام شده بود، جمعی از فرماندهان نظامی برای تعیین تکلیف بعدی خدمت امام (ره) رفتند. من و آیت الله خامنه ای هم بودیم. آن جلسه برای من یکی از مهم ترین جلسات شورای عالی دفاع بود... در آن جلسه، بحث عمده بین نظامیان و امام (ره) بود. من و آیت الله خامنه ای زیاد حرف نمی زدیم و بیشتر به حرفهای آنها گوش می دادیم. پایه حرف این بود که امام (ره) گفتند: "تفکر پایان جنگ در این مقطع غلط است. باید جنگ را ادامه دهیم". یعنی اصلاً اجازه ندادند که بحث پایان جنگ را در آن جلسه مطرح کنیم. آن قدر روشن بود که روی آن زیاد بحث نکردیم. بحث بیشتر بر سر چگونه ادامه دادن بود... در واقع، امام (ره) مایل نبودند که اصلاً بحث آتش بس، صلح و پایان جنگ مطرح شود و این را باعث دلسردی نیروها در جبهه می دیدند." (مصاحبه هاشمی رفسنجانی با روزنامه کیهان، ۸۲/۱۱/۲۱)

گوئی آقای رفسنجانی فراموش کرده است که در خاطرات ۶ فروردین ۱۳۶۰ نوشته است:

"احمد آقا آمد و گفت امام با ورود ما به خاک عراق موافق نیستند." (پس از بحران، خاطرات ۶ فروردین ۱۳۶۰، ص ۴۰)

710 - آخرین سخنرانی سید احمد خمینی در دیدار با جمعی از خانواده های شهدا، بهمن ۷۳. همچنین به نقش "دور و بری ها" در تصمیمات آقای خمینی در کتاب خاطرات آیت الله منتظری بارها اشاره شده است. برای مثال منتظری می گوید: "مرحوم امام به اطرافیان خود و به مسئولین بالای نظام اعتماد داشتند و برخی از این اعتماد سوء استفاده می کردند، افرادی از روی اغراض سیاسی یا خطی و جناحی چیزهایی به ایشان می گفتند و برای ایشان ذهنیت درست می کردند" (خاطرات آیت الله منتظری، ج ۱، ص ۶۶۹)

جالب است که با آنکه متن سانسور شده این سخنرانی در روزنامه جمهوری اسلامی مورخه ۷۴/۱/۱۴ آمد، اما این سخنرانی در مجموعه آثار یادگار امام، ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، بهار ۷۵ نیامده است.

711 - سید احمد خمینی در ۲۵ اسفند ۱۳۷۳ درگذشت. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به مقاله عمالدین باقی در روزنامه فتح، ۳۰ بهمن ۷۸. همچنین برای نامه های باقی، مشروح دادگاه و نکات دیگری از پرونده سید احمد خمینی رجوع کنید به "ناگفته ها در

پرونده قتل های زنجیره ای، علیرضا نوری زاده، نشر نیما، چاپ دوم، دسامبر ۲۰۰۰، صص ۱۰۰-۱۴۵

712 - اعترافات سعید امامی، ج ۱۶، ص ۳۸۴. این اعترافات در ۱۸ جلد و ۹۷۰ صفحه توسط گروه تحقیق و بررسی سید محمد خاتمی (متشکل از علی ربیعی، علی یونسی و سرمدی) تهیه شده است.

713 - آمار کشته‌های ایران در جنگ پس از فتح خرمشهر بنا بر آمار رسمی چنین است: در سال ۱۳۶۱، ۳۳۲۶۱ نفر؛ در سال ۱۳۶۲، ۲۷۲۸۱ نفر؛ در سال ۱۳۶۳، ۱۵۰۶۶ نفر؛ در سال ۱۳۶۴، ۱۶۷۹۹ نفر؛ در سال ۱۳۶۵، ۴۱۰۵۰ نفر، در سال ۱۳۶۶، ۲۱۰۹۱ نفر و در سال ۱۳۶۷، ۲۱۲۳۰ نفر. (ویژه نامه هفته دفاع مقدس روزنامه ایران ۱۳۸۲/۶/۳۱)

714 - آقای خمینی در بیانیه قبول قطعنامه گفت: "در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، اگر آبرویی داشته ام با خدا معامله کرده‌ام ... با قبول آتش بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم و خدا می‌داند که اگر نبود انگیزه‌ای که همه ما عزت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و مسلمین قربانی شود، هرگز راضی به این عمل نمی‌بودم و مرگ و شهادت برایم گوارتر بود. بدا به حال من که هنوز زنده مانده‌ام و جام زهر آلود قبول قطعنامه را سرکشیدم." (بیانیه آیت الله خمینی در روز ۲۹ تیر ۱۳۶۷ در قبول قطعنامه ۵۹۸. متن کامل را بخوانید در صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۹). همچنین برای نامه آقای خمینی در تبیین ضرورت آتش بس نگاه کنید به خاطرات آیت الله منتظری، ج ۲، بخش ضمائیم، ص ۱۱۳۲. جالب اینجا که پس از قبول قطعنامه عده‌ای در داخل هنوز می‌خواستند بروند به بصره حمله کنند: "ما طرح داشتیم که از شمال بصره وارد شویم و بصره را بگیریم. بعد از قطعنامه این طرح را به حضرت آیت الله خامنه ای دادیم و ایشان با امام مطرح کرده بودند ولی امام گفته بودند که نه. چون قطعنامه را پذیرفته‌ایم دیگر نمی‌شود." (مصاحبه با محسن رضایی، شروق، ویژه نامه جنگ، ۴ مهر ۱۳۸۴)

715 - رفسنجانی درباره سمت او می‌گوید: "آقای لاریجانی، مدیر عامل صدا و سیما آمد و درباره اجرای قراردادهای خرید وسائل فنی از آمریکا مشورت کرد. گفتم مانعی ندارد" (عبور از بحران، خاطرات ۳ خرداد ۶۰، ص ۱۲۵-۱۲۶)

716 - آن سوی اتهام، خاطرات عباس امیرانتظام، نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۰۹

717 - انقلاب اسلامی، ۱۶ آذر ۵۹

718 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آبان ۵۹

719 - سخنرانی مورخه ۲۹ / ۸ / ۵۹

720 - انقلاب اسلامی، ۳ آذر ۵۹

721 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آذر ۵۹

722 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹

723 - انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۵

724 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹

725 - انقلاب اسلامی، ۱۶ اسفند ۵۹

726 - کیهان، ۲۰ بهمن ۵۸

727 - انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۵۹

728 - انقلاب اسلامی، ۴ اسفند ۵۹

729 - انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹

730 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰

731 - صد مقاله، ج ۲، ص ۱۴۱؛ انقلاب اسلامی، ۲۵ آذر ۵۸

732 - انقلاب اسلامی، ۲۸ آبان ۵۹

733 - انقلاب اسلامی، ۸ بهمن ۵۹

734 - انقلاب اسلامی، ۲۸ بهمن ۵۹

735 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۸۴

736 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۵۹، نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۵۷

737 - انقلاب اسلامی، ۲۶ فروردین ۶۰

738 - سخنرانی مورخه ۲۹ / ۸ / ۵۹

739 - کیهان، ۵ بهمن ۵۹

740 - گفته شهید چمران و حسن لاهوتی را بخوانید در: "انقلاب ایران در دو حرکت"، مهندس مهدی بازرگان، تابستان ۶۳، ص ۱۴۱

- 741 - سخنرانی مورخه ۵۹/۱۱/۲۲
- 742 - سخنرانی مورخه ۵۹ / ۸ / ۲۸
- 743 - انقلاب اسلامی، ۲۸ بهمن ۵۹
- 744 - انقلاب اسلامی، ۱۵ بهمن ۵۹
- 745 - سخنرانی مورخه ۵۹ / ۸ / ۲۹
- 746 - انقلاب اسلامی، ۲۸ آبان ۵۹
- 747 - انقلاب اسلامی، ۱۷ دی ۵۹
- 748 - انقلاب اسلامی، ۱۶ تیر ۵۹
- 749 - صد مقاله، ج ۲، ص ۱۸۹؛ انقلاب اسلامی، ۹ دی ۵۸
- 750 - انقلاب اسلامی، ۱۷ خرداد ۵۹
- 751 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰
- 752 - انقلاب اسلامی، ۱۹ بهمن ۵۹
- 753 - انقلاب اسلامی، ۳۱ فروردین ۶۰
- 754 - انقلاب اسلامی، ۱۴ اردیبهشت ۶۰
- 755 - انقلاب اسلامی، ۲۷ بهمن ۵۹
- 756 - انقلاب اسلامی، ۲۳ دی ۵۹
- 757 - نفاق در قرآن، مجموعه سخنرانی‌های ابوالحسن بنی‌صدر در رمضان ۹۹، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، آذر ۵۹، ص ۲۸۷
- 758 - انقلاب اسلامی، ۹ بهمن ۵۹
- 759 - نامه به مجلس ۹ / ۶ / ۵۹، نقل از مکاتبات رجایی و بنی‌صدر، ص ۱۲۰
- 760 - سخنرانی مورخه ۵۹ / ۸ / ۲۹
- 761 - صد مقاله، ج ۲، ص ۱۴۲؛ انقلاب اسلامی، ۲۵ آذر ۵۸
- 762 - انقلاب اسلامی ۲۱ آبان ۵۹
- 763 - نامه بنی‌صدر به شورای انقلاب، ۳۰ تیر ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران، ص ۷۴
- 764 - نامه بنی‌صدر به آقای خمینی، ۹ آبان ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، ص ۱۷۷
- 765 - انقلاب اسلامی، ۱۶ آذر ۵۹
- 766 - نامه بنی‌صدر به آقای خمینی، ۲۴ بهمن ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۶۰
- 767 - نامه بنی‌صدر به آقای احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۵۱. بنی‌صدر همچنین در نامه‌ای دیگر به سید احمد خمینی گفت: "آن جمهوری که اولین رئیس جمهورش با محبوبیتی که تحصیل کرده است، یکسال دوام نیاورد، جمهوری قابل دوامی نیست و آنها هم که اینهمه توطئه می‌چینند این را می‌دانند خرد کردن من، مرگ جمهوری است. به همین نظر است که اینهمه بدنبال گلوله‌ئی هستم که به من بخورد. زودتر جانم را خلاص کنید. بحکم وظیفه و مسوولیت بکار سخت و طاقت فرسا مشغولم. چرا می‌خواهید از پدر خود آسیاب شخصیت خردکنی بسازید؟" (نامه بنی‌صدر به آقای احمد خمینی، ۴ آذر ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران، ص ۲۰۹)
- 768 - برای اطلاع از چگونگی ماجرای آتش زدن سینما رکس نگاه کنید به فاجعه سیاه سینما رکس آبادان، جواد بیشتاب، پاریس، پائیز ۱۳۷۳ & انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۱۰۴-۱۱۵، مرداد-دی ۱۳۶۴ & چشم‌انداز، شماره ۲۰، بهار ۱۳۷۸
- 769 - صد مقاله، ج ۲، ص ۱۰۳؛ انقلاب اسلامی، ۱۱ مرداد ۵۸
- 770 - مصاحبه تلویزیونی، ۵۸/۵/۱۰
- 771 - کیهان، ۱۷ بهمن ۵۷
- 772 - انقلاب اسلامی، ۲۵ اسفند ۵۹
- 773 - کیهان، ۳ تیر ۵۸
- 774 - انقلاب اسلامی، ۱۶ بهمن ۵۹

- 775 - سروش، شماره ۲۶، ۵ آبان ۵۸، ص ۶۳
- 776 - کیهان، ۱۱ بهمن ۵۸
- 777 - انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۳
- 778 - انقلاب اسلامی، ۱۹ اسفند ۵۹
- 779 - اطلاعات، ۱۲ اسفند ۵۸
- 780 - میزان، ۳ آبان ۵۹
- 781 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آبان ۵۹
- 782 - از آزادی تا شهادت، مجموعه کامل اعلامیه‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، خطبه‌های نماز جمعه و تفاسیر تلویزیونی آیت‌الله طالقانی، انتشارات رسا، چاپ دوم، ص ۴۷۲
- 783 - مقاله ۳۱ خرداد ۵۹، دانشگاه تهران و جای پای امپریالیسم آمریکا، محمد ملکی، ص ۳۸
- 784 - انقلاب اسلامی، ۲۴ آبان ۵۹
- 785 - انقلاب اسلامی، ۱ شهریور ۵۹
- 786 - میزان، ۳۱ شهریور ۵۹
- 787 - سخنرانی مورخه ۲۰ / ۱۲ / ۵۹
- 788 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹
- 789 - میزان، ۹ اسفند ۵۹
- 790 - سخنرانی در کاخ سعدآباد، ۲۳ رمضان ۵۸؛ سروش، شماره ۲۱، ۳۱ شهریور ۵۸، ص ۷۸؛ همچنین کیهان، ۲۵ مرداد ۵۸
- 791 - انقلاب اسلامی، ۲۲ آبان ۵۹
- 792 - انقلاب اسلامی، ۲۲ فروردین ۶۰
- 793 - آخرین خطبه نماز جمعه، ۱۷ شهریور ۵۹
- 794 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آبان ۵۹
- 795 - انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۵۹
- 796 - مصاحبه شیخ علی تهرانی با مجله سروش، شماره ۸۲، ۱۳ دی ۵۹، ص ۴۴
- 797 - انقلاب اسلامی، ۲۳ اسفند ۵۹
- 798 - خیانت به امید، ص ۵۲. نقل است که معین فر در یک جلسه‌ای خیلی شدید به بهشتی می‌پرد و به بنی صدر می‌گوید که بسین اینها چه کار می‌کنند. اینها نه می‌گذارند انقلاب به ثمر برسد نه هیچی، چون حالا رئیس جمهور نشده. گزارش بنی صدر به همکاران خود، ۱۶ مرداد ۱۳۵۹، نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۹۳
- 799 - سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب دوم، گروگانگیری، فصل پنجم، ص ۲۴ و ۳۰۳؛ خیانت به امید، صص ۱۳۱-۱۲۹
- 800 - صد مقاله، ج ۲، ص ۲۸۶؛ انقلاب اسلامی، ۴ اسفند ۵۸
- 801 - انقلاب اسلامی، ۴ اسفند ۵۹
- 802 - صد مقاله، ج ۲، ص ۳۵۳؛ انقلاب اسلامی، ۱۴ اردیبهشت ۵۹
- 803 - انقلاب اسلامی، ۲۳ بهمن ۵۹
- 804 - انقلاب اسلامی، ۴ اسفند ۵۸
- 805 - سروش، شماره ۵۵، ۳۱ خرداد ۵۹، ص ۶۲
- 806 - خاطرات ۱۶ مرداد ۶۰، خیانت به امید، ص ۵۱
- 807 - انقلاب اسلامی، ۱۲ خرداد ۵۹
- 808 - انقلاب اسلامی، ۲ آذر ۵۹
- 809 - صد مقاله، ج ۱، ص ۱۷۱؛ انقلاب اسلامی، ۸ شهریور ۵۸
- 810 - انقلاب اسلامی، ۱۴ / ۱۲ / ۵۹
- 811 - انقلاب اسلامی، ۲۵ بهمن ۵۹

- 812 - انقلاب اسلامی ۲۰ خرداد ۵۹
- 813 - انقلاب اسلامی، ۱۸ اسفند ۵۹
- 814 - صد مقاله، ج ۱ ص ۱۳۸؛ انقلاب اسلامی، ۲۵ مرداد ۵۸
- 815 - انقلاب اسلامی، ۲۸ آبان ۵۹
- 816 - انقلاب اسلامی، ۲ اسفند ۵۹
- 817 - انقلاب اسلامی، ۳۰ بهمن ۵۹
- 818 - انقلاب اسلامی، ۸ آذر ۵۹
- 819 - انقلاب اسلامی، ۱۲ بهمن ۵۹
- 820 - مصاحبه مطبوعاتی بهشتی ۷ اسفند ۵۹، او همچنین در ادامه اعلام کرد: "من ۳ سال بازداشت نبودم. ۲ نوبت در رژیم بازداشت شدم و هر نوبت برای چند روز و به ۳ سال و ۲ سال و این حرفها نبود."
- 821 - درس تجربه، ص ۱۲۸
- 822 - سخنرانی ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران؛ انقلاب اسلامی، ۱۶ اسفند ۵۹
- 823 - انقلاب اسلامی، ۱۶ اسفند ۵۹
- 824 - انقلاب اسلامی، ۱۶ اسفند ۵۹
- 825 - انقلاب اسلامی، ۱۶ اسفند ۵۹
- 826 - انقلاب اسلامی، ۱۹ اسفند ۵۹
- 827 - انقلاب اسلامی، ۱۹ اسفند ۵۹
- 828 - غائله ۱۴ اسفند، ص ۴۹۱ - ۴۸۸
- 829 - رجوع کنید به انقلاب اسلامی، شماره‌های ۴۹۱ و ۴۹۲، اسفند ۱۵۹
- 830 - نماز جمعه مورخه ۱۵ / ۱۲ / ۵۹
- 831 - انقلاب اسلامی، ۲۱ اسفند ۵۹
- 832 - انقلاب اسلامی، ۱۸ اسفند ۵۹
- 833 - کیهان، ۱۶ اسفند ۵۹
- 834 - انقلاب اسلامی، ۱۸ اسفند ۵۹
- 835 - وصیت‌نامه سیاسی - الهی امام خمینی، انتشارات دانش‌پرور، چاپ دهم، ص ۶۵
- 836 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹
- 837 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۹۸
- 838 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹
- 839 - انقلاب اسلامی، ۱۳ خرداد ۶۰
- 840 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹
- 841 - انقلاب اسلامی، ۲۰ اسفند ۵۹
- 842 - انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۶
- 843 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۳۰۷-۳۰۸
- 844 - نامه بنی صدر به آقای موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۳۳۵
- 845 - انقلاب اسلامی، ۷ خرداد ۶۰
- 846 - انقلاب اسلامی، ۱۴ خرداد ۶۰
- 847 - انقلاب اسلامی، ۲۸ آبان ۵۹
- 848 - انقلاب اسلامی، ۱۹ آبان ۵۹
- 849 - انقلاب اسلامی، ۲۰ آبان ۵۹
- 850 - انقلاب اسلامی، ۲۵ / ۱۱ / ۵۸

- 851 - صد مقاله، ج ۲، ص ۲۸۷: انقلاب ۴ اسفند ۵۸
- 852 - بامداد، ۵۹/۳/۱۷
- 853 - انقلاب اسلامی، ۲۸ بهمن ۵۹
- 854 - انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹
- 855 - اطلاعات، ۱۹ مرداد ۵۹
- 856 - انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۲
- 857 - نامه بنی صدر به آقای احمد خمینی، ۱۵ بهمن ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، صص ۴۲۲-۴۴۴
- 858 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۸۲
- 859 - انقلاب اسلامی، ۱۳ خرداد ۶۰
- 860 - انقلاب اسلامی، ۱۴ خرداد ۶۰
- 861 - انقلاب اسلامی، ۱۴ خرداد ۶۰
- 862 - درس تجربه ص ۱۱۰
- 863 - انقلاب اسلامی، ۲۰ خرداد ۶۰
- 864 - انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۵۹
- 865 - اطلاعات، ۳ شهریور ۵۹
- 866 - انقلاب اسلامی، ۱۳ آذر ۵۹
- 867 - انقلاب اسلامی، ۱۶ آذر ۵۹
- 868 - انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۵۹
- 869 - انقلاب اسلامی، ۸ بهمن ۵۹
- 870 - انقلاب اسلامی، ۲۹ مرداد ۵۹
- 871 - انقلاب اسلامی، ۲۱ اسفند ۵۹
- 872 - انقلاب اسلامی، ۳۰ آذر ۵۹
- 873 - انقلاب اسلامی، ادی ۵۹
- 874 - انقلاب اسلامی، ۲۹ آذر ۵۹
- 875 - انقلاب اسلامی، ۹ اردیبهشت ۶۰
- 876 - انقلاب اسلامی، ۲۳ بهمن ۵۹
- 877 - انقلاب اسلامی، ۸ مرداد ۵۹
- 878 - انقلاب اسلامی، ۲ بهمن ۵۹
- 879 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۷.
- 880 - انقلاب اسلامی، ۱۲ بهمن ۵۹
- 881 - انقلاب اسلامی، ۲۴ اردیبهشت ۶۰
- 882 - انقلاب اسلامی، ۱۹ اردیبهشت ۶۰
- 883 - نامه بنی صدر به آقای احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۴۶
- 884 - نامه بنی صدر به آقای اشراقی، ۱۴ خرداد ۱۳۶۰، نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۴۰
- 885 - در خاطرات هاشمی رفسنجانی آمده است: "احمد آقا آمد و خبر داد که امام، ده میلیون تومان از پول سهم امام به حزب جمهوری کمک کرده‌اند. دو سه روز پیش هم طلب پنج میلیون و دویست و پنجاه هزار تومانی که از حزب داشتند بخشیدند." (خاطرات ۲۵ دی ۱۳۶۰، عبور از بحران، ص ۴۴۲)
- 886 - در خاطرات هاشمی رفسنجانی در این مورد آمده است: "با آقای ری شهری، موسوی تبریزی و احمد آقا برای رسیدگی به اموالی که از بیت‌المال در اختیار آقای شریعتمداری بوده جلسه داشتیم. قرار شد بخشی از اموال نقد (حدود ۱۳ میلیون ریال) با اجازه امام به حزب جمهوری داده شود." (خاطرات ۲۸ مهر ۱۳۶۱، پس از بحران، ص ۲۸۴)

- 887 - زوایای تاریخ، جلال الدین فارسی، حوزه هنری، صص ۵۲۰ - ۵۱۹
- 888 - مصاحبه با روزنامه قدس، ۱۷ بهمن ۸۴
- 889 - خاطرات سیاسی احمد توکلی ۱۳۳۰-۱۳۶۰، فصل پنجم، پیروزی انقلاب اسلامی. همچنین ناطق نوری نقل می‌کند: "آقای هاشمی چند دفعه این اختلافات را با امام در میان گذاشته بود و امام به ایشان فرموده بود: بروید به فکر آخرت باشید. ایشان (هاشمی) عصبانی شده بود و به امام گفته بود: همه‌اش که ما نباید به فکر آخرت باشیم یک خورده شما هم فکر آخرتتان باشید." (خاطرات حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری، تدوین مرتضی میردار، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول تابستان ۱۳۸۲، ص ۲۱۶)
- 890 - انقلاب اسلامی، ۱۸ بهمن ۵۹
- 891 - مصاحبه با الاتحاد، اطلاعات، ۱۹ اسفند ۵۸
- 892 - هفته‌نامه پرتو سخن، ۲۴ شهریور ۷۸، ص ۴. همچنین کیهان ۱۳۸۰/۴/۶
- 893 - عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، مقدمه نامه مورخ ۲۵ / ۱۱ / ۵۹ به امضای بهشتی و موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، هاشمی، باهنر.
- 894 - خاطرات ۱۳۶۰/۱/۲۹، عبور از بحران، ص ۷۱
- 895 - میزان، ۱۰ دی ۵۹
- 896 - اطلاعات، ۱۹ شهریور ۵۹
- 897 - پیام انقلاب، شماره ۲۹، ۱۵ فروردین ۶۰، ص ۱۹.
- 898 - سخنرانی در مسجد مطهری، ۴ خرداد ۶۰
- 899 - سخنرانی ۲۶ شهریور ۵۹، یادنامه ابوذر زمان، بنیاد فرهنگی طالقانی با همکاری شرکت انتشار، تیر ۶۰، ص ۲۹۸
- 900 - انقلاب اسلامی، ۳۰ اردیبهشت ۶۰
- 901 - انقلاب اسلامی، ۳۱ اردیبهشت ۶۰
- 902 - نقلاب اسلامی، ۱۳ خرداد ۶۰
- 903 - میزان، ۳۱ اردیبهشت ۶۰
- 904 - عبور از بحران، ص ۱۲۳
- 905 - انقلاب اسلامی، ۷ خرداد ۶۰
- 906 - سخنان مورخه ۶ خرداد ۶۰
- 907 - رنجبر، شماره ۱۸۲، سال ۶۰
- 908 - پاسخ روابط عمومی دفتر ریاست جمهوری به اطلاعیه وزارت خارجه، انقلاب اسلامی، ۳۱ اردیبهشت ۶۰
- 909 - انقلاب اسلامی، ۳۰ اردیبهشت ۶۰
- 910 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰
- 911 - میزان، ۱۳ / ۳ / ۶۰
- 912 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰
- 913 - میزان، ۲۶ اردیبهشت ۶۰
- 914 - میزان، ۱۳ خرداد ۶۰
- 915 - انقلاب اسلامی، ۱۳ خرداد ۶۰
- 916 - انقلاب اسلامی، ۱۰ خرداد ۶۰
- 917 - میزان، ۱۰ اردیبهشت ۶۰
- 918 - پیام رئیس‌جمهور خطاب به ملت، ۱۹ / ۳ / ۶۰
- 919 - سخنرانی در جمع پرسنل پایگاه هوایی شیراز، کیهان، ۹ خرداد ۶۰
- 920 - انقلاب اسلامی، ۹ خرداد ۶۰
- 921 - سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب دوم، فصل ۵، ص ۱۰
- 922 - خاطرات ۶ خرداد ۶۰، عبور از بحران، ص ۱۲۹

- 923 - خاطرات ۱۴ خرداد ۶۰، عبور از بحران، ص ۱۳۷. آقای خمینی همچنین در نامه‌ای که در رفع اتهام از سیداحمد خمینی می‌نویسد، می‌گوید: "در مسأله طرفداری از بنی صدر، او [سید احمد] مادامی که من از بنی صدر بواسطه بعضی مصالح جانب‌داری می‌کردم او هم گاهی طرفداری می‌کرد و آنگاه که من پرده را بالا زده او را برکنار کردم حتی یک مرتبه از او طرفداری نکرد و مخالفت شدید می‌کرد." (نامه آقای خمینی در دفاع از عملکرد حاج احمدآقا، مورخه ۲۳ آذر ۱۳۶۱)
- 924 - صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۳۷۷. همچنین انقلاب اسلامی، ۷ خرداد ۶۰
- 925 - نهضت امام خمینی، سید حمید (زیارتی) روحانی، دفتر سوم، ص ۳۵۴
- 926 - سخنرانی مورخه ۲۵ خرداد ۶۰. در ادامه همین سخنرانی بود که آقای خمینی جبهه ملی را مرتد و مصدق را بی‌دین خواند.
- 927 - خیانت به امید، ص ۳۱
- 928 - صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۳۷۱. همچنین کیهان، ۷ خرداد ۶۰
- 929 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۶ خرداد ۱۳۶۰؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۳۶
- 930 - کیهان، ۷ خرداد ۶۰
- 931 - صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۸۲
- 932 - بازخوانی پرونده یک رئیس‌جمهور، قاسم روان‌بخش، دفتر جریان‌شناسی تاریخ معاصر، ص ۱۲۴
- 933 - انقلاب اسلامی، ۱۷ آذر ۵۹
- 934 - کیهان، ۱۹ خرداد ۶۰
- 935 - عبور از بحران، ص ۱۴۵
- 936 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۸ خرداد ۱۳۶۰؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۴۹
- 937 - درس تجربه، ص ۱۳۶
- 938 - پیام به ملت، ۲۲ / ۳ / ۶۰
- 939 - نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۵۲-۴۵۴
- 940 - هاشمی رفسنجانی درباره یکی از این سخنرانی‌های آقای خمینی می‌گوید:
- "امام با این بیانات باعث شدند که کسی جرات آمدن به خیابان‌ها را نکند. در عوض مردم حزب‌اللهی به خیابان‌ها ریختند و شعارهای تند مبنی بر عزل و محاکمه و اعدام بنی صدر و ملی‌گرایان دادند." (عبور از بحران، ص ۱۵۷)
- 941 - عبور از بحران، صص ۱۶۰-۱۶۱
- 942 - در نامه‌ای از بنی صدر برای آقای خمینی آمده است: "آقای اشراقی می‌گفتند نگران تجدید رفتار مصدق از سوی من هستید. من آنچه برای جلب اطمینان شما لازم بوده است انجام داده‌ام. چرا کسی که ده‌ها نوشته درباره اشتباه دوره مصدق دارد، اشتباه را بکند؟ و چه باید بکنم که معلوم شود بر آن کار و روش نیستیم؟" (نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۸۱)
- 943 - درس تجربه ص ۱۳۳ و خیانت به امید، ص ۱۸۳
- 944 - خیانت به امید، ص ۱۷
- 945 - یادداشت‌های ۱۳ شهریور ۶۰؛ خیانت به امید، ص ۱۳۳
- 946 - خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، به کوشش محمدرضا احمدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹
- 947 - درس تجربه، ص ۱۳۸
- 948 - درس تجربه، ص ۱۳۵
- 949 - صحیفه نور ج ۸، ص ۴۳۲
- 950 - خیانت به امید، ص ۱۶
- 951 - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰-۲۱؛ همچنین کیهان، ۲۶ خرداد ۶۰
- 952 - کیهان، ۱ تیر ۶۰
- 953 - غائله ۱۴ اسفند، ص ۷۰۶
- 954 - کیهان، ۳۰ خرداد ۶۰

- 955 - کیهان، ۱ تیر ۶۰
- 956 - کیهان، ۱ تیر ۶۰
- 957 - خاطرات صادق خلخالی، ص ۳۱۳
- 958 - پیام رئیس جمهوری به مردم مسلمان و شریف ایران، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰؛ نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، صص ۴۵۸-۴۶۲
- 959 - کیهان، ۱ تیر ۶۰
- 960 - "امیدوارم امسال، سال اجرای قانون باشد". پیام آقای خمینی هنگام تحویل سال نو ۱۳۶۰، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ همچنین پیام انقلاب، شماره ۳۰، ۲۹ فروردین ۶۰
- 961 - کیهان، ۱۳ تیر ۶۰
- 962 - سخنرانی در نماز جمعه، پنجم شهریور ۱۳۶۱. رفسنجانی قبل تر شبیه همین جملات را درباره مصدق تکرار کرده بود: "مصدق بار خودش را بار کرده بود، خیال می کرد، دیگر نیازی به روحانیت ندارد و آراء مردم را پشت سر دارد و اشتباه دکترا مصدق همین بود که خیال می کرد حالا که روی دوش مردم، فدائیان اسلام، حوزه، کاشانی، آیت الله خوانساری و آیت الله صدر و دیگران بالا آمده، دیگر مسئله تمام شده است و می تواند با یک رفراندوم همه چیز را تمام کند. (جمهوری اسلامی، ۳۰ تیرماه ۱۳۶۱)
- 963 - کیهان، ۱۳ تیر ۶۰. رفسنجانی در یکی از جلساتی که با بنی صدر و دیگران در زمان ریاست جمهوری او داشته است رو کرده به بنی صدر می گوید: "خاک بر سرت کنند! چقدر کسر شان یک نظام است که تو رئیس جمهور آن باشی!" (خواندنی‌ها از زندگی یک رئیس جمهور [محمدعلی رجایی]، محمد عابدی میانجی، انتشارات نورالسجاد، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۴۶)
- 964 - سخنرانی در جمع سران ۸ کشور مسلمان، اردیبهشت ۶۰
- 965 - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۸
- 966 - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱
- 967 - صحیفه ی نور، ج ۸، ص ۳۸۴
- 968 - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۴۲
- 969 - انقلاب اسلامی، ۲۸ بهمن ۵۹
- 970 - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۰۹
- 971 - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۴۱
- 972 - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۶۹
- 973 - صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۴۹۹؛ کیهان، ۳ تیر ۶۰
- 974 - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۹۳
- 975 - جمهوری اسلامی، ۶۰/۴/۴؛ صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۴۹۹
- 976 - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۹۵
- 977 - صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۴۹۹
- 978 - جمهوری اسلامی، ۶۰/۴/۴
- 979 - کیهان، ۳۰ خرداد ۶۰.
- 980 - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۳۴
- 981 - خیانت به امید، ص ۱۸۴
- 982 - خیانت به امید، ص ۱۵۵
- 983 - درس تجربه، ص ۹۷.
- 984 - خیانت به امید، ص ۴۷
- 985 - "امام مردنی نیست و اگر هم روزی به ازاده خدا پس از هزاران بهار دیگر بیدار خدا برود، باز حاکمیت خدا و ولایت فقیه در این اجتماع باقی خواهد ماند." (کیهان، ۲۴ فروردین ۶۱). این شرک گویی‌های زشت، پس از مرگ آقا نیز ادامه یافت. آخرین آن‌ها مصاحبه خبرگزاری فارس با عماد افروغ، نماینده مجلس هفتم، بود که وی در آن آقای خمینی را "پیامبر زمان" خواند. (مصاحبه اختصاصی خبرگزاری فارس با عماد افروغ، ۱۳ خرداد ماه ۱۳۸۵)

- 986 - خاطرات ۱۳ شهریور ۶۰؛ خیانت به امید، ص ۱۵۵
- 987 - پیام ۵۷/۱۱/۱۵، صحیفه نور، جلد ۵، صفحه ۳۱
- 988 - سخنرانی ۲۸ شهریور ۵۸، صحیفه نور ج ۱۰، ص ۵۵
- 989 - اولین رئیس جمهور ایران، ص ۸۹
- 990 - گوشه‌ای از گفتگوی جواد مظفر با بنی‌صدر:
- می‌گویند کتاب کیش شخصیت را که شما نوشته‌اید شاید خصوصیت خودتان باشد!
- این را جلال‌الدین فارسی راه انداخته. عرض کنم که اقلاً در مورد این هنر بود که چنین آئینه‌ای از خودم به دست بدهم!" (اولین رئیس‌جمهور ایران، ص ۸۷)
- 991 - بنی‌صدر در پاسخ به این حرف می‌گوید: "عده‌ای من را متهم می‌کنند که فلانی تک رو است. چرا؟ بدلیل اینکه حاضر نیستم در داخل احزاب با اینها کار کنم. اگر این مرض است جد من هم داشته. علی هم داشته، این را تک روی نمی‌گویند، می‌گویند، تک بودن." (اولین رئیس‌جمهور ایران، ص ۶۶)
- 992 - "رئیس‌جمهور امروز همچون دیگر مردم با اتوبوس به سر کار خود رفت." (انقلاب اسلامی، ۴ اسفند ۵۸)
- 993 - جمهوری اسلامی، ۳۰ تیر ۱۳۶۱
- 994 - سخنرانی در جمع دانشجویان اهواز، کیهان ۵۸/۳/۳
- 995 - سخنرانی مورخه ۱۹ آذر ۱۳۵۸، قم
- 996 - سخنرانی مورخه ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، قم
- 997 - صحیفه نور، ج ۹، ص ۳۷۲
- 998 - سخنرانی در مسجد فیضیه قم، جمعه ۲ شهریور ۵۸، سروش، شماره ۱۸، ۱۰ شهریور ۵۸، ص ۶-۷
- 999 - کیهان، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸
- 1000 - سخنرانی ۱۹ تیر ۵۸ امام و ... گردآورنده: منصور دوستکام و هایده جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص ۹۶
- 1001 - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۵۰
- 1002 - مجلس معارفه با نمایندگان مجلس خبرگان در فیضیه قم، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸
- 1003 - سخنرانی به مناسبت سالروز تولد رسول اسلام، ۹ تیر ۱۳۵۹
- 1004 - سخنرانی در جمع حکام شرع دادگاهها ۶۱/۱۱/۱۸؛ صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۷۹
- 1005 - سخنرانی ۵۸/۷/۱۲، صحیفه نور، جلد ۹، صفحه ۲۵۴
- 1006 - سخنرانی در جمع گروهی از بانوان لنگرود، ۵۸/۴/۲، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸۲
- 1007 - سخنرانی مورخه ۵۸/۷/۲۹، صحیفه نور، جلد ۱۰، صفحه ۱۵
- 1008 - صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۳۷۶
- 1009 - سخنرانی در جمع دانشجویان و طلاب، جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۵
- 1010 - سخنرانی ۵۹/۳/۳، صحیفه نور ج ۱۲، صفحه ۱۱۰
- 1011 - سخنرانی در کنگره قدس، صبح آزادگان، ۵۹/۵/۱۹
- 1012 - جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۵
- 1013 - پیام به مناسبت روز قدس، سروش، شماره ۶۳، ۲۵ مرداد ۵۹، ص ۶
- 1014 - سخنرانی در جمع شورای عالی قضایی، ۵۹/۴/۳۱، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۵۱
- 1015 - درس تجربه، ص ۱۳۲-۱۳۳ همچنین گفتگوی بنی‌صدر با آقای اشراقی، ۱ مرداد ۱۳۵۹؛ این گفتگو را هما رفیع، هما قائمی و فیروزه بنی‌صدر در همان تاریخ ثبت کرده‌اند. نامه‌های بنی‌صدر به خمینی و دیگران، ص ۷۸-۷۹
- 1016 - کیهان، ۹ دی ۵۸
- 1017 - لوموند، ۲۳ شهریور ۵۷. صحیفه‌ی نور، جلد ۳، ص ۴۶۸
- 1018 - سخنرانی در جمع فارغ التحصیلان دانشکده افسری، جمهوری اسلامی، ۵۹/۸/۲۶
- 1019 - سخنرانی در جماران، ۹ شهریور ۱۳۶۱

- 1020 - کیهان، ۷ خرداد ۶۰
- 1021 - سخنرانی در جمع روحانیون و ائمه جمعه تهران و شهرستان‌ها، بامداد، ۲۱ تیر ۵۹.
- 1022 - سخنرانی ۵۸/۱۰/۸، صحیفه نور، جلد ۱۱، صفحه ۱۳۳
- 1023 - مصاحبه بنی‌صدر با علی کشتگر، نشریه میهن، شماره ۱، سال ۱۳۷۳
- 1024 - سخنرانی ۶۱/۳/۳۰. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۱-۲۱۲
- 1025 - سخنرانی ۶۲/۹/۲۰، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸
- 1026 - مصاحبه با روزنامه ابرار، ۲۲ تیر ۷۹
- 1027 - اسناد نهضت آزادی ایران، سال ۶۸، جلد ۲۰، بیانیه ۶۸/۳/۱۲، "قانون اساسی چگونه باید تغییر کند؟".
- 1028 - در تکاپوی آزادی، حسن یوسفی اشکوری، انتشارات قلم، چاپ اول، پائیز ۷۹، ج ۲، ص ۴۲۵
- 1029 - حقیقت‌ها و مصلحت‌ها، هاشمی رفسنجانی، به کوشش مسعود سفیری، ص ۱۲۲
- 1030 - خاطرات ۲۸ دی ۱۳۶۱، پس از بحران، ص ۳۶۲
- 1031 - پیام انقلاب، ارگان مطبوعاتی سپاه پاسداران، شماره ۴۰، ۱۴ شهریور ۶۰، ص ۶
- 1032 - سخنرانی شهریور ۱۳۶۰
- 1033 - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۰۰-۱۰۱
- 1034 - پیام به مناسبت بازگشایی مدارس ۱۰ مهر ۱۳۶۱، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲
- 1035 - درس تجربه، ص ۱۴۳-۱۴۲
- 1036 - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۱۹
- 1037 - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۰
- 1038 - خاطرات روز ۱۶ مرداد ۶۰، خیانت به امید ص ۵۳-۵۲ و خاطرات روز ۴ مرداد ۶۰، خیانت به امید، ص ۴۷-۴۶
- 1039 - خاطرات روز ۲۴ شهریور ۶۰؛ خیانت به امید، ص ۱۷۴
- 1040 - رک به سخنان آقای خمینی در بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷: "من باید عرض کنم که محمدرضای پهلوی، این خائن خبیث برای ما رفت، فرار کرد و همه چیز ما را به باد داد. مملکت ما را خراب کرد. قبرستان‌های ما را آباد کرد..."
- 1041 - خیانت به امید، ص ۱۸
- 1042 - خاطرات روز ۲۶ تیر ۶۰، خیانت به امید، ص ۲۷
- 1043 - درس تجربه، ص ۱۲۹
- 1044 - یادداشت‌های ۲۴ تیر ۶۰؛ خیانت به امید، ص ۱۸
- 1045 - یادداشت‌های ۱۶ مرداد ۶۰؛ خیانت به امید، ص ۵۳. بنی‌صدر در اصل کلمه "ملاتاریا" را به جای حکومت روحانیون به کار می‌برد. این واژه را اولین بار هادی غفاری در وجه تسمیه کلمه "پرولتاریا" مطرح کرد. شاید بتوان معادل ملاتاریا را، "استبداد روحانی" در نظر گرفت.
- 1046 - یادداشت‌های ۲۴ تیر ۶۰؛ خیانت به امید، ص ۱۷
- 1047 - اولین رئیس‌جمهور ایران، ص ۶۵
- 1048 - کیهان، ۸ تیر ۶۰. از جمله روزنامه کریسچین ساینس مانیستور در این باره نوشت: "آیا توطئه انفجار ۲۸ ژوئن را یکی از گروه‌های درون حزب که خواهان سلطه‌یابی بر کلیه تشکیلات است، طرح‌ریزی کرده است؟ از جمله مصادیق این بدگمانی‌ها آقای رفسنجانی، محمدعلی رجایی و بهزاد نبوی هستند که لحظاتی قبل از انفجار محل دفتر مرکزی حزب جمهوری را ترک کردند. یکی دیگر از منابع اطلاعاتی می‌گفت: تنها دقایقی پیش از انفجار، نبوی به اطرافیان خود در کنفرانس گفته است که احساس می‌کند، حالش خوب نیست. رجایی و رفسنجانی به او می‌گویند که اگر قصد دارد برود، آنها نیز در معیت وی خارج خواهند شد و انفجار بلافاصله پس از خروج آنها صورت گرفته است." (کریسچین ساینس مانیستور، ۱۹۸۱/۷/۹)
- 1049 - "محمدرضا کلاهی دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت، بمب را کار گذاشت و بعنوان بستنی خریدن از انفجار فرار کرد." (خاطرات هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ص ۱۸۱)
- 1050 - هاشمی رفسنجانی خود می‌گوید که کشته‌شدگان حزب جمهوری ۷۲ تن نبوده‌اند. (عبور از بحران، ص ۲۰۵)

1051- درس تجربه، ص ۱۵۳

1052- همان، ص ۱۵۳

1053- درس تجربه، ص ۱۴۹

1054- پاسخ بنی صدر به نامه یک "بسیجی مسلمان ایرانی"، ۲۴ تیر ۱۳۸۲

1055- درس تجربه، ص ۱۴۱-۱۴۰

1056- "انتخابات بی رقیب و کم رونق خواهد بود." (خاطرات ۲۱ تیر ۶۰، عبور از بحران، ص ۱۹۸)

1057- در انتخابات مورخه ۱۳۶۰/۵/۲ که با ۴ کاندیدا برگزار شد، محمد علی رجایی با ۱۲۷۷۰۰۵۰ رای از ۱۴۵۳۲۸۶۹ رای مأخوذه (با احتساب ۴۶۵۲۱۸ رای باطله)، با ۸۷/۸۷ درصد انتخاب شد. عباس شیبانی، اکبر پرورش و حبیب الله عسگر اولادی در رده های بعدی جای گرفتند.

1058- در انتخابات ۱۳۶۴/۵/۲۵ که با ۳ کاندیدا برگزار شد، سید علی خامنه ای با ۱۲۰۶۸۶۰۲ رای از مجموع ۱۴۰۸۹۴۶۸ رای مأخوذه (با احتساب ۳۴۷۸۱۴ رای باطله) با ۸۵/۶۶ درصد انتخاب شد. سید محمود مصطفوی کاشانی و حبیب الله عسگر اولادی در رده های بعدی قرار گرفتند.

1059- در انتخابات مورخه ۱۳۶۰/۷/۱۰ که با چهار کاندیدا برگزار شد، سید علی خامنه ای با ۱۵۹۰۵۹۸۷ رای از مجموع ۱۶۷۳۷۳۲۰ رای مأخوذه (با احتساب ۳۵۳۴۳۶ رای باطله)، با ۹۵/۰۴ درصد انتخاب شد. اکبر پرورش، سید رضا زواره ای و حسن غفوری فرد در رده های بعدی جای گرفتند.

1060- درس تجربه، ص ۱۳۸

1061- درس تجربه، ص ۱۵۰. سرهنگ معزی، خلبان هواپیمای نظامی بوئینگ ۷۴۷، درباره این پرواز نقل می کند: "برای پرواز دو راه حل وجود داشت. یک طرح این بود که از روی کشورهای آفریقایی برویم. یعنی ابتدا به جنوب رفته و بعد از طرف عربستان بیاییم بالا. طرح دوم این بود که از مسیر تبریز خارج شویم. طرح کشورهای آفریقایی بعد از بررسی قبول نشد. چون در راه های هوایی این کشورها حساب و کتاب درستی نبود. مضافاً این که هفته قبل از آن سروان خیرخواه نامی یک هواپیمای ۷۰۷ نیروی هوایی را از همان مسیر روده و به مصر برده بود. و به همین دلیل رژیم نسبت به آن مسیر حساس شده بود... شماره هواپیما «۳۱۱» بود و سبد بنزین گیری هم نداشت. اسم عملیات هم «علی مددی» انتخاب شده بود... متوجه شدم که آقای رجوی و بنی صدر را تیمهای حفاظتی شان طی دو عملیات جداگانه به پایگاه آوردند. بنی صدر با یک کاماروی زرد رنگ آورده شد. بچه ها برای این که ماشین عادی باشد و توجه نگهبان را جلب نکند روزهای قبل چندین بار با همین ماشین در پایگاه رفت و آمد کرده بودند. تیمهای حفاظتی و آتش و پشتیبانی با خونسردی تمام مسئولیتشان را انجام دادند. قرار بود که اگر سوژه ها هنگام ورود به پایگاه شناخته شدند تیمهای اسکورت درگیر شوند و با سر و صدا توجه نگهبانان را به جای دیگری جلب کنند و تیمهای حفاظتی سوژه ها را از معرکه خارج کنند. بهترین جایی که برای سوژه ها در نظر گرفته شده بود منزل مسکونی سرهنگ شهید اسماعیل فرخنده بود... تیمهای حفاظتی و آتش و پشتیبانی با خونسردی تمام مسئولیت انتقال سوژه ها را به پایگاه یکم شکاری انجام دادند. زمان ورود به پایگاه موقعی در نظر گرفته شده بود که هوا تقریباً تاریک باشد تا نگهبان نتواند به راحتی آنها را تشخیص دهد. ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه عصر روز ششم مرداد بود که سوژه ها سالم و بدون دردسر وارد پایگاه شدند. هواپیما در باند شرقی فرودگاه پارک شده بود... نفوذ به باند در رأس ساعت ۳۵ و ۷ دقیقه شروع شد. وقتی سوژه ها در هواپیما مستقر شدند من نفس راحتی کشیدم. زیرا یکی از مهمترین قسمتهای طرح نحوه سوار کردن آنها بود که این مرحله از کار درست یک ساعت به درازا کشید که با موفقیت انجام شد. ساعت پرواز ۱۱ و ۲۰ دقیقه بود. اما از پست فرماندهی به ما اطلاعی دادند که باید یک ساعت زودتر پرواز کنیم. و این از مسائلی بود که ما پیش بینی نکرده بودیم. در نتیجه ساعت ۹ و ۲۰ دقیقه چراغ های پارکینگ هواپیما روشن شد. کروی فنی هم برق را به هواپیما وصل کرد...".

1062- عبور از بحران، خاطرات ۱۲ خرداد ۶۰، ص ۱۳۴

1063- به یمن آزمایشی که بنی صدر روحانیان حاکم را به آن کشاند، چرک قدرت طلبی بیرون زد. و به گفته بنی صدر چون "چرک قدرت ستائی را از دین فرهنگ بزدا کنیم، ایران را مستقل و خود را آزاد و رشد پذیر می کنیم." (تحشیه دکتر بنی صدر بر نسخه دستنویس کتاب)

1064- این شورا در ۳۰ تیر ۱۳۶۰ تاسیس شد.

1065- تحشیه دکتر بنی صدر بر نسخه دستنویس کتاب

- 1066 - درس تجربه، ص ۱۵۴
- 1067 - درس تجربه، ص ۱۵۴
- 1068 - مجاهدین خلق در آینه تاریخ. صفحات ۱۶۴-۱۳۹
- 1069 - درس تجربه، ص ۱۵۵
- 1070 - دختر کوچک بنی صدر با علیرضا نوبری، رئیس بانک مرکزی در زمان ریاست جمهوری اش، ازدواج کرد. "اولین رئیس جمهور ایران، ص ۷۴)
- 1071 - درس تجربه، ص ۱۵۷ - ۱۵۶
- 1072 - تحشیه دکتر بنی صدر بر نسخه دستنویس کتاب
- 1073 - تحشیه دکتر بنی صدر بر نسخه دستنویس کتاب
- 1074 - این سفر که با کش و قوس های فراوان و ممانعت دولت فرانسه همراه بود، سرانجام در ۱۷ خرداد ۱۳۶۵ صورت گرفت و مسعود رجوی، پاریس را به مقصد خاک عراق ترک گفت.
- 1075 - اطلاعیه شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق، ۱۹ اسفند ۱۳۶۳
- 1076 - سخنرانی در جمع متحصنین، انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۲۱
- 1077 - کیهان، ۳۰ دی ۵۸
- 1078 - در تکاپوی آزادی، حسن یوسفی اشکوری، انتشارات قلم، چاپ اول، پاییز ۷۹، ج ۲، ص ۳۸۷
- 1079 - انقلاب اسلامی، ۱۰ اسفند ۵۹
- 1080 - برای دیدن خاطرات این زندانیان بخوانید: "مصلوب"، نوشته کتابیون آذرلی، انتشارات فروغ & "خاطرات زندان"، شهرنوش پارسی پور، نشر باران & در اینجا دختران نمی میرند"، نوشته شهرزاد، انتشارات خاوران & "کتاب زندان"، نوشته ناصر مهاجر، نشر نقطه & "چشم در چشم هیولا"، نوشته هنگامه حاج حسن، انتشارات انجمن هما & "شب بخیر رفیق"، نوشته احمد موسوی، انتشارات باران & "خوب نگاه کنید، راستی است"، نوشته پروانه علیزاده، انتشارات خاوران & "حقیقت ساده"، نوشته منیره برادران، انتشارات تشکل مستقل دموکراتیک زنان ایرانی در هانوفر & "یادهای زندان" نوشته فریبا ثابت، انتشارات خاوران & "کابوس بلندتیزدندان"، نوشته بهروزشیدا، انتشارات باران & "یادهای زندان"، نوشته ف. آزاد (فریبا ثابت)، انتشارات انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران & "نه زیستن، نه مرگ"، نوشته ایرج مصداقی، انتشارات آلفابت ماکزیمبا، در چهار جلد: غروب سپیده، اندوه ققنوسها، تمشک های نا آرام، تا طلوع انگور. & "یادنگاره های زندان"، نوشته سودابه اردوان & "اوین، گاهنامه پنج سال و اندی"، محمد جعفری، انتشارات برزاوند.
- مطابق گفته زندانیان شکنجه شده، گوشه ای از این شکنجه ها اینگونه بودند: زدن کابل در قطره های گوناگون در مراحل مختلف شکنجه به کف پاها در حالی که کهنه ای کثیف یا جوراب در دهان زندانی فرو کرده اند، کشیدن جسم سخت، نوک تیز یا برس سیمی به پاهای شکنجه شده و بی حس شده، اجبار زندانی به بالا و پایین پریدن روی پاهای شکنجه شده، سوزاندن نقاط مختلف بدن با سیگار، فندک، نفت و گازوییل و سوزاندن عورت با چوب گازوییلی، روشن کردن شمع زیر بیضه ها که از آن به عنوان مراسم جشن تولد یاد می شد، بستن آفتابه به بیضه ها و ریختن قطره قطره آب در آن تا سنگین شده و زندانی از شدت درد بیهوش شود. توپ فوتبال؛ چند نفر بازجو زندانی را در میان خود به شکل توپ فوتبال با ضربات مشت و لگد به یکدیگر پاس می دهند؛ استفاده از دستگاه آپولو که عبارت بود از کلاه خودی که بر سر گذاشته می شود تا فریادهای زندانی در زیر شکنجه در گوش او پیچیده شود؛ بستن فرد و چکاندن قطره های آب روی سر و متعاقباً ایجاد شکنجه روحی؛ کشیدن دندان بدون استفاده از داروی بی حسی؛ گرسنگی دادن به طفل شیرخوار برای فشار آوردن روی مادر، عمل جراحی بدون بی هوشی و یا بی حسی موضعی، اجبار زندانی به در آوردن صدای حیوانات مانند عرعر کردن، پارس کردن، قارقار کردن و یا صداهای نامفهوم؛ زدن دستبند قپانی، نگاه داشتن سر زندانی در زیر آب، اجرای نمایشی مراسم دار زدن زندانی؛ طناب به دور گردن زندانی انداخته شده و به آهستگی و با احتیاط وی را بالا می کشند. پاها از روی زمین جدا شده و حالت خفگی به زندانی دست می دهد؛ به رگبار بستن زندانی روی برانکار و پتو (هنگامی که زندانی به علت شدت جراحات وارد زندانی قادر به ایستادن برای تیرباران نباشد)، شلیک در رحم و بیضه ی زندانی، کردن زندانیان درون تانکر کوچک ۲ متری و ریختن آب جوش روی تانکر طوری که تا دو هفته امکان حرکت از زندانیان سلب می شد، زدن چشم بند

به زندانی برای ۷ ماه، سرپا نگاه داشتن زندانی با چشم‌بند برای ۱۰ الی ۱۵ روز، مطالبه‌ی پول تیر از خانواده‌ها برای دادن نشانی قبر فرزندان اعدام شده‌شان و...

1081 - نامه منتظری به آقای خمینی، مورخه ۶۵/۷/۱۷، خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۲، ص ۱۱۵۵-۱۱۶۹

1082 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۵۰

1083 - ابراهیم یزدی نیز در این مورد می‌گوید: "اسرائیلیها اسلحه می‌فروختند به ایران. گزارش تاورمن را بخوانید. هرچی موشک‌های قدیمی و ازدوره خارج بود و در انبارها داشتند به ایران فروختند خودشان ۱۱۵۰۰ رقم موشک آنها را ۲۰۰۰ دلاری خریدند. موشک‌های پیشرفته آمریکا را می‌خریدند. ارتش آمریکا گفتند این موشک‌ها را برای چه می‌خواهید و فهمیدند که آنها را به ایران می‌فروشدند. آنها گفتند خودمان آنها را به ایران می‌دهیم و یک رابط مستقیم ایجاد کردند. قربانی فرمطلب را لو داد." (گفت و گوی عرفان قانعی فرد با ابراهیم یزدی، ۲۳ اسفند ۱۳۸۲).

1084 - نامه آیت‌الله مرتضی‌پسندیده به آقای خمینی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۲ مطابق با ۲۵ شوال ۱۴۰۳ قمری. آیت‌الله پسندیده از روحانیون خوش‌فکر و برادر ناتنی آقای خمینی بود که ۱۰۱ سال زندگی کرد. او در نامه مورخه ۱۳۷۵/۶/۲۲ خطاب به نهضت آزادی ایران از آیت‌الله طالقانی، تحت عنوان "رکن رکن انقلاب و مجاهد بزرگ و بزرگوار" یاد کرد و نوشت: "یاد و خاطره مجاهدات و خدمات فراموش ناشدنی مرحوم جناب آقای مهندس مهدی بازرگان را نیز ارج می‌گذارم که اجر ایشان در نزد خداوند سبحان محفوظ و ملحوظ است." (اسناد نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۷۵، ج ۲۷، "آخرین مکتوب مرحوم آیت‌الله پسندیده"، ۱۳۷۵/۸/۲۹)

1085 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۲۰

1086 - بررسی انقلاب ایران، عمادالدین باقی، نشر سراپی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، ص ۴۳۰. برای تحلیل آماری ر.ک به صص ۴۲۸-۴۳۳

1087 - متن نامه در خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۲۴

1088 - متن نامه در خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۲۵

1089 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۲۵. برای کلیشه تصویر این نامه‌ها نگاه کنید به خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۲۶-۶۲۷

1090 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، صص ۶۲۸ و ۶۳۵

1091 - گفتگو با مهندس لطف اله میثمی، ایران فردا، شماره ۴۳، خرداد ۱۳۷۷

1092 - راجع به جهت‌گیری کلی آیت‌الله منتظری، اقداماتی که او درباره زندانیان انجام داد، نامه‌های او به آقای خمینی در این مورد رجوع کنید به خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، صص ۶۲۲-۶۴۵. در طریقه برخورد منتظری با خمینی، سید احمد خمینی گفته بود: "آقای منتظری باید از آقای فلانی یاد بگیرد که از قم می‌آید و دست امام را می‌بوسد و عقب عقب برمی‌گردد، ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک و دو می‌کند." (خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۶۷)

1093 - "مرحوم امام هم یک انسان جایز الخطا بودند و این اواخر با آن کهولت سن و بیماریهای مختلف به طور کلی از مردم منزوی شده بودند و بعضیها هم هر طور که می‌خواستند به ایشان گزارش می‌دادند. اساسا این سیستم اداره کشور که همه قدرت در یک نفر خلاصه شود (هر چند آن فرد با تقواترین افراد باشد) روش صحیحی نیست و منجر به اشتباهات بزرگ می‌شود." (خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۶۴۶)

1094 - متن کامل نامه را بخوانید در صحیفه نور، چاپ اول پاییز ۷۸، ج ۲۱، صص ۳۳۰-۳۳۲. همچنین در در خاطرات آیت‌الله

منتظری، ج ۱، صص ۶۷۳-۶۷۴

1095 - خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، صص ۶۷۷-۶۷۸

1096 - درس تجربه، ص ۱۴۰

1097 - مصاحبه بنی‌صدر با سعید بهبهانی، ۲۷ مرداد ۸۱

1098 - درس تجربه، ص ۱۱۳

1099 - نامه آقای خمینی به مدیرعامل صدا و سیما مورخه ۶۷/۱۱/۹، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۷۶. این حکم باعث زندانی و تعزیر دست‌اندرکاران آن برنامه شد اما حکم اعدام درباره آن زن اجرا نگشت.

1100 - بنی‌صدر در تهران از پایگاه یکم شکاری به سمت پاریس پرواز کرد و در نزدیکی پاریس در فرودگاهی نظامی با نام "اورو" (Evro) بر زمین نشست.

¹¹⁰¹ - بنی صدر در یکی از سخنرانی‌هایش ذکر می‌کند که قبل از انقلاب ۱۷ سال در خارج از کشور بوده است. (خانواده در اسلام، ابوالحسن بنی صدر، ص ۱۷) با احتساب ۲۵ سال بعد از انقلاب که در فرانسه به سر می‌برد، رئیس‌جمهور اینک ۴۲ سال است که دوران تبعید اجباری را می‌گذراند. اما بنی صدر در جایی دیگر روز خراج از کشور خود را ۱ آذر ۴۲ عنوان می‌کند (درس تجربه، گفتگو با حمید احمدی) اگر به این روایت اطمینان کنیم ۱۵ سال پیش از انقلاب و ۲۵ سال پس از انقلاب مجموعاً ۴۰ سال تبعید را برای او رقم می‌زند.

¹¹⁰² - آلن شوالریاس نویسنده کتاب "زنده سوزانده شده؛ به نام مارکس و محمد" درباره ملاقاتش با بنی صدر می‌نویسد:
"خانه بزرگی که به سبک لویی چهاردهم، با بام نوک تیزش و حصارهای حایل پنجره اش در تاریکی به چشم می‌خورد، در هاله ای از اسرار پیچیده بود. از یک دروازه آهنی سنگین عبور کردم، شبیه آن دروازه هایی که در فیلم‌ها نشان می‌دهند و با صدای قرچ قرچ، انسان‌های حساس را دچار وحشت می‌کنند... وارد تالار بزرگ یک صد متری شدم، تالار خالی بود، تنها دو کاناپه در یک انتها و دو صندلی که در انتهای دیگر به نحو بی‌روحی به بخاری هیزمی چسبیده بودند، دیده می‌شد... سقف آن قدر بلند بود که هوای اتاق را سرد و مرطوب کرده بود..."

"BRÛLÉ VIF", Au nom de Marx et de Mahomet, Enquête sur les Moujahidine du Peuple d'Iran (MEK), p68-69

¹¹⁰³ - نخستین شماره انقلاب اسلامی در هجرت در ۵ آبان ۱۳۶۰ منتشر شد. آقای خمینی نیز این روزنامه را می‌خوانده است. حجت‌الاسلام خسروشاهی نقل می‌کند: "خوب است یاد کنم که من شخصاً روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت را که بنی صدر در فرانسه منتشر می‌کرد برای حضرت امام می‌فرستادم". (گفت و گو با حجت‌الاسلام خسروشاهی، فصلنامه مطالعات تاریخی، جلد هفتم، ویژه‌نامه ۱۵ خرداد)

¹¹⁰⁴ - عمده منابع درباره زندگی شخصی او عبارتند از: انقلاب اسلامی در هجرت شماره ۶۱۸، مصاحبه با عرفان قانعی فرد تحت عنوان ضرورت شناخت رهبری در اندیشه جوان امروز ایران، ۱۰ آبان ۸۲، مقدمه گفتگوی سایت رهایی با بنی صدر، انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۴۸، تحشیه و توضیح‌های حمید احمدی در پیرامون کتاب درس تجربه، پاسخ به نامه یک "بسیجی مسلمان ایرانی، ۲۴ تیر ۱۳۸۲.

¹¹⁰⁵ - و چگونه می‌توان هضم کرد که کسانی که روزگاری چنین فجایی را بر ملت تحمیل کرده‌اند، اکنون آزادیخواه شوند؟
¹¹⁰⁶ - محمد ملکی در نامه‌اش به آقای احمدی‌نژاد می‌نویسد: "در اوایل انقلاب سپاه پاسداران و نظامی‌ها به چند روستا از جمله «قارنا» و «پندرقاش» حمله کردند و تعداد کثیری زن و بچه مردم را کشتند و حتی به حیوانات هم رحم نکردند با بهانه اینکه تعدادی از ضدانقلاب در این روستاها نفوذ کرده‌اند. به من بگویید حکومتی که خود را مسلمان و پیرو پیامبر محبت و دوستی و ائمه می‌داند با کدام منطق دینی، اخلاقی و قانونی به این عمل زشت و ننگین دست زد؟ جالب اینکه بعدها آقای جلایی‌پور که آن روز فرماندار مهاباد بود و امروز از سردمداران «اصلاحات» است و با همفکرانش می‌خواهند «جبهه دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر» تشکیل دهند در جواب یکی از دانشجویان خواجه نصیر که در این مورد سؤال کرده بود با عصبانیت گفته بود «باز چرا موضوع کردستان را پیش کشیدید این موضوع دیگر تمام شده است. هر که در قدرت باشد همین کار را انجام می‌دهد» در اینجا دانشجوی دیگری سؤال کرده بود «پس چرا شما به قتل‌های زنجیره‌ای اعتراض می‌کنید؟» (نامه سرگشاده محمد ملکی به محمود احمدی‌نژاد، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۵)

¹¹⁰⁷ - "...زمانی که در اوین بودیم، غالباً بچه‌های مجاهدین انقلاب، بازجوئی‌های موقت و مورد اعتماد داشتند... محسن [آرمین] مجاهد انقلاب بود. برادرش (فکر می‌کنم محمود) با مجاهدین خلق بود... حالا منظورم این بود که آرمین شخصاً برادرش را تعزیر می‌کرد تا اطلاعات بدست بیاورد." (شنود اشباح، رضا گلپور، صفحه ۷۲۹)

¹¹⁰⁸ - ابوالقاسم مصباحی شخصیت بسیار پیچیده‌ای دارد. او که جزو مقامات رده‌بالای دولتی ایران بود در سفر سال ۱۹۹۳ رفسنجان به گرجستان او را همراهی کرد. دادستانی آلمان در دادگاه میکونوس از رادیو تلویزیون گرجستان درخواست فیلم‌های خبری آن زمان را کرد. دولت گرجستان کلیه ویدئوها و عکس‌های این سفر را در دسترس دادستانی قرار داد و در شماری از آن‌ها تصویر او به همراه هیئت اعزامی ایران دیده می‌شد. دادگاه بر اساس گفته‌ها و شهادت او مسئولین حکومتی جمهوری اسلامی را به دلیل دست داشتن در ترور محکوم کرد. برای اطلاعات بیشتر از دادگاه میکونوس نگاه کنید به: سیستم جنایتکار؛ اسناد دادگاه میکونوس، مهران پاینده، عباس خدافل، حمید نوذری، نشر نیما & بخشی از اسناد میکونوس، پرویز دستمالچی، نشر آزاد، بهار

۷۷ & متن فارسی حکم دادگاه میکونوس، انتشارات آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران & هنوز در برلین قاضی هست؟ ترور و دادگاه میکونوس، مهران پاینده، عباس خدافل، حمید نوذری، انتشارات آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران - برلن، ۱۳۷۹.

۱۱۰۹ - متن بازجویی شاهد "ث" در ۱۰/۰۱/۱۹۹۶، اسناد دادگاه میکونوس، ترجمه مهران پاینده، عباس خدافل، حمید نوذری، چاپ اول، ۲۰۰۰، ص ۱۷۵

۱۱۱۰ - تحشیه دکتر بنی‌صدر بر نسخه دستنویس کتاب

۱۱۱۱ - آیت‌الله منتظری در پاسخ به اینکه "شنیده شده که این اواخر مرحوم حاج احمد آقا خمینی از مسائل گذشته بخصوص نوشتن رنجنامه و برخوردهایی که با حضرت‌تعالی کرده بود پشیمان شده و درصدد جبران بوده است." می‌گوید: "این اواخر که مرحوم حاج آقا رضا صدر (دایی خانم احمد آقا) فوت شده بودند من در مسجد اعظم برای شرکت در فاتحه ایشان رفته بودم، وقتی از مجلس بیرون می‌آمدم احمد آقا کنار دیوار در دالان نشسته بود، تا چشمش به من افتاد بلند شد و سلام کرد و خیلی گرم گرفت و حال احوال کرد و احترام کرد..." (خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۷۴۶)

۱۱۱۲ - اطلاعات، ۲۳ اسفند ۷۵

۱۱۱۳ - نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۶۳؛ نامه‌ها از بنی‌صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۷۱-۴۷۳

۱۱۱۴ - سخنرانی در کنگره مولیانو ونتو، ایتالیا، دسامبر ۱۹۹۸

۱۱۱۵ - مقدمه مصاحبه عرفان قانعی فرد با ابوالحسن بنی‌صدر، پاریس، ۱۰ آبان ۱۳۸۲

۱۱۱۶ - سید حسین نواب صفوی، آن چنان که در آخرین سرمقاله انقلاب اسلامی گفته بود، مردانه ایستاد و پس از کودتا در حالی که جرمی جز قلم‌زدن نداشت، مظلومانه رهسپار جوخه اعدام شد. حسن لاهوتی اما پس از کودتا سرنوشتی دیگر یافت. پس از آنکه ماموران اسدالله لاجوردی به خانه او ریختند و لاهوتی را با خود به زندان بردند، او که سال‌ها زندان و شکنجه رژیم شاه را تحمل کرده بود، از غم و رنج سرنوشت انقلاب به محض ورود به زندان (عبور از بحران، صص ۳۴۸-۳۴۹) قلب پاکش از طپش بازایستاد تا قربانی دیگری باشد در راه استقلال و آزادی ایران.

روزنامه‌ها و مجلات

- آیندگان
- ابرار
- اخبار

اندیشه جامعه	-
اطلاعات	-
اعتماد ملی	-
انقلاب اسلامی	-
انقلاب اسلامی در هجرت	-
ایران	-
ایران فردا	-
بامداد	-
پر	-
پر تو سخن	-
پیام انقلاب	-
جمهوری اسلامی	-
چشم‌انداز	-
حکومت اسلامی	-
خرداد	-
رسالت	-
رنجبر	-
سروش	-
سیاست خارجی	-
شرق	-
شلمچه	-
صبح آزادگان	-
صبح امروز	-
کیهان	-
کیهان لندن	-
گزارش	-
فتح	-
قدس	-
لوح	-
مطالعات تاریخی	-
میزان	-
میهن	-
یا لثارات الحسین	-
یاس نو	-
<i>Boston Glob</i>	-
<i>Boston Herald</i>	-
<i>Chicago Tribune</i>	-
<i>Christian Science Monitor</i>	-
<i>Columbia Journalism Review</i>	-
<i>Frontline</i>	-
<i>Frozen Food Age</i>	-
<i>Guardian</i>	-

Los Angeles Times -
Miami Herald -
New Republic -
New York Times -
News Week -
Playboy -
Rocky Mountain Times -
San Francisco Examiner -
Sunday Times. -
The Nation -
TIME -
USA Today -
United Press International -
Village voice -
Wall Street Journal -
Washington Post -
Washington Times -
World Policy Journal -

کتاب نامه

- آیت، حسن، "چهره حقیقی مصدق السلطنه"، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۰
- احمدی، حمید، "تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران"، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰
- احمدی، حمید [گردآورنده]، "درس تجربه؛ خاطرات سید ابوالحسن بنی صدر"، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، شهر یور ۸۰

- احمدی، محمدرضا [گردآورنده]، "خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی"، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱
- اراکی، محمد علی، "المکاسب المحرمه"، قم، ۱۳۱۳ ق
- از آزادی تا شهادت، مجموعه کامل اعلامیه‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، خطبه‌های نماز جمعه و تفاسیر تلویزیونی آیت‌الله طالقانی، انتشارات رسا، چاپ دوم، اسفند ۵۹
- اسناد نهضت آزادی ایران، بیانیه‌ها و تحلیل‌های سیاسی سال ۱۳۶۸، جلد ۲۰.
- اسناد نهضت آزادی ایران، بیانیه‌ها و تحلیل‌های سیاسی سال ۱۳۷۵، جلد ۲۷.
- امیرانتظام، عباس، "آن سوی اتهام؛ خاطرات و مدافعات"، نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۸۱
- بازرگان، مهدی، "انقلاب ایران در دو حرکت"، ناشر: مهندس بازرگان، چاپ سوم، تابستان ۶۳
- باقی، عمادالدین، "بررسی انقلاب ایران"، نشر سربازی، چاپ سوم، ۱۳۸۳
- باقی، عمادالدین، "تراژدی دموکراسی در ایران؛ بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای"، نشر نی، ۱۳۷۹
- برادران، منیره، "حقیقت ساده"، انتشارات تشکل مستقل دموکراتیک زنان ایرانی در هانوفر، بی تا
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "اصول راهنما و ضابطه‌های حکومت اسلامی"، انتشارات انقلاب اسلامی، تابستان ۵۷
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "اقتصاد توحیدی"، بی تا، بی تا
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "انسان، حق، قضاوت و حقوق قضاوت در قرآن"، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ سوم، آبان ۸۳
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "بعثت دائمی و بعثت فرهنگی"، انتشارات پیام آزادی، چاپ پنجم، تیر ۱۳۵۹
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "تضاد و توحید"، انتشارات پیام آزادی، چاپ چهارم، زمستان ۵۸
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "تضاد و تناقض"، انتشارات نوفل لوشاتو، چاپ دوم، بی تا
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "تعمیم امامت و مبارزه با سانسور"، انتشارات ابراری، بی تا
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "توانایی و ناتوانی": مجموعه ۳۵ مقاله منتشره در روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت در سال ۶۱، انتشارات انقلاب اسلامی، خرداد ۸۵
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "خانواده در اسلام یا مقام و منزلت زن در اسلام"، انتشارات روزنامه انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۵۹
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد"، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، بهمن ۵۹
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد"، ج ۱، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، آذر ۵۹
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "زن در شاهنامه؛ نقش زن در پیدایش و زوال قدرت از دیدگاه فردوسی"، ویژه نامه شفق، نشریه دانشجویان دانشکده خدمات اجتماعی، بی تا
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "زن و زناشویی"، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، فروردین ۶۷.
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "سیر اندیشه سیاسی در سه قاره"، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، تیر ۱۳۶۷
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "سیر تحول سیاست آمریکا در ایران"، کتاب دوم، گروگانگیری، انتشارات انقلاب اسلامی، بهمن ۷۰
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "صد مقاله؛ مجموعه سرمقاله‌های روزنامه انقلاب اسلامی به قلم ابوالحسن بنی‌صدر"، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ مرداد ۵۹، ج ۱ و ۲
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "عقل آزاد"، انتشارات انقلاب اسلامی، تیر ۸۳
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "کیش شخصیت"، بی تا، آذر ۵۵
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "مقام مصدق در نهضت استقلال طلبی"، انتشارات امام، چاپ اول، اردیبهشت ۵۸
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "موازنه‌ها"، نشر جاهد، بی تا
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "موقعیت ایران و نقش مدرس"، انتشارات مدرس، آذر ۵۶
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "نفاق در قرآن"، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، آذر ۵۹
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "نفث و سلطه"، انتشارات مصدق، شهریور ۵۶

- بنی صدر، سید ابوالحسن، "نقد تضاد و تناقض در منطق صوری"، انتشارات انقلاب اسلامی، بهمن ۸۴
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "خیانت به امید"، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۰
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد"، ج ۲، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، آذر ۵۹
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد"، ج ۳، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، دی ۵۹
- بنی صدر، سید ابوالحسن، "کار و کارگر در اسلام"، انتشارات پیام آزادی، چاپ هفتم، خرداد ۵۹
- بنی صدر، فیروزه [گردآورنده]، "نامه ها از بنی صدر به آقای خمینی و دیگران"، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، خرداد ۱۳۸۵
- بیشتاب، جواد، "فاجعه سیاه سینما رکس آبادان"، پاریس، پائیز ۱۳۷۳
- پاینده، مهران. خداقلی، عباس. نوذری، حمید. "اسناد دادگاه میکونوس؛ سیستم جنایتکار". چاپ اول، ۲۰۰۰
- پاینده، مهران. خداقلی، عباس. نوذری، حمید. "هنوز در برلین قاضی هست؟ ترور و دادگاه میکونوس"، انتشارات آرشیو اسناد و پژوهش های ایران - برلن، ۱۳۷۹
- ثابت، فریبا، یادهای زندان، انتشارات خاوران، چاپ اول، بهار ۸۳
- جاودانه تاریخ؛ سیدمحمد حسینی بهشتی، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰
- جنگ تحمیلی، انتشارات دفتر نمایندگی سازمان تبلیغات اسلامی، اردیبهشت ۶۳
- حاج حسن، هنگامه، چشم در چشم هیولا، انتشارات انجمن هما، چاپ اول، اسفند ۸۲
- حدیث ولایت، "مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری"، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۷
- حسینی فر، عبدالرحمن [گردآورنده]، "خاطرات سیاسی احمد توکلی ۱۳۳۰-۱۳۶۰"، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، دی ۸۴
- حماسه هویره، مقدمه به قلم علی شمخانی، چاپ ۱۳۶۶
- حاجی نژاد، مهری، "آخرین خنده لیلا؛ خاطرات زندان"، انتشارات بنیاد رضایی ها، چاپ اول، بهمن ۱۳۸۴
- خلخال، صادق، "خاطرات شیخ صادق خلخال"، نشر سایه، چاپ چهارم، ۱۳۷۹
- خمینی، سید روح الله، "البیع"، انتشارات اسماعیلیان، قم، بی تا
- خمینی، سید روح الله، "کشف الاسرار"، انتشارات آزادی، قم، چاپ دوم، بی تا
- خوبی [آیت الله]، "التنقیح فی شرح العروه الوثقی؛ الاجتهاد والتقلید"، تقریرات: میرزا علی غروی تبریزی؛ قم
- دستمالچی، پرویز، "بخشی از اسناد میکونوس"، نشر آزاد، بهار ۷۷
- دوستکام، منصور؛ جلالی، هاید؛ "امام و... امام و اسلام، مسائل حکومتی، انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی"، انتشارات پیام آزادی، زمستان ۵۸
- ذخیره های امپریالیسم، بنی صدر و منافقین، دفتر سیاسی سپاه پاسداران، چاپ دوم، مرداد ۶۰
- روانبخش، قاسم، "بازخوانی پرونده یک رئیس جمهور؛ نگاهی به کارنامه سید ابوالحسن بنی صدر"، انتشارات همای غدیر، جریان شناسی تاریخ معاصر، دفتر نهم، ۱۳۸۲
- سحابی، عزت الله، "ناگفته های انقلاب و مباحث بنیادی ملی"، انتشارات گام نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳
- سفیری، مسعود [گردآورنده]؛ "حقیقت ها و مصلحت ها؛ گفتگو با هاشمی رفسنجانی"، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸
- سولیوان، ویلیام، "ماموریت در ایران"، مشرقی، محمود، انتشارات هفته، ۱۳۶۱
- شهرزاد، "در اینجا دختران نمی میرند"، انتشارات خاوران، بی تا
- صابری فومنی، کیومرث، "چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی و بنی صدر"، دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست وزیر، چاپ دوم، دی ۶۰
- صحیفه نور؛ مجموعه پیام ها، مصاحبه ها و سخنرانی های امام خمینی، دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، پاییز ۷۸

- صحیفه‌ی نور؛ مجموعه رهنمودهای امام خمینی"، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، همچنین چاپ ۱۳۷۰، همچنین چاپ دوم، ۱۳۷۳
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران"، روابط عمومی مجلس، تهران، ۱۳۶۴، چاپ اول، ج ۲ و ۱
- طلیعه انقلاب اسلامی، مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم و تهران"، استاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲
- عابدی میانجی، محمد، "خواندنی‌ها از زندگی یک رئیس‌جمهور [محمدعلی رجایی]، انتشارات نورالسجاد، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰
- علی‌بابایی، داوود، "۲۵ سال در ایران چه گذشت؟"، انتشارات امید فردا، چاپ اول، ۱۳۸۴
- عزیززاده، پروانه، "خوب نگاه کنید؛ راستی است"، انتشارات خاوران، چاپ سوم، بی تا
- غائله ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضدانقلاب"، انتشارات دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴
- فارسی، جلال‌الدین، "زویای تاریخ"، موسسه چاپ و انتشارات حدیث، ۱۳۷۳
- قانون، فرانتس، "دوزخیان روی زمین"، بنی‌صدر، سید ابوالحسن، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۸
- کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی؛ از آغاز تا اشعاب"، نشر گردون، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷
- گلپور چمرکوهی، رضا، "شنود اشباح؛ مروری بر کارنامه‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی"، تهران، نشر کلیدر، چاپ اول، پائیز ۱۳۸۱
- گنجی، اکبر، "تاریک‌خانه اشباح، آسیب‌شناسی گذار به دولت دموکراتیک توسعه‌گرا"، انتشارات طرح نو، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۹
- گنجی، اکبر، "عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری؛ آسیب‌شناسی گذار به دولت دموکراتیک توسعه‌گرا"، انتشارات طرح نو، چاپ پنجم، ۱۳۷۹
- لطیف، مهین، اگر دیوارها لب می‌گشودند؛ خاطرات زندان"، انتشارات امیرخیز، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۵
- مجموعه آثار یادگار امام [سید احمد خمینی]، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵
- مصطفوی، کاظم، "پرواز در خاطره‌ها؛ خاطرات سرهنگ خلبان بهزاد معزی"
- مطهری، مرتضی، "بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر"، انتشارات صدرا، بی تا
- مطهری، مرتضی، "پیرامون انقلاب اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی"، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا
- مظفر، محمد جواد، "اولین رئیس‌جمهور ایران"، نشر کویر، ۱۳۸۰
- ملکی، محمد، "دانشگاه تهران و جای پای امپریالیسم آمریکا"، چاپ اول، تابستان ۵۹
- منتظری، حسینعلی، "خاطرات آیت‌الله منتظری"، چاپ اول، بهار ۷۹، ج ۲ و ۱
- موسوی‌الخمنی، سید روح‌الله، "وصیت‌نامه سیاسی- الهی"، انتشارات دانش‌پرور، چاپ دهم، ۱۳۸۴
- موسوی‌الخمنی، سید روح‌الله، "ولایت فقیه (حکومت اسلامی)"، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳
- موسوی‌الخمنی، سید روح‌الله، "ولایت فقیه"، بی تا، بی تا
- موسوی‌الخمنی، سید روح‌الله، "ولایت فقیه"، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ نهم، تابستان ۷۸
- میردار، مرتضی [گردآورنده]، "خاطرات حجت‌الاسلام و المسلمین ناطق نوری"، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول تابستان ۱۳۸۲
- نوری‌زاده، علیرضا، "ناگفته‌ها در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای"، نشر نیما، چاپ دوم، دسامبر ۲۰۰۰
- نوری‌زاده، علیرضا، "فلاحیان؛ مردی برای همه فصول جنایت"، انتشارات نیما، چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۸۱
- وییی، پل- بنی‌صدر، سید ابوالحسن. "نفت و قهر؛ ترور سفید و مقاومت در ایران"، انتشارات آنتروپوز، ۱۹۷۴
- هاشمی، فاطمه [گردآورنده]، پس از بحران، خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۶۱، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ دوم، تابستان ۱۳۸۰

- هاشمی، یاسر اگرد آورنده، "عبور از بحران، خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۶۰"، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ هفتم، ۱۳۷۸
- ی.م. آلبرتینی، ف.ل. روژ، م. اوولت، "مکانیسم‌های از رشد ماندگی"، بنی صدر، سید ابوالحسن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۹
- یادنامه ابوذر زمان، "به کوشش بنیاد فرهنگی آیت‌الله طالقانی، شرکت انتشار، ۱۳۶۰
- یوسفی اشکوری، حسن، "در تکاپوی آزادی؛ سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان"، انتشارات قلم، چاپ اول، پاییز ۷۹
- "*BRÛLÉ VIF*", *Au nom de Marx et de Mahomet, Enquête sur les Moujahidine du Peuple d'Iran (MEK), Centre de Recherches Syr le Terrorisme, Depuis le 11 Septembre 2001*
- *Jordan, Hamilton, "Crisis, The Last Year Of Carter Presidency" ,New York, Putman, 1982*
- *Hulbert, Marc, "Interlock", Richardson & Snyder, New York, 1982*
- *Carter, Jimmy, "Keeping Faith" , University Of Arkansas Press, 1995*
- *Sick , Gary, "October Surprise, America's Hostages in Iran And The Election of Ronald Reagan" , New York, Times book press, 1991*
- *Honegger, Barbara, "October Surprise" , Tudor Publishers, May 1989*
- *Berzezinski, Zbigniew, "Power and Principle" , New York , farar , Straus, Giroux Press, 1983*
- *Parry, Robert, "Secrecy & Privilege, Rise of the Bush Dynasty from Watergate to Iraq" , 2004*
- *Parry, Robert, "The October Surprise Mystery , Trick or Treason", Sheridan Square Press, 1 september 1999*
- *Parry, Robert, "The October Surprise X-Files, The Hidden Origins of The Reagan-Bush Era", 1996*